



الغدیر جلد ۱۸

مؤلف: علامه و محقق عبدالحسین امینی نجفی

ترجمه: جلال الدین فارسی

ناشر : بنیاد بعثت

تیراژ : ۲۰۰۰

نوبت چاپ: چهارم

تاریخ نشر: ۱۳۶۹

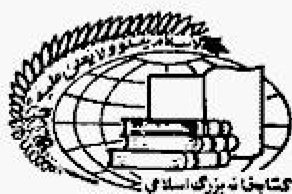
چاپ از: مرکز چاپ و نشر بنیاد بعثت

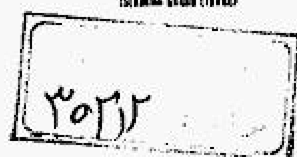
تهران ـ خیابان سمیه بین مفتح و فرصت

توزیع: فروشگاههای کتاب بنیاد بعثت

تهران: ۷۶۰۱۳۳ـ مشهد ۵۹۵۵۵ـ قم ۳۲۱۱۸

علامه فقید شیعه آیة الله مجاهد : مرحوم
شیخ عبدالحسین امینی نجفی





الغدیر

ترجمه

جلال الدین فارسی

جلد هجدهم

وِلايَةُ عَلِيِّ بْنِ أَبِي طالِبٍ حِصْنِي
فَمَنْ دَخَلَ حِصْنِي أَمِنَ مِنْ عَذابِي



ترجمۀ

الـــــغـــــدیر

بسم الله الرحمن الرحیم

ایام محاصرهٔ عثمان

تمام آنچه در آن کشمکشها رخ داده وهمهٔ آنچه دراثنای گفتگو ومباحثات بر زبان رفته ازشمارگرفته تاسؤال و جواب ، حکایت از صلاح و تقوی و راستروی آن مردم میکند وبراین دلالت داردکه آنها ـ مخالفان عثمان وسیاست و رویه‌اش ـ فقط بخاطر خدا وبرای این که دیده‌اند به قوانین و تعالیمش عمل نمیشود برآشفته و خشمگین گشته‌اند ، و هیچ تقاضا و دعوئی جز این نداشته‌اندکه به حکم الهی عمل و رفتارشود ، وتنها برای این هدف قیام کرده‌اندکه کژیهای پدیدآمده درحکومت‌ونظام جامعه وروابط عمومی را بزدایند و به راستی آئین باز آرند ، موضع مخالفی را که در برابر حکومت عثمان اتخاذ کرده‌اند هرگز باین غرض نبود، که به استانداری یا حکومت برسند یا پولی به چنگ‌آورند ، بهمین سبب هرگاه میدیده‌اند عثمان دست از بدعتهایش برگرفته بـه تقاضا های حقهٔ آنان میگراید خشنود گشته از او رضایت مینموده‌اند ، وچون مشاهده‌کرده‌اندکه از خلافکاری وانحرافاتش دست نمیکشد وبر ادامهٔ آنها لجاجت بخرج میدهد وپیمانهائی راکه دائر بر بازگشت به قرآن و سنت می‌بندد پی‌درپی زیرپا میگذارد و یقین کرده‌اند که ازگناه دست بردار نیست وظیفهٔ خویش دیده‌اندکه مخالفت با او ورویه‌اش را ادامه دهند ونهی‌از منکر وامربمعروف را درعالی ترین و مهم ترین شکل آن بطور وسیع و در مقیاس جامعه همچنان پیشهٔ خویش‌گردانند و در زدودن منکرات عمومی و سیاسی که اساس دولت و ملت را به

تباهی و انحراف‌آلوده بکوشندوچندان دراین طریق‌حق کوشیده‌اند تاآن سرانجام رخ داده است .

آن جماعت هرگاه قصد و نیتی جز این میداشتند و خواستار چیزی‌جز این میبودند هرگز امیرالمؤمنین علی (ع) بخشی ازآنان راکه‌اهل‌مصربودند چنان‌ستایش نمیکردومورد تمجیدقرارنمیداد ودرنامه‌اش‌به‌مردم مصراشاره بدیشان نمیگفت : « به مردمی که برای‌خداوآنگاه که درزمین(یاکشور)اش‌مورد نافرمانی قرارگرفت و حقش ندیده وپایمال‌گشت برآشفتند ... »[1] ، ونیزدرفرهنگ اصحاب پیامبر (ص) وکتبی که درشرح حالشان بنگارش آمده آنهمه مدح وثنا درحقشان صورت‌نمیگرفت‌آنهم‌پس‌از موضعگیری خصمانه وتندی‌که دربرابر عثمان داشته‌اند وشرکت مجدانه درسرنگونی و قتلش . حتی اگر ازکسی کارهائی بسیار کوچکتر وسهلتر از آنچه از انقلابیون و مخالفان عثمان در حق او سرزده درحق یک فرد عادی از مسلمانان سربزند جنایتی بخشایش‌ناپذیر شمرده میشود وگناهی‌ناموجه وعذرناپذیر ، ومرتکب آن به سیاهچال خواری وبیقدری ومحکومیت‌فرو میافتد وهیچ‌احترام‌وقدری برایش‌نمیماند وهیچکس او را به چیزی نمیشمارد ، ولی می‌بینیم درمورد کسانی‌که علیه عثمان شوریده‌اند چنین نشده بلکه عزت وقدر وشکوهشان را حفظ کرده‌اند .

دومین مطلبی‌که از این روایات تاریخی استنباط میگردد این است که عثمان جرمهائی مرتکب شده بود ومسلمانان آنهارا مورد انتقاد و نکوهش قرارداده نهی‌از منکر میکرده‌اند واوخودش اعتراف به ارتکاب‌آنهاکرده واین‌که جرم‌وخلاف قانون اسلام‌وگناه‌است . بهمین ملاحظه‌توبه هم‌مینموده وقول میداده‌که از جرائم و تخلفات دست‌بکشد ، وچیزی‌نمیگذشته‌که توبه‌اش‌را میشکسته ودوباره‌خلافکاریش را ازسرمیگرفته‌است . نمیدانم‌در کدامیک از دوحال‌راست میگفته وطبق‌اراده وقصدش عمل میکرده است ؟ آیا درآنحال که اقرار به ارتکاب خلافکاری وبدعت مینموده و اظهار توبه میکرده است‌یاآنگاه‌که مروان اورا بازیچه‌ساخته وامیداشته‌اند تا به منبر بالارفته‌بگوید : اینجماعت ازمصریان ، خبرهائی از امام وزمامدارشان به‌آنها رسیده

---

[1] - پیش‌تر گذشت ومآخذش یاد شد

بود ولی وقتی فهمیدند نادرست وبی‌اساس بوده به دیارشان بازگشتند ؟

سومین مطلبی‌که به‌دست می‌آید این است که او پیمانها و تعهدنامه های مؤکد و ضمانتدار بسته دائر براین که دست از رویهٔ خلاف اسلامش برداشته و آنچه را مورد انتقاد و نهی قرار داده‌اند ترک نماید ، واین تعهدات در فرمانهائی که بـه استانهای مختلف نوشته وبدست شورشیان سپرده بدست آمده است . واین هنگامی‌و درشرائطی بوده‌که استانها و شهرهای کشور چنانکه امیرالمؤمنین علی (ع) فرموده برآشفته‌اند ، وسپس این‌تعهدات وپیمان نامه‌ها رانقض‌کرده وعملا زیرپا نهاده است، پیمانهائی راکه اجرایش را ازطرف او ودربرابر مردم ومخالفان و شخصیتهائی چون مولا علی‌بن‌ابیطالب(ع) ومحمدبن مسلمه صحابی‌عظیم‌الشأن تضمین کرده‌اندوجمعی بسیار از اصحاب پیامبر (ص) بعنوان شاهد امضایش نموده‌اند . بنابراین . عثمان با نقض پیمانهائی کـه در این خصوص بسته نشان داده است که ایفای بـه عهـد و پیمان و انجام التـزامات و تعهـدات را واجب نمیدانسته و تضمین و کفالت را حرمت نمیداشته و برای شخصیتهائی کـه در برابر مـردم ضامن او میشده‌انـد تا از آتش خشم وکیفر خلق برهانندش و مجالی برای بازگشت بـه قانون اسلام برایش فراهم‌آورند احترام ومقامی قائل نبوده است ونقض‌عهد راگناه وجرم وحرام‌نمیشمرده است . وشاید برای‌همهٔ این‌جنایات ورسوائیهابهانه وتوجیه‌وتأویلی‌ساخته بوده‌است. درهرصورت ، شک نیست‌که مسلمانان ودرطلیعهٔ آنان اصحاب،عادل وراسترو، آن بهانه وتوجیهات وتأویلات را به‌چیزی نشمرده واعتنائی‌بآن ننموده‌اند و به‌کارخود دربازآوردن حال حاکم وحکومت وجامعه به سامان اسلام آنقدر استمرار بخشیده‌اند تا به مقصود حقشان رسیده‌اند .

مطلب چهارم این‌که درعهدنامه‌ای‌که درمحاصرهٔ اول نوشته ملتزم گشته که به قرآن وسنت عمل‌کند ودست‌ازآنچه تاآنوقت مرتکب‌گشته بردارد وبااین‌کار به مخالفت ومعارضه‌کسانی‌که از بدعتها‌وخلافکاریهایش ناراحت وخشمگین بوده‌اند خاتمه دهد . همین‌التزام با مضمونی‌که در عهدنامه دارد میرساند که وی پیش از آن

درحکومت واداره ازقرآن وسنت منحرف بوده است . و درپستی هر حاکم همین بس که درکارش ازقرآن وسنت منحرف وبرکنارگشته باشد .

پنجم این که مطرود پسر مطرود ، باچنانکه پیامبرراسترو وپاک فرموده : قورباغهٔ پسرقورباغه . وملعون ملعون زاده . مروان بن‌حکم آنقدر در روحیهٔ عثمان نفوذ داشته ووی چندان تحت تأثیر آن بوده که مروان بقول مولا امیرالمؤمنین (ع) دین و عقل عثمان را ربوده ودزدیده واو را بصورت شتر مهارگشته‌ای درآورده و به هر سوی که خواسته کشانده است . ومنجمله بارها به نقض عهد واداشته و به زیر پا نهادن تعهدات مؤکد و تضمین دار ، وبا این عمل او را به پرتگاه گمراهی و گناه در انداخته است .

از عثمان شگفت باید بود که چطور گوش هوش به وسوسهٔ چنین موجود پلیدی سپرده وعنان خویش به دست مروانی داده که میدانسته ذره‌ای از دین و ایمان بهره ندارد ونه از راستگوئی وامانت . وباز میدانسته‌که همهٔ بدبختی‌هارا او و دارو دسته‌اش‌برسراو درآورده‌اند وکارش را به آنجا کشانده‌اند، و یقین داشته که او رابه چاه مشکلات‌وبحران درانداخته و بیرونش‌نمی‌آورند ، اینها همه را میدانسته ودرعین حالی‌که‌خود را درچنگال‌حوادث وبحران‌گرفتار میدیده واجلش رانزدیک ، بازگوش و اختیارش را از چنگ مروان بیرون نکشیده تا آنچه باید بر سرش بیاید بر سرش آمده است .

شگفت تر این که عثمان باهمهٔ بی‌ارادگی وتأثیر پذیریش‌بهیچوجه تحت تأثیرنصیحتهاوراهنمائی های‌حکیمانهٔ مولاامیرالمؤمنین (ع) وعدهٔ کثیری‌ازاصحاب راسترو وپاکدامن ـ که با تمام‌قدرتشان درهدایت‌وارشادش‌میکوشیده‌اند ـ قراو نگرفته واستدلالات محکم و راهنمائیهای مشفقانهٔ آنان را نشنیده گرفته است . با این که میدانسته آنان دلسوز او هستند ودرارشادش پا از وظیفهٔ امر بمعروف ونهی از منکر فرا نمی‌نهند وجز خیر وصلاح او و امت نمیخواهند و او را بکاری دعوت میکنند که متضمن نجات او وسعادت امت اسلامی است .

دربارهٔ مدت محاصره

نکته‌ای که درمیان‌روایات تاریخی جلب‌نظر میکند اختلافی‌است که درمدت محاصره بنظر میرسد ، این اختلاف درظاهرمعنی روایات تاریخی است . وبا دقت‌لازم دانسته میشودکه هریک به جنبه‌ای‌ازحقیقت‌اشاره دارند ، ومیتوان میانشان وفق‌داده وزمان حقیقی محاصره را بطور تقریب دریافت .

واقدی مینویسد : اورا ۴۹روز درمحاصره داشتند . زبیر میگوید : او را دوماه وبیست روز درمحاصره داشتند . یا بروایتی دیگر : او راچهل شب درمحاصره داشتند . ابن‌کثیر مینویسد : محاصره بیش از یکماه طول‌کشید ، و گفته‌اند بیش از چهل‌وچند روز . شعبی میگوید : مدت محاصره۲۲شب بوده‌است . بموجب یکی از روایات طبری مدت محاصره ۴۰شب بوده واز وقتی‌که (انقلابیون استانها) به مدینه آمده‌اند تاکشته شدن عثمان ۷۰شب بوده است . دربعضی روایات آمده که عثمان را ۲۰روز پس‌از ماجرای جهجاه(که قبلا نقل شد) به محاصره درآورده‌اند . وازاینگونه روایات . ممکن است هریک از این روایات به قسمتی از مدت دو محاصره یا مدت یکی ازآن دو اشاره داشته باشد یا مبدأ محاصره را وقتی‌گرفته باشدکه انقلابیون به مدینه رسیده و در اطراف خانهٔ عثمان اردو زده و جمع شده‌اند یا آغاز محاصره را هنگامی‌گرفته باشدکه اورا درفشارگذاشته وعرصه را براو تنگ نموده‌اند یا آنگاه‌که از ورود آب به خانه‌اش جلو گرفته‌اند یا آن زمان که از آمد وشد مردم به خانه‌اش جلوگیری‌کرده‌اند ، یا مبدأ محاصره را وقتی شمرده‌اندکه مخالفان استانها به مدینه آمده‌اند یازمانی‌که مردم‌مدینه‌به‌گردخانهٔ عثمان بایشان‌پیوسته‌اند . بدینسان میتوان آن روایات را باهم‌جمع‌کرده وفق داده وترتیب زمانی حوادث‌مهمی‌را که با اجتماع مردم علیه عثمان وقتل‌وی ملازمه داشته بدست آورد .

نامه هائی‌که عثمان در دورهٔ محاصره نوشته است [۱]

طبری مینویسد : «علت‌این‌که مردم مصر بعداز روانه شدن بسوی دیارشان

۱- الامامة والسیاسة۲/۳۲ ، ۳۳ - انساب‌الاشراف ۷۲،۷۱/۵ - تاریخ طبری ۱۰۵/۵ ۱۱۹،۱۱۶،۱۱۵ - تاریخ یعقوبی ۱۵۲/۲ - تاریخ الکامل ابن‌اثیر ۷۱،۶۸/۵ شرح‌ابن‌ابی‌الحدید۱/۱۶۵ -تاریخ‌ابن خلدون۲/۳۹۴الفتنه الکبری۲۲۶ .

به مدینه وبطرف عثمان بازگشتند این بودکه به نوکر عثمان برخوردند که برشتری ازآن او سوار بود ونامه‌ای برای استاندار مصر همراه داشت باین مضمون‌که عده‌ای ازآنان را بکشد وجمعی را به‌دارآویزد . وقتی پیش‌عثمان آمدند پرسیدند : این‌نوکر تواست ؟ گفت : بله ، نوکر من‌است ، اما بی‌اطلاع من براه افتاده است . پرسیدند : شتر تواست ؟ گفت : آنرا بی‌اجازه‌ام برگرفته است . گفتند : مهر تواست ؟ گفت : آنرا بپای نامه زده‌اند .

عبدالرحمن‌بن‌عدیس‌هنگامی‌که مصریان‌به‌مدینه برگشتندچنین سروده‌است:

از بلبیس(شهری درده فرسخی‌قاهره ازسوی شام)وآبادیهای مصر توده‌های انبوهی ازمردم روی‌آورده‌اند وهمه خواستار ودرپی این هستندکه حق خدا را(وحقی راکه بموجب قانون خدا دارند) از ولید بگیرند .

واز عثمان واز سعید خدایا ! مارا درحالی‌بازگردان که حق خویش گرفته‌و به مقصود رسیده باشیم .

عثمان چون دیدکه چه بر سرش‌آمده و چگونه مردم ازهرسو بر او شوریده وهمداستان‌گشته‌اند به معاویة بن ابی‌سفیان که درشام‌بود چنین نوشت :

بسم‌الله الرحمن الرحیم

پس از سپاس وستایش پروردگار ... مردم‌مدینه کافرگشته‌اند وسرازفرمانم پیچیده وپیمان بیعت‌راگسسته‌اند . بنابراین هرکه ازجنگجویان شامی‌که نزد توهست بر هرستوری‌که یافت میشود به سوی من روانه ساز .

وقتی نامه به دست معاویه رسید آنرا نگاهداشت و مایل نبود با اصحاب پیامبر خدا (ص) ـ‌که میدانست علیه عثمان همداستانند ـ مخالفت نماید . عثمان چون دید معاویه تأخیر میکند به یزیدبن اسدبن‌کرز وبه مردم شام نامه فرستاده آنهارا به یاری خویش برانگیخت وحق خویش را بیادشان داد واز خلفا یادکرد واز دستوراتی

که خدا دربارهٔ اطاعت از فرمانروایان وخیرخواهی آنان داده است ، وبـه آنها وعده داده که اطرافیان خود را فقط ازآنها ونـه از دیگر اقوام وبلاد انتخاب خواهدکرد و سربازان را نیز ازایشان برخواهد گزید ، همچنین خوبیهائی را که به آنها کرده بود شرح داد ودرآخر نوشت‌که اگر کمک میکنید خیلی عجله نمائید زیرا که مخالفانم سخت‌گرفته‌اند ودرانجام‌کار خویش عجله دارند .

چون نامهٔ عثمان دراجتماع آنان برخوانده گشت یزیدبن اسدبن‌کرز بجلی برخاسته پس از سپاس وستایش خداوند از عثمان یاد کرد وحقی را که برگردن آنان داشت مهم وعظیم شمرد وآنان را به یاری او برانگیخت وگفت برای حمایتش‌بطرف مدینه روانه شوند . عدهٔ‌کثیری‌ازنظر ودستورش پیروی نموده همراهش به‌یاری‌عثمان شتافتند . اما وقتی به «وادی القری» (در راه شام به مدینه واز توابع مدینه) رسیدند خبر رسیدکه عثمان ـ رضی‌الله عنه ـ کشته شده‌است ، پس برگشتند . »

بلاذری از قول شعبی مینویسد : « عثمان به معاویه نوشت‌که برایم کمک بفرست . معاویه چهارهـزار نفر را با یزیدبن اسدبن کریز بجلی به کمکش فرستاد . مردم خبر قتل عثمان را به اوآوردند ، ناچار ازمیان راه برگشت ، وگفت : اگر بـه مدینه میرسیدم وعثمان زنده میبود هیچ آدم بالغی را زنده نمیگذاشتم ، زیراکسی‌که از دفاع خودداری نماید درطراز قاتل‌است .

نامهٔ عثمان به اهالی شام

ابن‌قتیبه مینویسد: «به اهالی‌شام عموماًوبه معاویه‌واهالی دمشق‌مخصوصاً نامه‌ای بدین مضمون نگاشت :

پس‌از سپاس‌وستایش پروردگار ... من‌درمیان مردمی هستم که درمیانشان دیر پائیده‌ام ، وبرای‌کشتنم شتاب میورزند ، ومرا مخیرکرده‌اند بین این که مرا بـر ستوری بنشانند (و تبعید کنند) یا خلعت (خلافت) راکه خدا برتنم آراسته از پیکـر خویش فروافکنم یا بخاطرآنهاکه بخطاکشته‌ام قصاص شوم درحالیکه هرکه متصدی حکومت باشد گاه بدرستی عمل میکند وگاه حکمی بخطا از او سر میزند . بنابراین

بدادم برسید ، بدادم برسید . جزمن فرمانروائی ندارید . پس عجله کنید . و عجله کن ای معاویه ! وخودت را برسان وبدادم برس ! ومیدانم که بدادم نخواهی رسید ! »

نامه‌اش به اهالی بصره

به عبدالله‌بن‌عامر مینویسد: اهالی‌بصره را نزدمن روانه ساز ... (عین‌نامه‌ای که به‌اهالی‌شام نوشته‌است) . عبدالله‌بن‌عامر،مردم راجمع کرده نامهٔ عثمان رابرخواند. سخنورانی از اهالی بصره برخاسته اورا بکمک عثمان فراخواندند وبرانگیختند ، از آنجمله مجاشع‌بن مسعود سلمی که نخستین سخنران بود ودرآنوقت رئیس قبیلهٔ‌قیس دربصره بود . همچنین قیس‌بن هیثم سلمی به نطق ایستاده مردم را تشویق کردکه به کمک عثمان بشتابند . پس ،مردم بشتاب برای حمایت عثمان وحرکت به سوی مدینه برخاستند . عبدالله‌بن عامر ، برایشان مجاشع‌بن مسعود را فرمانده ساخت واو آنان‌را ببرد تا به ربذه رسید ، ودرآنجا وهنگامی که طلیعهٔ آنان به «صرار» از توابع مدینه رسیده بود خبر قتل عثمان به ایشان رسید .

بلاذری‌مینویسد : «عثمان به عبدالله‌بن عامربن کریز ؛ ومعاویةبن ابی‌سفیان نامه نوشته بآنها اطلاع داده‌که جماعتی تجاوزکار از اهالی عراق ومصر ومدینه‌بدور خانه‌اش گرد آمده‌اند وادعا میکنندکه به هیچ چیز راضی نمیشوند مگر قتلش با این که جامه‌ای راکه خدا برتنش آراسته فروانداژد . وبآنها دستور داد بکمکش بشتابند ومردانی مددکار ودلیر و خردمند را به یاری او بفرستند شاید خدا بمددشان بلای بدخواهان را از اوبگرداند . قاصدی‌که پیش عبدالله‌بن عامر فرستاد جبیربن مطعم‌بود وآن‌که نزد معاویه فرستاد مسوربن مخرمهٔ زهری . عبدالله‌بن عامر ، مجاشع‌بن‌مسعود سلمی را با پانصد مردجنگی به یاری عثمان‌فرستاد وبهریک ازآنها پانصد درهم‌پول داد . ازکسانی‌که درجملهٔ آن پانصدنفر بودند زفربن حارث بود در رأس یکصد نفر. معاویه هزار سوار جنگی زیرفرمان حبیب‌بن مسلمهٔ فهری به یاری عثمان فرستاد ، و حبیب طلیعهٔ نیروی خود را تحت‌فرمان یزیدبن اسد بجلی ـ جد خالدبن عبدالله‌بن‌یزید قسری ـ پیشاپیش روانه ساخت . خبر به مصریان ودیگرکسانی که درمحاصرهٔ عثمان

شرکت داشتند رسید که عثمان به عبدالله بن عامر و معاویه چه نوشته‌است . درنتیجه بر عثمان سخت‌تر گرفته عرصه را براو تنگ آوردند و درکشتنش شتاب بخرج‌دادند.»

نامه‌اش به مردم استانها و شهرستانها

طبری و دیگرمورخان مینویسند : «عثمان درنامه‌هایش به اهالی‌شهرستانها ازآنها استمدادکرد ونوشت :

بسم‌الله الرحمن الرحیم

پس از سپاس وستایش پروردگار ... خدای عزوجل محمد را براستی و با آئین راستین بمثابهٔ بشارت‌دهنده وبرحذر دارنده فرستاد تاپیام واوامر خدا رابه خلق رسانید ودرحالی درگذشت که رسالتش را بپایان رسانده بود واز خویشتن کتاب خدا را برجای نهاده‌که درآن حلال وحرام واموری‌که مقدرگشته بیان شده‌است اموری‌که بندگان (خدا) خوش میدارند وناخوش . آنگاه ابوبکر ـ رضی‌الله عنه ـ جانشین گشت وعمر رضی‌الله عنه . بعد من بدون‌اینکه اطلاع‌داشته یاتقاضاکرده باشم بعضویت‌شورا تعیین‌گشتم واین درحضور امت ودربرابرش بود . سپس باتفاق آرای اعضای شورا و درحضور همه‌شان و دربرابر مردم بدون این‌که تقاضا کنم یا دوستی ومحبتی در آن تأثیرداشته باشد به‌خلافت برداشته شدم . مردم را بروشی اداره‌کردم‌که مورد قبولشان بود وآنرا منکر نمیشمردند . ودرحکومت ؛ تابع (قوانین و اصول اسلام یا اصحاب) بودم نه آن‌که دیگران را به تبعیت خویش در آورم ، پیرو احکام اسلامی بودم نه بدعت گذار ، راه جوی بودم نه اینکه خودرا بزور چنان بنمایم . تا آنگاه‌که کارها بانجام رسید وبد خواهی وبدکاری در متصرفاتش به جنبش درآمد بدون این که جرمی مرتکب شده یا خلافی نموده باشم کینه ها وخواستهای ناروا متوجه من گشت البته باستثنای امضای آن نامه‌که مرا متهم به نوشتنش میکنند . اینها بدنبال مقصودی دیگرند وبظاهر چیز دیگری را عنوان میسازند و هیچ دلیل و مستمسکی هم ندارند . کارهائی را انتقاد میکنندکه خودشان قبلا بآن رضایت داده‌اند و کارهائی دیگر راکه

بشهادت مردم مدینه جز بهمان‌گونه‌که من عمل میکنم مصلحت نیست‌که عمل شود.
من دربرابر این انتقادات سالهاست صبر وشکیبائی نموده‌ام و همینطور تماشا میکنم ومی‌شنوم وعکس‌العملی نشان نمیدهم . براثرآن ، گستاخیشان زیادتر شده و عصیان آنها دربرابر خدا به جائی رسیده که برمن ـ که درپناه و همسایگی پیامبر خدا (ص) هستم ودرحریم و منطقهٔ امان ودرسرزمین هجرت ـ یورش‌آورده‌اند . بدینسان آنها قبائل مشرک وجنگجوئی را میمانندکه درجنگ معروف‌احزاب به ما یورش آوردند یاآنهاراکه در احد به ما حمله‌ورگشتند . وتنها فرقشان باآنها اظهارات زبانی‌ایشان است . بنابراین هرکس میتواند خودش را به من برساند بسرعت به من بپیوندد .

وقتی نامه به مردم‌شهرستانها رسید با هروسیله‌وستوری‌که دراختیارداشتند برای یاری عثمان بسوی او شتافتند . معاویه ، حبیب‌بن مسلمهٔ فهری را بسیج کردو عبداللهبن‌سعد ، معاویة بن‌خدیج را واز اهالی کوفه قعقاع‌بن عمرو رهسپارگشت ...»

نامه‌اش به اهالی مکه وحجگزاران سال ۳۵هجری

ابن قتیبه مینویسد : عثمان نامه‌ای نوشته توسط نافع‌بن طریف برای‌اهالی مکه وکسانی‌که دراجتماع حج حضور داشتند فرستاد ودرآن‌استمداد نمود . نافع‌روز عرفه به مکه رسید ودرحالی‌که عبدالله بن‌عباس ـ‌که از طرف‌عثمان آنسال به‌سرپرستی حاجیان منصوب گشته بود ـ مشغول نطق برای مردم بود . پس نافع برخاسته نامه‌را بدین شرح برای آنان خواند :

بسم‌الله الرحمن الرحیم

ازبندهٔ‌خدا عثمان امیرالمؤمنین‌به مسلمانانی‌که‌درمراسم‌حج‌حضوریافته‌اند:
پس‌از سپاس و ستایش پروردگار ... من در حالی این نامه‌را برای شما مینویسم‌که درمحاصره‌ام وازآب چاه قصر(خلافت) استفاده میکنم‌وغذا ازترس‌این‌که ذخیرهٔ غذائیم تمام شده خود وهمراهانم ازگرسنگی بمیریم باندازهٔ کافی نمی‌خورم ، ودرحالی‌که مرا به توبه نمی‌خوانند تا پذیرفته و توبه کنم ؛ ونه دلیل و استدلال مرا

حاضرند بشنوند تا زبان به استدلال گشایم . بنابراین هرکسی را که نامه‌ام را دریافت میدارد به خدا قسم میدهم که بیاید بدادم برسد وحق مرا بگیرد ونگذارد به من ظلم و کار باطل وناروا روا دارند .

آنگاه عبدالله بن عباس که نطقش را برای قرائت نامهٔ عثمان قطع کرده بود، به نطقش ادامه داد وهیچ اشاره‌ای به نامهٔ عثمان واستمدادش ننمود .»

این نامه‌ای است ازعثمان به‌کسانی‌که درمراسم حج سال ۳۵ هجری حضور داشته‌اند ، ومیتوان باورداشت‌که نامهٔ اواست . نامهٔ‌دیگری خطاب به حاجیان وجود دارد منسوب به عثمان‌که متضمن‌آیات حکمت آمیز وپند و اندرز های خیر خواهانه است وآثار پارسائی وخداترسی و پایبندی به دین از مضمونش می‌درخشد و مینماید که نویسنده‌اش سخت دلبسته پیروی ازقرآن وسنت واجرای آن است وقدم جای قدم دو خلیفهٔ پیشین میگذارد . مفاد این نامه باروحیات وروبهٔ عثمان سازگاری ندارد و نمی‌آید به‌این که‌اونوشته‌باشد . این‌نامه راطبری‌درتاریخش‌ثبت‌کرده [1] ودکترطه‌حسین از معانی مترقی وجملات دلپسند و ترتیب جالب ومطالب گرانقدرش خوشش آمده تا درضمیمهٔ کتاب «الفتنه الکبری» آورده‌است [2] ودیگر نیندیشیده و توجه ننموده است که سند تاریخی این‌نامهٔ منسوب به عثمان روایتی است ازقول ابن ابی سبره قرشی عامری مدنی ، وتنهاکسی‌که ازاین نامه عثمان خبر داده همین شخص است واوجاعل ودروغسازی تردست وپیشینه‌دار است‌که درجلد پنجم«الغدیر» در ردیف جاعلان و روایتسازان از او یادکردیم واورا معرفی نمودیم . واقدی دربارهٔ او میگوید : زیاد روایت میکند وسخنش‌حجت نیست . صالح‌بن احمد ازقول پدرش میگوید : اوروایت جعل میکرده‌است . عبدالله بن‌احمد ازقول پدرش میگوید : او چیزی نیست ، روایت جعل میکرده ودروغ میساخته است . ابن معین میگوید : روایاتش ارزشی ندارد ، وروایاتش سست است . ابن‌المدینی میگوید : درحدیث ضعیف (وکم اعتماد) بوده است . وهم‌اودیگربارمیگوید : زشت‌روایت‌بوده است . جوزجانی میگوید: روایاتش

۱ - تاریخ طبری ۵/۱۴۰- ۱۴۳

۲ - ص ۲۲۷ - ۲۳۱

راست وغیرقابل اعتماد شمرده‌اند . بخاری میگوید : ضعیف (وکم اعتماد) است . ودیگر بار میگوید : زشت‌روایت است . نسائی میگوید : روایاتش متروك وغیرقابل اعتنا است . ابن‌عدی میگوید : همهٔ آنچه روایت‌کرده درست بخاطر سپرده نشده‌است واو درشمارکسانی است که‌حدیث وروایت‌جعل میکنند . ابن‌حبان میگوید : ازکسانی است‌که روایات‌جعلی را ازقول‌افراد معتمدوموثق‌نقل‌میکنند . ونمیتوان به روایاتش استدلال واستنادکرد . حاکم نیشابوری میگوید : او روایات جعلی وساختگی را به اشخاص‌موثق نسبت میدهد [1]

نگاهی به نامه‌های عثمان

این نامه ها چیز هائی دربردارد که برای برانگیختن عواطف مسلمانان و عکس‌العمل آنان علیه نویسنده‌اش‌کفایت میکند ، واگرکسی‌هیچ سوء سابقه‌ای‌نداشت وفقط همین‌چیزها را نوشته باشد مسلمانان علیه او خواهند شورید وتا اورا به کیفر مناسب ومسلم‌نرسانند ازپا نخواهند نشست . ازنوشته‌هایش‌یکی این‌حرف است‌دربارهٔ مهاجران وانصار ـ که مردم مدینه را تشکیل میدادند :

«مردم‌مدینه‌کافر گشته‌اند وسراز فرمانم پیچیده‌وپیمان‌بیعت راگسسته‌اند.»

و این حرفش دربارهٔ ایشان :

«آنها قبائل مشرك وجنگجوئی را میمانندکه درجنگ معروف احزاب به ما یورش‌آوردند یاآنهارا که دراحد به ما حمله‌ورگشتند .

مقصودش‌مهاجران وانصار است‌اصحاب‌پیامبراکرم (ص) که همهٔ اهل‌سنت متفقند براین‌که آنان اشخاصی عادل وراسترو بوده‌اند . و چندان دراین نظر اصرار ورزیده وفرا رفته‌اندکه بیش‌از آن امکان ندارد ؛ وتا امروز به هرسخنی که‌ازاصحاب پیامبر (ص) رسیده باشد استناد واستشهاد واستدلال میکنند وهرسخن وعمل ایشان‌را در مسائل و احکام دینی حجت میشمارند و در آن طراز و پایه میدانند که سنت

۱ ـ رجوع کنید به : تاریخ الخطیب ۳۶۷/۱۴ ـ ۳۷۲ ـ تهذیب التهذیب ۲۷/۱۲

پیامبر خدا (ص) هست . این اعتماد واتکا از آنجهت است که بـه ایمان ایشان باور داشته واز عدالت وراستروی آنان کاملا مطمئن‌هستند ومعتقدند که هرقدمی برداشته‌اند درپرتو هدایتی بوده است که از روش مسلم پیامبرگرامی تابیده است ودرست درهمان راه پیامبر (ص) رفته‌اند وهرچه‌انجام داده‌اند باستنادگفتار و کردار آن حضرت بوده است . حال آیا برای کسی که چنین ایمان و عقیده‌ای دربارهٔ اصحاب پیامبر (ص) دارد ناگوارتر وگران‌تر از این چیزی هست که به آنان چنین دشنامی بدهند وچنین تهمتی بزنند وبگویند آنان مثل قبائل مشرک وجنگجوئی هستند که به اسلام وپیامبرش حمله آوردند ، وآنان کافر گشته‌اند ؟! آیا چیزی هست که بیش از این حرمت وشکوه آنان را بیالاید وبرای ایشان اهانت‌آورتر از این باشد؟! کسانی که چنین عقیده‌ای دربارهٔ اصحاب پیامبر (ص) دارند اگر ازاین حرفها وناسزاهای عثمان بخشم نیایند و براو نیاشوبند بایدگفت عاطفه واحساس دینی ندارند وازحماسهٔ اسلامی بی‌بهره‌اند و ذره‌ای شهامت اصولی وغیرت وحس دفاع ازحق وحقیقت دروجودشان نیست واز خیلی ارزندگی‌ها وارزنده‌ها تهیدست وبی‌نصیبند . بهمین سبب بودکه اصحاب پیامبر (ص) وقتی از این نامه‌های عثمان اطلاع یافتند برمخالفت وضدیت خویش افزودند و عرصه را براو تنگ ساختند .

وانگهی درنامه‌اش شکایت از این داردکه مهاجران وانصار ـ که همان‌مردم مدینه‌اند ـ سراز فرمانش پیچیده‌اند . درحالیکه میدانیم مسلمانان فقط موظفندگذشته ازخدا وپیامبر ، از امامی فرمان برندکه به قرآن وسنت رفتار میکند . وکسانی که برعثمان شوریده وهمداستان شده‌بودندوهمهٔ اصحاب اتفاق نظرداشتند دراین که‌عثمان مطابق قرآن وسنت عمل‌نمیکند وازآنها منحرف‌گشته است . دراینصورت موظف به چه فرمانبرداری‌یی بوده‌اند ؟ وشکایت ازکدام نافرمانبرداری دارد .

همچنین دم ازنقض بیعتشان میزند . درحالیکه بیعت پیمانی دو جانبه‌است وهرجانب بموجب‌آن تعهداتی داردکه‌اگراز ایفای‌آن‌خودداری‌نماید نمیتواند ازطرف دیگر تقاضای ایفای تعهداتش راکند . اما وقتی عثمان تعهداتش را زیرپا گذاشته واز

عمل بموجب قرآن وسنت وروش دوخلیفهٔ پیشین سرباز زده ومنحرف گشته و با این کار عملا پیمان بیعتش‌را گسسته است چگونه ازمسلمانان میخواهد پیمان بیعتش را حرمت داشته وبه تعهد خویش‌دائر بر فرمانبرداری از اوپایبند بمانند ؟! همهٔ‌مخالفت وکوششهای مسلمانان و اصحاب این بوده که چرا او ازقرآن وسنت منحرف گشته و آنهارا درعمل زیرپا نهاده یعنی نقض بیعت‌کرده است . آنوقت عثمان پس از اینهمه سروصدا و فعالیت وسیع سرتاسری کشور دم از این میزند که مسلمانان و نه او نقض بیعت‌کرده‌اند .

بدنبال این ادعای بی‌اساس وناروا به بسیج لشکر واحضار واحدهای نظامی استانها برمی‌خیزد تا اصحاب پیامبر (ص) وتوده‌های مسلمانان غیرتمند را به خاك وخون بکشد . مسلمانان چون وضع را بدینگونه یافتند ودیدندکه درمعرض کشتارو غارت وآزارند به چاره جوئی کمر بستند وپیش‌از این‌که بتواند جنایاتی راکه درسر می‌پروراند عملی‌سازد کارش را ساختند . اصحاب‌چرا نباید از تهمتهای ناروا وزشتی که درنامه‌هایش به ایشان زده‌است برآشوبند ؟ درحالیکه آنان مردانی هستند که به یاری اسلام وپیامبر وپیروانش برخاستند ومهاجران بیکس را پناه دادند و درنبرد با کفار بداندیش وبدخواه فداکاری وجانبازی را به قهرمانی وفراتر از قهرمانی‌رساندند تاپرچم پرافتخار اسلام برافراشته ماند وبرافراشته ترگشت . با اینوصف در نامه های عثمان وبقلمش به قبائل جنگجو ومشرك ومهاجمان«خندق» و«احد» تشبیه و تمثیل میشوند ، واین تشبیهی سخت نکوهیده وزشت وعجیب است !

نکتهٔ دیگری‌که جالب توجه میباشد تذبذب ودوروئی عثمان درکار توبه و بازگشت به رویهٔ اصیل اسلامی است ، توبه‌ای که بالای منبر ودر مسجد پیامبر (ص) ودربرابر اصحاب واجتماع عظیم مردم مدینه بزبان آورد وبعد در پیمان نامه‌ای ثبت کردکه‌جمعی ازمعاریف‌کشور ودر رأس‌آنان مولا امیرالمؤمنین علی‌بن ابیطالب(ع) برآن شهادت داده وگواه‌آن شدند واین اظهار توبه‌ها را ـ چنانکه قبلاشرح داده‌ایم ـ به شهرستانها و استانهای‌کشور فرستاد وبه اطلاع اهالی‌آن سامان رسانید . در تمام

این اظهار توبه‌ها اعتراف میکندکه خطاکرده واز قرآن وسنت انحراف جسته وقول میدهدکه به‌رویهٔ اسلامی وعمل به قرآن وسنت‌بازآید . وباز چیزی‌نگذشته توبهٔخویش می‌شکند وخلافکاریهای سابق را ادامه میدهد وهیچ از انتصابات نکوهیده و ناروائی که قول داده بود اصلاح کند یـا اوضاع واحوال‌ناگوار و نامشروع را تغییر نمیدهد ودست به ترکیب آن نمیزند . به خطا وانحراف خویش اقرار مینماید و عهد می‌بندد که‌از آن دست بشوید وبه‌راه راست طرزادارهٔ اسلامی گراید ولی بزودی توبه‌می‌شکند وتعهدات مکتوب خویش را پایمال میکند . چرا چنین میکند ؟ باین‌گمان که اگر به استانداران وهمدستان خودکه لشکرهازیر فرمان دارند دستور دهد بیدرنگ واحدهای نظامی بسیاری را به مدینه سرازیر خواهندکرد تا بوسیلهٔ آنها مخالفان وهمانهاراکه دربرابرشان توبه‌کرده وتعهد سپرده ازدم تیغ بگذراند . بهمین منظور در دستورات کتبی خویش به استانداران ومردم بلاد هیچ سخن از انحرافاتش نمیگوید و وجودآن را انکارمینماید ، مثلا درنامه‌اش به‌اهالی مکه میگوید : مرا به توبه دعوت نمیکنند تاتوبه نمایم ونه‌دلیل و استدلالم راحاضرندگوش کنند تا استدلال‌نمایم وحجت‌آورم.

از جانب اهالی مدینه به او بایدگفت : تورا ای‌خلیفه ! مگر به توبه‌دعوت نکردند ومگر دربرابر همه بارها توبه ننمودی ؟! توبه‌کردی ، ولی دیدند برسرپیمان وقرارت نیستی وپی‌درپی توبه می‌شکنی وهردم بوقلمون وار رنگ عوض میکنی ، و دیدندکه از انحرافات وبدعتهایت دست‌بردار نیستی ومی خواهی آنقدر این دست آن دست‌کنی ومعطل‌نمائی تا لشکرهایت در رسند وخون خلق‌را بریزند وشهر ودیاراسلام را ویران‌کنند ومی‌خواهی مدینه پیامبر(ص) واهالی‌آن راکه یاران پیامبرند و مجاهد وانصاری به تسلط نظامی دژخیمانی چون یزیدبن‌کرز بسپاری‌که میگوید : اگربمدینه میرسیدم وعثمان زنده میبود هیچ‌آدم بالغی‌را زنده نمیگذاشتم ...

آن جماعت . نیت سوء ترا و بد خواهی ترا نسبت بـه خویش دریافتـند و میدانستندکه مروان ـ چنانکه مولای متقیان فرموده ترا از راه راست دین بدر برده و

از تو جز بدین‌صورت راضی نگشته‌که دین وعقلت را ازتو بگیرد [۱] ومیدانستندکه تو آلت دست مروان‌وباندتبهکار اموی هستی وشتری‌رامیمانی که‌بهرجا بخواهندمیکشند ومی‌رانند [۲] . پس برای دفاع از خویشتن و از دین و جامعه اسلامی وپیش ازاین که فرصت پیداکنی قصد سوء خود را عملی‌نمائی دست بکارشدندوآنچه خدا مقدرساخته بود بانجام رسید .

دراینجا بحث دیگری هم باعثمان داریم . از او می‌پرسیم : چه می‌پنداری وچه منظوری داری از این‌که مکرر میگوئی جامهٔ خلافت‌را که خدا برتنم‌آراسته ازتن بیرون نخواهم کردوفرونخواهم گذاشت ؟ واین‌حرف را درگفتگوهاونطقها ونامه‌هایت باین‌طرف وآنطرف تکرار میکنی‌وپیوسته نشخوارش‌مینمائی گوئی فرمول‌حکیمانه‌ای یافته باشی که دین ودنیایت راآبادمینماید تامثل‌وردی بزبان‌داری ومی‌ترسی‌فراموشش کنی . توفکر نکرده‌ای‌که ممکن‌است به حساب این حرفت مثل همهٔ حرفها و کارهایت برسندوتورا به محاکمه بنشانند ومورد بازپرسی ومؤاخذه قراردهند وقرارمحکومیتت را بامضا رسانند . تو ودارو دسته‌ات وطرفدارانت دربرابر این سؤال چه‌جوابی دارید بدهیدکه چه وقت خدا این‌جامه ـ قبای خلافت ـ را برتنت آراسته وراست گردانیده است ؟! حال آنکه میدانیم کسی که آن را بر تو پوشاند مرده است وپیش از مردن بمخالفت با تو برخاست وتورا شایستهٔ آن خلعت ندانست وخواست‌آنرا برتنت‌بدراند وتوبهمین خاطر براو پرخاش نمودی واورا «منافق» شمردی ، واو تورا از عدالت و شاید ازچیزهای دیگرخارج شمرد وباهمین‌نظر وصیت‌کردکه تو براو نمازنگزاری وبه امیرالمؤمنین علی‌بن ابیطالب (ع) گفت : توشمشیرت را بردار ومن هم شمشیرم را برمیگیرم زیرا عثمان برخلاف تعهداتش عمل‌کرده است ، ومردم را علیه‌تو میشوراند ومیگفت : پیش‌از این‌که به سلطنت ادامه دهدکارش را بسازید . وقسم‌خوردکه‌هرگز

۱و۲ ـ رجوع کنید به : همین جلد ، عنوان : صورت دیگری از توبهٔ عثمان ـ فرمایش مولای متقیان به عثمان چنانکه گذشت در این مآخذ آمده است : انساب‌الاشراف بلاذری ، تاریخ طبری ، تاریخ‌الکامل ، تاریخ ابن کثیر ، شرح ابن ابی‌الحدید و تاریخ ابن خلدون .

باتو حرف نزند ، وتو دربیماریش وقتی بدیدنش رفتی روی از تو بدیوارگردانید و هیچ باتونگفت ، وتاواپسین دم زندگی باتوقهر ودرحال متارکه بود [۱] وسایر اعضای شورا روبهٔ اورا باتو داشتند وهمه مخالف‌توگشتند .

وانگهی اگر پیرو ابوبکر وعمرباشیم وکار آندو را ملاک ومیزان قرار دهیم باید تصورمان این‌باشدکه تعیین خلیفه برای خداوند واجب نیست بلکه خدا تعیین خلیفه را به امت واگذاشته تاهرکه را خواست انتخاب نماید ، البته با چنین تصوری تعالیم وفرمایش الهی‌راندیده‌گرفته‌ایم آنجاکه میفرماید : پروردگارت‌آنچه را بخواهد می آفریند و انتخاب مینماید و آنان در این موارد اختیار و حق انتخاب ندارند . [۲] برای هیچ‌مرد وزن‌مؤمنی درمواردی‌که خدا وپیامبرش‌فرمانی‌صادرمیکنند حق اختیاروانتخاب نیست . [۳] ونیز دستورات ونظریات پیامبر اکرم را ـ که بسیاری ازآنها درمجلدات سابق آورده شد نشنیده‌گرفته‌ایم . دراینصورت توای عثمان شاید می‌پنداری‌آنچه عده‌ای انتخاب واختیارکرده‌اند مورد تأیید و تصدیق خداوند متعال قرارگرفته است ؟ مگرخدای حکیم وقادر نمیتوانست خود تکلیف مسلمانان‌راروشن نموده وامام وجانشینی‌برای پیامبر (ص) تعیین‌نماید ، یا به آراء بلهوسانه ومختلف ومتناقض مردم‌احتیاج داشت تا برآنها صحه‌بگذارد ؟! تو باین‌اعتبار انتصاب‌خویش را به حکومت به «خلعت‌الهی»تشبیه‌نموده وبه خدا نسبت میدهی که می‌پنداری خدا برکار داورودسته‌ای‌که تورا به حکومت برداشت صحه‌گذاشته است ، و خود از تعیین خلیفه عاجز بوده‌است ؟ واین پنداری زشت و نابخردانه است . بالاخره از بیچارگی وبی‌جوابی خواهی‌گفت : جامه‌ای راکه خدا برتنم آراسته بدرنخواهم‌کرد!

بهرحال ، ماوا دربرابر این‌جامه وقبائی‌که مدعی‌است برتنش آراسته وآن که رشته وبافته است وکارگاهی‌که درآن بافته شده به حیرت وشگفتی انداخته‌است.

---

۱ ـ در بحث از اظهار نظرهای عبدالرحمن بن عوف دربارهٔ عثمان آورده شد .

۲ ـ قصص۶۷.

۳ ـ احزاب۳۶ .

می‌بینیم نخستین حاکمی که پس از پیامبر اکرم (ص) پیداشده «جامۀ خلافت» را با انتخابات غیرقانونی وناقص وتوأم بازور وخشونت برتن میکند با انتخاباتی که مایۀ بدبختیهای بسیار ومستمرگشته وروی تاریخ را سیاه کرده‌است. ودر حالی برتن کرده که بفرمایش مولای متقیان ـ یقین داشته درمیان امت کسی هست که رابطه‌اش با خلافت بسان رابطه‌ای است که محور آسیا باآسیا دارد ودارای مقام شامخی است که هیچکس پرواز ووصول به اوج بلندش را نمیآرد وسرچشمۀ آسمانی یی‌است مایه و منبع هرخیر وبرکت وهدایتی، و بهنگام مرگش آن خلعت را به‌پسر خطاب پاس‌داده است، واین شگفت کاری است که هنوز زنده است خلافت پس‌از خودرا برای دیگری تشکیل میدهد، وباین ترتیب دومی «خلعت خلافت» را بموجب وصیت حاکم قبلی برتن‌میکند ودر حالی که بفرمایش مولای متقیان یقین دارد درمیان امت کسی هست که شایسته تر وبرتر ازاوست وبرتن تو ای عثمان! این قبا را عبدالرحمن بن عوف پوشاند درحالی که به‌علی (ع) میگفت: بیعت کن وگرنه گردنت رامیزنم. ودرآنوقت فقط اوشمشیر داشت ونه هیچکس دیگر، وبراثرآن‌صحنه، علی (ع) خشمناک بیرون رفت واعضای شورا اورا تعقیب کرده تهدید نمودندکه بیعت‌کن‌واگر بیعت نکنی‌علیه توجهاد (وجنگ) خواهیم کرد.[۱] پس کدامیک ازاین «جامه‌های خلافت» بافتۀ الهی است و میتوان گفت هرکه برتن کرده به‌خلعت الهی‌آراسته‌گشته است؟!

این بحث، بحثهای طولانی وپیوسته‌ای را بدنبال داردکه بـه موضوعات گوناگون می‌کشد وبه مسألۀ حکومت امویان و دیگران. و شاید احتیاج نباشد که آنها را بمیان آوریم و شرح دهیم که چگونه بر مسند حکومت چنگ‌انداختندوآنرا غصب نمودند.

آری، خلافتی که میتوان خلعت الهی نامیدش آن است که خدا تعیین وعطا فرموده باشد وپیامبر اکرم (ص) آن تعیین‌را ابلاغ نموده وباطلاع عموم رسانده باشد وهمان است که پیامبر عظیم‌الشأن درنخستین روز نشر رسالتش به‌اطلاع خلق رسانید

۱ ـ انساب الاشراف، بلاذری ۲۲/۵.

وفرمود : فرمانروائی از آن خداوند است که بهر کس خواست تعلق میدهد [1] . آن حکومتی الهی است که از طریق نص وفرمایش خداوپیامبر(ص) بر قرارمیگردد وصاحب ومتصدی آن هرگز خود را ازآن خلع نمیکند وآن وظیفهٔ خطیر را فرو نمیگذارد و نه موجبی برای عزل وی پدید میآید . آن همان حکومتی است که در ردیف ولایت خدا و پیامبرش قرارگرفته است درآن آیهٔ شریفه مبارکه که میفرماید: ولّی شمافقطخدا است و پیامبرش وکسانی که ایمان آوردند [2] ... وهمان که خدا با تحققش دین را بـه کمال و نعمت (یانعمت عظمای دینش) را به اتمام رسانده است [3] . این خلعت آرائی کجا و وآن انتخابات گدائی کجا !

سلطهٔ سیاسیی که باانتخابات بدست میآید یا باصحنه سازیهای سیاسی یا غلبه وتسلط غصب وایجادمیشودودرصورتی که منشأ مردمی داشته باشد وبارادهٔمردم تشکیل ومنحل گردد اختیاراتی است محدود ومربوط به حفظ مرزهای کشور ، تشکیل وادارهٔ محاکم وحل وفصل دعاوی حقوقی وجزائی ، اجرای کیفر در مورد مثلا قـاتل و سارق ، واینگونه امور اجرائی واداری ، چنانکه در جلد هفتم بشرح آمد ، متصـدی چنین مقامی هرگز عهده‌دار وظائف پیشوای اعتقادی واخلاقی نبوده ونقش تهذیبی و تربیتی ندارد ومتصدی تبلیغ احکام وتعالی روان وتهذیب اخلاق مردم وپرورش نسل برومند وآزاده وحق طلب باتعلیم وتربیت ملکات فاضله وکمک به تکامل انسانـی نیست . عهده‌دار وموظف به اینها نیست چون ازعهدهٔآن برنمیآید وصلاحیت تصدی واستعداد آن را ندارد . بهمین جهت، کسانی که با رأی مردم یا بادسته بندی وزدوبند سیاسی وحیله وزور به سلطهٔ سیاسی رسیده‌اند فقط توانسته‌اند عهده‌دار وظائف اداری واجرائی شوند وهمگی از صلاحیت اعتقادی واخلاقی محروم وبی نصیب بوده‌انـد ؛ و این حقیقت درمورد همهٔ حکامی که بدون نص و حکم الهی به حکومت دست یافته‌اند مشهود وثابت است

---

۱ ـ درجلد هفتم آورده شد .

۲ ـ انما ولیکم‌الله ورسوله والذین آمنوا ... درجلد دوم وسوم ازآن بحث شد .

۳ ـ آیهٔ متضمن این معنا در جلد اول مورد بحث قرارگرفت .

جنگ بردر خانه عثمان

ابن سعد ازقول «ابی‌حفصه ـ آزاد شدهٔ مروان بن حکم ـ مینویسد : «روز جنگ بردرخانهٔ عثمان ، مروان بن حکم پیش‌آمده سرود رزمی خوانده میگفت : چه کسی به مبارزهٔ من میآید ؟ عروة‌بن شبیم بن‌بیاع‌لیثی به نبردش‌آمده شمشیری‌برپس گردنش زد تابروی درغلتید . عبیدبن رفاعةبن رافع باکاردی پیش آمد تا سر او را ببرد . مادر مروان‌که اورا شیر داده بود یعنی فاطمه از قبیلهٔ ثقیف که مادر بزرگ ابراهیم‌بن‌عربی فرماندار یمامه است ـ دویده به‌اوگفت : اگر میخواستی اورا بکشی کشتی ، دیگر به‌گوشتش چکار داری‌که میخواهی اورا تکه تکه‌کنی ؟ عبیدبن رفاعه از اوخجالت‌کشید ومروان رابهمان حال رهاکرد . »

از زبان عیاش‌بن عباس مینویسد : «شخصی‌که آنروز حضور داشته بمن میگفت : ابن‌بیاع را دیدم‌که به نبرد مروان بن حکم میرفت ودوطرف قبایش را که زیرآن زره پوشیده بود بالازده بود ، ودیدم‌که ضربه‌ای به پس‌گردن مروان نواخت بطوریکه قسمت بالای گردنش قطع‌شد وبروی در غلتید . خواستند اورا سر ببرند . گفته شد : گوشتش را پاره پاره میکنید ؟! رهایش‌کردند . »

بلاذری از قول خالدبن حرب مینویسد : «روز قتل عثمان ، بنی‌امیه به «ام‌حبیبة » [1] پناه بردند . اوخانوادهٔ عاص وخانوادهٔ ابی‌العاص وخانوادهٔ اسید را در کندو [2] ودیگران را درجائی دیگر پنهان‌کرد . روزی معاویه به عمروبن سعیدکه با تبختر وگردنفرازی راه‌میرفت نگریسته‌گفت : پدر ومادرم فدای «ام حبیبه» ، چقدر این خانواده راخوب میشناخت وقتی تورا درکندو مخفی‌کرد !

مردم بطرف (خانهٔ) عثمان رو آورده ازخانهٔ بنی‌حزم انصاری به خانهٔ او درآمدند . دربرابرشان سه‌تن ازقریش بدفاع برخاستند : عبدالله‌بن وهب [3] ، عبدالله‌بن

---

۱ ـ همسرپیامبر اکرم (ص).

۲ ـ مخزن‌گندم یا چیزهای دیگرکه غالباً درخانه‌های دهقانی وجود دارد .

۳ ـ عبدالله‌بن وهب‌بن‌زمعة بن‌الاسود . ابن‌اثیر دراسدالغابه ۲۷۳/۳ میگوید : درجنگ جمل‌یادرجنگ بردرخانهٔ عثمان‌کشته‌شده است . ابن‌حجر درالاصابه۲۸۱/۲مینویسد : در جنگ بر سرخانهٔ عثمان کشته شده است .

عوف بن سباق [۱] ، وعبدالله بن عبدالرحمن بن عوام . عبدالله بن عبدالرحمن بن عوام میگفت: بندگان‌خدا! قرآن میان ما وشماحاکم وداور است (باباشد) . عبدالرحمن بن عبدالله جمحی درحالیکه این سرود رزمی را میخواند براوحمله برد :

امروز با شمشیر بران باقیماندهٔ کفار

وقبائل مشرک و جنگجوئی را که بر مسلمانان حمله ور شدند می‌زنم

با چنان ضربه‌هائی که انسان بی‌تردید ومصمم میزند

آیا تو ما را به قرآن دعوت میکنی ؟

تو که قبلا آنرا بکناری انداخته بودی ؟!

براو حمله برد واو راکشت . گروهی ازمردم بر عبداللهبن وهب وعبداللهبن عوف بن‌سباق تاخته آنهارا درکنار خانه عثمان کشتند .

مالک اشترآمد تا به عثمان رسید ، و دید هیچکس پیش عثمان نیست . از برابر عثمان برگشت . مسلم‌بن کریب ـ ازقبیلهٔ همدان ـ به او گفت : مالک اشتر ! تو ما را دعوت به‌کشتن این شخص میکردی تا دعوتت را پذیرفتیم ، واینک تا به‌او نگریستی رو از اوبرگردانیدی ! مالک به اوگفت : ترا بجان پدرت ول کن ! مگر نمی‌بینی بی‌مدافع وبی‌وسیله است ؟ داشت میرفت بدنبال‌کارش‌که ناگاه ناتل ـ بردهٔ آزاد شدهٔ عثمان ـ گفت :اجلش رسیده!این بخدا مالک اشتراست‌که کشور رابتمامی علیه امیرالمؤمنین (عثمان) شورانده‌است . خدا بکشد مرا اگر او را نکشم ! این را بگفت ودرپی مالک اشترحمله‌آورد . عمروبن عبید حارثی ـ ازقبیلهٔ همدان ـ دادزد که اشتر ! بپا بارو پشت سرتواست ! مالک اشتر روبر گرداند ، ناتل رادید و او را با شمشیر زد تادست‌چپش قطع‌شد ، وبه عمروبن عبیدگفت‌که ناتل زخمی‌را دنبال‌کند واونیز وی را تعقیب‌کرد وکشت .

مروان بن‌حکم دربارهٔ جنگ دراطراف خانهٔ عثمان چنین سروده است :

۱ـ عبداللهبن ابی مرة (ابی میسرة) العبدری چنانکه در «استیعاب» ۳/۲ ودر «الاصابه» ۳۶۷/۲ آمده با عثمان‌کشته شده است .

روزآن جنگ به جماعتم نگفتم : مدتی دفاع کنید

ونه گفتم زندگی را بر مرگ ترجیح دهید .

بلکه به آن جماعت گفتم : بجنگید

با شمشیرتان ونگذارید دست کسی به آن پیرمرد برسد

ابومخنف میگوید: مروان وجمعی با او مهیای جنگ گشتند . عثمان آنانرا منع کرد ، ولی نپذیرفتند وبه کسانی که به خانهٔ عثمان در آمده بودند حمله بردند و آنها را بیرون کردند . عثمان را از خانهٔ بنی‌حزم زید انصاری سنگباران کردند و درآنحال داد میزدند : ما نیستیم که تو را سنگباران می‌کنیم ، این خدا است که تورا باسنگ میزند ! درجوابشان گفت: اگرخدا مرا باسنگ میزد به من‌میخورد ! مغیرة‌بن اخنس با شمشیر ورجز خواندن حمله کرد . رفاعة بن رافع در حالیکه سرود رزمی میخواند به حملهٔ او جواب داد وباشمشیر برسراو زد ، اوراکشت . گفته‌اند : یکی‌از افراد عادی مردم اوراکشته است .

مروان‌بن حکم درحالیکه سرودجنگی میخواند به مردم حمله آورد و به چپ‌وراست شمشیر میزد . حجاج‌بن غزیه به اوحمله کرده با شمشیر برگردنش‌نواخت ولی شمشیرش نبرید ومروان بروی درغلتید . فاطمهٔ انصاری دختر شریک ـ که مادر ابراهیم بن‌عربی کنانی که عبدالملک بن مروان اورا به فرمانداری‌یمامه گماشت ودایهٔ مروان بود ـ ببالین مروان آمده دستور داد اورا به خانه‌ای که درآن بستری وجود داشت بردند . عامر بن بکیر کنانی که از مجاهدان بدر است به سعید بن عاص حمله برده با شمشیر برسرش کوفت ونائله دخترفرافصة ببالینش آمده اورا به‌خانه‌ای درآورد ودرب آنرا ببست . »[۱]

طبری ازقول ابی‌حفصة ـ آزاد شدهٔ مروان بن‌حکم ـ مینویسد : « هنگامی که عثمان ـ رضی‌الله عنه ـ به محاصره‌افتاد بنی‌امیه بیاری او مهیای جنگ شدند ، و مروان به خانهٔ عثمان درآمد و من همراهش بودم . بخدا من بودم که آتش جنگ را

---

۱ ـ انساب الاشراف ۵/۷۸-۸۱ .

میان مردم روشن کردم . از بالای خانه مردی ازقبیلهٔ اسلم را به تیر زدم وکشتم واو نیار اسلمی‌بود . بر اثرآن جنگ درگرفت . آنگاه ازفراز خانه پائین آمدم و مردم بر درخانه درحال زدوخورد بودند . بعد به عثمان پیغام دادندکه قاتلش را تسلیم‌ماکن، گفت : بخدا قاتل اورا نمیشناسم . پس همان شب‌که شب جمعه بود چون آتش برما تافتند ، وچون بامدادگشت متوجه ما شدند و اولین کسی که روآورد کنانة بن عتاب بود وبدستش مشعلی بر پشت بام خانهٔ ما که از خانهٔ خانوادهٔ «حزم» به او راه داده بودند . بدنبال او مشعلهاکه با نفت میسوخت سرازیر شد . ساعتی با آنها برسر این که به چوب‌دست نیابند ونتوانننددرهای چوبین‌را آتش‌بزنند جنگیدیم . بالاخره آتش درقسمتهای چوبین‌افتاد . دراین هنگام شنیدم که عثمان به یارانش میگفت : پس از آتش گرفتن چیزی باقی‌نمانده است ، واینک چوبهاآتش‌گرفته وآتش به درهاگرفته. بنابراین‌هرکه تاکنون موظف به اطاعت ازمن بود این وظیفه را از دوشش برداشتم‌و باید به خانهٔ خویش برود وبه مروان‌گفت : بنشین‌وبیرون نرو . اما مروان نافرمانی کرد و گفت : بخدا نمیگذارم کشته شوی و به تو دست پیدا کنند . و من صدایش را میشنیدم . آنگاه مروان بـه طرف مردم رفت . باو گفتم : تو را تنها نمیگذارم . و همراهش رفتم و بدفاع از او کمربستم . ما گروهی اندک بودیم . مروان سرود جنگی میخواند .

ابوبکر بن حارث میگوید : پنداری همین الآن است که به عبدالرحمن بن عدیس بلوی مینگرم که پشت خود را به مسجد پیامبر اکرم (ص) تکیه داده بود و عثمان درآنوقت‌درمحاصره بود ومروان‌بمیدان‌آمده همنبردمی‌طلبید . عبدالرحمن‌بن عدیس به شخصی که پسر عروه [1] بود گفت بر خیز وبه نبرد این‌مرد برو . نو جوانی بلند بالا برخاسته بطرف مروان رفت ودامن زره خویش را بالا زده ساق پایش را بـه مروان نمود تا بقصد ضربه زدن به‌آن حرکتی‌کرد ودرهمان لحظه پسر عروه‌ضربه‌ای به‌گردن مروان وارد ساخت . پنداری همین حالااست‌که دیدم چرخی زد ودر غلتیدو

---

۱ ـ شاید اسمش بدرستی چنان باشد که در روایت طبری ۱۲۳/۵ ودر روایت ابن‌سعد در «طبقات» آمده است وبدین صورت : عروة‌بن شییم البیاع‌اللیثی .

عبیدبن رفاعهٔ زرقی بسوی اوآمد تا اورا سرببرد . . . (تاآخر ماجرا همانطور که از ابن سعد نقل شد) . »

از قول حسین بن عیسی بنقل ازپدرش مینویسد : «چون سه روز از عید قربان سپری گشت دورخانهٔ عثمان ـ رضی‌الله عنه ـ راگرفتند ، و او هیچ‌نپذیرفت جز این که بر حکومت بماندوبررویه‌اش ، وبه لشکریان‌ونزدیکانش پیام دادتا گردآمدند بعد ، یکی از اصحاب پیامبر (ص) بنام نیاربن‌عیاض که پیری سالخورده بودبرخاسته عثمان را صدا زد . عثمان از فرازخانه‌اش نمایان‌گشت و او را به خدا سوگند داد که آنان رادورسازد . درحالیکه نیاربن عیاض‌داشت جواب عثمان را میداد یکی ازیاران عثمان او را به تیر زدوکشت ، و پنداشتندکسی که تیرانداخته کثیر بن صلت کندی بوده است . پس به عثمان‌گفتند : قاتل نیاربن عیاض را به ما تسلیم کن‌تااورابکیفر قتلی‌که‌کرده بکشیم . گفت : حاضر نیستم مردی راکه بمن درحالیکه میخواهید مرا بکشید یاری‌کرده بکشتن‌دهم . چون وضع‌را چنین دیدند به در خانه‌اش هجوم برده آنرا آتش زدند . مروان بن حکم ازخانهٔ عثمان باگروهی‌به‌آنان حمله‌کرد وسعیدبن عاص باگروهی‌دیگرحمله‌آورد ومغیرةبن‌اخنس ثقفی باگروهی‌دیگر . و جنگ شدیدی درگرفت . آنچه باعث تسریع وتشدیدجنگ‌گشت این بودکه بایشان خبررسیدنیروئی ازاهالی بصره بیاری عثمان آمده وبه «صرار» ازتوابع‌مدینه‌که یکشب راه باآن‌فاصله دارد رسیده واهالی‌شام نیزبسوی مدینه رهسپارگشته‌اند . پس‌با آنان نبردی سخت بر درخانه‌کردند . مغیرةبن اخنس ثقفی درحالی که سرود جنگی میخواند به مردم حمله آورد وازاین طرف عبدالله‌بن بدیل‌بن ورقاء خزاعی درحالیکه سرود رزمی میخواند بر او تاخت واوراکشت . رفاعة بن رافع‌انصاری به مروان‌حکم حمله برده با یک ضربه اورا درغلتاند وچون می‌پنداشت اورا کشته است دست از اوکشید . عبدالله بن زبیر چندین زخم‌برداشت . جماعت مدافعان عثمان درهمشکستند وبه کاخ پناه برده بر در آن سنگر گرفتند ودرآنجا جنگی سخت‌کردند . درنبردی‌که بردر خانه صورت گرفت

زیادبن نعیم فهری [1] باعده‌ای ازیاران عثمان کشته شد . مردم همچنان می‌جنگیدند تا عمروبن حزم انصاری درب‌خانه‌اش راکه پهلوی خانهٔ عثمان بن عفان بود بازکرده مردم را صدازد . مردم ازخانهٔ او به خانهٔ عثمان رفته درآنجا با مدافعان جنگیدند تا آنها را شکست داده درخانه را بازگذاشتند تا بگریزند وآنها گریزان بیرون رفته در خیابانهای مدینه پراکنده شدند وعثمان باتنی چند ازخانواده ویارانش تنها ماند و همراهش کشته شدند وعثمان رضی‌الله عنه کشته شد . [2] »

خالدبن‌عقبة‌بن ابی معیط ـ برادرولیدبن عقبه ـ درآن جنگ پابفرار گذاشت بهمین مناسبت‌عبدالرحمن بن‌سیحان [3] دریک دوبیتی‌اوراسرزنش کرده و خالددربیتی اورا بخاطر روگرداندن ازهمان جنگ ملامت نموده است [4] .

ابوعمرمینویسد :«مغیرةبن‌اخنس‌درجنگ بردرخانه‌عثمان باعثمان رضی‌الله عنه کشته شد . دربارهٔ اودرآن جنگ روایات واخبار زیادی رسیده‌است ، از جمله این که وقتی‌درب‌خانهٔ عثمان راآتش زدند به عثمان گفت: بخدا نمیگذارم مردم‌دربارهٔ مابگویندکه ترابیدفاع وخوارگذاشتیم . این‌بگفت وشمشیربدست وسرودخوان‌به‌نبرد شتافت وبه مردم‌حمله برد . مردی ضربه‌ای به ساق پایش زده آنرا قطع کرده و بعد کشتنش . یکی از قبیلهٔ بنی زهره به طلحه‌گفت : مغیرةبن اخنس کشته شد . گفت : سرور همپیمانان قریش‌کشته شده است . » [5]

ابن‌کثیر مینویسد : «از مشاهیری که جزو یاران عثمان بوده وکشته شدند زیادبن نعیم فهری است و مغیرة بن اخنس بن شریق ، و نیاربن عبدالله اسلمی ، با عده‌ای‌دراثنای نبرد .» [6]

---

۱ ـ ابو عمر در «استیعاب» وابن حجر در «اصابه» اورا ازکشتگان جنگ خانهٔ عثمان شمرده‌اند .

۲ ـ تاریخ طبری ۱۲۲/۵ ـ ۱۲۵ ـ تاریخ‌الکامل ابن‌اثیر ۷۳/۳و۷٤ .

۳ ـ در انساب الاشراف چنین آمده است اما در «استیعاب» و «اصابه» بصورت «ازهربن سحبان» آمده است .

٤ ـ انساب الأشراف ۱۱۷/۵ ـ استیعاب ۱۵۵/۱ ـ اصابه ۱۰۳/۱و ٤۱۰.

۵ ـ استیعاب ، شرح‌حال مغیرة.

٦ ـ تاریخ ابن کثیر ۱۸۸/۷.

این روایات تاریخی را ازآنجهت آوردیم وضمیمهٔ روایات تاریخی سابق کردیم که حکایت ازاین میکرد که همراه عثمان و مدافعش کسی نبوده جز امویان و نوکران وبردگان آزاد شدهٔآنها و تنی‌چند ازقماش آنها . واینها دربرابر تودهٔ انبوه مهاجران وانصار ازعثمان حمایت میکرده‌اند ، وچندنفری به‌کشتن رفته‌اند و دسته‌ای درکندوی‌خانهٔ «ام‌حبیبه» مخفی شده وچند نفرباقیمانده به‌کوچه‌های مدینه‌گریخته‌اند تا جز خود و خانواده‌اش کسی نمانده تا نوبت کشته شدنش‌رسیده است . این مطالب را بخاطر نگهدارید تا دربحث وبررسی ازیک سلسله روایت تاریخی‌جعلی ودروغین مورد استفاده قرارگیرد .

نکتهٔ قابل توجه

دریکی‌ازاین روایات تاریخی ـ ودقیقاًدرآخری ـ می‌بینیم که نیاربن عبدالله اسلمی‌از جملهٔ یاران عثمان شمرده شده است و این را ابن کثیر و امثالش بدانسبب مرتکب گشته‌اند که شمارهٔ مدافعان خلیفه را زیاد جلوه دهند . درحالیکه میدانیم وی مرد بزرگ وسالخورده‌ای بوده که‌برای ارشاد ونصیحت عثمان بپاخاسته ونوکر مروان او را به تیر زده وکشته وجنگ معروف دراطراف‌خانهٔ عثمان با همین تجاوز وتعرض مسلحانه آغازگشته‌است ، زیرا مردم قاتل اورا ازعثمان خواسته اند تا قانون‌کیفر اسلام را دربارهٔاش بمورد اجرا گذارند . و چون از انجام تقاضای حقهٔ آنان‌سرپیچی نموده خشمگین‌گشته واو را بعنوان‌حامی قاتل وجانی موردحمله قرار داده‌اند .

کشته شدن عثمان

طبری ودیگر مورخان از قول یوسف‌بن عبدالله بن سلام مینویسد : «عثمان درحالیکه محاصره بود ومردم خانه‌اش را از هرسو دربرگرفته بودند در برابر مردم ظاهر شد وچنین‌گفت : شمارا به‌خدای عز وجل سوگند میدهم که مگر نمیدانیدهنگام درگذشت امیرالمؤمنین‌عمربن خطاب ـ رضي‌الله عنه ـ ازخدا بدعا خواستیدکه‌برایتان

خیر پیش‌آورد وکاری کندکه باتفاق آرا بهترین شخص انتخاب شود ؟ یا میخواهید بگوئید خدا دعای‌آنهارااجابت ننموده ، وبا این سخن‌به‌خدای منزه اهانت رواداربد؟ درحالیکه میدانید درآنهنگام ازمیان بشر فقط شما اهل دین خدا بودید وهنوز وحدت آراء واتحاد سیاسی خود را ازدست نداده بودید . یا میخواهید بگوئید : خدا دینش را بـی اهمیت شـمرده مورد بی‌اعتنائی قرار داد و التفاتی باین ننمود کـه چه‌کسی عهده دار دبنش‌میشود ؟ درحالیکه دین (اسلام) درآنهنگام وسیلهٔ پرستش‌خدای‌یگانه بود وهنوز پیروانش دسته دسته نشده بودند تا بکدیگر را واگذارند ومورد بیـمهری قرار دهند . یا میگوئید : تعیین من بصورت مشورتی صورت نگرفته است ؟ وخودرا بناروا برتری داده‌اید (وبه مقام حکومت نشانده‌اید) و خدا امتی را که در برابرش سر بنافرمانی بردارد به خود او وامیگذارد ، وچون درتعیین زمامدار مشورت نشده‌و ازآنچه‌مایهٔ ناخشنودی خداست‌پرهیزنگشته‌چنین شده‌است . یا میگوئیدخدانمیدانست عاقبت کار وحکومتم چه خواهد شد ؟ باین ترتیب که در قسمتی از (دورهٔ) حکومتم درستکار ومورد خشنودی دبنداران بودم ولی بعداً کارهائی در حکومت ازمن سرزده که خدا را به خشم میاورد وشمارا نیز به خشم میاورد . وازکارهای اخیر روزی که خدا مرا برگزید وخلعت افتخار آمیز (خلافت) پوشانید خبرنداشت . شمارا بخداوند قسم میدهم‌آیا سوابق خوب مرا وکارهای نیکوئی‌راکه قبلا انجام داده‌ام بیادندارید، آن وظائفی‌که دربرابر خدا داشتم ووظیفه جهاد با دشمنانش را انجام داده‌ام و خدا برانجامش‌گواهی داد ؟ وظیفهٔ همهٔ‌کسانی‌که‌پس‌از من‌بیابند این است‌که به افتخارآن انجام وظائف اعتراف‌داشته باشند .

دست نگهدارید ، ومرا نکشید . زیرا فقط سه‌گونه شخص را میتوان‌کشت: ۱ ـ مردی‌که با داشتن همسر مرتکب زناشود ۲ـ پس‌از مسلمانی کافر شود ۳ـ کسی را بدون این‌که قاتل باشد بقتل رساند . بنابراین اگر شما مرابکشیدشمشیر رابرگردن خویش نهاده‌ایدوخدا آن شمشیر را تا به‌قیامت ازمیان برنخواهد داشت . مرانکشید، چون اگر مرا بکشید پس‌از من هرگز بحال جماعت نماز نخواهید گذاشت و پس از

من هرگز مال غنیمتی میان شما تقسیم نخواهد شد و هیچگاه خدا اختلاف را از میان شما نخواهد زدود.

درجوابش چنین گفتند: دربارهٔ این که گفتی مردم بعد از عمر ـ رضی‌الله‌عنه ـ از خدای عزوجل خواستند درمورد کسی که زمامدارشان میشود خیر پیش‌آورد و پس‌از خیر خواهی از خدا تو را عهده دار زمامداری کردند. باید بگوئیم: خدا هرچه پیش آورده خیر بوده است باین معنی که خدای منزه حکومت تو را بلا ووسیلهٔ آزمایشی ساخته تابدان‌وسیله بندگانش‌رابیازماید. دربارهٔ‌پیشگامی وسابقه‌ات باپیامبرخدا(ص) سخن گفتی. حقیقت این است که تو (درایمان به اسلام) پیشگام بودی و خوش سابقه وصلاحیت تصدی‌خلافت را نیز داشتی اما بعداً تغییر (عقیده وروبه) دادی وبدعتهائی که میدانی ازتو سرزد. درخصوص این که گفتی‌اگر تورا بکشیم چه بلاهائی‌برسرمان خواهد آمد، باید بگوئیم درست نیست که ازترس آشوبی که سال آینده پیش خواهد آمد اکنون از اجرای قانون اسلام خود داری کنیم. درپاسخ این حرفت که جز قتل سه‌گونه‌شخص جایز نیست، بایدبگوئیم ما درقرآن می‌بینیم کشتن‌غیر از این‌سه‌گونه اشخاص هم جایز شمرده شده‌است وآن‌کشتن کسی‌است که در جهان برای فاسد کردن تلاش‌میکند، وکشتن‌کسی که به‌تجاوزمسلحانه مبادرت جسته وبعد درادامهٔ‌تجاوزش به جنگ می‌پردازد، وکشتن کسی که در راه دریافت حقی ایجاد مانع میکند و دراین ممانعت گردنفرازی نموده وکار را به‌جنگ میرساند. ومسلم‌است‌که تو به تجاوز مسلحانه مبادرت کرده‌ای ومانع دریافت و تحقق حقی‌گشته‌ای ودر برابر تحقق آن ایستاده وگردنفرازی‌نموده‌ای، نمیگذاری قصاص آنان که‌عمداً به ایشان‌ظلم‌کرده‌ای (بعنوان اجرای قانون واجرای قانون کیفری) از توگرفته شود، وبه حکومت کردن برما چسبیده‌ای، ودرحکومت وتقسیم درآمد عمومی ازقانون اسلام منحرف‌گشته و ستم روا داشته‌ای. اگر ادعا داری برسراینها دربرابرمان گردنفرازی نمیکنی‌وکسانی که به حمایتت برخاسته‌اند و نمیگذارند دست ما به تو برسد بی اجازه‌ات بجنگ برخاسته‌اند درحقیقت چنین است که آنان از این دفاع میکنند که تو به حکومت

چسبیده‌ای ، بنابراین هرگاه تو ازحکومت استعفا دهی آنها از جنگ برای حمایتت دست خواهندکشید . »

بلاذری و دیگر مورخان مینویسند : «وقتی به مصریان ودیگرکسانی که درمحاصرهٔ عثمان شرکت جسته بودند اطلاع رسیدکه او به عبدالله بن عامر ومعاویه چه نوشته است کار را براو سخت‌ترگرفتند ومحاصره‌اش را تنگ تر ساختند وبه این که کارش را باکشتنش خاتمه دهند راغب تر گشتند . در محاصره ، طلحه بر مردم چیرگی سیاسی‌یافته بود ، وبآنهادستور داد نگذارندکسی نزدعثمان برود یاازخانه‌اش خارج شود یاآب به اوبرسد «ام‌حبیبه» دختر ابوسفیان با مشک کوچکی آب‌درهنگام شدت محاصره آمد ، نگذاشتند واردخانهٔ عثمان شود ، گفت : او قیم* خانوادهٔ ما و عهده‌دارسرپرستی‌یتیمان‌ما است ومن‌می‌خواهم دراین‌باره بااومذاکره‌کنم . درنتیجه، به او اجازهٔ ورود دادند ، و او آن مشک‌کوچک آب را به عثمان رسانید .

جبیربن مطعم میگوید : عثمان‌بطوری درمحاصره قرارگرفت‌که به آبی‌جز حوضچهٔ خانه‌اش نمیتوانست دسترسی داشته باشد . بهمین‌جهت نزد علی (ع) رفتم‌و گفتم : آیا باین راضی هستی‌که خویشاوند تو چنان محاصره شودکه بخدا نمیتواند جز ازحوضچهٔ خانه‌اش‌استفاده‌کند؟گفت : پناه برخدا!آیا اورا باین‌حال‌درآورده‌اند ؟ گفتم: آری . پس بسراغ‌مشکهای آب رفته آنها را به عثمان رسانده اوراسیراب‌کرد.

چون جنگ درگرفت ودرآن نبرد ، زیادبن نعیم فهری با عده‌ای از یاران عثمان‌کشته شدند ، مردم‌همچنان‌به زدوخورد ادامه دادندتاعمروبن حزم انصاری‌درب خانه‌اش راکه درهمسایگی عثمان بود بگشود و مردم را صدازد ، و مردم از خانهٔ او برمدافعان عثمان تاختند ودر داخل خانه باآنها جنگیدند تا شکست یافتند ، و درب خانه را برروی‌آنها بازگذاشتند تابگریزندو گریزان به‌خیابانهای مدینه ریختندوعثمان باتنی چند از خانواده و یارانش تنها ماند و با اوکشته شدند و عثمان رضی‌الله عنه کشته شد . »

ابن سعد وطبری ازقول عبدالرحمن‌بن محمد مینویسند : «محمدبن‌ابی بکر

ازخانهٔ عمرو بن حزم از دیوار خانهٔ عثمان به درون رفت و کنانهٔ بن بشر بن عتاب و سودان بن حمران وعمروبن حمق اورا همراهی میکردند . عثمان را نزد همسرش نائله یافتند که‌داشت‌قرآن میخواند وسورهٔ بقره را . محمد بن ابی‌بکر پیشا پیش رفته ریش عثمان راگرفته به اوگفت : خدا ترا ای‌نعثل رسوا وذلیل‌کرد ! عثمان‌گفت : من‌نعثل نیستم بلکه بندهٔ خدا (یا خداپرست) و امیرالمؤمنینم ! محمد (بن‌ابی بکر) گفت : معاویه وفلان‌وفلان‌بدردتونخوردند . عثمان‌گفت : عموجان ! ریشم‌را ول‌کن . پدرت هرگز این‌راکه توگرفته‌ای نمیگرفت . محمد (بن ابی‌بکر) گفت : آخر نمی خواهم بیش‌ازگرفتن ریشت بانو خشونت‌بخرج دهم . عثمان گفت : از خدا برضد تو وبرای نجات ازدست توکمک میخواهم .آنگاه محمدبن ابی‌بکر با پیکانی‌که دردست داشت برپیشانی اوزد . »

بلاذری مطلب را باین‌عبارت آورده است : « عثمان قرآن را برداشته بـه آغوش فشرد وگفت : بندگان خدا ! هرحقی را کـه دراین برای شما ثبت است بشمـا خواهم داد وازآنچه مورد نارضائی شماست دست‌خواهم‌کشید ، خدایاتوشاهـد باش .

محمد بن‌ابی‌بکرگفت : حالاقبول میکنی ، درحالیکه قبلا سرپیچی(ازحکم خدا و پیشنهادات حقهٔ ما) میکردی وازتبهکاران بودی .آنگاه پیکانی راکه دردست داشت به استخوان نرمهٔ پشت‌گوش عثمان فرو برد و تکـانی داد ولی نبریـد . دراین حال عثمان گفت : بندگان خدا ! مرا نکشید که پشیمان خواهید شد و به اختلاف و کشمکش گرفتار خواهید شد . »

ابن کثیر باین‌صورت نوشته‌است: «محمدبن ابی‌بکر دریک گروه‌سیزده‌نفره آمده‌ریش عثمان را بچنگ‌گرفته بالاکشید تا صدای بهم خوردن دندانهایش شنـیده شد ، وگفت : معاویه بدردت نخورد ، عبدالله بن عامر بدردت نخورد ، و نامـه‌هایت برایت فائده‌ای نکرد . »

بموجب نوشتهٔ ابن عساکر «محمدبن ابی‌بکرگفت : چه دینی داری نعثل؟! گفت : دین اسلام ، ونعثل‌هم نیستم بلکه أمیر مؤمنانم . گفت رویهٔ قرآنی را تغییر

داده‌ای. عثمان گفت: قرآن بین من وشما حاکم باشد. آنگاه محمد بن ابی بکرپیش رفته ریش اورا بچنگ گرفته وگفت: ازما روز قیامت نخواهند پذیرفت این را که بگوئیم: پروردگارما! ما ازسروران وبزرگانمان اطاعت نمودیم ودرنتیجه آنها مارا از راه‌راست‌بدر بردند [۱] واوراکشان‌کشان‌ازخانه تادرمنزل‌کشید، وعثمان‌درهمانحال میگفت: عموجان! پدرت هرگز ریشم‌را نمیگرفت.»

ابن سعد و طبری مینویسند: «کنانة بن بشر پیکانی راکه در دست داشت بالابرده بزیرگوش‌عثمان فرو برد وفشرد تا به‌حلقش درآمد وبعد شمشیرش‌رابرآورد، بر اوزد تاکشته شد.

بموجب روایت ابن ابی‌عون: کنانة بن بشرتجیبی بامیلهٔ آهنین برپیشانی و جلو سرعثمان‌کوفت تادرغلتید. ولیدبن‌عقبه‌یادیگری‌دراین‌باره چنین‌سروده‌است:

آن تجیبی گرزی فرا برد و بر سر و پیشانی او فرود آورد

وچون درغلتید سودان بن حمران مرادی اورا بشمشیرزده کشت. عمرو بن حمق بروی عثمان پریده برسینه‌اش نشست و درحالیکه رمقی در بدن داشت نه ضربه براو زد، وگفته: سه ضربهٔ‌آن را بخاطر خدا زدم وشش‌ضربهٔ دیگررا بخاطر کینه‌ای که از او دردل داشتم.»

عمیربن ضابی آمده یکی از دنده هایش را شکست. ابن حجر در «اصابه» مینویسد: «وقتی عثمان‌کشته شد عمیر بن‌ضابی براو پریده دو تا از دنده هایش را شکست.» مسعودی میگوید: «واز جملهٔ حمله‌کنندگان عمیربن ضابی برجمی است که شکم عثمان را با شمشیر درید.» روایت دیگری هم آورده‌که بعداً نقل میکنیم.

طبری وابن عبد ربه وابن‌کثیر مینویسند: «سه ضربه بر سرش‌واردآوردند و سه ضربه برسینه‌اش، وضربه‌ای برجلو چشم وبالای بینی‌اش وارد ساختندکه استخوان را شکافت وهنوز رمقی‌داشت اورا زخمگین ساختند، میخواستند سرش را

۱ - آیهٔ شریفه‌ای از قرآن مجید است.

۲ - بسیار عجیب است که ابو عمر (ابن عبدالبر) در کتابش «استیعاب» این بیت را در شرح حال امیرالمؤمنین علی‌بن ابیطالب (ع) درجریان قتلش آورده است!

ببرند نائله و دختر شيبة بن ربيعه ـ دو همسرش ـ خود را بروی او انداختند ، پس ابن عديس گفت : ولش کنيد ! بدستور او رهايش کردند ، وآن دو زن لگدمال شدند.»
ابن کثير مينويسد : «بموجب يکی از روايات تاريخی غافقی بن حرب بعد از محمدبن ابی بکر پيش آمده باپاره آهنی بردهان عثمان کوفت. »

بلاذری ازقول « وثاب» که در آن معرکه با عثمان بوده و دوزخم هم برداشته است مينويسد : « عثمان مرا فرستاد تانزد مالک بن اشتر رفته اورا دعوت کردم پيش عثمان بيايد . عثمان به او گفت: مردم ازجان من چه ميخواهند ؟جواب داد : پيشنهاد ميکنند استعفا داده حکومتشان را بخودشان واگذاری ، يا بگذاری قصاص احکام ناروائی راکه صادر کرده ای ازتو بگيرند ، و درغير اينصورت تو را خواهند کشت . گفت : استعفا بده که نيستم وحاضر نميشوم خلعتی راکه خدا برتنم آراسته بيرون بياورم . درمورد قصاص گرفتن از خود نيز بايد بگويم : خودت ميدانی که دوهمکار سابقم (ابوبکر وعمر) افراد راکيفر ميدادند (يعنی گاهی بخطا ! و بناروا!) و بدنم طاقت اين را نداردکه از من قصاص شود (وکيفرهای ناروا وخلاف قانونی را که در مورد ديگران انجام داده ام درمورد من اجرا شود) ، درموردکشتنم بخدا قسم اگرمرا بکشيد بعداز آن هرگز همديگر را دوست نخواهيد داشت وبطور دسته جمعی وبالاتفاق به جنگ دشمن نخواهيد رفت .

وثاب ميگويد : من زخمی برداشته بودم و گاه خونريزی ميکرد و زمانی خوب ميشد . عثمان ازمن پرسيد : آب برای وضوداری ! گفتم :آری . وضو گرفت وبعد قرآن رابرگرفته دربرابرزشتکاران سپرخويش ساخت . دراثنائی که وی درآنحال بود مردکی سررسيد مثل گرگ ونگاهی انداخت و سپس برگشت . گفتيم عاملی آنان را برگرداند ودور داشت . بعد محمدبن ابی بکرسر رسيده دوزانو نشست ، وريش عثمان را ـ که خوش ريش بود ـ گرفته تکان داد بطوريکه صدای بهم خوردن دندانهايش شنيده شد ، وبه او گفت : معاويه بدردت نخورد ، عبدالله بن عامر بدردت نخورد .

عثمان گفت: عموجان! دست نگهدار. بخدا قسم پدرت چنین رفتاری با من نمیکرد. آنگاه بکمک همدیگر عثمان را کشتند.

از قول ابن‌سیرین مینویسد: ابن‌بدیل باشمشیر بسراغ عثمان آمد وبینشان کینه ودشمنی بود.. درحالیکه میگفت: حتماً اورا خواهم کشت. کنیز عثمان به او گفت: توکوچکتر ازآنی که چنین کاری بتوانی. وی به اطاقی که عثمان درآن نشسته بود درآمد وضربهٔ شمشیری براو نواخت که نمیدانم بکجایش اصابت کرد.» [1]

کفن و دفن عثمان

طبری از زبان ابوبشیر عابدی مینویسد: «عثمان ـ رضی‌الله عنه ـ سه روز افتاده بود ودفنش نکردند. آنگاه حکیم بن حزام قرشی وبعد از وی یکی از قبیلهٔ بنی‌اسد بن عبدالعزی وبعدازآندوجبیربن مطعم دربارهٔ دفن عثمان با علی (ع) صحبت کردند واز او تقاضا نمودند به خانوادهٔ عثمان اجازه دهد اورا دفن کنند علی (ع) به آنها اجازه داد. چون خبر به‌گوش مردم رسیدعده‌ای در راه باسنگ بکمین‌نشستند. تنی چند ازخانواده‌اش نعش را برداشتند ومیخواستند به طرف باغی در مدینه که «حش کوکب» [2] خوانده میشود و یهودیان مرده هاشان را درآن دفن میکردندببرند.

---

۱ ـ رجوع کنید به: طبقات ابن‌سعد، چاپ‌لیدن ۵۱/۳، ـ انساب‌الاشراف بلاذری ۷۲/۵ ۸۲، ۸۳، ۹۲، ۹۷، ۹۸ ـ الامامة والسیاسة ۳۹/۱ ـ تاریخ طبری ۱۲۵/۵، ۱۳۱، ۱۳۲، عقدالفرید ۲۷۰/۲ ـ مروج‌الذهب ٤٤۲/۱ ـ استیعاب ٤۷۷/۲ و ٤۷۸ ـ تاریخ ابن‌عساکر ۳۷۲/٤ ـ تاریخ‌الکامل ابن‌اثیر ۷۲/۳و۷۵ ـ شرح‌ابن‌ابی الحدید ۱٦٦/۱و۱٦۸ ـ تاریخ‌ابن‌خلدون ٤۰۱/۲ ـ تاریخ ابن‌ابی‌الفداء ۱۷۰/۱ ـ تاریخ‌ابن‌کثیر ۱۸٤/۷، ۱۸۵، ۱۸۷، ۱۸۸ ـ حیاةالحیوان، دمیری ٥٤/۱ ـ مجمع‌الزوائد ۲۳۲/۷ ـ تاریخ‌الخمیس ۲٦۳/۲ ـ السیرةالحلبیة ۸۵/۲ ـ اصابه ۲۱۵/۲ ـ ازالةالخفاء ۲۳۹/۲ـ ۲٤۲.

۲ ـ ابو عمر در «استیعاب» و یاقوت حموی در «معجم البلدان» ومحب طبری در «ریاض‌النضرة» میگویند: کوکب نام یکی از انصار بود و «حش» یعنی بستان.

وقتی نعش‌راحمل میکردند تابوتش راسنگباران کردند وخواستند آنراواژگون سازند. خبر به علی (ع) رسید . پیغام دادکه دست ازآن بدارند . دست‌ازآن بـداشتند . پس جنازه را در «حش کوکب» دفن کردند . هنگامی که معاویة بن ابی‌سفیان برمردم‌چیره گشت دستور داد آن باغ را ویران ساختند تاآن قطعه زمین بـه «بقیع» (گورستان معروف مدینه) متصل شد ، ودستورداد مردم مردگان خویش‌را در اطراف گور عثمان دفن کنند تا بتدریج‌آن گور به آرامگاههای مسلمانان متصل وملحق گشت . »

طبری ازقول ابی‌کرب ـ که‌خزانه‌دار عثمان بوده‌است ـ مینویسد : «عثمان ـرضی‌الله عنه ـ را اوائل شب دفن‌کردند . جنازه‌اش راکسی‌جز مروان بن حکم وسه‌تن از نوکرانش ودختر پنجمین او مشایعت نکرد . دخترش نوحه سر داد و بصدای بلند گریست . مردم سنگ برگرفته فریاد زدند : نعثل ! نعثل ! ونزدیک بود دختر عثمان سنگباران شود . بعد داد زدند : بطرف باغ ! بطرف باغ! ناچار کنار باغـی خارج (گورستان‌مسلمانان) دفن شد . »

از قول عبدالله بن‌ساعده مینویسد : «عثمان بعدازکشته شدن دوشب برجای ماند ونمی‌توانستند دفنش‌کنند . آنگاه چهارنفر جنازه‌اش را حمل‌کردند : حکیم‌بن حزام ، جبیربن مطعم ، نیاربن مکرم ، وابوجهم ابن حذیفه . وقتی جنازه را زمیـن گذاشتند تا براو نماز (میت) بگزارند چندتن‌ازاصحاب پیامبر (ص) آمده آنان را از نمازگزاردن براو منع نمودند . ازجمله‌اسلم‌بن اوس‌بن بجرة ساعدی وابو حیةمازنی با عده‌ای ، وآنها را از دفن او دربقیع منع کردند دراینوقت ابوجهم گفت : او را دفن‌کنید ، خدا وفرشتگانش براو نماز خوانده و درود فرستاده‌اند . آنان‌گفتند : نـه بخدا قسم بهیچوجـه نمیگـذاریم در گورستان مسلمانان دفن‌شود . ناگـزیر او را در «حش کوکب » دفن کردند . هنگامی کـه بنی‌امیه به سلطنت رسیدند آن بستان را ضمیمهٔ بقیع‌کردند ، وامروزه‌گورستان بنی‌امیه‌است . »

طبری ازقول عبدالله بن موسی مخزومی مینویسد : «چون عثمان ـ رضی‌الله عنه‌ـ کشته شد خواستند سرش‌را از تن جدا کنند ، نائله و ام‌البنین خود را بـروی او

انداختندو باعث شدندکه دست‌ازآن‌کار بردارند،آن دو زن فریادکشیده وبرسروصورت زده وجامه برتن دریدند ، پس‌ابن عدیس‌گفت : ولش کنید . جنازهٔ عثمان را بدون این‌که غسل بدهند بیرون بردندبطرف بقیع،خواستند درمحلی‌که جنازه‌هارامیگذارند براو نماز بگزارند انصار مانع شدند . عمیربن ضابی وقتی که نعش عثمان بر در (یا تابوت) نهاده بودآمده برآن پرید ویکی از دنده هایش را شکست وگفت:(پدرم) ضابی را زندانی کردی وآنقدر درزندان نگهداشتی تا همانجا مرد ! »

ابن سعد وطبری ازمالك بن‌ابی‌عامر نقل‌میکنندکه «من یکی‌ازکسانی‌بودم که نعش‌عثمان ـ رضی‌الله‌عنه ـ را بردوش گرفتند.اورا بروی دری‌حمل میکردیم‌وچون شتابان میرفتیم سرش بردرکوفته میشد وصدامیکرد ، وخیلی‌زیاد وحشتناك وترسان بودیم تاآنکه اورا درگورش‌در«حش کوکب» نهادیم . »

بلاذری روایتی از ابو مخنف بدین مضمون ثبت کرده است : «عثمان ـ رضی‌الله عنه ـ روزجمعه کشته شد وهمانطور درخانه‌اش رها شده بود . جبیربن‌مطعم، وعبدالرحمن‌بن ابی‌بکر ، ومسوربن مخرمهٔ زهری ، وابوجهم بن حذیفهٔ عدوی آمدند براو نماز گزارده کفن و دفنش کنند . در این هنگام عده‌ای‌از انصار آمده گفتند : نمیگذاریم براو نمازبگزارید . ابوجهم به‌آنها گفت :نمیگذارید براو نماز بخوانیم؟ فرشتگان براونمازخوانده ودرودفرستاده‌اند . حجاج‌بن غزیّه‌گفت : اگردروغ‌بگوئی خدا ترا بجائی درآوردکه اورا درمیآورد . گفت : باشد ؛ خدا مرا با او برانگیزد . حجاج‌بن غزیّه‌گفت : درحقیقت خدا ترا بااو وشیطان یکجا برمی‌انگیزد . بخدا اگر تورا نکشیم وپیش‌او نفرستیم اشتباه‌کرده وناتوانی نشان داده‌ایم . ابوجهم‌ساکت‌شد بعدآن جماعت ازجنازهٔ عثمان غفلت‌کرده بکار دیگری سرگرم‌گشتند ، واین چندنفر برگشته برجنازه‌نمازخوانده دفنش‌کردند ؛ پیشنمازشان جبیربن مطعم بود . ام‌البنین دختر عیینةبن حصن همسر عثمان بهنگام حمل جنازه چراغ بدست داشت ، و جنازه بردرکوچکی نهاده شده بود وپاهای مرده ازآن‌بیرون بود . »

روایت تاریخی‌راکه حاکی‌از این‌است‌که انصار واصحاب پیامبر (ص) از

اقامهٔ نمازمیت برجنازهٔ عثمان جلوگیری کرده‌اند ابوعمردر«استیعاب» ازقول هشام‌بن عروه بنقل ازپدرش‌آورده است . میگوید : جماعتی‌از انصار به حاملین جنازهٔ عثمان برخوردند وباآنها جنگیدند تا جنازه‌را بزمین انداختند . بعد عمیر بن ضابی لگد بر شکمش زده میگفت : من کافری را ندیده‌ام که شکمی باین نرمی داشته‌باشد ! ـ و او نسبت به عثمان ازهمهٔ مردم تندروتر بود ـ و میگفت : (پدرم) ضابی را به من نشان بده ! پدرم را زنده‌کن تا ببیند که عثمان درچه حال‌است ! »

ابن قتیبه مینویسد : «عمیر بن ضابی آمده پا برشکمش مالید . »[۱]

بلاذری مینویسد : «عثمان درحش‌کوکب ـ که نخلستانی متعلق بـه مردی درگذشته وقدیمی‌بود بنام‌کوکب ـ دفن شد . بعد از دفن او مردم نزد علی (ع) آمده با او بیعت کردند . خواستند عثمان را در بقیع دفن کنند عده‌ای از دفنش در آنجا جلوگیری کردند از جملهٔ آنجماعت اسلم‌بن بجرهٔ ساعدی‌است ، وگفته‌انـد جبلة بن عمرو ساعدی بوده‌است . ابن دأب گفته است :مسور بن مخرمه بر جنازهٔ عثمان‌نماز خوانده است .

مدائنی از وقاصی واو از زهری نقل‌میکندکه از دفن‌عثمان جلوگیری شد . پس‌ام حبیبه (همسر پیامبر ص) بردر مسجد ایستاده گفت : بگذاریـد ما این مرد را دفن‌کنیم ، وگرنه جامهٔ پیامبر خدا (ص) را بیرون میآورم . درنتیجه ، اجازه دادند تا اورا دفن‌کنند .

واز قول ابی‌زناد آورده‌است‌که نائله همسر عثمان شبی‌که او را دفن‌کردند با چراغی همراه جنازه بیرون آمد و گریبان دریده فریاد میزد : آه بر عثمان ! آه بر امیرالمؤمنین ! جبیربن مطعم‌به اوگفت : چراغ‌را خاموش کن‌مگر نمی‌بینی‌چه کسانی روبروی درایستاده‌اند ؟ پس چراغ‌را خاموش‌کرد . به بقیع رسیدند . جبیر بر جنازه نماز خواند وحکیم بن حزام وابوجـهم ونیاربن مکرم‌و نائله وام‌البنین ـ دو همسر عثمان ـ از پی‌او نمازگزاردند . نیار وابوجهم‌وجبیربداخل‌گودال رفتند . چون‌دفنش

---

۱ ـ الشعر والشعراء ۱۲۸.

کردند وسرگور را پوشانده هموار ساختند پراکنده شدند.»

ابو عمر مطلب را باین عبارت آورده است که چون دفنش کردندگورش را پوشانده وپنهان ساختند.

سمهودی این مطلب را به نقل از ابن شبه از قول زهری در کتاب خویش ثبت کرده است.[۱]

ابن جوزی و محب طبری وهیثمی از زبان عبدالله بن فروخ مینویسند: «من شاهد بودم که عثمان بن‌عفان را بالباسش وبدون این که غسلش بدهنددفن کردند.» محب طبری میگوید: این روایت تاریخی‌رابخاری وبغوی ثبت کرده‌اند. ابن اثیر در «تاریخ الکامل» و ابن ابی‌الحدید در «شرح نهج‌البلاغه» مینویسندکه عثمان را غسل نداده‌اند ودرجامه‌اش کفنش کردند.

ابوعمر در «استیعاب» ازقول‌مالک مینویسد: «چون عثمان ـ رضی‌الله‌عنه ـ کشته شدسه روزنعش اودر زباله افتاده بودوشب روزسوم دوازده نفر[۲] آمدندازجمله حویطب‌بن عبدالعزی، حکیم‌بن حزام، وعبدالله‌بن زبیر جنازه راحمل کردند. چون به‌گورستان رسیدند جماعتی‌ازقبیلهٔ بنی مازن داد زدندکه‌بخدا اگر اینجا دفنش‌کنید فردا مردم را خبرخواهیم‌کرد. ناچار جنازه را ازآنجا بردند. جنازه بردری نهاده‌بود وسرش بردرچوبی میخورد وتق‌تق صدامیکرد. بردند تا به «حش‌کوکب» رسیدند. گوری‌کندند. عائشه دختر عثمان ـ رضی الله عنهما ـ چراغی بدست داشت. وقتی جنازه را بدرآوردند تادفن‌کنند عائشه فریادنوحه برآورد. عبدالله بن زبیربه‌اوگفت: بخدا اگرساکت‌نشوی‌برصورت وچشمت‌خواهم زد. پس‌خاموش‌شد، وعثمان‌دفن‌شد.»

این مطلب را محب‌طبری بنقل‌از قلعی درکتاب «رباض‌النضرة» آورده و

---

۱ ـ وفاء الوفاء ۹۹/۲.

۲ ـ روایات تاریخی‌مربوط به این‌موضوع متفقند براین‌که‌کسانی‌که عهده دارکفن‌ودفنش شده‌اند چهارنفر بوده‌اند. محب طبری میگوید: همچنین‌گفته شده‌کسانی‌که عهده‌دار کفن و دفنش شده‌اند پنج یا شش‌نفر بوده‌اند، چهار مرد و دو زن که عبارت بودنداز نائله وام‌البنین.

نیز از قول خجندی نوشته که جنازه سه روز در «حش کوکب» افتاده بود و بر آن نماز نمی خواندند.

صفدی از قول مالک مینویسد: «نعش عثمان سه روز در زباله افتاده بود.»[۱]

یعقوبی مینویسد: «سه روز دفن نشده ماند. در دفنش حکیم وجبیر و حویطب وعمرو بن عثمان - پسر عثمان - حضور یافتند وشبانه در محلی معروف به «حش کوکب» دفن شد. همین چهار نفر براو نماز خواندند. آورده‌اندکه براو نماز گزارده نشد. و گفته‌اند یکی از این چهار نفر براو نماز خواند، وبدون نماز دفن شد.»

ابن قتیبه مینویسد: «گفته‌اند که عبدالرحمن بن ازهر گفته است: من بهیچوجه در کار عثمان نه بنفع او ونه علیه اوشرکت نکرده بودم. شبی در کنار خانه‌ام نشسته بودم - و یکشب از کشتن عثمان میگذشت - که دیدم منذربن زبیر آمده بمن میگوید: برادرم (عبدالله بن زبیر) از تو میخواهد پیش او بروی. نزد اورفتم. بمن گفت: ما تصمیم گرفته‌ایم عثمان را دفن کنیم. آیا از تو کاری برمیآید؟ گفتم: بخدا بهیچوجه در کار اودخالت نکرده‌ام وتصمیم دارم دخالت نکنم. واز نزدش بیرون آمدم. بعد اورا دنبال کردم، دیدم باچندنفر ازجمله جبیربن مطعم، ابو جهم، مسور، و عبدالرحمن بن ابی بکر جنازهٔ عثمان راکه بردری نهاده بود حمل کردند وسرش بر آن درخورده تق تق صدا میکرد. بردند وآنرادرمحلی که مخصوص گذاشتن جنازه‌ها است گذاشتند. دراینوقت عده‌ای ازانصار پیش آنهاآمده گفتند: بخدانمیگذاریم براونماز بخوانید. ابوجهم گفت: نمیگذارید براونماز بگزاریم؟ خدای تعالی وفرشتگانش براو نماز گزارده‌اند. یکی ازانصار به‌اوگفت: اگردروغ بگوئی خداترا بهمانجائی درآورد که اورا درخواهدآورد. ابوجهم گفت: خدا مرا با او بر انگیزد. گفت: خدا ترا با شیاطین بر خواهد انگیخت. بخدا قسم اگرترا رهاکنیم ازناتوانی ما است. آنجماعت به ابوجهم گفتند: ساکت‌شو ودست بدار. اوهم دم فروبست. پس جنازه را برداشته شتابان بردند، پنداری همین‌الآن است که صدای‌خوردن سرش‌را بر درچوبین‌می‌شنوم،

۱ - تمام‌المتون ۷۹.

بردند تا رسیدند به دورترین نقطهٔ بقیع وآنجا برزمین گذاشتند . دراین هنگام جبلة بن عمرو ساعدی ـ که ازانصاراست ـ در رسیده گفت: نه بخدانمیشود اورادربقیع رسولخدا دفن کنید ونیز نمیگذاریم براو نماز بخوانید . ابوجهم گفت : یاالله راه بیفتیم : اگر ما براو نماز نخواندیم خدا براو نماز خوانده‌است . پس بیرون رفتند وعائشه دختر عثمان باآنها بود وچراغی‌راکه درچیزی پنهان کرده بود همراه داشت ، تا رسیدند به حش کوکب ،گودالی برایش کندند وسپس برخاسته براو نمازگزاردندوامام جماعتشان جبیربن مطعم بود . بعداورا درگود قبرش نهادند . وقتی دخترش بگور نهادن پدررا دید بانگ بگریه برداشت . ابن‌زبیر به‌اوگفت : بخدا اگر ساکت نشوی بر صورت و چشمت خواهم زد . پس اورا دفن کردند ، وسنگ لحد برگورش ننهادند و همینطور خاک برآن ریختند . »

یاقوت حموی مینویسد : «عثمان چون کشته شد نعش‌اورا در«حش کوکب» انداختند وبعداً درکنارآن دفنش کردند . »

ابن کثیر قسمتی از آنچه راکه ازبلاذری نقل کردیم نوشته است و سپس میگوید : «آنگاه نعش دو بردهٔ عثمان راکه درخانهٔ عثمان کشته شده بودند و«صبیح» و «نجیح» ـ رضی‌الله عنهما ـ نام‌داشتند برده درکنار عثمان‌درحش کوکب دفن کردند. همچنین گفته‌اند: خوارج (قیام کنندگان علیه‌حکومت‌قانونی)نتوانستند (یانگذاشتند) آندو را دفن کنند ، وپای آن دو را گرفته کشیدند و بیرون شهر انداختند تا سگها آنها را خوردند .

معاویه در دورهٔ حکومتش به گور عثمان خیلی توجه‌کرد و دیواری را که میان آن وبقیع بود برداشت‌وبه مردم دستورداد مردگان خویش‌رادر اطراف‌قبرعثمان دفن کنند . »

حلبی در «سیرةالنبی» بنقل ازابن‌ماجشون ازمالک مینویسد: «جسد عثمان پس‌ازکشته شدنش سه روز در زباله افتاده‌بود . وگفته‌اند : پس‌از قتلش سه‌روزدرب خانه‌اش را بسته بودند و هیچکس نمیتوانست اورا دفن کند ... (تا آخر روایتی که

قبلا از مالک نقل کردیم) . وقتی هم اورا دفن کردند از ترس اینکه جسدش را از گور بیرون بیاورند روی گور را هموار و پنهان ساختند . دو برده‌ای راکه باعثمان کشته شده بودند از پایشان کشیده وبر تپه ها انداختند تاسگها آنها را خوردند . »

ابن ابی‌الحدید وابن اثیر ودمیری مینویسند : «جسد عثمان سه روز دفن ناشده ونماز نخوانده افتاده بود . گفته‌اند نعش اورا غسل نداده و کفن نکرده‌اند . و گفته‌اند : جبیربن مطعم بر جنازه‌اش نمازخواند ، وشبانه دفن شده‌است . »

سمهودی در «وفاء الوفاء» از عثمان بن محمد اخنسی از «ام حکیمه» نقل میکند که «من باچهارنفری که عثمان بن عفان رادفن کردند بودم یعنی باجبیر، حکیم، ابوجهم ، ونیار اسلمی . جنازه را بردری نهاده حمل کردند وصدای خوردن سرش را بر در میشنیدم که میگفت : تپ ، تپ . جنازه را بردند تا رسیدند به حش کوکب ، و در آنجا بخاک سپردند و بعد دیوار را بر روی آن خراب کردند و آنجا بر او نماز گزاردند . »[1]

احمدشوقی‌بک شاعرمعروف‌معاصر درشعری‌بهمین‌معانی‌اشاره کرده‌است.[2]

دراینجا باصفحه‌ای‌از تاریخ روبروییم که مارادربرابرمسألهٔ پیچیده‌ای قرار میدهد ویکی از دومطلب ونظر دشوار را برما تحمیل میکند بطوریکه جز اختیاریکی ازآندو چاره‌ای نداریم وهریک را برگزینیم برما دشوار وگران میآید . دراین صفحهٔ تاریخ‌که برای ما میگوید چه برسر عثمان آوردند از سختگیری و محاصره و کشتن آنهم بآنصورت خشن وتند وسپس جلوگیری از کفن‌کردن و غسل دادن ونماز میت

---

۱ ـ رجوع کنید به : طبقات ابن‌سعد ، چاپ لیدن ۵۵/۳ ـ انساب الاشراف ۸۳ ـ ۸۶، ۹۹ ـ الامامة والسیاسة ۴۰/۱ ـ تاریخ‌طبری ۱۴۳/۵، ۱۴۴ ـ تاریخ یعقوبی ۱۵۳/۲ استیعاب ۴۷۸/۲، ۴۷۹ ـ صفة‌الصفوة ۱۱۷/۱ ـ تاریخ‌الکامل ، ابن‌اثیر ۷۶/۳ ـ ریاض‌النضرة ۱۳۱/۲ ، ۱۳۲ ـ معجم‌البلدان ۲۸۱/۳ ـ شرح ابن‌ابی‌الحدید ۱۶۸/۱ تاریخ‌ابن‌کثیر ۱۹۰/۷، ۱۹۱ ـ حیاة‌الحیوان ، دمیری ۵٤/۱ ـ وفاء الوفاء ، سمهودی ۹۹/۲ ـ سیرة‌الحلبیه ۸۵/۲ ـ تاریخ‌الخمیس ۲۶۵/۲.

۲ ـ دول‌العرب ، ٤۹ .

خواندن ، ودفنش ، ودفنش درگورستان مسلمانان وآن سخنان تندکه براو گفتند و اهانت وتحقیری که با سنگباران جنازه وشکستن دندهاش روا داشتند . اینهابا فاسق بودن جمع اصحاب پیامبر(ص) را ثابت میکندیاانحراف عثمان را از راه راست‌دین. زیرا اصحاب رسولخدا (ص) بنوعی درآنچه برعثمان وبرنعش او رفته است شرکت و مسؤولیت داشته اند . بعضی دراین‌کارها مباشرت وشرکت عملی داشته‌اند وبرخی او را دربرابر این‌کارها بیدفاع وخوارگذاشته‌اند ، یا به انجام‌آن‌کارها تحریک‌وترغیب کرده ، یااظهارخشنودی نموده ، یاآنراتشویق‌کرده وآفرین خوانده‌اند . ودرهمانحال آیات قرآن واحکام الهی درمورد اینگونه‌کارها درگوششان طنین انداز بوده است ، این‌آیت‌که «انسانی راکه خداکشتنش را جز بموجب‌قانون الهی حرام شمرده نکشید» واین‌که «هرکه انسانی‌را بدون‌اینکه کسی‌راکشته‌باشد یا درجهان تباهگری کرده‌باشد بکشد چنان است‌که مردم همگی را کشته باشد» و این فرمایش الهی «که هرکه عمداً مؤمنی را بکشد سزایش دوزخ‌است وجاودانه درآن خواهد بود و خشم خدا و لعنتش براو خواهد بود وخدا برای او عذابی سهمگین مهیاکرده است . » و بسیار حدیث از پیامبرگرامی دراین زمینه هست وهمه‌معروف ودربرابر وبیادشان دراین‌که دفن‌وغسل وکفن‌کردن مردگان مسلمانان ونماز میت خواندن برایشان واجب‌است ومردهٔ مؤمن همان حرمت واحترام را داردکه زنده‌اش .

بنابراین ، اصحاب پیامبراکرم(ص)اگردانسته وعمداً از این‌آیات‌واحادیث تخلف‌کرده باشند باید بگوئیم همگی فاسق وزشتکار بوده‌اند اگرنگوئیم باقیام علیه حاکم وپیشوائی‌که اطاعتش‌واجب بوده‌است ازدین بیرون رفته‌اند .

هرگاه چنین نظری را دربارهٔ جمع اصحاب پیامبر (ص) نخواهیم بپذیریم باید همهٔ آنچه را ازایشان درخصوص عثمان خلیفهٔ وقت‌سرزده است براین حمل‌کنیم که وی از راه راست دین بدر شده‌است ، واصحاب رسولخدا متفق بوده‌اند بر این که عثمان نمیتوانسته ازمصادیق آن آیات مبارکه و احادیث شریفه باشد و آن اوامر و نواهی‌که درمورد مؤمنان ومسلمانان‌آمده شامل وی نمیگشته است .

لکن هیچیک از این دونظریه ورأی را نمیتوان بآسانی پذیرفت و بآن تن در داد ، نه‌آن نظریه را دربارهٔ جمع انبوه مهاجران وانصار و همهٔ اصحاب ، ونه این نظریه را دربارهٔ عثمان ! زیرا اصحاب بعقیدهٔ آنجماعت همگی عادل و راستروند و بایشان اعتماد واتکا میشود وبه‌گفتار ونقل‌وکردارشان استناد شرعی وفقهی میکنندو به ایمان آنان یقین دارند ومیگویند مصاحبت با پیامبر (ص) آلایشهاشان را بزوده‌و نفوسشان را پاک ومنزه‌گردانیده است ، ونیزمیدانیم درمیان انبوه مخالفان‌عثمان ـ که کار را به قتل‌او رساندند وبآن رفتار دربارهٔجنازه‌اش ـ باقیماندهٔ گروه ده‌نفره‌ای که بعقیدهٔ آنجماعت مژدهٔ بهشت یافته‌اند وجود داشته‌اند ازجمله طلحه وزبیر؛ حتی شخص طلحه درآن‌کشمکشها از همه تندروتر وسختگیر تر بوده وبرخورد های او بـا عثمان‌کاملا ثابت ومشهور است . همچنین درمیان آنها شخصیتهای برجسته و ممتاز وپرفضیلتی‌چون عمار یاسر ومالک اشتروعبدالله بن بدیل بوده‌اند ودرحضورشان امام مسلمانان ومولای متقیان امیرمؤمنان علی علیه‌السلام‌آن‌که درآن هنگام همه شایستهٔ خلافت میدانسته‌اند ودربرابرش سرتعظیم واطاعت فرودآورده بودند . آیا ممکن‌است امام بااینحال دربرابر آن‌کارهای سهمگین که‌نسبت به عثمان وحاکم وقت رواشمرده میشده ساکت مانده وبه ممانعت ونهی واعتراض برنخیزد ؟ درحالیکه میدانیم او از همهٔ خلق به نوامیس شریعت واحکام‌اسلامی داناتر بوده و به راه راست دین واردتر، وبیقین میدانسته‌که چنین‌کارها درمورد مسلمان گناهی بزرگ و خطرناک است . شک‌نیست‌که سکوت‌امام(ع)دربرابرآنهمه‌کارها درحق‌عثمان معنی‌خاصی‌داشته‌است همان‌که سکوت وتشویق‌وشرکت وهمداستانی‌همهٔ مهاجران وانصار وبالاخره جماعت پرشمار اصحاب پیامبر اکرم (ص) داشته است . شاید امام (ع) درآن بحران‌وتنگنای دهشتناک موضع بیطرفی اختیارکرده واختیار بیطرفی را دربرابرآنچه جریان داشته جایز وروا میدانسته است ؟ من‌نمیدانم !

بآسانی نمیتوان‌گفت که بیشتر اصحاب ازآن حوادث وجریانات بی‌اطلاع بوده‌اند یا تصور نمیکرده‌اندکه کار بآنجاها بکشد یا ازآن جریانات ناراضی‌بوده‌اند،

زیرا آن حوادث بهیچوجه ناگهانی نبوده که بتوان ادعاکرد در برابر کار انجام شده قرارگرفته‌اند یا فرصت اقدام‌ومخالفت وممانعت از ایشان سلب‌شده یا باطلاعشان نرسیده‌است ! چون گفتگو وفعالیت سیاسی وتبلیغاتی بیش از دو ماه بطول انجامیده است و درطول این مدت اجتماع کنندگان هیچ تقاضائی از خلیفه جز این نداشته اند که دست از ارتکاب بدعتها وخلافکاریهایش بردارد واگر نمیخواهد دست بردارد از خلافت استعفا بدهد واورا تهدید میکرده‌اندکه اگر بیکی ازاین دوتقاضا و پیشنهاد تسلیم نشود اورا حتماً خواهندکشت . وبانگ این تقاضاها وشعارها درفضای کشور ازشرق تا غرب وازشمال تاجنوبش‌طنین افکن‌گشته است . همه میشنیده و میدیده‌اند که عثمان یکبار توبه مینماید و میگوید حاضر نیست از حکومت استعفا بدهد و مخالفانش را تهدید میکند که اگر او را بکشند عواقب سوئی خواهد داشت . هرگاه اصحاب چنین رائی دربارهٔ عثمان نمیداشتند می‌توانستند بزور یا با پند وارشاد مردم را پراکنده سازند ونگذارندکار به قتلش بیانجامد. لکن برخلاف آنچه بایشان‌نسبت میدهند از هیچیک ازاصحاب روایتی نرسیده‌که آن را ثابت نماید یا به ذهن آورد . ازطرف دیگر روایات تاریخی بسیاری آوردیم دربارهٔ نظریه وعقیدهٔ اصحاب نسبت‌به عثمان‌که اگر نگوئیم ثابت میکند همگی در مخالفت با وی و محکوم کردن رویه و کارهایش وخشنودی ازآنچه بروی رفته همداستان وذیسهم بوده‌اند حداقل این‌فرضیهٔ نادرست راکه آنها نظرخوشی با او داشته‌اند تخطئه میکند . حتی هیچکس‌نقل نکرده که یکی از اصحاب وقتی‌صدای‌قاتل‌عثمان راشنیدکه سه روزدرکوچه های‌مدینه‌گشته وببانگ بلند دادمیزد : «من قاتل نعثلم»[۱] اعتراض‌کرده باشد .

ازطرفی احتمال‌دوم رانیز بآسانی‌نمیتوان پذیرفت وصحیح شمرد وسوء ظن وسوء رأی دربارهٔ عثمان را باین‌حد رسانید ، گرچه اصحاب پیامبر (ص) آنراپذیرفته وچنان رأی وعقیده‌ای دربارهٔ وی داشته واظهار واثبات کرده اند . البته شک نیست که شاهد وناظر چیزها وحقائقی را می‌بینند ومیداندکه غایب و آیندگان یا نمی‌بینند

۱ ـ استیعاب ۴۷۸/۲ .

یا بآسانی در نمی‌یابند . اصحاب که شاهد و ناظر عثمان و کارها و رویه‌اش بوده‌اند چنانکه گذشت اظهار عقیدهٔ صریح و محکم کرده‌اند :

عائشه همسر محترم پیامبر اکرم (ص) میگوید : نعثل را بکشید ، خدا او را بکشد ، اوقطعاً کافر شده‌است .

وبه ابن عباس میگوید : مبادا مردم را از این دیکتاتور(ی که ازحکم‌خدا سرپیچی ونافرمانی کرده‌است) دور سازی .

عبدالرحمن بن عوف به امام علی بن‌ابیطالب (ع) میگوید : اگرمیخواهی شمشیرت را بردار و من‌هم‌شمشیرم را برمیدارم ، زیرا او (یعنی‌عثمان) تعهداتی‌راکه دربرابرمن (بهنگام بیعت)کرده زیر پا نهاده است .

و میگوید : پیش از اینکه به سلطنت ادامه دهد کارش را بسازید (یعنی او را بکشید) .

وبه عثمان میگوید : باخدا عهد می‌بندم‌که هرگز باتو حرف نزنم .

طلحه به مجمع‌بن جاریه ـ هنگامی که گفت : بخدا فکر میکنم شما او را خواهیدکشت ـ گفت : اگرکشته شود نه فرشتهٔ مقرب‌است ونه پیامبر مرسل .

ودیدیم که طلحه درنبردی‌که دراطراف خانهٔ عثمان درگرفت از همهٔ مردم درکشتن اوبیشتراصراروجدیت‌داشت ، وبالاخره‌بقصاص‌شرکت درقتل‌عثمان کشته‌شد.

زبیر میگوید : او (یعنی عثمان) را بکشیدچون دینتان راتغییر داده‌است.

ومیگوید : عثمان فردا (ی قیامت) لاشه‌ای افتاده بر صراط خواهد بود .

عمار یاسر ـ در اثنای جنگ صفین ـ میگوید : خدا پرستان ! همراه من (برای جنگ) بسوی جماعتی بشتابیدکه ادعا میکنند بخونخواهی کسی برخاسته‌اند که برخویشتن ستم رواداشته وبربندگان خدا بموجب چیزی‌غیرازآنچه در قرآن‌است حکومت‌کرده است .

ومیگوید : هیچ دریغی در درون خویش‌دلسوزتر ازاین‌نمییابم که چراگور عثمان را نشکافته ونعشش رابه‌آتش نسوختیم .

ومیگوید : (عثمان)خواست‌دینمان را تغییر دهد ، بهمین‌سبب‌اورا کشتیم.

ومیگوید : بخدا او کسی‌بودکه برخویشتن ستم‌روامیداشت وبموجب‌چیزی غیراز الهامات الهی حکومت میکرد ، ونه بیش ازاین .

ومیگوید : اورا فقط مردان صالح و درستکاری کشتند که تجاوز کاری را محکوم شمرده به نیکی ونیکوکاری امر مینمودند .

حجربن عدی ویارانش میگویند : او (یعنی عثمان) اولین‌کسی است که‌در حکومت از قانون اسلام منحرف وستمکارگشت و بموجب چیزی غیر از قانون اسلام عمل کرد .

عبدالرحمن‌عنزی میگوید : او (یعنی عثمان) اولین کسی است‌که راههای ستمگری را بگشود وراههای قانون اسلام را بربست .

هاشم مرقال میگوید : او (یعنی عثمان) را اصحاب محمد (ص) واستادان قرآن هنگامی‌که بدعتهائی مرتکب‌گشت و باحکم قرآن مخالفت ورزید کشتند و اصحاب محمد (ص) همان اصحاب دین ودیندارانند وازهرکس به بررسی واظهارنظر درامور مسلمانان سزاوارتر وشایسته ترند .

عمروعاص میگوید : مرا عمروعاص میگویند ، اگر دست به آشوبی بزنم آنرا باتمام خواهم رساند ، چون به تحریک علیه او برخاستم حتی چوپانی را که با گله‌اش درسرکوهستان‌بود تحریک کردم .

وبه عثمان‌میگوید : در ادارهٔ این امت کارهای‌ناروائی مرتکب‌گشتی‌وامت به تبعیت ازتو مرتکب آنهاگشت ، وآنان را منحرف گردانیدی تا توسط تو منحرف گشتند ، یا به راه راست (اسلام) آی ویاکناره‌گیری کن .

ومیگوید : مرا عمروعاص‌میگویند اورا درحالیکه در «وادی‌السباع» بودم به‌کشتن دادم .

سعدبن ابی‌وقاص‌میگوید : او با شمشیری‌کشته‌شدکه عائشه برآوردوطلحه تیزش‌کرد وعلی‌بن ابیطالب به زهرآلودش ، وزبیر دم نزد وبادست اشاره کرد : وما

دست بازداشتیم درحالیکه اگرمیخواستیم می‌توانستیم ازاو دفاع کرده بلا بگردانیم...

جهجاه غفاری میگوید : برخیز نعثل ! از این منبر بیا پائین تا عبا بر تنت پوشانده بند بوتونهیم وتورا برستوری نشانده ببریم بیندازیم به کوهستان دماوند .

مالک اشتر درنامه‌ای به‌او مینویسد : ... به خلیفهٔ ببلا درافتادهٔ خطاکاری که ازسنت پیامبرش منحرف گشته وحکم قرآن را پشت‌سر افکنده است .

عمروبن زراره میگوید: عثمان بااینکه‌حق (وقانون اسلام) رامیشناخت‌آنرا ترک کرد ...

حجاج‌بن غزیهٔ انصاری میگوید : بخدا اگر نیمروز (ازظهر تاعصر) ازعمر عثمان بیشتر باقی نمانده باشد بازهم اورا میکشیم تا باکشتنش به خدا تقرب‌جوئیم.

قیس‌بن سعد انصاری میگوید : نخستین کسانی‌که به این کار (قتل عثمان) برخاستند عشیرهٔ من‌بودند وایشان مقتدا وسرمشقند .

جبلة بن عمرو انصاری میگوید : نعثل ! بخدا ترا حتماً خواهم کشت و بر ستوری زخمگین بارکرده برکوه آتشفشان (دماوند) خواهم برد .

وچون از او میخواهندکه دست از عثمان بردارد میگوید : بخدا نمیگذارم طوری شودکه فردا(ی قیامت)دربرابر خدا بگویم : ما از سروران وبزرگانمان‌اطاعت کردیم تا مارا از راه دین بدربردند . [۱]

محمد بن ابی‌بکر از او می‌پرسد : توچه دینی‌داری نعثل ؟! رویهٔ قرآنی را تغییر داده‌ای .

و به او میگوید : حالا دیگر ؟! درحالیکه قبلا از دستورات و احکام الهی تخطی وسرپیچی نمودی واز تباهگران بودی .

اصحاب پیامبر(ص)درجوابش که میگوید : مرا نکشید ، زیرا فقط سه‌گونه شخص را میتوان‌کشت ، میگویند : ما درقرآن می‌بینیم کشتن غیر از این سه گونه اشخاص هم جایز شمرده است وآن‌کشتن کسی‌است‌که درجهان برای فاسدکردن تلاش

۱ ــ زبان حال جمعی ازکفار درقیامت است چنانکه قرآن پیشگوئی مینماید .

میکند و کشتن کسی که به تجاوز مسلحانه مبادرت جسته وبعد در ادامهٔ تجاوزش به جنگ می‌پردازد و کشتن کسی که در راه دریافت حقی ایجاد مانع کند و دراین ممانعت گردنفرازی نموده‌وکار را به‌جنگ میرساند . آنچه مسلم است تو به تجاوز مسلحانه مبادرت‌کرده‌ای ومانع دریافت و تحقق حقی گشته‌ای و در برابر تحقق آن ایستاده و گردنفرازی نموده‌ای ...

عبدالله بن ابی‌سفیان بن‌حارث در شعری میگوید :

او را به شاهنشاه ایران تشبیه نموده‌وواقعاً همانند اوست

طرز اداره و عقیده و مالیاتگیریش شبیه شاهنشاه است

از اینگونه سخنان دربارهٔ عثمان بسیار گفته‌اند . برخی محکم و با دلائلی قطعی است ، وپاره‌ای نیمه‌روشن وچندجنبه‌ای است وبیکدیگر میمانند .

دربرابرمعارضه ومقابله‌ای که‌میان‌اصحاب پیامبروجمعیت کثیری‌ازمعاریف ومشاهیر جامعه ازیکسو وعثمان ازسوی دیگر رخ داده‌است نمیتوان جز یکی از دو اظهار نظر مختلف را پذیرفت و در حقیقت دو راه بیشتر نداریم که بایستی یکی را برحسب فطرت‌سلیم خویش‌اختیارنمائیم: یکی‌این که یکتن راکه درمنجلاب خلافکاری های پیاپی وبدعتهامیلولیده تخطئه نمائیم ، ودیگراین که جمعی هزاران نفره‌راگمراه بشماریم ، جمعی‌راکه تشکیل میشوند از پیشوایان ودانشمندان وحکیمان و مردان صالح وراسترو‌ی که بعقیدهٔ ما درحق‌بعضی ازآنان احادیث و نظریات صریحی ارائه گشته حاکی از فضائل و صلاح و مکارمشان ، وبعقیدهٔ اهل سنت همهٔ آنان صالح و وراسترو‌ند وگفته وکرده‌شان حجت است . هرگاه پای‌اجتهاد و مجتهد بودن به میان آید ـ چنانکه دراینگونه مواقع بمیان میآورند ـ برای هردوطرف قضیه بمیان خواهد بود نه فقط برای عثمان . ونمیتوان‌گفت عثمان مجتهد بوده وخطاکرده است یاگفت آنجماعت انبوه مجتهد بوده‌اند ولی متأسفانه دراجتهاد خویش واستنباط نظرو حکم شرعی دچار اشتباه گشته‌اند. دراینصورت اگرگفته‌شود عثمان که‌یکتنه یکطرف‌معارضه واختلاف را تشکیل میداده دراجتهاد واستنباط حکم‌شرعی موفق و برصواب بوده و

آن جماعت بیشمار دراینکار متفقاً بخطا رفته‌اند سخنی بگزاف وگستاخانه گفته شده است . ودرقضاوت دراختلاف ومعارضهٔ اصحاب پیامبر (ص) باعثمان بایستی عادلانه وبانصاف بود «وهرگاه میانشان داوری کردی باید بانصاف داوری کنی ، زیرا خدا بانصاف روان (ودادگران) را دوست میدارد . »[۱]

روایات تاریخی جعلی و دروغین

دربارهٔ محاصره و جنگ خانهٔ عثمان ، وتوجیه کارها وتبرئه‌اش .

۱ - طبری درتاریخش مینویسد: «ازجملهٔ آنچه سری بنقل ازشعیب ازسیف از عطیه از یزید فقعسی برایم نوشته این‌است که عبدالله بن سبا یهودی یی از اهالی صنعاء (یمن) بود ومادرش ازسیاهان ، ودر زمان عثمان مسلمان گشت . آنگاه شروع کرد به گشتن درکشورهای مسلمانان بقصد گمراه کردن آنان . ازحجاز شروع کرد و رفت به بصره وبعد به کوفه وبعد به شام ، اما درشام هیچکس را نتوانست گمراه سازد وازآنجا بیرونش کردند تا ناچار رفت به مصر ودرمیان مصریان مقیم گشت . ازجمله تبلیغاتش درمیان آنها این بود : من ازکسی تعجب میکنم که معتقد به بازگشت عیسی به جهان است ودرعین حال باور نداردکه محمد به جهان رجعت کرده باز میگردد ، درحالیکه بیقین میدانیم خدای عزوجل میفرماید : «بیشک آنکه قرآن را برتو خواند ومقرر گردانید حتماً تورا به بازگشتگاه برمیگرداند . » پس بازگشت محمد محقق‌تر ازبازگشت عیسی‌است . مصریان این عقیده را ازاو آموختند وپذیرفتند ، واو عقیده به رجعت (محمد ص) را برای آنان جعل کرد تا دربارهٔ آن به بحث و سخن سرگرم گشتند . سپس این سخن را برای آنان سازکردکه هزار پیامبر وجود داشته است وهر پیامبر وصی‌یی داشته وعلی (ع) وصی محمد (ص) بوده‌است . بعدگفت : محمدخاتم انبیاء است وعلی خاتم اوصیا . آنگاه گفت: چه‌کسی ستمکارتر از آن است که وصیت پیامبر خدا(ص) را عمل‌نکرد وبر وصی پیامبر خدا (ص) تعدی نموده حکومت‌برامت

۱ - آیهٔ شریفه .

را بدست‌گرفت . سپس برای‌آنان چنین‌گفت : عثمان حکومت را بناحق (و برخلاف قانون اسلام) بدست‌گرفت واینک وصی پیامبر خدا(ص) موجود است . بنابراین‌برای استقرارحکومتش‌بپاخیزید وجنبش‌کنید واز انتقادو حمله به‌فرماندهانتان شروع‌کنید وتظاهر به امربمعروف ونهی‌از منکرنمائید تامردم بسوی شما جلب شوند و آنان را به برقراری حکومت وصی پیامبر(ص)دعوت‌کنید . پس مبلغان خویش بهرسوپراکند وباکسانی‌که آمادگی‌شورشگری درشهرستانهاراداشتند بنای مکاتبه راگذاشت،وآنان نیز با او مکاتبه مینمودند ودرپنهان دیگران را به عقیدهٔ او می‌خواندند و تظاهر به امربمعروف‌ونهی‌ازمنکرمیکردند ، ونامه‌های‌جعلی به‌استانهاوشهرستانهامی‌فرستادند متضمن معایب‌حکام وبدگوئی ازآنها ، ورفقایشان‌همینگونه مکاتبه باایشان داشتند. این جماعت‌ها درهر شهر به اهالی شهرهای دیگر اخبار جعلی میفرستادند وهریک در میان‌مردم‌شهرشان‌آنچه را ازشهرهای دیگر رسیده‌بود می‌خواندند ، تا نوبت‌این کاربه مدینه رسید . سراسرکشور را ازانتشارات وتبلیغات خویش‌پرکردند . آنها قصدی جز آنچه بظاهر مینمودند داشتند ودرپنهان چیزهائی جز آنچه اظهارمیکردند میگفتند . درنتیجه ، اهالی هرشهر واستان باخود میگفتند ما ازآنچه مردم آن استان بآن دچار وگرفتارند درامانیم . درآنمیان مردم مدینه‌وضعی استثنائی داشتند زیرا خبرهائی‌که درآنجا پخش میشد ازهمهٔ شهرستانها واستانها رسیده بود و آنان با خود میگفتند ما ازآنچه همهٔ مردم بآن دچاروگرفتارند درامانیم . محمدوطلحه [۱] از این‌جانقل‌میکنند و میگویند :

بر اثرآن (خبرهاوشایعات)پیش‌عثمان‌آمده ازاو پرسیدند: ای‌امیرالمؤمنین! آیا برای تو نیز دربارهٔ مردم همان خبرها ونامه‌هاکه به ما میرسد میآید ؟گفت : نه ، بخدا جز خبر خوش وخیر نمیآید . گفتند : برای ماآمده‌است . وآنچه بایشان‌رسیده بود شرح دادند .گفت : شما شرکای من (درحکومت وادارهٔ عمومی) هستید وناظران

---

۱ ـ دونفری که این روایت تاریخی نادرست به آنها نسبت داده شده و از قول آنهانقل گشته است .

مؤمنین . بنابراین نظروپیشنهاد بدهید . گفتند : پیشنهاد میکنیم تنی چنداز اشخاص طرف اعتمادت را بشهرستانها بفرست تا اخبار و گزارشاتی دربارهٔ آنجا بیاورند . درنتیجه ، محمدبن‌مسلمه را خوانده اورا به‌کوفه‌فرستاد ، واسامة بی زید رابه‌بصره ، وعمار یاسر را به مصر ، وعبدالله‌بن عمررا به شام ، وعده‌ای دیگر را به جاهای دیگر. همه پیش‌از این‌که عمار یاسر بازآید برگشتند وگفتند: مردم!هیچ چیز منکرو نارواثی ندیدیم ونه مشاهیر مسلمانان چیزی را منکر وناروا شمردند و نه تودهٔ مسلمانان ، و همه‌گفتند : حکومت،حکومت مسلمانان است منتهی فرمانروایان آنان (ازطرف و بوکالت ایشان) به دادگستری درمیان ایشان وانجام‌کارهای عمومی‌آنان می‌پردازند. مردم دیدند عمار دربرگشتن تأخیرکرد واین تأخیر چندان در نظرشان بسیار آمد که پنداشتند ترور شده است . تا آن که با وصول نامه‌ای از عبدالله بن سعد بن ابی سرح (استاندار مصر)یکه خوردند که اطلاع میداد عمار راجماعتی درمصربخود جلب کرده وهم خویش‌را به‌انجمن‌باوی بسته‌اند ، وازجملهٔ‌ایشان عبدالله‌بن سوداء (عبدالله‌بن‌سبا خالدبن ملجم ، سودان بن‌عمران ، وکنانة بن بشر است . »[۱]

امینی گوید : اگربراستی عبدالله بن‌سبا کار فتنه‌انگیزی‌وتشتت مسلمانان رابدین‌پایه رسانده‌بود وفرمانروایان جامعه‌واداره‌کنندگان‌آن ازوجود وازخرابکاریش اطلاع یافته‌اند وگزارش کارش به خلیفهٔ وقت‌رسیده‌است چرا تحت تعقیب‌قرارنگرفته ودستگیر نشده وبجرم‌جنایات خطرناک مجازات‌نگشته وکتک نخورده وموردإهانت قرار نگرفته و به زندان نیفتاده‌است ؟ چرا اعدامش نکرده‌اند تا ملت را از تبهکاری وفتنه‌انگیزیش برهانند؟چرآنچه عثمان برسرمردان صالح وپاکدامنی که امربمعروف ونهی ازمنکر میکردند آورد درمورد چنین تبهکار فتنه‌انگیزی انجام نداددرحالیکه این حکم قرآن کریم درگوشها طنین‌اندازبودکه « مجازات‌کسانی‌که باخداوپیامبرش می‌جنگند ودر جهان (یاکشور اسلامی)به تباهگری می‌پردازند فقط این است که‌کشته یا بدار آویخته شوند یادست وپایشان ازچپ وراست بریده شود یا تبعید شوند ، این

۱ ـ تاریخ طبری ۹۸/۵ .

ننگی است برای آنها دردنیا ، ودرآخرت عذابی سهمگین برای آنها خواهد بود.»[۱]

پس چرا خلیفه باکشتن او ریشهٔ آن آشوبها را برنکند ؟ آیا خشونت وشدت عمل ومجازاتش رامنحصرکرده بود به بهترین وپاکترین شخصیتهای امت محمد(ص) و براین اساس بودکه آنهمه سختگیری و پرخاشگری وتعدی راکه بشرح آوردیم[۲] درحقشان روا داشت ؟

گرفتیم که عبدالله بن سبا بوده که مردم شهرستانهای مختلف را به مخالفت ومبارزه با عثمان برانگیخته است ، آیا او آن خبرها وشایعات را بدون اینکه با رویه وکارهای عثمان وعمالش مطابقت ورابطه داشته باشد ساخته وجعل کرده است؟ وبراثر آن ملت وبرجسته ترین چهره های مهاجر وانصاری علیه وضع وحالتی که وجودنداشته برخاسته وضدیت نموده اند ؟ یانه ، آنچه اومیگفته وشایع میکرد درست همان جرائم وگناهان وخلافکاریها بوده که عثمان واستانداران وعمالش مرتکب شده اند ، وبراثر آن ملت برای زدودن آن وضع ورویهٔ ناروا قیام کرده و قیامش جنبشی دینی بوده بانگیزهٔ وظیفه ای که هرمسلمان برای تطبیق جامعه ورویهٔ اداره ونظام حکومت بامبادی ومقررات اسلام دارد ، وبهمین سبب همهٔ مسلمانان بآن نهضت پیوسته اند ، گرچه آن یهودی زاده برای منظورهای خاصی خود را درجریان نهضت جا زده باشد؟ ومیدانیم بسا نهضت اصولی وپاک بوده که اینگونه عناصر ناباب خود را بدرونش جا زده اندو این پدیدهٔ طبیعی هیچ ازقدر واهمیت وپیراستگی آن نهضت نکاسته است .

باز اگرآنچه عبدالله بن سبا به ایشان گفته و تلقین کرده نسبت های ناروا و دروغین بوده است چرا ـ وقتی هیئت های اعزامی مردم شهرستانها به مدینه آمدند ـ مردم مدینه ومهاجران وانصارکه شاهدگفتار وکار ورویهٔ عثمان بودند به آنهانگفتند این مرد ازآن اتهامات مبرا است وشایعاتی که دراطرافش پراکنده اند بی اساس است؟ وانگهی چرا باآنان همدست و همداستان گشتند ، وبالاتر ازاینها درنهضت ضدحاکم

---

۱ ـ مائده ۳۳.

۲ ـ در این جلد ودرجلد هشتم .

پیشتاز ومقتدا شدند ، وچرا پیش‌ازآمدن آنها وقبل‌ازاین که آنان به‌مخالفت‌برخیزند مخالفت ومعارضه داشتند ؟

مادراین مطلب با دکتر طه حسین همراهیم که میگوید : «بگمان قوی این عبدالله‌بن سبا ـ اگرهمهٔ روایاتی که دربارهٔ اوهست بلحاظ سندصحیح ودرست باشد ـ سخنهائی راکه‌گفته و تبلیغاتی راکه کرده آنگاه بوده‌است که آشوب درگیرگشته و اختلاف داخلی‌شدت‌گرفته است . بنابراین‌او فتنه برنیانگیخته‌بلکه ازآن‌بهره‌برداری کرده است . همچنین ظن قوی میرود که دشمنان شیعه در دورهٔ حکومت امویان و عباسیان درامر این عبدالله بن سبا مبالغه‌کرده‌اند تا ازطرفی دربدعتها وخلافکاریهائی که به عثمان واستاندارانش نسبت داده شده تردید نمایند وازطرف دیگر بر علی (ع) وشیعه‌اش جنایت روا دارند ، بهمین‌جهت بعضی‌کارهای شیعه را به‌گردن یهودی یی میاندازند که‌برای این که‌به مسلمانان لطمه بزند اظهار مسلمانی‌کرده است . چه‌بسیار است جنایاتی‌که دشمنان شیعه برشیعه روا داشته اند وچه بسیاراست‌نسبتهای جنایت آمیزی‌که شیعه درقضیهٔ عثمان ودرقضایای دیگر به دشمنانش داده است .

بنابراین : باید دربرابر تمام این‌روایات (که دربارهٔ عبدالله بن سبا ساخته شده) وضعی احتیاطگرانه وخود پاینده واندیشمندانه بگیریم ومسلمانان را در صدر اسلام برتر وبزرگوارتر ازاین بدانیم که مردی بتواند دین وسیاست و عقل واراده شان را ببازی‌بگیرد که ازصنعاء آمده وپدرش یهودی ومادرش سیاهپوست بوده باشد و خودش یهودی وبقصد این که مسلمانان را بفریبد وبآنان ضربه بزند ونه از روی‌خدا ترسی یا دلبستگی تظاهر به اسلام‌کرده است . سپس در فرصتهای مناسبی‌که درپی آن بوده مسلمانان راعلیه خلیفه‌شان تحریک‌کرده تا اوراکشته‌اند وآنان را سپس باپیش ازآن متشتت‌کرده وبصورت احزاب ودسته‌های مختلف درآورده است .

اینها اموری‌است‌که باعقل‌جور درنمیآید ونه‌دربرابر نقد وسنجش‌استواری میآرد وروانیست‌تاریخ‌را براساس‌آنها بنیادنهاد . حقیقت‌مسلم وآشکاری‌که نمیتوان درآن شک وتردید نمود این است‌که شرایط حیات اسلامی درآن هنگام چنان بود که

سبب میشد میان مردم اختلاف‌نظر بوجود آید و تمایلات واغراض دگرگونه شود و مذاهب سیاسی متباینی پدید آید. مردمی که به تعالیم قرآن و سنت پیامبر (ص) و روش صحابی او (ابوبکر و عمر) پایبند بودند میدیدند کارهائی صورت میگیرد که منکر وناروا ونو پیدا است‌ومی‌خواستند باآنهامثل عمر با قاطعیت وشدت مقابله‌شود تا روحیه وعقاید توده ها ازآثار سوء آنان درامان ماند. جوانان تازه بدوران رسیده قریش ودیگر قبائل عرب با این‌کارها،وحوادث با روحیهٔ دیگری برخورد میکردند با روحیه‌ای جدید وآمیخته به طمع‌وبلندپروازی‌وانحصارگری وآرزوهای دور ودراز، وتلاش و خواهشی‌که حد واندازه نمیشناخت. بدینسان در راه بر آوردن مطامع و خواهشها،ورسیدن به هدفهای خویش بنای رقابت وهمچشمی و کشمکش را گذاشتند نه فقط برسر مناصب ومقامات حکومتی بلکه برسر هرچیز. حوادث وجریانات‌جدید جوانان وپیران را به همانجا راندکه رانده شدند. سرزمینهای پهناوری که بتصرف مسلمانان درآمده بود وعوائد سرشاری‌که ازاین سرزمینها بصورت مالیات ارضی و وغیرارضی بدست میآمد لازم‌آوردکه دراداره این سرزمینها و استفاده از درآمد های سرشار وهنگفت آن رقابت وکشمکش درگیرد، ودراین چه‌شگفتی هست؟ یا در این چه تعجبی است‌که‌کشورها وسرزمینهای فتح ناشده رابنگرند و امکانات و فرصت و شرایط را مناسب لشکرکشی وفتح ببینند وازپی فتح‌آن برقابت وپیشدستی برخیزند؟ یاچرا اگردرپی دنیا ودنیا دوستند در راه‌کسب افتخار وغنائم وعوائد برهم پیشدستی ننمایند واگر درطلب آخرتند درهمین راه ازهم‌سبقت نجویند؟ وآنگاه اگر در ادارهٔ این‌کشورهای پهناور وعوائد هنگفت ودرسیاست‌کشور داری باهم اختلاف‌پیداکردند چه عجب ؟! ودرصورتی‌که آنعده ازجوانان‌قریش‌که طمعکار و بلند پرواز بودند به راههای همواری تاختندکه به افتخار وشکوه وقدرت سیاسی وثروت میرساند شگفت نخواهد بود ونه این‌که جوانان انصاری یا سایر قبائل عرب دراین راه به رقابت‌ها ایشان پردازند یا اگر دیدند خلیفه نمیگذارد دراین رقابت و مسابقه شرکت جویند یا قریش را امکان‌میدهد ومزیت مینهدومهمترین‌مناصب‌سیاسی وموقعیت های‌اقتصادی

را به آنان منحصر میگرداندوبازبهترین ومهمترین‌آنها را از میان قریش به بنی‌امیه اختصاص میدهد دل‌ازکینه وخشم مالامال نسازند وبر نخروشند .

آنچه مسلم است و بیشک این است که عثمان استانداری کوفه را پس از عزل‌سعدبن ابی وقاص به ولید وسعید سپرده وحکومت بربصره را بعداز عزل‌ابوموسی (اشعری) به عبداللّه‌بن عامر داده وسراسر شام را به حاکمیت معاویه درآورده وپس از آنکه شام به چندین ولایت تقسیم میشد ،که هریک به شخصی سپرده بوده وقریش و دیگر قبائل درادارهٔ آنها شرکت داشته‌اند دست معاویه را درادارهٔ آن ودخل‌وتصرفات حاکمانه درآن بازگذاشته است ومصررا پس‌از عزل عمروعاص بتصرف عبداللّه بن‌ابی سرح درآورده است ، ضمناً همهٔ این استانداران با عثمان خویشاوند بوده‌اند ، یکی برادر ناتنی او بوده ودیگری برادر شیریش و سومی دائی‌بش و آندیگر با او در شاخهٔ امیةبن عبد شمس ـ ازشاخه‌های قبیلهٔ قریش ـ همنسب وهمپیوند بوده‌است .

همهٔ اینها اموری است که‌کسی نمیتواند انکار نماید یا تردید کند . ضمناً هیچ اطلاعی دردست نیست حاکی‌از این‌که عبداللّه‌بن سبا عثمان را فریفته و واداشته باشد تاآن اشخاص‌را ازمناصب استانداری وفرماندهی‌کشوری ولشکری برکنارنموده واینهارا بجای آنها بدان مقامات بگمارد . باز مسلم‌است‌که مردم در همهٔ اعصار و قرون بر پادشاهان وامپراطوران وامرا وفرماندهان این راعیب میگرفته‌اندکه مقامات حکومتی را به انحصار خویشاوندانشان درآورند ودر واگذاری مشاغل دولتی میان افراد تبعیض قائل شوند ، ومسلمانان‌نخستین ملتی نبوده‌اند که این انحصاروتبعیض را برحاکمش عیب‌گرفته و اورا باین‌خاطر بباد حمله وانتقاد ونکوهش‌گرفته است . ایشان اموری را ناپسند شمرده‌واموری‌را پسندیده ومطلوب دانسته‌اند که ملتهاهمگی درقرون پیشین ودرطول تاریخ ناپسند یا پسندیده شمرده‌اند . » [۱]

بعلاوه این‌که در روایت‌تاریخی مجعول‌ودروغین‌آمده‌که عمار یاسرازطرف عثمان به مصر فرستاده شد ودیگران به سایر استانها ازمطالبی‌است‌که قابل پذیرفتن

---

۱ ـ الفتنةالکبری ۱۳۴ .

نیست وبهیچوجه صحت نداردودرهیچ روایت تاریخی دیگر نیامده است . تنهاهمین روایت حاکی ازآن است : همین روایت‌جعلی ساختگی دروغین که راویانش یازندیق وازدین بیرونند یا دروغگو وجاهل ونادان . ازبررسی تمام روایاتی که درقضیهٔ‌عثمان وجود دارد روشن میشودکه عمار یاسر ومحمدبن مسلمه درطول دورهٔ حکومت‌عثمان از مدینه قدم بیرون نگذاشته‌اند ، وعمار ازنخستین روزحکومت عثمان با او مخالف بوده ودرصف اول انقلابیون ومخالفان قرار داشته است وعثمان باوی چندان‌دشمنی داشته‌که یکبار پس‌از وفات ابوذر درتبعیدگاهش ربذه خواسته وی را بهمانجا تبعید کند ولی مهاجران وانصار مانع‌اوگشته‌اند ـ چنانکه نوشته شد ـ وبارها مورد اهانت وشکنجه‌وکتک قرارگرفت ، وعثمان از ابتدای‌کار میدانست‌که عمارمخالف‌حکومت وطرزکار وروبهٔ اواست ، بااین وصف‌چگونه ممکن است‌و معقول که عمار را طرف مشورت خود قراردهد ودرمسألهٔ خطیر موج مخالفت عمومی ازاو نظر بخواهد و باو مأموریت بدهد گزارش اوضاع استان مصر و مخالفت و اعتراضات مردم آنسامان را برایش بیاورد تا درآنجا چنانکه روایت جعلی میگوید عبدالله بن‌سبا اورا جلب نماید و باخود درمخالفت با عثمان همداستان سازد ؟! این مطلبی‌است‌که از هیچ محقق و تاریخ خوانده‌ای پنهان نیست ، چنانکه دکتر طه حسین بدیهی بودن آنرا گوشزد مینماید و میگوید : «تقریباً یقین دارم‌که عمار هرگز به مصر فرستاده نشده است وبا ایندو جوانمرد (یعنی محمدبن ابی‌بکر ومحمدبن ابی‌حذیفه) دراقدام به تحریک‌مردم شرکت ننموده است ، واین داستانی است که هوا خواهان عثمان همانان که در پی توجیه وتبرئهٔ او هستند اختراع کرده اند تا رفتاری راکه عثمان با عمارداشته و بعداً خواهیم دید توجیه‌نمایند . »[۱]

۲ ـ طبری‌مینویسد : «سری‌ازقول‌شعیب‌از سیف ازمحمدوطلحه وعطیه‌برای من نوشته‌است‌که عثمان به مردم شهرستانها چنین نوشت :

پس ازسپاس وستایش پروردگار ... من استانداران را موظف ساخته‌ام که

---

۱ ـ الفتنة الکبری ۱۲۸ .

هرساله درموسم حج نزدمن بیایند ، وازابتدای حکومتم امت را به امر بمعروف ونهی ازمنکر واداشتم . بهمین‌جهت‌هرکس علیه‌من یایکی‌ازاستاندارانم شکایت‌ودادخواهی کند بیدرنگ حق‌اورا ادا خواهم‌کرد . هرحقی‌که من باخانواده‌ام برعهدهٔ مردم داشته باشیم باختیار ایشان واگذاشته است تا بدلخواه خود ادا نمایند . اهالی مدینه به‌من شکایت آورده‌اندکه عده‌ای مورد اهانت ودشنام قرارگرفته وجمعی کتک خورده‌اند، هان ! ای‌کسانی‌که درپنهان‌کتک خورده‌اید یامخفیانه دشنام‌شنیده‌اید ! هریک ازشما که ادعائی دراین زمینه داردباید درموسم واجتماع‌حج امسال نزد من بیاید وحق‌خود را ازهرکه هست بستاند ازمن یا ازاستاندارانم ، یا ازحق خویش نیکوکارانه‌درگذرد زیرا خدا به بخشایندگان پاداش میدهد .

چون فرمان‌کتبی عثمان درشهرستانها خوانده شد مردم‌گریستند وعثمان را دعاکردند وگفتند : امت آبستن‌آشوب است .

عثمان بدنبال استاندارانش فرستاد عبداللهٔبن عامر ومعاویه و عبدالله‌بن سعد (بن ابی‌سرح) آمدند . سعید (بن‌عاص) و عمرو(عاص) را درجلسهٔ مشورتی‌که ازآنها تشکیل داده بود شرکت داد . آنگاه به‌آنان روکرده گفت : وای برشما ! این چه شکایتهاست وچه شایعات ؟ بخدا من ازاین می‌ترسم که آنچه علیه شما گفته میشود صحت داشته باشد واین برای‌من ایجاد مشکلات میکند . گفتند : مگر هیئتهائی را نفرستادی (به شهرستانها) ؟ ومگر دربارهٔ مردم خبروگزارش نیاوردند ؟ ومگر وقتی برگشتند نگفتندکه هیچکس باآنها شکایتی درمیان نگذاشته است ؟ نه ، بخدا راست نگفته‌اند ونه‌کار درستی‌کرده‌اند ، واین‌چیزهاکه میگویند‌اصل واساسی‌نداردوشایعاتی بیش نیست‌که نه‌میتوان آنرا جدی‌گرفت‌ونه میتوان‌گزارش‌کردو مطرح ساخت .

عثمان‌گفت : نظر وپیشنهاد بدهیدکه چه بایدکرد ؟ سعید بن عاص گفت: این‌کار یک شایعه سازی پنهانی‌است‌که درجلسات سری میسازند وبه افراد بی اطلاع القا میکنند تا پخش شود ودرجلسات وانجمنها مورد بحث ونشر قرارگیرد . عثمان پرسید : چاره‌اش چیست ؟گفت : چاره‌اش این است که کسانی را که شایعات را

بر زبان دارند تعقیب کرده آنگاه کسانی را که منشأ شایعات بوده‌اند پیدا نمائی و اعدام کنی .

عبدالله‌بن سعدگفت : از مردم پس از آنکه حقوقشان را دادی و ادا نمودی وظائفی‌راکه بعهده دارندبخواه ، واین بهتر ازآن‌است‌که آنان را بدون‌مؤاخذه‌دربارهٔ انجام وظائفشان بگذاری‌ورها‌کنی .

معاویه گفت : مرا به استانداری‌گماشتی ومن عده‌ای را به مشاغل دولتی گماشته‌ام‌که ازآنان جز خبرخوش ورضایت‌آمیز نمیرسد ؟ و این دو نفر هم‌به‌اوضاع منطقهٔ خویش وارد ترند . عثمان پرسید چه باید کرد؟گفت:خوشرفتاری‌وحسن‌اداره .

عثمان از عمروعاص نظرخواست . واوگفت : بعقیدهٔ من توبه آنها نرمش نشان داده‌ای‌وبه‌آنها نرسیده‌ای وبیش‌ازآنچه عمربا‌آنها نرمی‌مینمود نرمی‌نموده‌ای. بنابراین‌بایستی‌روش‌دوهمکارت (یعنی ابوبکر وعمر) را پیش‌بگیری ، یعنی درمورد خشونت،خشونت بخرج دهی ودرجای نرمش نرمی‌نمائی . شدت وخشونت را بایستی درموردکسانی بکار بری‌که بدخواه مردمند ومی‌خواهند شربپاکنند ونرمش رادرمورد کسانی‌که خیرخواه ودلسوز مردمند ، ولی‌تو باهمهٔ‌آنها به نرمی رفتار میکنی .

دراین هنگام‌عثمان بنطق برخاسته‌پس‌از سپاس وستایش‌گفت : پیشنهادات وراهنمائی‌های شمارا شنیدم . هرکاری یک‌راهی داردکه بآنطریق انجام میشود . این کاری‌که ازوقوع‌آن برای این امت بیمناکیم بوقوع خواهد پیوست وراهی‌که آن را چاره میکند ومانع زیانرسانی آن میشودنرمش ومدارا است البته‌جز دراجرای‌قوانین الهی (یا قوانین کیفری اسلام)که هیچیک ازآنها را نمیتوان ناقص ونادرست شمرد. بنابراین تنها چیزی‌که میتواند جلوآنرا بگیرد نرمخوئی است واین‌رویه را بخداقسم ادامه خواهم‌داد وهیچکس نمیتواند علیه من دلیلی اقامه‌کند ، وخدا میداند که من‌از هیچ‌کار خیری درحق‌مردم وخویشتن‌کوتاهی ننموده‌ام . بخدا سوگند چرخ آشوب و فتنه به‌گردش‌درخواهدآمد . بنابراین‌خوشابحال‌عثمان‌اگربمیرد وآتش‌فتنه‌رادرنگیرد. بامردم نرمخوئی ومدارا نمائید وحقوقی‌راکه دارند بایشان بدهید واداکنید و برای

ایشان آمرزش بخواهید واز آنان درگذرید . و هرگاه حقوق الهی خلق را پرداختید وادا نمودید دیگر درموردآن سازشکاری وچرب زبانی ننمائید .

چون عثمان رهسپارگشت معاویه و عبدالله بن سعد عازم مدینه شدند . و عبدالله‌بن عامر بازگشت وسعید همراهش ، وچون‌عثمان براه افتاد شخصی چنین‌سرود :

همه میدانندکه بعداز او (یعنی عثمان) علی امیرالمؤمنین خواهد شد.

وزبیر جانشینی مایهٔ رضایت خواهد بود .

وطلحه پشتیبان خلافت وعهده دار ومتصدی خواهدگشت .

دراین هنگام کعب که درپی عثمان روان بود اشاره به معاویه گفت : بعد از عثمان آن قاطرسوار به فرمانروائی خواهد رسید . » [۱]

۳ - طبری روایت دیگری با همان‌سند -که میتوان سند شعیبی نامیدش - یعنی سری ازقول «شعیب» از زبان سیف ... آورده است که میگوید :

«معاویه درآن صبحگاهی که با عثمان خداحافظی کرده رهسپارگشت به او گفت : ای‌امیرالمؤمنین ! با بیش‌از این که شمارهٔ کسانی که‌برتو هجوم‌میآورندچندان شودکه دربرابرشان تاب نیاوری همراه من بشام برویم ، زیرا اهالی شام هنوز مطیع حکومت نواند . عثمان‌گفت : من‌همسایگی واقامت درکنار پیامبر خدا (ص)راباهیچ چیز عوض‌نمیکنم گرچه دراین اقامت واصرار برآن به کشتن روم ! معاویه گفت : پس بگذار سپاهی ازآنان بخدمت تو بفرستم تادرکنار اهالی مدینه بمانند برای روز مبادا . عثمان‌گفت : من‌با آوردن سپاه به اقامتگاه مقیمان مزار رسولخدا (ص) و اعطای خواربار و مواجب ازحساب عمومی به سپاه باعث تنگی معیشت مردمی شوم که در منطقهٔ هجرت ویاری پیامبر خدا(ص) زندگی میکنند ؟!

معاویه گفت : بخدا ای امیرالمؤمنین ! توحتماً مورد حملهٔ نظامی قرار گرفته بناگهان بقتل خواهی رسید . گفت : خدا مرا بس است و او بهترین وکیل و

---

۱ - تاریخ طبری ۹۹ .

پاسدار است . معاویه گفت : کجائی ای جلاد ! کجاست آن قصاب ! ... »[۱]

۴ ـ طبری روایتی دیگر باهمان سند «شعیبی» ثبت کرده است ، میگوید :

«در شوال سال ۳۵ هجری اهالی مصر بصورت چهار ستون وبرهر ستون فرماندهی ، رهسپار گشتند که از ششصد یا یکهزار نفر تخمین زده‌اند . برآن چهار ستون این اشخاص فرماندهی داشتند : عبدالرحمن بن عدیس بلوی ، کنانة بن بشیر لیثی ، سودان‌بن حمران سکونی ، وقتیرةبن . . . سکونی . فرمانده کلشان غافقی بن حرب عکی بود . آنها جرأت نکردند به مردم بگویندبه جنگ میروند ، بهمین‌جهت بعنوان حج ودرکاروانی بدانسان که به حج‌میروند روانه شدند وابن‌السوداء (پسرزن سیاهپوست) همراه آنان بود . اهالی‌کوفه نیز درچهارستون روانه شدند و برآنان‌این اشخاص فرماندهی داشتند : زیدبن صوحان عبدی ، مالک اشتر نخعی ، زیادبن نضرة حارثی ، عبدالله‌بن اصم ـ یکی ازقبیلهٔ بنی عامربن صعصعه ـ تعدادشان بشمارهٔ اهالی مصربود وبرهمهٔ‌آنان عمروبن اصم فرماندهی میکرد . اهالی‌بصره درچهار ستون‌روانه شدند واینها فرماندهانشان بودند :حکیم‌بن جبلهٔ عبدی،ذریح‌بن عباد عبدی ، بشربن شریح بن ضبیعهٔ قیسی ، ابن‌المحرش‌بن‌عبد عمروحنفی . و تعدادشان مثل اهالی مصر بود وفرمانده کلشان حرقوص بن زهیر سعدی . بعلاوه درمیان راه عده‌ای به آنان پیوستند . اهالی‌مصر دوستدار علی بودند واهالی بصره هواخواه طلحه ، واهالی‌کوفه طرفدار زبیر .آنها درحالی ازشهر خویش براه افتادند که بر قیام همداستان بودند و برسر حاکم‌آینده اختلاف‌نظر داشتند و هردسته‌ای می‌پنداشت‌که پیروزی بااو خواهد بود واو ونه‌دیگران به حکومت خواهد رسید .آمدند تا رسیدند به سه منزلی مدینه ، آنگاه عده‌ای ازبصریان‌آمده در«ذوخشب» اردو زدندوجمعی‌ازکوفیان‌آمده«دراعوص» اردو زدند وعده‌ای ازمصریان در آنجا بایشان پیوستند و بقیهٔ مصریان در «ذو مروة» ماندند . زیادبن نضر وعبدالله‌بن اصم نزد مصریان وبصریان‌آمده گفتند : عجله‌ننمائید وما را به شتاب واندارید تا بنمایندگی شما به مدینه رویم ، زیرا به ما اطلاع رسیده

۱ـ تاریخ طبری ۱۰۱.

که اهالی مدینه برای‌جنگ ما اجتماع‌نظامی‌کرده‌اند ، بخدا هرگاه اهالی مدینه‌بدون اینکه آنچه را ما میدانیم دانسته باشند ازما‌رسیده وجنگیدن با مارا رواشمرده باشند حتماً وقتی‌آنچه را ما میدانیم بدانند (وبرازهای سیاسی‌ما پی‌ببرند) با ماندتر خواهندگشت ونقشه‌مان برآب‌خواهدگشت . پس‌آن دونفر به مدینه آمده با همسران پیامبر(ص)وعلی وطلحه‌وزبیر ملاقات‌کرده [۱] گفتند: ماآمده‌ایم فقط برای‌زیارت‌خانهٔ خدا واین‌که ازحاکم بخواهیم بعضی ازاستانداران رابرکنار سازد ؛ ما فقط برای این دوکار آمده‌ایم . وازآنها خواستند اجازه بدهند مردمی‌که از شهرستانها آمدند به مدینه درآیند . لکن‌همگی ردکردند وازآن منع‌نمودند وگفتند کارتان بی‌نتیجه‌است. آن دو نزد جماعت خویش‌برگشتند . پس عده‌ای ازمصریان نزدعلی‌آمدند وجمعی از بصریان نزد طلحه وگروهی ازکوفیان پیش‌زبیر ، وقبل‌ازاین‌که راه بیفتند هر دسته‌با خود میگفتند دیگران باید باکسی‌که ما بریاست‌میخواهیم برگزینیم بیعت‌کنندوگرنه باآنها حیله ودشمنی بکار خواهیم‌برد وپراکنده شان خواهیم‌ساخت وآنقدر دراین‌راه جد وجهد بخرج میدهیم تاموفق‌شویم. گروه مصری‌آمدند نزد علی که دریک‌اردوی نظامی در«احجار الزیت» ـ درداخل مدینه ـ بودوحله‌ای‌براندام پیچیده بودوعمامه‌ای از پارچهٔ سرخ رنگ یمنی برداشت وپیراهن‌نپوشیده بود وشمشیرآویخته بود ، ودر آنوقت حسن را نزد عثمان فرستاده بود تا در انجمنی که نزد وی بود شرکت داشته باشد ، وحسن(بن‌علی) نزد عثمان نشسته بود وعلی در «احجار الزیت» بود . گروه مصری به اوسلام‌کرده وسخن‌خویش بیان‌داشتند . وی بر سرشان فریادزدوآنان راطرد کرده‌گفت : مردان صالح وراسترو میدانند که سپاه «ذوءروة» و سپاه «ذوخشب» را محمد (ص) لعنت فرستاده‌است . برگردید ! محروم‌باشید از همدمی خدا ! [۲] گفتند:

---

۱ ـ در اینجا سخنان واظهار های ام‌المؤمنین عائشه و امیرالمؤمنین علی (ع) و طلحه وزبیر را بخاطر آورید .

۲ ـ سخن علی علیه‌السلام دربارهٔ عثمان را بیاد آورید تا چگونگی این روایت تاریخی برایتان روشن شود .

بچشم ! وبابن‌ترتیب ازخدمتش دورگشتند . گروه بصری‌آمدند پیش‌طلحه‌که درمیان انجمنی دیگر آنطرف اجتماع علی‌قرارداشت ودرآن هنگام دوپسرش را نزد عثمان فرستاده بود .گروه بصری به او سلام کرده سخن خویش بازگفتند . طلحه برسرشان دادکشید وطردشان‌کرده‌گفت : مؤمنان‌آگاهندکه سپاه « ذومروه » در « ذوخشب » و «اعوص» را محمد (ص) لعنت فرستاده است . [۱] گروه کوفی پیش زبیر آمدند که در انجمن دیگری بودوپسرش عبدالله را نزد عثمان فرستاده‌بود . سلام‌کرده‌مطالب خویش را بیان نمودند برسرشان دادکشید و طردشان‌کرد و گفت : مسلمانان آگاهندکه سپاه «ذومروه» و «ذوخشب» و«اعوص» را محمد(ص)لعنت فرستاده‌است . [۲]

آنجماعت ازمدینه بیرون رفتند و چنان جلوه دادندکه به دیار خویش باز میگردند . بهمین‌جهت‌از «ذوخشب» و«اعوص»کنندند وبه‌اردوگاههای نظامی‌خویش- که درسه منزلی مدینه قرارداشت ـ منتقل‌شدند تاهمین‌که مردم مدینه متفرق‌گردندبه مدینه بتازند . مردم مدینه چون دیدندکه آنها ازمدینه‌خارج‌گشتند پراکندند . اما آن جماعت همین‌که به اردوگاههای نظامی‌خویش رسیدند بازپس‌گشتند ومردم‌مدینه را غافلگیرکردند . مردم مدینه وقتی بخودآمدندکه بانگ تکبیر آن جماعت‌ازمدینه واطرافشان برخاست . دراین هنگام به جائی‌که قبلا مردم مدینه تجمع نظامی کرده بودند تمرکز یافتندوخانهٔ عثمان را بمحاصره درآوردند واعلام‌داشتندکه هرکس‌دست ازحمله بازبدارد درامان است . عثمان چندروزی برای نمازجماعت بیرون آمد ، و چون آنان‌ازسخن‌گفتن هیچکس جلوگیری نمیکردند مردم آمده باآنهاسخن‌میگفتند، وازجمله علی‌آمده گفت:چطور شد بعداز رفتن برگشتید وتغییر عقیده دادید؟گفتند: از یک پیک‌دولتی نامه‌ای‌گرفتیم‌حاوی دستور قتلمان . طلحه نزدآنهاآمد وبصریان

---

۱ ـ نظر طلحه را دربارهٔ عثمان میدانید ونقشی‌راکه در جنبش علیه وی داشته‌است ، و روشن‌است که این روایت تاریخی تا چه حد از حقیقت بدور است .

۲ ـ سخنان و اظهار نظرهای زبررا بخاطر بیاورید تا حق‌و باطل دراین ماجرا ودرنقل آن روشن‌گردد .

همان حرف را در جوابش به او زدند : زبیر آمد . کوفیان و بصریان به او گفتند : ما به یاری دوستانمان برخاسته‌ایم و از کشته شدن آنان و این که صدمه‌ای بناحق به آنان زده شود بطور دسته‌جمعی جلوگیری میکنیم . پنداشتی آنها تبانی وهمداستانی کرده بودند . بهمین‌جهت علی به‌آنان گفت : شما اهالی کوفه وشمااهالی بصره ازکجا فهمیدید که مصریان برچه دست یافته‌اند که پس‌از طی چندمنزل راهتان راکج کرده بطرف ما آمدید ؟ بخدا این کاری است که توطئه آن را درمدینه چیده‌اید. گفتند : هرجور میخواهید حساب کنید . ما احتیاجی نداریم که این مرد ازحکومتمان کناره‌گیری کند . واو درآنهنگام امامت نمازشان را داشت وآنها پشت سرش نماز می‌خواندند ... وهیچکس را از سخن‌گفتن باز نمیداشتند ، ولی گروههائی در مدینه بودندکه نمیگذاشتند مردم‌انجمن‌کنند ... » [۱]

امینی گوید این روایت تاریخی‌میگوید : واحدهائی‌که از مصر و بصره‌و کوفه رهسپار مدینه شده‌بودند توسط فرماندهان سپاهی که دراحجار الزیت،درمدینه آماده شده بود وتحت فرمان علی‌علیه‌السلام وطلحه وزبیر قرار داشت برگردانده‌شده است ، واین سه نفر برسرشان فریادکشیده آنها را طرد وردکرده ودربارۀ آنها که در میانشان جمعی ازمجاهدان بدر واصحاب عادل وراسترو پیامبر (ص) وجود داشته‌اند حدیثی از رسولخدا (ص) برخوانده اند که در آن مورد لعنت قرار گرفته‌اند ، و آن واحدهای مسلح که از استانهاآمده بودند نتوانستند به مدینه درآیند . این است‌آنچه روایت مذکور حکایت مینماید . درحالیکه دیدیم مورخان متفقاً میگویند آنان به مدینه در آمده‌اند وخانۀ عثمان رامحاصره‌کرده‌اند واین نخستین‌محاصرۀ خانۀ عثمان بوده‌است که تقریباً چهل‌روزبطول انجامیده‌ومردم‌مدینه دراین‌محاصره‌شرکت‌جسته‌اند. درجریان‌همین‌محاصره بود که‌عثمان مجبورمیشودبدنبال‌امیرالمؤمنین علی‌علیه‌السلام بفرستد واو میان آنان‌واسطه میشود وکاربه توبۀ عثمان برسر منبرمیکشد وتوبه‌نامه وتعهد نامه‌ای‌که به شهرستانها ارسال‌میدارد . باین ترتیب توده‌های انقلابی‌وناراضی پس ازاین‌که علی (ع) ومحمدبن مسلمه انجام تعهدات عثمان‌را دربرابر مردم‌تضمین

۱ ـ تاریخ طبری۱۰۳.

میکنند وضامن او میشوند ازمدینه بطرف شهر و دیارشان بیرون میروند . بعد که می‌بینند تعهداتش را زیر پا میگذارد و به پیمان خویش وفا نمیکند وعلاوه برآن بـه فرمان کتبی وی به استاندار مصردست پیدا میکنند دائر برکشتن شخصیتهای برجستهٔ مصری مخالف ، ازنیمه راه به مدینه برمیگردند . باین ترتیب محاصـرهٔ دوم بوقوع می‌پیوندد محاصره‌ای که به کشته‌شدن عثمان می‌انجامد . هرگاه به‌گزارشهاوروایات تاریخی‌بی که‌گذشت توجه شود وحوادثی‌که دراثنای دومحاصره رخ داده و کـارهای طلحه وزبیر دراثنا وقبل وبعدآن دقت‌بعمل‌آید دراین جای هیچ شک و تردیدی باقی نمیماندکه ایندونفر هرگز چنانکه روایت‌تاریخی دروغین وساختگی «شعیبی»میگوید به دفاع ازعثمان لب نگشوده‌اند وچنان‌کاری‌که آن حکایت مینماید از ایشان‌سرنزده است . میدانیم‌طلحه بموجب روایات تاریخی‌بسیار ومتواتر وثابت ازهمهٔ مردم‌نسبت به عثمان سختگیرتر وتندروتر بوده‌است وهم‌اواست‌که نگذاشته آب به او برسانند و او را در«بقیع» ـکه آرامگاه مسلمانان است ـ بخاک بسپارند ، وخود بعدها بکرات از موضع خویش دربرابر عثمان و آنچه برسر او آورده سخن گفته و اعتراف نموده است . بااینهمه راویان دروغساز وتحریفگری‌که درسند اینگونـه روایات تاریخـی زنجیر وارصف‌کشیده‌اند خواسته‌اند اینطور جلوه دهندکه این شخصیتهای معروف و اصحاب نامدار باعثمان مخالفت ومعارضه‌ای نداشته‌اند بلکه مدافع او بوده‌انـد و با دشمنان ومخالفانش‌سرناسازگاری‌داشته‌اند ، و باین‌منظور چنین‌روایاتی‌جعل‌کرده‌اند.

۵ ـ طبری‌همچنین باسندی‌همانگونه ـ یعنی«شعیبی» ـ روایت‌دیگری‌میآورد باین مضمون :

«آخرین نطقی‌که عثمان ـ رضی‌الله عنه ـ درمیان جماعت مـردم (یا درنماز جمعه) ایرادکرد این‌بود که خدای عزوجل دنیا را فقط باین‌خاطر به شماداده‌که‌بوسیلهٔ آن ودرآن (ثواب و خوشبختی) آخرت را بجوئید وآن را به شما نداده که بآن‌تکیه زنید وبرآن اعتماد نمائید . دنیا ازبین میرود وآخرت باقی میماند . بنابراین دنیای فناپذیر شمارا به غرور وسرکشی نکشاند واز زندگی جاویدان آخرت بازندارددوبخود

سرگرم نگرداند تا آنچه را پایدار و جاویدان است بر آنچه ناپایدار و فنا پذیر است ترجیح‌دهید . زیرا (زندگی) دنیا قطع خواهد شد و دگرگونی و تحول به جهت خدا صورت خواهدگرفت . از خدای پرعظمت و شکوه بترسید و پرهیزگاری نمائید زیرا خداترسی وپرهیزگاری سپری‌است که‌انسان را ازخشم وکیفرش‌ایمن میدارد ووسیله‌ای است که به آستانش نزدیک مینماید . ازخدا بترسید ودین و رویهٔ درستتان را تغییر ندهید ، ووحدتتان راحفظ کرده بصورت‌احزاب ودسته‌های مختلف درنیائید ، ونعمت خدا را که برشما ارزانی داشته بیاد آورید آنگاه که دشمن بودید پس دلهاتان‌رابهم الفت وانس‌داد تا براثر نعمت واحسانش برادرگشتید .

میگویند : عثمان چون درآن مجلس مطالب خویش‌بپایان برد وبه‌مقصود رسید ومسلمانان بنفع‌اوتصمیم‌گرفتند که مقاومت ورزیده وازحاکمیت‌الهی(عثمان!) دفاع نمایند به‌آنان‌گفت : برخیزید و بر در خانه‌ام بپاسداری بایستید و کسانی که نمیگذارند پیش من بیایند به شما خواهندپیوست . وبدنبال‌طلحه وزبیر وعلی‌وجمعی دیگر فرستادکه بیائید . آنگاه جمع‌شدند ، واو ازفراز خانه خطاب بـه آنان گفت : مردم!بنشینید . همگی‌نشستند ، از جنگجوئی که‌ازخارج آمده بود گرفته‌تاصلح‌جوی اهل مدینه . آنگاه‌گفت : مردم مدینه ! من‌باشما خداحافظی میکنم وازخـدا مسئلت مینمایم که پس‌از من حکومت خوبی نصیب شما گرداند . بخدا من‌نمیگذارم ازامروز ببعدکسی بملاقات من بیاید و آنچه را ازمن میخواهد بدست نیاورد ، واینهاراپشت درخانه‌ام‌گماشته‌ام وبهیچیک ازآنها اجازه نمیدهم که علیه شما دراموردینی‌ودنیوی شما دخالتی نمایند تا بامید و بتوفیق خدا آنچه را خودم دوست میدارم و میخواهـم درمورد شما بانجام رسانم . وبه‌مردم مدینه دستورداد ازآنجا بروند ، وبآنها قسم‌داد که بروند . درنتیجه ، همه رفتند جز حسن (بن علـی) ومحمد و عبـدالله بن زبیـر و امثالشان‌که بدستور پدرانشان بردرخانهٔ عثمان به‌نگهبانی‌ایستادند . وجمعیت‌کثیری ازمردم برآنها هجوم‌آوردند ، وعثمان خانه نشین‌گشت .[۱]

۱ - تاریخ طبری ۱۲۶.

۶ ـ طبری باسند «شعیبی» روایت دیگری میآورد باین مضمون:

میگویند : محاصره چهل‌شب بطول‌انجامید واز ورود مردم شهرستانها تا مرگ عثمان هفتاد شب بود . چون از ابتدای محاصره هیجده روز (یاشب) بگذشت سواری چند از افراد برجسته در رسیده به‌آنان خبرداد که سپاهیانی ازهرگوشهٔ کشور آماده گشته‌اند که بـه مدینه بیایند (بدفاع عثمان) ، حبیب (بن‌سلمهٔ فهری)ازشام ومعاویه ازمصر ، وقعقاع ازکوفه ، ومجاشع ازبصره . دراین هنگام از تماس مـردم باعثمان جلوگیری‌کرده واز ورود هرچیز حتی آب به خانهٔ او ممانعت بعمل‌آوردند، وعلی‌گاهی هرچه میخواست برای او می‌برد . ودرپی‌بهانه بودند وهیچ‌بهانه‌ای‌بدست نیاوردند ، تا درخانهٔ عثمان مقداری سنگ یافتند برای پرتاب تابگویند مورد حمله‌و جنگ قرارگرفته‌ایم ، وآن شب‌هنگام بود . پس عثمان خطاب به آنها فریاد زد که‌از خدا نمی‌ترسید ؟! آیا نمیدانیدکه غیر ازمن کسان دیگری درخانه هستند ؟! گفتند : نه بخدا ماسنگ پرتاب نکردیم ! پرسید : پس‌که پرتاب‌کرد ؟گفتند : خدا . گفت : دروغگوها ! خدا اگر سنگ پرتاب‌کرده بود اصابت میکرد و بخطا نمیـرفت ، و شما سنگ بخطا پرتاب میکنید . عثمان متوجه خانوادهٔ حزم شد که همسایه‌اش بودنـد و توسط پسر عمروبن‌حزم (انصاری) به علی پیغام‌دادکـه اینها آب را برویم بسته‌اند، اگر میتوانید مقداری‌آب برسانید، برسانید . وبه طلحه و زبیر و به عائشه ـ رضی‌الله عنها ـ وهمسران پیامبـر (ص) هم پیغام داد ـ اما اولین کسانی کـه بکمکش اقـدام کردند علی بود وام حبیبه . علی آخرهای‌شب‌آمده به مردم‌گفت : این کارهائی کـه شما میکنید نه به کاری میماندکه باید با مؤمنان‌کرد ونه به‌کاری که باید نسبت بـه کافران روا داشت . آب ونان را بروی این‌مرد نبندید ، زیرا اگر رومیان و ایرانیان (کافر) باسارت درآیند بآنان آب وخوراک داده میشود . ضمناً این مرد به شما هیچ حمله‌ای نکرده‌است ، بنابراین بچه دلیل وباستناد به چه محاصره وقتلش را جایـز میشمارید ؟ گفتند : نه بخدا وبجان خودمان نمیشود . نمیگذاریم چیزی بخـورد یا بیاشامد . علی عمامه‌اش را بداخل‌خانهٔ عثمان انداخت‌بدین پیام که برای‌انجام‌فرمانت

آماده‌ام . وسپس به‌خانه برگشت . ام‌حبیبه سوار برقاطر آمده مشک کوچکی همراه داشت . گفتند ام‌المؤمنین ام‌حبیبه آمده‌است . برچهرهٔ ستورش زده اورا طرد کردند. گفت : این مرد (یعنی عثمان) متولی میراث بنی‌امیه وقیم اطفال یتیم ایشان است ، می‌خواهم با اوملاقات‌کرده ترتیبی بدهم‌که اموال یتیمان وبیوه زنان ازبین نرود . گفتند : دروغ میگوید وبه‌او حمله‌آوردند وباشمشیر طناب ستورش را قطع‌کردندتا برمید واورا درغلتاند ، لکن مردم اوراگرفته ونگذاشتند بزمین بخورد ، واوراکه به ستور آویخته بود و نزدیک بود کشته شود نجات داده به خانه‌اش رساندند . عائشه بقصد حج وگریزان سازوبرگ سفر بربست وازبرادرش (محمدبن ابی‌بکر) خواست‌با او همراه شود ، نپذیرفت . وعائشه‌گفت : بخدا اگر میتوانستم ازکار اینهاجلوگیری کنم حتماً این‌کار را میکردم . حنظلهٔ‌کاتب پیش محمدبن ابی‌بکرآمده‌گفت : محمد! ام‌المؤمنین (عائشه) از تو میخواهد با اوهمراهی کنی نمیپذیری و عربهای بیابانی گرگ صفت ترابه‌کارهای ناروا می‌خوانند ومی‌پذیری وهمراهیشان مینمائی؟!گفت: این‌کارها به تو نیامده ! پرخاش کرد که‌کار حکومت اگر به تسلط وچیرگی انجامدو روش غلبهٔ مسلحانه برای تصدی خلافت متداول گردد قبیلهٔ بنی عبد مناف بر تو و قبیله‌ات چیرگی خواهد یافت . ودرحالیکه این ابیات را می‌خواند راه‌خویش‌گرفت:

ازکشمکشهائی‌که مردم درآن فرورفته‌اند درشگفتم

دربی آنند که خلافت را ازبین ببرند

درحالیکه اگر خلافت ازبین برود مایهٔ خیر ازمیانشان خواهد رفت

وبر اثر آن به ذلت و بیچارگی در خواهند افتاد

و مثل یهود ونصاری خواهندگشت

ودرگمراهی و انحراف از راه راست دین همسان خواهند بود

وبه‌کوفه رفت ومقیم‌گشت . عائشه درحالیکه بر مصریان سخت خشمگین بود براه افتاد . مروان بن‌حکم پیش‌اوآمده‌گفت: ام‌المؤمنین ! اگر درمدینه‌میماندی این مرد (یعنی عثمان) را بیشتر ملاحظه میکردند . گفت : میخواهی که با من همان

رفتاری شود که با ام حبیبه شد وهیچکس نباشد که ازمن دفاع کند ؟نه بخدا نه‌اعتنائی میکنم ونه میدانم سرانجام این جماعت چه‌خواهد شد .خبر آنچه برای علی‌وام‌حبیبه اتفاق افتاده بود به طلحه وزبیر رسید وبراثر آن خانه‌نشین شدند عثمان را همچنان خانوادهٔ «حزم» آب میرساندند . عثمان ازفرازخانه رو به‌مردم کرده گفت: آی‌عبدالله‌بن عباس ! اورا فرا خواندند ، وعثمان به‌اوگفت : برو ، سرپرستی کاروان حج را به تو میسپارم . واو ازکسانی بودکه بردرخانهٔ عثمان به پاسداری ایشان بودند . عبدالله‌بن عباس‌درجواب اوگفت : بخدا ای‌امیرالمؤمنین ، من بیشتر علاقمند باین هستم که علیه این جماعت جهادکنم تا حج‌بروم . عثمان او را قسم دادکه حتماً به حج برود . آنسال وی‌سرپرستی کاروان‌حج‌را داشت وامیرالحاج بود . عثمان سفارشنامه‌ای‌برای زبیر فرستاد واوآن راگرفته برفت . دربارهٔ زبیر اختلاف است که آیا بهنگام کشته شدن عثمان وی درمدینه حضور داشته یا پیش‌ازآن ازشهر خارج گشته است . عثمان گفت : هموطنان ! ضدیت شما بامن شمارا بحدی از تبهکاری نکشاند که بر سرتان آن بیاید که برسر قوم نوح آمد ... (تا آخر آیه خواند) . خدایا ! نگذار این قبائل جنگجو ومشرک به مرادشان برسند همانگونه که سابقاً چنین کردی . »[1]

امینی گوید : این‌روایت تاریخی راهواخواهان عثمان ، همانهاکه‌نامشان درسلسلهٔ سند آن ثبت است جعل‌کرده‌اند تاحقائق تاریخی مسلمی‌را که در روایات متواتر وصحیح‌تاریخی آمده بپوشانند یاایجاد تردیدوتشکیک درآنها نمایند،روایات متعددی‌که میگویند عائشه‌وطلحه وزبیر ودیگران کوششهای‌فراوان درمبارزه باعثمان بخرج داده‌اند ونسبت به‌او ازهمهٔ مخالفان سخت‌گیر تر بوده‌اند ودرسرنگون‌کردنش مؤثرتر . جاعلان این روایت‌که دروغسازانی با سابقه وگستاخند دربرابر آن روایات تاریخی -که نقل‌کردیم ومورخان مشهور ثبت‌کرده ودرصحتش همداستان‌گشته‌اند- کاری ازپیش‌نبرده‌اند ونقشه‌شان نقش برآب‌گشته است . زیرا درگفتن‌این روایت‌تنها مانده‌اند وتیر غرضشان به صخرهٔ استوار روایات تاریخی درست ومتواتر و هماهنگ

---

۱ - تاریخ طبری ۱۲۶ .

خورده است . چه کسی ممکن است پس از مطالعهٔ تاریخ درست و شنیدن بانگ عائشه که «نعثل را بکشید ، خدا اورا بکشد ، زیرا او کافر گشته است» وسخنان بسیار دیگر که دراین جلدگذشت به حرف دروغسازان اعتنائی نماید ؟! هرکه در تاریخ اسلام مطالعه داشته باشد میداند که طلحه چقدر فعالیت شدید علیه عثمان داشته ودر کشتنش بسیارهمت نموده است وروزجنگ خانهٔ عثمان روی خود پوشانده و تیراندازی میکرده است وقبلا اوبوده که آب را بروی وی بسته ومردم را ازبام خانهٔ ابن حزم انصاری بالا برده واز دیوار به خانهٔ عثمان درآورده است وباز او بوده که نگذاشته در گورستان مسلمانان دفنش کنند وبرسرراه جنازه‌اش جمعی را به کمین نشانده تا سنگبارانش کنند، وهمان کسی است که مروان بن حکم اوراکشت وبه ابان بن عثمان گفت درعوض تویکی از قاتلان پدرت را بقتل رساندم ، و همان است که امیرالمؤمنین مولای متقیان (ع) دربارهٔ او ورفیقش گفت : طلحه وزبیر ساده‌ترین کارشان درحق عثمان اعمال خشونت بود وملایم‌ترین حرفشان دشنام وتندگوئی .

طلحه اگر چنان بودکه دروغسازان وجاعلان روایت ادعا میکنند این فریاد عثمان چه معنی داردکه «خدایا! خودت چارهٔ طلحه را بساز ، زیرا اینهارا به حمله بر من واداشته وبرانگیخته است ، یا این حرفش که «وای از دست طلحه ! که آنهمه سیم وزر به او بخشیدم واو دیگران را به ریختن خونم تحریک میکند . خدایا ! نگذارکه از کارش بهره بردارد ونتیجه بگیرد وبگذارعواقب تجاوز مسلحانه‌اش گریبانگیرش شود.»؟

هنوز این گفتهٔ زبیر درگوش خلق طنین انداز است که «اورا بکشید ، زیرا دینتان را دگرگون کرده است» و«بدم نمیآید که عثمان گرچه کار از کشتن فرزندم شروع شود به کشتن رود . عثمان فردای رستاخیز لاشه‌ای بر صراط خواهد بود» واین گفته‌اش به عثمان که «درمسجد رسولخدا (ص) گروهی هستند که از ستمهائی که ازتو میرود ممانعت میکنندوتورامؤاخذه کرده میخواهند برراه اجرای قانون اسلام بدارند...»

هنوز حرف سعدبن ابی‌وقاص درصفحات تاریخ ثبت است «که اوراشمشیری کشت که عائشه برآورد و طلحه تیز کرد و علی به زهر آلود .» پرسیدند زبیر چه

ميكرد؟ گفت : «با دست اشاره كرد و به زبان هيچ نگفت .» و سخنان ديگرى كه در اين جلد گذشت .

ابن عباس اگر چنان بود كه اين دروغسازان ساخته‌اند چرا به نامهٔ عثمان و التماس واستمدادش توجهى نكرد ، به پيامى كه براى حاجيان فرستاده بود ودرحالى به اورسيد كه بر جايگاه خطابه قرارداشت وبراى حاجيان كه سرپرستى رسمى آنان را داشت نطق ميكرد ، وپس ازقرائت پيام عثمان نطقش را از همانجا كه قطع كرده بود ادامه داد بدون‌آنكه كمترين اشاره‌اى به پيامش بكند يا به‌استمدادش ، وگذاشت كار عثمان به‌آنجا بكشد ؟!وچرا وقتى اميرالمؤمنين (ع)خواست او رابعنوان‌استاندارش به شام بفرستد از بهانه‌جوئى وانتقام معاويه هراسيد كه مبادا اورا به بهانهٔ عدم‌يارى عثمان وشركت درقتلش بقتل رساند ؟ .»[1]

۷ ـ طبرى روايت «شعيبى» ديگرى باين مضمون‌آورده است :

« ميگويند : چون ازحج بازگشت خبر آورد كه حاجيان بقصد مصريان و هواداران‌شان حركت كرده‌اند وتصميم دارند(ثواب)سركوبى مصريان را به حج‌خويش بيفزايند . وقتى اين خبر باخبر بسيج وحركت‌مردم‌شهرستانهابه‌ايشان (يعنى مخالفان انقلابى كه درمدينه اجتماع وخانهٔ عثمان را محاصره كرده‌اند) رسيد شيطان در دلشان وسوسه‌كرد تا باخودگفتند : مارا ازآنچه بدان‌گرفتار شده‌ايم هيچ چيز نجات نميدهد جز كشتن اين شخص(يعنى عثمان) تامردم باين حادثه سرگرم‌شوند وازما دست‌بدارند. وچنان شد كه براى نجات خويش جزبه‌كشتن عثمان به هيچ‌چيز اميد نداشتند . پس به درخانهٔ عثمان حمله آوردند . لكن حسن (بن‌على)وعبدالله‌بن زبير ومحمدبن‌طلحه ومروان بن‌حكم وسعيدبن عاص وديگر صحابى‌زادگانى كه باآنان بودند به جلوگيرى پرداختند و باآنها درگير شدند . دراين هنگام عثمان بانگ برآورد كه خدايرا ! خدايرا ! وظيفهٔ دفاع وياريم را ازعهدهٔ شمابرداشتم ! اماآنان نپذيرفتند . پس‌درخانه را بگشود ودرحاليكه شمشير وسپرى بدست‌داشت بيرون‌آمد تا آنان را براند . وقتى

۱ ـ رجوع كنيد به مآخذى كه قبلا ياد گشت .

چشمشان به او افتاد اهالی بصره روی برتافتند وآنجماعت برآنها تاختن گرفتند و براندندشان تا عقب نشستند ، وکار برهردوطرف سخت‌گشت . عثمان اصحاب‌راقسم دادکه به خانه درآیند ، اماآنان حاضرنشدندکه دست بردارند . بعد واردخانه شدندو درب خانه بروی مصریان بسته‌شد. مغیرة بن اخنس بن شریق آنسال‌جزو حاجیان‌بود، بعد با عده‌ای‌که همراهش بودند شتاب نمود تا پیش‌از کشته شدن عثمان به مدینه رسید ودر درگیری حضورداشت .آنروزاوهم واردخانه‌شد وپشت‌درخانه سنگرگرفت. وگفت : ماکه امروز می‌توانیم از تو تا پای جان دفاع کنیم اگر دفاع نکنیم جواب خدا راچه بدهیم . عثمان درآن ایام رو به قرآن‌نهاده بود ودرحالیکه‌قرآن‌درکنارش نهاده بود نماز میگزارد ، وچون خسته میشد نشسته قرآن میخواند ـ و مسلمانان خواندن قرآن را نوعی عبادت میدانستند ـ وکسانی‌که ازاو دفاع میکردند بین او و درب خانه حایل بودند . چون مصریان دیدند هیچکس از دسترسی آنان بـه در خانـه جلوگیری نمیکند وضمناً وارد خانـه هم نمیتوانـند شد آتشی آورده درب خانـه و سایه‌بانی راکه متصل بآن بود آتش‌زدند تاشعله‌ورگشت وسایه‌بان بردر فرود آمـد و برکسانی‌که درخانه بودند درگرفت ـ وعثمان‌درنماز بود ـ تاآمده راه‌برایشان بستند و نخستین‌کسی‌که رجز خوان به نبرد پیش آمد مغیرة بن اخنس بود . حسن بن علی درحالیکه این سرود رزمی را میخواند به نبرد بیرون‌آمد :

نه دینشان دین من است ونه‌من ازایشانم

تا آنگه که سر فرازانه ازدنیا درگذرم

محمد بن طلحه وسعیدبن عاص نیز درحالیکه سرود رزمی میخواندند بـه نبردآمدند . آخرین‌کسی‌که ازخانه بیرون آمد عبدالله‌بن زبیربود . عثمان اوراهمراه سفارشنامه ومطالبی نزد پدرش فرستاد ودرآن به وی دستورداد نزدکسانی که درخانه بودند رفته بگوید روانهٔ خانهٔ خویش شوند . بهمین‌جهت عبدالله‌بن زبیر آخر از همه بیرون‌آمد ، وهنوز ادعا داردکه آن سفارشنامه را از عثمان دریافت کـرده و چنین مأموریتی یافته و برای‌مردم ازآخرین‌حوادث ولحظات مرگ‌عثمان داستان‌میکند.»[1]

---

۱ ـ تاریخ طبری ۱۲۸ .

۸ ـ روایت دیگری باسند «شعیبی» آورده است باین مضمون :

« میگویند : وقتی درب‌خانه را آتش زدند عثمان نماز میگذاشت و شروع به خواندن این‌سوره کرده بود : طه ما انزلنا علیک‌القرآن‌لتشقی ... واو قرآن راتند وبشتاب میخواند . اعتنائی به صداهائی‌که می‌شنید نکرد و نه درخواندن سوره دچار اشتباه و لکنت زبان و تردید گشت وپیش از این‌که (مهاجمان) به او برسند نماز را بپایان برد . آنگاه‌آمده به‌کنارقرآن نشست‌وشروع بخواندن این آیه‌کرد :«... کسانی که‌چون مردم بایشان‌گفتند علیه‌شما اجتماع و بسیج شده‌است بنابراین ازآنهابترسید، برایمانشان بیفزود وگفتند خدا مارا بس‌است وبهترین عهده دار وپشتیبان است . » مغیرة بن اخنس که با دیگران درکنار خانه بود سرود رزمی خواند . ابوهریره دراین وقت ـ که‌ازمردم فقط‌همین‌گروه‌کوچک‌ازخانه دفاع میکردند ـ به‌آنان پیوست‌وگفت من سرمشق ومقتدای شما هستم . وگفت: امروز روز جنگ است وروزمبارکی‌است. وبانگ برداشت‌که آی هموطنان ! چرا مراکه شما را به رستگاری می‌خوانم به سوی آتش دوزخ می‌خوانید ؟!

مروان در آنوقت پیشاپیش همه به نبرد آمد و هم‌آورد خواست . مردی از قبیلهٔ بنی‌لیث بنام «نباع»[1] به نبرد وی‌آمد . ضربه‌ای ردو بدل‌کردند . مروان بر پائین پای حریفش ضربه‌ای زد واو ضربه‌اش را بربیخ گردن مروان فرود آورد و درغلتاندش تا به روی افتاد . همرزمان دو طرف درگیر گشتند . مصریان‌گفتند: شما علیه ما درمیان امت اسلامی دلیلی شرعی نخواهید داشت زیرا ما پس‌از اعلام خطر و اقامهٔ برهان به جنگ باشما برخاستیم . مغیرة بن اخنس هم‌آورد خواست . مردی به نبردش رفت تا به کشمکش و رزم پرداختند ... مردم گفتند : مغیرة بن اخنس کشته شد . قاتلش‌گفت : اناالله ... عبدالرحمن بن عدیس از اوپرسید : ترا چه شده است ؟! گفت : درشبه رؤیائی دیدم‌که به من میگویند قاتل مغیرة بن اخنس را به آتش‌دوزخ مژده بده ! حالا من‌گرفتار قتلش شده‌ام . قیاث کنانی ، نباربن عبدالله اسلمی‌راکشت.

---

۱ ـ چنین نوشته‌است اما درست «البیاع» است‌واوچنانکه نوشتیم عروة‌بن‌شیم‌اللیثی‌است

مردم از خانه های همسایهٔ عثمان به خانه‌اش درآمده آنرا تسخیر کردند درحالیکه پاسداران درب خانه از ورودشان خبر نشدند . قبائل بسراغ فرزندانشان آمدندو آنان را ازآنجهت که فرمانده شان (یعنی عثمان) مغلوب شده بود باخود ازمهلکه بیرون بردند . (انقلابیون)داوطلبینی‌ازمیان‌خود برای کشتن عثمان‌خواستند . مردی‌داوطلب شد ، به‌اطاق عثمان درآمده به اوگفت : از خلافت استعفا بده در امان خواهی بود . گفت : وای برتو ! بخدا نه دردورهٔ جاهلیت زندگیم‌جامه بناروائی از زنی‌برگرفته‌ام ونه در دورهٔ اسلامی ، ونه ازهنگامی‌که با رسولخدا(ص) بیعت‌کرده‌ام ترانهٔ عاشقانه بر زبان آورده یا برای هوسبازی‌خیالبافی‌کرده‌ام ودست به بیعفتی‌آلوده‌ام . کسی هم نیستم‌که خلعتی راکه خدا براو پوشانده وآراسته ازتن فروگذارد . من بهمین وضع باقی وثابت میمانم تاخدا کسانی‌راکه شایستهٔ سعادتند به عزت رساند واهل‌تیره‌روزی را به خواری افکند . آنمرد ازنزد عثمان بیرون‌آمد.از او پرسیدند :چه‌کردی؟گفت: بخدا درمانده‌ایم ، ازطرفی برای نجات ازچنگ مردم چاره‌ای جزاین نداریم که او را بکشیم ، واز طرف دیگرکشتنش جایز نیست .

آنگاه مردی از قبیلهٔ بنی لیث را به اطاق عثمان در آوردند . عثمان از او پرسید : ازکدام قبیله‌ای؟گفت: ازقبیلهٔ لیث گفت:توقاتل من نخواهی بود. پرسید: چطور ؟ گفت : مگر تو نبودی‌که پیامبر (ص)دربارهٔ تو باچندنفر دیگرکه باتوبودند دعاکرد وگفت : ازفلان جنگ وفلان‌روز بپرهیزید ؟ گفت : آری . گفت : بنابراین توهرگز ازدست نخواهی رفت . آنمرد از آنجا رفت و از جماعت مخالفان نیز کناره جست . سپس مردی ازقبیلهٔ قریش را به‌اطاق اوفرستادند . به عثمان‌گفت : من قاتل توام .گفت : نه ، تومرا نخواهی‌کشت . پرسید : چطور؟ گفت : رسولخدا فلان روز درحق تو دعاکرد وازخدا برایت آمرزش‌خواست ، بهمین‌جهت توهرگز دست‌به‌خون ناحق نمیآلائی .آنمرد استغفارکرده بیرون آمد وازآنجماعت‌کناره جست . عبدالله‌بن سلام آمده بردرخانهٔ عثمان ایستاد وبناکرد به پرهیز دادن‌مردم‌ازکشتن وی ، وگفت: هموطنان‌کاری نکنیدکه شمشیرخدا برویتان آخته‌شود. زیرا بخدا قسم اگرآن‌شمشیر

را از نیام بیرون آورید به‌نیام درنخواهدآمد . وای برشما ! قدرت حاکمهٔ شماامروز به تازیانه متکی است ، اگراورا بکشید متکی بـه شمشیر خواهد گشت . شهرتان را فرشتگان خدا درآغوش گرفته‌اند . بخدا قسم‌هرگاه اورا بکشید آنها شهرتان را ترک خواهند گفت . درجوابش گفتند : یهودی زاده ! تورا چه باین کارها ! پس روی از آنان برتابید .

گفته‌اند : آخرین کسی که به اطاق عثمان درآمد ونزد جمعیت (مخالفان و محاصره‌کنندگان) برگشت محمدبن ابی‌بکر بود . عثمان به اوگفت : وای برتو !آیا برخدا خشم میگیری ؟! مگر درحق تو ظلمی مرتکب‌گشته‌ام وجز این بوده که قانون خدا را درمورد تو اجراکرده‌ام ؟ محمد پسرابوبکر روی برتافته برفت .

میگویند : وقتی محمد بن ابی‌بکر بیرون آمد و دانستند کـه روحیه‌اش درهمشکسته ، قتیره وسودان بن حمران ـ که هردو از یک قبیله بودند ـ و غافقی‌بپا خاستند ، وغافقی با پاره آهنی که دردست داشت ضربه‌ای بر عثمان وارد کرد و قرآن را با پازد تا دورخورد ودربرابر عثمان قرارگرفت و خونی که از زخم عثمان جاری شده بودبرآن ریخت . سودان بن حمران‌آمد تاضربه‌ای برعثمان وارد سازد نائله‌دختر فرافصه (همسر عثمان) خود را برروی عثمان انداخت ودست خویش را سپراوساخت، وبراثرآن انگشتانش قطع شد ، وبرگشت که برود ، سودان دستی برپائین کمر همسر عثمان زده‌گفت : پیرەزنی است . وباضربه‌ای عثمان راکشت . نوکران عثمان همراه جماعتی که به خانه حمله‌آورد آمدند به کمک عثمان ـ وعثمان ازبردگانش هرکه‌را بدستورش راه خویش‌گرفته بود آزاد ساخته ـ وچون دیدند سودان ضربه‌ای بر عثمان وارد ساخت یکی‌ازآنان براو حمله برده‌گردنش راشمشیرزد واوراکشت . قتیره برآن برده حمله‌کرد وکشتش . وهرچه راکه درخانه بود بباد غارت‌گرفتند وهرکه رادرآن بود بیرون‌کردند ودرحالیکه سه‌نعش درآن‌وجود داشت درش‌رابستند . وقتی‌به سرای رفتند بردهٔ دیگری ازنوکران عثمان به قتیره‌حمله‌کرده اوراکشت . مهاجمان‌درسرای گشتند و هرچه یافتند برداشتند حتی جامه وزینت زنان را ، ومـردی بنام کلثوم بن

نجیب جامهٔ زبرین نائله(همسرعثمان) را برکند وبربود، ونائله فریاد وفغان‌برداشت یکی‌از نوکران عثمان‌که چشمش به‌صحنه افتاد آن مردراکشت، ودرحالی جاندادکه داد میزد: مواظب همراهیان خودتان باشید!

درسرای فریاد بلندشدکه بدوید بطرف خزانه وانبار دولتی ونگذارید کسی جلوتر ازشما برآن دست‌اندازد.مأموران خزانهٔ عمومی ـ که‌درآن جز دوجوال‌نبود[1] صدای آنهارا شنیدند وگفتند: اینها درپی مال دنیایند، وبگریختند. جمعیت به خزانه رسید وآنرا غارت‌کرد، و مردم درآن موج میزدند. از آنها هرکه اهل مدینه بود متأثر و گریان روی برمیتافت و هرکه از شهرستانها بود شادمانی میـنمود. آنجماعت‌پشیمان‌گشتند. زبیر قبلا ازمدینه بیرون‌رفته ودر راه مکه اقامت کرده‌بود تا شاهد قتل عثمان نباشد. وقتی‌خبرکشته شدن عثمان را برایش‌آوردند گفت: اناللهو اناالیه راجعون، خدا عثمان را بیامرزد و دادش رابستاند. به‌او گفتند: آن جماعت پشیمان شده‌اند. گفت: نقشه کشیدند و توطئه چیدند، و طوری شد که به مقصود نرسیدند ... (تا آخر آیه) خبرکشته شدن عثمان به طلحه رسید، گفت: خدا عثمان‌را بیامرزد وداد او واسلام را بستاند. به‌او گفتند: آن‌جماعت پشیمان گشته‌اند.

گفت: مرگ برآنها! واین‌آیه راخواند: نه می‌توانند سفارش‌وتوصیه‌ای بکار برند و نه میتوانند نزد خویشان و قبیله‌شان باز گردند. علی (ع) آمد. به او گفتند: عثمان‌کشته شد. گفت: خداعثمان را بیامرزد وجانشین خوبی برای‌مابوجود آورد. گفتند: آن جماعت پشیمان‌گشته‌اند. این آیت راخواندن‌گرفت: مثل شیطان که به انسان‌گفت کافر شو ... (تاآخرآیه) بدنبال سعد (بن ابی وقاص) رفتند معلوم شد درباغ خویش‌است وگفته است نمی‌خواهم شاهد قتل‌عثمان باشم. وقتی خبربه او رسیدگفت: به شهرگریختیم ونزدیک‌گشتیم، واین‌آیه راخواند: کسانی که کار و

---

۱ ـ ابن کثیر که این روایت دروغین را درتاریخ خویش آورده این قسمت را چنین‌تحریف و تبدیل کرده است: خزانه را گرفتند ودرآن اموال و چیز های بسیار بود! تاریخ ابن کثیر ۱۸۹/۷.

تلاششان در زندگی دنیا بباد رفت درحالیکه می‌پنداشتند کارخوب واستواری انجام میدهند ... وگفت : خدایا ! پشیمانشان کن وبعد بچنگال کیفرت گرفتار ساز . »[۱]

۹ ـ روایت تاریخی‌دیگری باهمانگونه سند ـ یعنی با سند «شعیبی»آورده ـ است بدین مضمون :

«مغیرة بن شعبه به علی گفت : این‌مرد (یعنی عثمان) کشته خواهد شد ، و اگر تو درمدینه باشی‌وکشته شود تو را بآن‌جرم خواهندگرفت و متهم‌خواهندساخت، بنابراین برو به فلان منطقه ، زیرا اگر نروی وکشته شود گرچه درغاری دریمن باشی مردم توراپیداخواهندکرد .ولی‌او نپذیرفت . وعثمان بیست‌و دو روز محاصره‌گشت، بعد درب خانه‌اش راآتش زدند درحالیکه خلقی بسیار درخانه بودند ازجمله‌عبدالله‌بن زبیر ومروان . اینها به‌عثمان‌گفتند: به ما اجازه(ی جنگ)بده . گفت: پیامبرخدا(ص) به من سفارشی‌کرده است ومن دراجرای سفارشش پایداری خواهم‌کرد . این جماعت درب خانه را آتش میزنند بمنظوری خطرناک‌تر ومهم‌تر ازآتش زدن درب خانه . بهمین جهت من جداً منع میکنم که کسی جنگجوئی نماید یا بجنگد . ومردم‌همگی از خانهٔ او بیرون رفتند . وعثمان قرآنی خواست تا قرائت‌کند ، وحسن (بن‌علی)نزد او بود . عثمان به اوگفت : پدرت اکنون مشغول‌کاری مهم وعظیم است . بنابراین تورا قسم میدهم‌که بیرون بروی . به «ابوکرب» ـ ازقبیلهٔ همدان ـ ومرد دیگری که از انصار بود دستورداد بردر خزانهٔ عمومی ـ که درآن جز دو جوال کاغذ نبود ـ به نگهبانی بایستند . پس‌ازحملاتی‌که عبدالله بن زبیر ومروان به مهاجمان کردندآتش خاموش‌گشت . محمدبن ابی‌بکر ، عبدالله‌بن زبیر ومروان را تهدیدکرد ، بهمین‌جهت هنگامی‌که به اطاق عثمان واردشد آندوگریختند . محمد بن ابی بکر ریش عثمان را گرفته بود . عثمان به اوگفت : ریشم را ول کن ، پدرت هرگز ریشم را نمیگرفت . اوهم ریشش را ول کرد . دیگران سر رسیدند . یکی با نوک غلاف شمشیرش بر او میکوفت و دیگری بالگد . بالاخره یکی نوک پیکانی را که در دست داشت به پشت

---

۲ ـ تاریخ طبری ۱۲۹ .

گوشش فروکرد وخون ازآن برقرآن ریخت ، ودرآنحال از کشتنش بیمناک بودند ودرتشویش وتردید.اوسالخورده بود ، بیهوش گشت ،ودیگران هم وارد اطاق گشتند. چون دیدند بیهوش افتاده پایش‌راکشیدند . نائله (همسر عثمان) و دخترانش فریاد و فغان برآوردند . آن تجیبی باشمشیرآخته آمد تا شکمش را بدرد ، نائله خود راسپر او ساخت ودستش را شمشیر برید ، اما وی‌شمشیر را برسینهٔ عثمان فشرد و فروکرد . بدینسان عثمان ـ رضی‌الله عنه ـ پیش‌از غروب آفتاب کشته شد . یکی فریاد میزد که هرکس خونش هدرباشد بردن مالش رواخواهد بود ! پس‌همه چیز را غارت کردند ،و بعد به سراغ خزانهٔ دولتی رفتند . آن دونگهبان کلیدها را انداخته جان خویش بدر برده ومیگفتند : فرارکنیم ! اینها بدنبال این بودند . »[۱]

۱۰ ـ روایت دیگری باسند «شعیبی» ثبت‌کرده است باین‌عبارت :

«هنگامی‌که بدعتها و حوادث درمدینه پدیدار گشت عده‌ای برای جهاد (خارجی) ونزدیکشدن به قبائل عرب از مدینه به شهرستانها رهسپار شدند ؛ بعضی‌به بصره رفتند وجمعی به‌کوفه وگروهی به شام ، پس‌آنعده‌از فرزندان مهاجرانی که به شهرستانها رفته بودند بنای حمله به آنگونه کارهائی که علیه مردم مدینه میشد واگذاشتند جز آنها که در شام بودند . سپس همگی باستثنای مهاجر زادگانی که درشام بودندبه مدینه بازگشتند . وضع‌آنها به عثمان‌گزارش شد،درنتیجه میان مردم به نطق ایستاده‌گفت :

مردم مدینه ! شما ریشه و اساس اسلامید . مردم براثر فاسد شدن شما به فساد میگرایند وباصالح‌شدن شما به‌صلاح خواهندگرائید.خدایرا!خدایرا ! درصورتی که از هریک ازشما اطلاعی به من برسد دائربراین‌که کار ناروائی مرتکب‌گشته‌حتماً او را تبعید خواهم‌کرد . هان ! مبادا ببینم‌کسی برایشان پیشدستی‌کرده سخنی بزبان آورده یا تقاضائی مطرح سازد . زیرا پیش‌از شماکسانی بودند که اعضای بدنشان را بشکنجه قطع‌میکردند وهیچ ازحق ووظیفهٔ خویش‌چیزی بزبان نمیآوردند .

---

۱ ـ تاریخ طبری ۱۳۱ .

عثمان این سیاست را پیش گرفت که هرکس ازآنها (یعنی مهاجر زادگان) راکه مرتکب شرارتی میشد با اسلحه میکشید - از چوبدستی گرفته تا شمشیر - بابیدرنگ تبعیدمیکرد . درنتیجه، پدرانشان از این کار بر آشفتند ، حتی به عثمان گزارش رسیدکه آنها میگویند : در تبعید کردن بدعت گذاشته است ؛ فقط پیامبر خدا (ص) حکم‌بن ابی‌العاص را تبعید کرده است . پس گفت : حکم (بن ابی‌العاص) اهل مکه بود وپیامبر خدا (ص)اورا از اینجا به طائف‌تبعیدکرد ، وبعد اورابه‌شهرش بازگرداند . بنابراین رسولخدا (ص) او را بخاطر گناهی‌که کرده بود تبعید کرد و از راه عفو وگذشت به دیارش بازگردانید همچنین جانشین پیامبر (ص) کسانی راتبعید کرد وعمر - رضی‌الله عنه - نیز پس ازآن خلیفه تبعید کرد . قسم بخدا من از ره عفو با شما رفتار میکنم . حوادثی درشرف رخ دادن است‌که مایل نیستم برای ما و شما رخ دهد ومن با احتیاط ودقت از وقوعش جلوگیری میکنم ، بنابراین شما هم دقت کنید واز وقوعش پیشگیری‌کنید .»[1]

امینی گوید: اینها یک سلسله دروغ ومطالب بی اساس ساختهٔ مغرضان است‌که ابوجعفرطبری بایک سند درتاریخش‌ثبت‌کرده‌است سندی‌که سستی‌ونادرستی آنراثابت‌کردیم وباز نمودیم‌وشرح حال رجال آن سند را درجلدهشتم‌بتفصیل‌آوردیم وثابت‌کردیم ازچه قماشند . اکنون نوشته‌های محب‌طبری رامیآوریم که پارهٔ اول‌آن درهمین جلد ازنظرتان‌گذشت . وآن روایتی‌است از قول سعیدبن مسیب‌که راویان و حدیثدانان ومورخان درنقلش همداستانند و برخی زائده‌ای ساخته و بدان پیوسته‌اند و محب‌طبری به پیروی ایشان آن روایت تاریخی را باهمین زائده مجعول به ثبت رسانده است . اینک‌آن روایت :

... چون به علی‌اطلاع رسیدکه میخواهند عثمان رابکشند گفت: مامروان را از عثمان می‌خواستیم نه این‌که بخواهیم اورابکشیم . وبه حسن‌وحسین دستورداد که باشمشیر بردرخانهٔ عثمان بپاسداری ایستند ونگذارندکسی به‌او دست‌اندازی‌کند.

---

۱ - تاریخ طبری ۱۳۵ .

زبیر نیز پسرش رافرستاد وطلحه‌پسرش‌راوعده‌ای ازاصحاب پیامبر (ص) فرزندانشان را فرستادند تا مردم را ازورود خصمانه به خانهٔ عثمان بازدارندوازاو بخواهندمروان را بیرون‌کند . مردم چون این وضع‌را دیدند شروع کردند به تیرانداختن به در خانهٔ عثمان تاحسن‌بن‌علی زخم برداشت ومروان‌که درخانه بود تیرخورد همچنین محمدبن طلحه ، وقنبر بردهٔ آزاد شدهٔ علی سرش‌شکست . آنگاه یکی ازمحاصره کنندگان از این ترسیدکه بنی هاشم بخاطر حسن وحسین بخشم‌آیند و کشمکش دامنه پیدا کند ، بهمین جهت دست دونفر راگرفته بآنان‌گفت : اگربنی هاشم بیایند وخون برصورت حسن ببینندصفوف مردم را شکافته محاصره را برهم‌خواهند زد وشمارا ناکام‌خواهند گذاشت . بهتر است نقبی‌به خانهٔ عثمان بزنیم واورا بی‌آنکه کسی متوجه‌شود بقتل رسانیم . پس ازخانهٔ‌یکی‌ازانصار راهی به‌خانهٔ عثمان‌بردند بی‌آنکه کسی‌ازهمراهیانش متوجه شود ، زیرا همهٔ‌آنان پشت بام‌بودند ودراطاق‌کسی جز همسرش نبود. بدینسان او را کشتند و از همانجاکه آمده بودند گریختند . همسرش فریاد کشید اما صدایش درهیاهوی بیرون خانه محو شد . پس به بام رفته مردم را خبر کرد که امیرالمؤمنین کشته شده است . حسن وحسین وکسانی‌که همراهشان بودند به‌اطاق عثمان آمدند و دیدندکشته شده است ، بدورش جمع‌شده‌گریستند ، و مردم آمدند دیدند عثمان‌کشته شده‌است .خبربه علی‌وطلحه وزبیر وسعد(بن‌ابی‌وقاص)وآنان‌که درمدینه بودندرسید ودرحالیکه هوش ازسرشان پریده بود بیرون شدند تابه‌اطاق عثمان درآمده اوراکشته یافتند ، وبرگشتند . علی‌به دوفرزندش اعتراض‌کردکه چطورشماکه بردر خانه‌بودید گذاشتید امیرالمؤمنین (عثمان) کشته شود ؟ ودست برده برچهرهٔ حسن زد وبر سینهٔ حسین ، ومحمدبن‌طلحه‌را دشنام‌داد وعبدالله‌بن زبیررا لعنت‌کرد.ودرحالیکه‌خشمگین بود براه افتاد تاطلحه را دید . طلحه به اوگفت : مگرچه شده ابوالحسن که حسن و حسین را میزنی ؟! علی‌که معتقدبود طلحه درقتل عثمان دست‌داشته است به‌اوگفت: اینهمه اصحاب پیامبرخدا (ص) ازمجاهدان بدر اینجابودند و تو دلائل قاطع شرعی درحضورشان علیه عثمان اقامه نکردی‌اگفت :اگر مروان را تسلیم ماکرده‌بود کشته

نمیشد . علی گفت : اگر مروان را تحویل شما داده بود او را پیش از محاکمه میکشتید ؛ علی به خانه رفت ، ومردم همگی بحضورش رفتند تا بااو بیعت کنند . به آنان گفت : این کار به شما نمیرسد . ودرحقیقت وظیفه (وحق) مجاهدان بدراست و هرکه ایشان بپسندند خلیفه خواهد بود . پس همهٔ مجاهدان بدر بدون استثنا گفتند که ما هیچکس‌را از تو شایسته تر نمی‌بینیم . علی چون وضع‌را چنین دید به مسجد رفته به منبربرآمد ، ونخستین کسی که ازمنبر بالا رفته بااو بیعت کرد طلحه بود و وزبیر وسعد (بن ابی وقاص) و اصحاب محمد (ص) . مروان را احضار کرد اما او گریخت . عده‌ای از اولاد مروان و خانوادهٔ ابی معیط احضار شدند اماگریختند . »[1]

مسعودی این روایت تاریخی را باین‌عبارت‌آورده‌است : « علی چون مطلع شدکه آنان درپی قتل‌عثمانند حسن وحسین ومستخدمانش را بحال‌مسلح به پاسداری وحمایت عثمان به درب‌خانه‌اش فرستاد ودستورداد نگذارند دست‌کسی بـه اوبرسد . زبیر نیز پسرش عبدالله را فرستاد وطلحه فرزندش محمد را و بیشتر صحابی زادگان ازطرف پدرشان به پیروی ازآنان‌که نام بردیم دستور یافتند ازخانهٔ عثمان در برابـر مهاجمان پاسداری نمایند . آنگاه اینان مورد تیراندازی قرارگرفتند و طرفین درگیر شدند . حسن (بن‌علی) مجروح‌گشت وقنبرسرش‌شکست ومحمد بن‌طلحه‌زخم‌برداشت. مردم ترسیدند بنی‌هاشم‌وبنی‌امیه به انتقام برخیزند . بهمین‌جهت‌آنجماعت‌راگذاشتند تاسرگرم جنگ بردرخانه باشند وخود رفته از دیوار خانهٔ یکی از انصار بدرون خانهٔ عثمان واردشدند . ازجمله‌کسانی‌که خود را به عثمان رساندند محمدبن ابی‌بکر بود ودو تن‌دیگر . ودرحالی بـه عـثمان رسیدند که همسرش باوی‌بود و خویشاوندان و نوکرانش سرگرم جنگ وکشمکش . محمدبن ابی‌بکر ریش عثمان راگرفت . عثمان گفت : محمد ! بخدا اگرپدرت ترا باین‌حال میدید سخت ناراحت میگشت . محمدبر اثر این سخن دست‌برداشت وازخانه بیرون‌رفت . دوتن دیگر وارد اطاق شدند و او را

---

۱ ـ ریاض‌النضرة ۱۲۵/۲ ـ تاریخ الخلفاء ، سیوطی ۱۰۸ بنقل از تاریخ ابن عساکر ـ تاریخ الخمیس ۲۶۱/۲و۲۶۲ بنقل از ریاض‌النضرة .

کشتند درحالیکه قرآن‌دربرابرداشت ومیخواند . همسرش بانگ به شیون برداشت که امیرالمؤمنین کشته شد .

آنگاه حسن وحسین وامویانی که همراهشان بودند سررسیده او را کشته یافتند وجان‌سپرده،وگریستند.این‌خبر به‌علی‌رسید وطلحه‌وزبیر وسعد(بن‌ابی وقاص) ودیگر مهاجران وانصار . جماعت (انقلابیون محاصره‌کننده) روی برتافتند . علی سرگشته وغمناک به خانهٔ عثمان آمده به دوفرزندش‌گفت : چگونه درحالیکه بر در خانه بپاسداری بودید گذاشتید امیرالمؤمنین کشته شود ؟! وبر صورت حسن زدو بر حسین،ومحمدبن طلحه را دشنام‌داد وعبدالله‌بن زبیر رالعنت کرد . بهمین جهت‌طلحه به اوگفت : نزن‌ابوالحسن ! ونه دشنام بده ونه‌لعنت بفرست ، زیرا عثمان‌اگرمروان را تحویل داده بودکشته نمیشد . مروان ودیگرامویان‌گریختند ، و تحت تعقیب قرار گرفتند تا بکشندشان ، اما نیافتند شان . علی‌از نائله دختر فرافصة ـ همسر عثمان ـ پرسید : توکه بااو بودی که اوراکشت ؟گفت : دوتن وارد اطاقش شدند . و جریان محمدبن ابی‌بکر را تعریف کرد .محمدبن ابی بکر سخن نائله را تکذیب نکرد ولی توضیح داد که من بقصدکشتنش وارد اطاقش‌شدم اما وقتی آن حرفها را به من زداز اطاق بیرون‌آمدم وازاین‌که هردونفر پس‌از من وارد اطاقش شده باشند اطلاعی‌ندارم، بخدا قسم من‌درکشتنش دست نداشته‌ام ودرحالی‌کشته شدکه من بیخبربودم.» [۱]

«ابن جوزی» ازقول عبدالله بن عمر چنین روایت میکند : «علی روز جنگ خانهٔ عثمان درحالیکه مسلح بود وحسن‌بن علی همراهش‌بسراغ عثمان ـ رضی‌الله‌عنه ـ رفت ودرخانه را ببست و به‌حسن گفت:برو پیش‌امیرالمؤمنین (یعنی عثمان) وسلامم را به او برسان وبگو من برای یاریت‌آمده‌ام ، هردستوری داری صادرکن . حسن‌پیش عثمان رفته بعدازبرگشت به‌پدرش گفت: امیرالمؤمنین به شما سلام‌میرساندومیگوید: من‌احتیاجی به جنگ وخونریزی نمی بینم . علی عمامهٔ سیاهش‌را برداشته به‌آستانهٔ در پرتاب‌کرده بصدای بلند میگفت : این‌کار راکردم تابداندکه به اوخیانت نکردم،

۱ ـ مروج الذهب ۱/۴۴۱.

خدا نقشهٔ بدخواهانهٔ خائنان را بشکست منتهی میکند .» [۱]

از قول شدادبن اوس ـ ساکن شام که دردورهٔ معاویه درآنجا درگذشته‌است ـ روایت‌میکنندکه «وقتی درروزجنگ خانهٔعثمان ـ رضی‌الله‌عنه ـ محاصره تنگ‌گشت وکارسخت‌شد دیدم علی‌از خانه‌اش بیرون آمده درحالیکه عمامهٔ رسولخدا را بر سر بسته وشمشیرش را حمایل‌کرده ودوفرزندش حسن وحسین وعبدالله بن عمر ـ رضی‌الله عنهم ـ را پیش انداخته است وجمعی‌از مهاجران وانصار همراه اوهستند . آنگاه به مردم حمله‌کرده صفوف‌آنان را شکافتند و به‌خانهٔ عثمان درآمدند . علی‌گفت : سلام برتو ای امیرالمؤمنین ! پیامبرخدا(ص)تابوسیلهٔگروندگان روی برتافتگان‌رانکوبید به حکومت‌نرسید . ومن‌معتقدم این‌جماعت حتماً تورا خواهندکشت ، بنابراین بـه ما اجازه بده تا باآنان بجنگیم . عثمان‌گفت : همهٔ‌کسانی‌راکه دربرابر خدای عز وجل خود را موظف می‌بینند وبرای من حقی برگردن خویش‌احساس مینمایند قسم میدهم که نگذارند بخاطر من قطره‌ای خون‌بریزد ونیزنباید خون‌خویش‌را بخاطر من‌بریزید . علی‌رضی‌الله‌عنه سخن‌خویش‌راتکرارکردوهمان‌جواب را ازعثمان شنید . دراین هنگام علی‌رادیدم‌که ازدرخانهٔ عثمان‌بیرون‌میرفت‌درحالیکه‌این سخن‌را بلب‌داشت: خدایا!تو میدانی که‌سعی‌خودمان راکردیم. وبه مسجد درآمده آمادهٔ نمازگشت. به او پیشنهاد کردندامامت نمازمردم‌راعهده‌دارشود، گفت: درحالیکه امام (یعنی‌عثمان) در محاصره است امام‌جماعت شما نخواهم شدبلکه نمازفرادی میخوانم . نماز فرادی خوانـده به خانهٔ خویش‌رفت . بعد پسرش‌خود را به‌او رساندکه پدرم ! بخدا خانهٔ عثمان‌راتسخیر کردند . گفت : انالله واناالیه راجعون . بخدا اوراخواهندکشت. ازاو پرسیدند: عثمان درکجا خواهد بود ودرچه مقامی ؟ گفت: دربهشت وهمدمی خدا . پرسیدند : قاتلانش در کجا و چـه مقامی خواهـند بود ؟ گفت : بخدا در آتـش . و این سخن را بسیار تکرار کرد .» [۲]

ازقول محمدبن طلحه بنقل‌ازکنانه [۳] ـ آزاد شدهٔ صفیه ـ روایت‌کرده‌اندکه

---

۱ ـ قرةالعیون المبصرة (تلخیص تبصرهٔ ابن‌جوزی) ۱۸۰/۱ .

۲ ـ ریاض‌النضرة ۱۲۷/۲ ـ تاریخ‌الخمیس ۲۶۲/۲ .

۳ ـ دربعضی نسخه‌ها بصورت «کنانة» نوشته است ولی صحیح‌آن کنانه است .

«من شاهد کشته شدن عثمان بودم ، ودرحالی ازخانه‌اش بیرون آمدم که چهار جوان قرشی را درحالیکه خون آلود بودند ودردفاع ازعثمان شرکت داشتند پیشاپیشم به بیرون حمل میکردند وعبارت بودند ازحسن بن علی وعبدالله بن زبیر ومحمدبن حاطب ومروان. (محمدبن طلحه) میگوید ازاو (یعنی کنانه) پرسیدم آیا دربارهٔ محمد بن ابی بکر اطلاعی داری که چه کرد ؟ گفت : پناه برخدا ! به اطاق عثمان واردشد وعثمان به او گفت : عمو جان ! تو قاتل من نیستی . و سخنهائی با او گفت که بر اثر آن از اطاق بیرون رفت .»[1]

درسند این روایت تاریخی نام «کنانه» هست که «ازدی» وی را درشمار راویان ضعیف آورده است ومیگوید سند روایتی که اوبیاورد استوار نخواهدبود . و ترمذی میگوید : سندش قابل اعتنانیست . ونیز گوید : سندش شناخته نیست .»[2]

«بخاری» درتاریخش روایتی از قول کنانه ـ آزاد شدهٔ صفیه ـ آورده است که میگوید : «من عنان قاطری راکه صفیه برآن سواربود بدست داشتم ومیبردمش تااز عثمان دفاع کند . مالک اشتراورا دید وبرصورت قاطر زده آنرا رمانید ، وبر اثر آن صفیه گفت : مرا برگردانید تا این سگ آبروی مرا نبرد . من جزو کسانی بودم که حسن (بن علی) را پس ازمجروح شدن حمل میکردند ، وقاتل عثمان رادیدم واوازاهالی مصربود ونامش جبله»[3] .

سعید مقبری ازابوهریره نقل میکند که من باعثمان درخانه‌اش در محاصره بودم . یکی از مارا به تیرزدند. به امیرالمؤمنین (عثمان) گفتم : اکنون زدوخورد نیکو وجایز است زیرا یکتن از ماراکشته‌اند . گفت : تو را ای ابوهریره ملزم میسازم که شمشیرت را بیکسوافکنی زیرامقصودشان جان من است وامروز باجان خویش ازمؤمنان دفاع خواهم کرد . ابوهریره میگوید : من شمشیرم را به کناری انداختم و نمیدانم الآن کجاست .»[3]

---

۱ ـ استیعاب ۴۷۸/۲ ـ تهذیب التهذیب ۱۴۱/۷ ـ تاریخ الخمیس ۲۶۴/۲ .
۲ ـ تهذیب التهذیب ۴۵۰/۸ .
۳ـ تاریخ بخاری ۴-۱/ ۲۳۷ـ استیعاب۲/ ۴۷۸ـ تهذیب التهذیب ۷/ ۱۴۲ـ تاریخ الخمیس ۲/ ۲۶۳

ازمیان رجال سنداین روایت افسانه‌وار جز سعیدالمقبری کسی را نشناختم واوسعیدبن ابی‌سعید ابوسعد مدنی است . مقبری منسوب به مقبره‌ای است در مدینه، زیرا وی مجاورآن مقبره بوده‌است . یعقوب بن شیبه وواقدی وابن‌حنان میگویند : وی چهارسال پیش‌ازمرگش تغییرحال داده وفرتوت‌گشته وحواسش پرت‌شده است.[1] متن این روایت بهترین شاهداختلال‌حواس وی‌است . چه مسلم‌است نخستین کسی‌که درآن واقعه تیراندازی‌کرد یکی‌از رفقای عثمان بوده‌که نیاربن عیاض اسلمی را ـ که پیری سالخورده بوده است ـ به تیرزده وکشته است.این‌مطلب را قبلاآوردیم‌ودیدیم که ابوحفصه ـ آزاد شدهٔ مروان ـ بوده که جنگ را آغاز کرده ونیار اسلمی را به‌تیر زده است . ضمناً ابوهریره را میشناسید ومیدانید تاچه اندازه درنقل‌وحفظ ودیعه‌های گرانبهای‌دین ودانش‌امین ودرستکاراست وراستگوئیش‌تاچه‌حد است ، ودرصورتی‌که اورا نمیشناسید لازم است به‌کتاب«ابوهریره»اثرگرانقدر سرورمان حضرت‌شرف‌الدین عاملی مراجعه‌کنید . شاید علت این‌که ابوهریره از پیوستن به صفوف مجاهدانی که زیرپرچم امام امیرالمؤمنین علی علیه‌السلام‌به نبردهای خونین در راه اسلام‌برخاستند خودداری‌کرده‌و به‌یاری‌آن‌حضرت‌برنخاست این بوده‌که نمیدانسته‌شمشیرش کجاست!

ازقول اشعب‌بن حنین ـ آزاد شدهٔ عثمان ـ نیز این سخن‌را روایت‌کرده‌اند که «من باعثمان ودرخانه‌اش بودم . وقتی به محاصره‌افتاد بردگانش شمشیرکشیدند. عثمان به‌آنان‌گفت : هرکه شمشیرش را به‌نیام درآرد آزاد خواهد بود . تااین سخن را شنیدم پیش‌از دیگران شمشیرم‌را غلاف‌کردم ، ودرنتیجه‌آزادگشتم. »

ذهبی مینویسد : این روایت‌باطل وبی‌اساس است ،زیرا صحابی‌بودن‌اشعب را لازم میآورد ، درصورتیکه چنین نیست واوصحابی نبوده است . »[2]

---

۱ ـ رجوع کنید به: تهذیب التهذیب ۳۸/٤.

۲ ـ لسان‌المیزان ۱۲۹/٤.

روایتی مشروح

از ابو امامهٔ باهلی روایت میکنند که میگوید : «ما با عثمان بودیم آنهنگام که وی درخانه‌اش بمحاصره بود. گفت: به چه دلیل میخواهند مرا بکشند ؟ درصورتیکه از پیامبرخدا (ص) شنیده‌ام که میفرمود : کشتن مسلمان جز درسه صورت روانیست : مردی که پس‌از مسلمانشدن کافر شود یاپس‌از ازدواج زناکند یا کسی‌را بناحق وبدون این که بخواهد بکیفرقتل برساند بکشد . بخداقسم من ازآنگاه که خدایم هدایت فرموده دینی بجای دینم بر نگزیده‌ام ونه درجاهلیت یا در دورهٔ اسلامی زندگیم زنا کرده‌ام و نه کسی رابناحق کشته‌ام . بنابراین مرا به‌چه مجوزی میخواهند بکشند؟چون تشنگی او بشدت رسید از فراز خانه رو به مردم کرد که آیا علی در میان شما است ! گفتند : نه . پرسید : سعد در میان شما است ؟ گفتند : نه . پس از لحظه‌ای سکوت گفت: آیا میشود یکی‌ازشما به علی اطلاع دهدکه به ما آب برساند ؟ خبر به علی‌رسید .سه مشک پرآب برایش فرستاد ، ودرجریان رساندن آن عده‌ای ازبنی‌هاشم وبنی‌امیه زخم برداشتند . چون به علی‌خبر رسیدکه عثمان در محاصره قرار گرفته و میخواهند اورا بکشند برخاسته‌درحالیکه عمامهٔ رسولخدا (ص) برسرنهاده شمشیرش را حمایل کرده بود ازخانه بیرون آمد وپسرش حسن وعبدالله‌بن عمر را جلو انداخته همراه‌عده‌ای ازاصحاب ومهاجران‌وانصار ـ رضی‌الله عنهم ـ رهسپار خانهٔ عثمان گشت ودرحالیکه محصور بود نزد او رفت . علی ـ کرم‌الله وجهه ـ به عثمان گفت : سلام‌بر تو ای امیرالمؤمنین ! توپیشوای توده‌ای،واینک این حوادث‌وگرفتاریها برایت‌پیش آمده است . من سه پیشنهاد برایت دارم‌باید که یکی‌را برگزینی . یکی‌این که ازخانه بیرون آمده باآنان بجنگی وماترا همراهی خواهیم کرد وتوبرحق خواهی بود و آنان برباطل . دیگراین که درب دیگری جز دری‌که آنرا تحت‌نظر گرفته‌اند.بگشائی‌وسواره خود را به مکه برسانی زیرا اگرتودرمکه باشی‌آنها خون ترا درآنجا نخواهندریخت. سوم این که خودرا بدشام‌برسانی‌زیراآنها اهل‌شامند ومعاویه همراه ایشان است. عثمان

گفت : دربارهٔ رفتن به مکه ، من از پیامبر خدا(ص) شنیدم که میگفت مردی ازقریش درمکه کافر (یا مدفون) خواهدشد که نیمی ازعذاب جهانیان دامنگیر او خواهد بود. بنابراین نمیگذارم که من آن مرد باشم . اما این که بـه شام بروم ، من از هجرتگاه و همجواری مزار پیامبر خدا (ص) دور نخواهم گشت . علی گفت : پس بگـذار با آنها بجنگیم و آنها را ازدورتو پراکنده سازیم گفت: نمیخواهم اولین کسی باشم کـه اجازهٔ جنگیدن باامت محمد (ص) را صادر کرده باشد .

دراین هنگام علی از آنجا بیرون آمد ودرحالیکه رهسپارخانـهٔ خویش میشد به حسن وحسین دستورداد : باشمشیر بردرخانهٔ عثمان بپاسداری بایستید و نگذارید دست کسی به اوبرسد . زبیر هم پسرش رافرستاد وطلحه پسرش را و عده‌ای از اصحاب محمد(ص) فرزندانشان را فرستادند تامردم (محاصره‌کننده وانقلابی) را از دستیابی به عثمان بازدارند وازاو بخواهند که مروان را ازخانه‌اش بیرون فرستاده تحویل دهد. محمدبن ابی‌بکر چون آن‌وضع را مشاهده کرد ودید مردم عثمان را مورد تیراندازی قرارداده‌اند تاجائی که حسن (بن علی) ودیگران بردر خانه‌اش خون آلود گشته‌اند و ترسید بنی‌هاشم بخاطر حسن(بن علی) به خشم آیند وبر آشوبند و مردم را از اطراف خانهٔ عثمان پراکنده سازند دست‌دوتن ازمصریان راگرفته ازخانهٔ همسایـهٔ عثمان راه به خانهٔ اوبرد ، زیراهمهٔ مدافعان وی برپشت بام اطاقها بودند و هیچکس در حیاط همراه عثمان نبود جزهمسرش . پس‌از دیوار نقـبی‌زده محمد بن ابی‌بکر وارد اطـاق عثمان شد ودیدقرآن میخواند . ریش اوراگرفت . عثمان به‌اوگفت : بخدا اگرپدرت ترا بااین‌حال میدید سخت ناراحت میشد . اوهم ریشش‌را ول‌کرد . دونفـر وارد اطاق شده اوراکشتند واز راهی که آمده‌بودندگریختند . آورده‌اند کـه عمروبن حمق روی سینهٔ عثمان نشسته واورا زده تاکشته است ، و عمیربن ضابی بالگد برشکمش کوفته ودو دنده‌اش راشکسته‌است ، وهمسرش فریادکشیده ولی‌صدایش در همهمه و غوغای مردم دراطراف خانه محو گشته و ناشنیده مانده ، و آنگاه به بالای خانه رفته و داد کشیده‌که امیرالمؤمنین کشته شد . پس‌مردم واردشده واوراکشته یافته ودیده‌اندخون

بر قرآنش ریخته براین آیت که خدا بدادخواهی تو به حسابشان خواهد رسید و او شنوای داناست . خبر به علی وطلحه و زبیر وسعد (بن‌ابی وقاص) و کسانی که در مدینه بودند رسید ، ودرحالیکه هوششان ازآنخبر پریده بود رهسپارگشتند تابه‌اطاق عثمان درآمده دیدندکشته شده‌است . پس‌ازآنجا بیرون آمدند وعلی بـه دو فرزندش گفت : چگونه درحالیکه بردرخانه‌اش پاس میدادید امیرالمؤمنین کشته شد ؟ ودست برده برصورت حسن‌زد وبرسینهٔ حسین ، ومحمدبن‌طلحه وعبدالله‌بن زبیررا دشنام‌داد، وخشمناك به خانه برگشت ، ومردم شتابان به‌خانه‌اش‌آمدندکه با توبیعت میکنیم، دست پیش‌آر که چاره‌ای نیست جزاین‌که امیری داشته‌باشیم . علـی گفت : من شرم دارم باجماعتی‌که عثمان راکشته‌اند بیعت‌کنم ، وازخدای تعالی شرم‌دارم که پیش‌از دفن عثمان بامن بیعت‌شود . درنتیجه از اوکناره‌گرفتند ، بعد برگشته تقاضا کردنـد حاضر به بیعت‌شود . گفت: خدایا ! من‌ازاین‌کار متأثر ومتأسفم . وافزود : این‌کاربه شما نمیرسد ،وفقط ازاختیارات مجاهدان بدراست‌وهرکه مجاهدان بدر بپسندندخلیفه خواهد بود . دراین‌هنگام همهٔ بدریان بدون استثنا بخدمت علی‌آمده‌گفتـند : جز تو هیچکس‌را شایسته تر برای‌خلافت نمی‌بینیم . دست‌خودرا پیش‌آر تا باتوبیعت‌کنیم. وبا اوبیعت‌کردند . پس‌مروان وفرزندانش گریختند . علی‌آمده ازهمسر عثمان‌پرسید چه‌کسی عثمان‌راکشت ؟ جوابداد : نمیدانم ، محمدبن ابی‌بکر وارداطاقش شد و دو مرد دیگرکه نمیشناسمشان . آنگاه محمد (بن ابی بکر) را احضار کرده ازاو در بارهٔ توضیحات همسر عثمان پرسید . گفت : اوبخدا دروغ نگفته است ومن بقـصد کشتن عثمان وارداطاقش‌شدم ، اما وقتی‌نام‌پدرم را بمیان‌آورد دست از او بداشته برخاستم درحالیکه به خدای تعالی توبه برده بودم ،بخدا قسم من نه اوراکشتم ونه‌گرفتمش. همسر عثمان گفت : راست میگوید ولی‌اوآن دو مرد را وارد اطاق عثمان کرد . [۱]

۱ - رجوع کنیدبه:اخبارالدول، قرمانی ، درحاشیه‌تاریخ الکامل ابن اثیر ۱/۲۱۰-۲۱۳

تاملی تحقیقی در روایات مجعول وساختگی

این روایات دروغین وبی اساس را دربرابر و برضد تاریخ درست و مورد اتفاقی ساخته‌اندکه با صدها روایت متین ، مستحکم وپیوسته گشته است . اینها با روایات تاریخی‌یی‌که قبلا ثبت‌کردیم تناقض دارد [1] با روایات متواتر و بیشماری که متضمن آراء ونظریات اصحاب بزرگ وعالیقدر ونامدار پیامبر اکرم (ص) است واز گفتگوها وبرخوردهاشان با عثمان حکایت میکند و درمیان ایشان باقیماندهٔ شورای شش‌نفره وتنی‌چند از «عشرهٔ مبشره» ـ آن ده‌نفری‌که میگویند مژدهٔ بهشت یافته اند ـ وجمعی از مجاهدان بدر قرار دارند ، و شمارهٔ روایاتی‌که حاوی آراء و اظهار نظر ایشان دربارهٔ عثمان است به یکصدوپنجاه میرسد وهمه‌را دراین جلدآوردیم .

این روایات دروغین وساختگی‌را بسیار روایات تاریخی متین تکذیب ورد مینماید ،آنهمه‌که پیشتر بشرح آوردیم و یکایک باز خواندیم . روایتی که سخن و اظهارنظر مهاجران وانصار را دربر داردکه میگوید ایشان قاتل عثمانند وقاتل عثمان هم‌ایشانند ، ونیزآن روایت‌که از نامهٔ اهالی مدینه به اصحاب ساکن مرزها داستان دارد ومیگویندکه عثمان دین‌محمد(ص) را به تباهی‌کشانده بنابراین بشتابیدوبیائید ودین محمد(ص) رابرقرارگردانید ، وآن روایت‌که نامهٔ مردم مدینه به عثمان را باز میخواندکه درآن وی را به توبه میخوانند وباقید سوگند بـه اواخطار مینمایند کـه دست از او نخواهند کشید و اگر تعهدائی را که در برابر خدا نسبت به آنان دارد بانجام نرسانـد او را خواهند کشت ، همچنین روایات دیگری که به برخی از آنها اشاره میکنیم :

نامهٔ مهاجران به مصرکه بیائید و خلافت پیامبر خدا را پیش از این که از صاحبانش بربایند بسامان آورید ، بجای‌کتاب خدا (قرآن) چیز دیگری برگزیده‌اند (بعنوان دستورالعمل حکومت و اداره) وسنت پیامبرش را تغییر داده‌اند ...

روایت حاکی ازنخستین محاصرهٔ خانهٔ عثمان .

---

۱ ـ رجوع کنید به : تقریباً یکصد صفحهٔ همین‌کتاب .

نامهٔ مصریان به عثمان دائر براین اخطار که تاوقتی توبهٔ صریحی ننمائی یا گمراهی آشکاری ازتو سرنزند شمشیرمان را ازدوشمان فرونخواهیم گذاشت ...

روایت حاکی از تعهد عثمان در سال ۳۵ هجری دائر براین که طبق قرآن و سنت عمل کند.

روایت حاکی از توبه‌های پیاپی عثمان.

روایتی که جریان دومین محاصرهٔ خانهٔ عثمان را داستان میکند.

نامهٔ عثمان به معاویه باین مضمون که مردم مدینه کافر گشته‌اند و سر از فرمانش پیچیده‌اند ...

نامهٔ عثمان به اهالی شام عموماً باین مضمون که من در میان مردمی هستم که درمیانشان دیر پائیده‌ام، وبرای کشتنم شتاب میورزند، و مرا مخیر کرده‌اند بین این که مرا برشوری بنشانند (وتبعید کنند) یا خلعت (خلافت) راکه خدابرتنم آراسته از پیکر خویش فروافکنم ....

نامه‌اش به اهالی بصره.

نامه‌اش به مردم استانها وشهرستانها که آنهارا دعوت میکند به‌جهاد علیه مردم مدینه و پیوستن به‌او برای کمکش.

نامه‌اش به اهالی مکه وحاجیان که آنهارا قسم‌میدهد بمحض شنیدن‌ودیدن نامه‌اش به‌کمکش بشتابند ...

روایتی حاوی جریانات ونبردی که روزتسخیر خانه‌اش رخ داده، وروایتی که ازکشتگان آنروز حکایت دارد.

روایاتی که‌از کشته‌شدن‌عثمان‌داستان میکندوازکفن‌ودفنش در«حش کوکب» در دیر «سلع»که گورستان یهودیان بوده‌است.

حقائق مسلمی دربارهٔ حالات‌وشخصیت کسانی‌بدست ما هست‌که درروایات مجعول ادعامیشود فرزندانشان‌رابرای‌دفاع‌ازعثمان به درخانه اش‌فرستاده وبپاسداری گماشته‌اند. این حقائق‌که تواتر وصحت روایات متعدد تاریخی به ثبوت رسانیده

مفاد روایات ساختگی را به بادمیدهدوغرض‌ورزی‌هواخواهان عثمان رابرملامیسازد.
ثابت مینمایدکه آن اشخاص نـه فقط فرزندانشان را برای پاسداری وی نفرستاده‌انـد بلکه همواره درصف مخالف وی قرارداشته ویکدم ازمجاهدت در راه تصحیح رویهٔ ناپسندش وبازآوردن اسلوب حکومت واداره برموازین قرآن ـ سنت نیاسوده‌اند تا کشته شده است وبازهم دست از دشمنی نکشیده‌اند تا به بدترین وضع به‌خاک‌سپرده شده . درآن روایات دروغین گفته میشود که امیرالمؤمنین علی‌بن ابیطالب آمـده آمادگی خویش را برای جنگ دفاعی به عثمان اعلام‌داشت ، واز اینگونه مطالب ... درحالیکه تاریخ ثابت میکند که در روزکشته شدن عثمان درمدینه حضور نداشـته تا چه‌رسد باین‌که اندک زمانی پیش ازکشته شدنش بدیدنش آمده یا اجازهٔ دفاع از او خواسته باشد وپس‌ازکشته شدن به خانهٔ عثمان آمده یا براوگریسته وبرصورت حسن وسینهٔ حسین زده باشد ودیگر پاسداران خانه را دشنام‌گفته ودربارهٔ طرزکشته شدنش گفتگوکرده باشد . هیثمی در «مجمع‌الزوائد» بهنگام ردکردن یک‌حدیث میگویـد : «ظاهراً این روایت ضعیف است ، زیرا علی در موقع محاصره شدن عثمان در مـدینه نبوده ودرکشته شدنش حضور نداشته است . »[۱]

این مسلم است‌که عثمان ازاو خواسته به مزرعه‌اش «دربنبع» برود تا باین وسیله از تظاهرات پرشور خلق برای بیعت باوی کاسته باشد ، و این تبعید چند بـار صورت‌گرفته ؛ ودریکبار به ابن‌عباس میگوید : «به او (یعنی علی علیه‌السلام) بگو به مزرعه‌اش در ینبع برود تا نه من از دست اوغم بخورم و نه او بخاطرم اندوهگین شود . » ابن عباس پیغام را به علی(ع) میدهد و او میفرماید : « ابن عباس ! مقصود عثمان این است که مرا شتر آبکشی سازدکه میرود و میآیـد ، بمن دستورداد که برو بیرون ، بعدفرستادکه بیا ، بعدحالا فرستاده‌که برو بیرون . »

علی (ع) همان‌کسی است که در پرتو روایات تاریخی نظریه‌اش را دربارهٔ عثمان دیدیم . دوباره آن روایات و آن نظریه را بخاطرآورید تا یقین کنیدکه هرگز

---

۱ ـ ۷/۲۳۰

باشنیدن خبر مرگ عثمان سرگشته وغمناک نگشته ونه هوش از سرش پریده است. واین تهمت راهیچکس باو نمیزند مگرکسی که غرورگناه عقل ورایش راتباه گردانیده وشیطان به اختلال مشاعر مبتلایش کرده باشد یا دردلش تار هوا خواهی خانوادهٔاموی تنیده وبر خردش پردهٔ هوسناکی وخیره رائی کشیده باشد تا نداند که چه می اندیشد وچه میگوید .

اما طلحه ـ که آن روایات دروغین چنان علاقه ودفاعی از عثمان بـه وی نسبت میدهد ـ هرچه میخواهید ازدشمنی و مبارزهٔ وی بـا عثمان بگوئید ، زیرا وی چنانکه روایت صحیح ثابت مینماید با عثمان از همهٔ خلق تندتر و سختگیر تر بوده است ودر دورهٔ هردو محاصره ودرجنگ بردرخانهٔ عثمان ودرجریان تشییع و کفن و دفنش اقدامات خصمانهٔ سهمگین کرده است ـ که همهٔ رابشرح آوردیم. هرگاه درخصوص موضع خصمانه وی دربرابر عثمان کمترین تردیدی باشد باید قضاوت مولای متقیان را درحق وی بیادآورد که میفرماید : «بخدا فقط باین خاطر شتابان به خونخواهی عثمان برخاسته که میترسد اورا بـه خونخواهی عثمان تحت تعقیب قرار دهند چون درمعرض اتهام قتل وی قرار داشته واز مردم هیچکس باندازه اودرپی قتل اونبوده است. بهمین جهت خواسته دیگران را به غلط اندازد تا حقیقت امر را بپوشاند و دیگـران را دچار شک و تردیـد نماید . » و میفرماید: «خدا طلحه رابزوال آورد که عثمان آنقدر پول به اوبخشید واو چنان کرد باوی . » ودیگرسخنانی که گذشت .

دربارهٔ طلحه ازخود عثمان باید پرسید تاآن سخنهارا دربارهٔ وی که نوشتیم بگوید و موضع اورا دربرابر خویش مشخص سازد . واز مروان بن حکم بایـد پرسید که چرا اوراکشته است ؟ ومعنی این سخن که هنگام کشتن طلحه به ابان پسر عثمان گفت چیست که من بجای تویکی ازقاتلان پدرت راکشتم وبکیفر رساندم؟ ودربارهاش از سعدبن ابی وقاص ومحمدبن طلحه ودیگران ـ که سخن ونظرشان را باستناد روایات تاریخی آوردیم ـ باید پرسید .

دربارهٔ زبیر اگر از مولا امیرالمؤمنین بپرسیم به بهترین معرف دست یافته‌ایم ، از او می‌پرسد : «تو که عثمان را کشته‌ای مرا به خونخواهی او مؤاخذه میکنی ؟ خدا امروز بر هریک از ما دونفر که نسبت به عثمان سختگیر تر بوده‌ایم حادثهٔ ناگواری پیش‌آورد . » و درحق او و طلحه میفرماید : «آنها حقی را مطالبه میکنند که خود پایمال کرده‌اند و به انتقام خونی کمر بسته‌اند که خود برزمین ریخته‌اند . بنابراین اگر من در ریختن آن خون با آنها شرکت داشته‌ام آنها نیز سهمی از کیفر می برند و درصورتیکه بدون شرکت من ریخته‌اند حق کیفر دیدن بعهده خود ایشان نه دیگری است ...» سخن ابن عباس را نیز شنیدیم که میگفت : «طلحه وزبیر دونفری هستند که کار را براو سخت گرفته وبآن سرنوشت دچارش ساختند . » وسخن عمار یاسر را در نطقی که میگفت : «طلحه و زبیر نخستین کسانی بودند که بنای حمله به عثمان را گذاشتند وآخرین کسانی که دستور (حمله وقتل اورا) صادر کردند . » وسخن سعیدبن عاص را به مروان که «اینها که همراه تواند قاتل عثمانند ، ایندو مرد : طلحه‌وزبیر، عثمان راکشتند و قصد داشتند خود به حکومت برسند ؛ اما چون شکست خورده و به مقصود نرسیدند با خود اندیشیدند که خون را با خون می شوئیم و گناه را با گناه می‌زدائیم . »

اما سعدبن ابی‌وقاص همان کسی است که دیدیم میگوید : «ما دست‌ازیاری عثمان بازداشتیم درحالیکه اگر می‌خواستیم او را ازآن سرنوشت نجات داده بودیم، ولی عثمان (رویهٔ اسلامی حکومت واداره‌را) تغییر داده و دگرگون گشت و کارخوب کرد وکاربد . بنابراین ما اگر درست عمل کردیم که خوب کردیم و درصورتیکه بد کرده‌ایم ازخدا آمرزش می طلبیم . »

سایر اصحاب راکه جاعلان این روایات تاریخی ادعا کرده‌اند فرزندانشان را بیاری عثمان فرستاده‌اند بایدبه اصحاب وشخصیتهای فوق‌الذکر افزود ، که‌اجماع واتفاق نظرشان را درمخالفت و مبارزه باعثمان بیان کردیم و گفتیم جز سه‌تن‌ازآنها درمخالفت باوی همداستان بوده‌اند . بااین وصف‌آیا معقول است که خود تااین‌اندازه

با عثمان دشمنی داشته باشند ودرعین‌حال فرزندان خود را برای جنگ و دفاع از او بفرستند ؟! این‌براستی دروغ وساختگی‌وبهتان است !

وانگهی آیا معقول وباور کردنی‌است که این جماعت آمادگی خود رابرای دفاع او اعلان بدارند و اصرار هم بورزند و برای جنگ ودر پاسداری جانش حضور یابند ولی دو نفر آنها را غافلگیر کرده اورا بکشند وبگریزند و هیچکس هم متوجه آنها نشود تا «نائله» به آنها اطلاع دهد وبگوید آنها را نمیشناسم درحالیکه‌درکنار مقتول بوده و آنها را دیده باشد و باخود او تندی نموده و سخن گفته باشند؟!

جعل‌کنندهٔ این روایت آیا نفهمیده که بهنگام جعل وساختن دروغ دچار چه تناقضی گشته و دو نقیض را جمع آورده است آنگاه که خواسته شمارهٔ مخالفان عثمان را تقلیل دهد وبهمین منظور اصحاب وفرزندانشان را ازجمع آنان حذف‌کرده است ودگربار چون خواسته مولای متقیان‌را مخالف‌کشتن عثمان وکشندگانش‌جلوه دهد ازقول‌آن حضرت به انبوه مهاجران وانصار وسیل‌خلقی‌که برای بیعتش‌مشتاقانه سرازیر گشته اند چنین ساخته‌که فرمود : «بخدا من شرم‌دارم با جماعتی که عثمان را کشته‌اند بیعت‌کنم ... » واین میرساندکه بیعت‌کنندگان همان قاتلان عثمان‌بوده‌اند وکسانی‌که بنحوی درکشته شدنش دست وسهم داشته‌اند وایشان کسی جز مهاجران‌و وانصار واصحاب پیشاهنگ پیامبر(ص) نبوده‌است وهمانهاکه درصفین وقتی‌معاویه از امام خواست قاتلان عثمان‌را معرفی وتسلیم نماید ، و او دستور فرمود پیش آیند بیش‌از ده هزارنفر پیش‌آمده فریادکشیدند که قاتل‌عثمان ما هستیم ، وپیشاپیش‌آنان عمار یاسر بود ومالک اشتر ومحمدبن ابی‌بکر و مجاهدان بدر . آیا حرفی که برای امام ساخته نسخه دیگری ازآن‌دومرد مجهولی نیست‌که میگویدگریخته‌اندوهیچکس آنهارا نشناخته است ؟! یاآن دونفرجزء جماعت‌کثیری ازمردم بوده‌اندکه بااصحاب پیامبر (ص) اختلاف‌نظر وعقیده داشته‌اند ؟! یامگر جز بیمارگونه کسی جرأت زدن چنین حرفی را دارد ؟!

کسی‌که چنین دروغی جعل‌کرده آیا هیچ فکرکرده که اگر دروغش‌را باور

کردند چگونه میتواند کارهای اصحاب راسترو وعادلی‌راکه با جان و فرزندانشان از عثمان دفاع نموده و با مخالفانش ستیز کرده‌اند توجیه نماید ، مثلا این کارشان که جنازهٔ عثمان ـ خلیفه‌ای‌راکه مدافعش بودند ! ـ را درحالیکه در مزبله افتاده بودسه روز به حال‌خود رهاساختند وگذاشتند تانعش اورابه «حش کوکب» بیندازند بـه دبر «سلع» گورستان یهودیان ، وجنازه‌اش را سنگباران کنند و باخواری و خفت تشییع شود ودنده‌هایش را بشکنند ودرجامه‌اش و بدون غسل و کفن به خاک بسپارند و در تشییعش جزچهارنفر شرکت ننمایند ونتوانند برآن نمازمیت بخوانند ؟! آیـا چنین رفتاری با زنده ومردهٔ عثمان درنظر اصحاب عادل وراسترو روا بوده است ؟! در نظر اصحابی که بزعم جعل کنندهٔ روایت عثمان را خلیفهٔ مسلمین میدانسته‌اند وکشنده‌اش را ستمکار ومتجاوز ؟! واگر چنین نظری به او داشته‌اند چرا سکوت کرده ولب ازلب نجنبانده‌اند واحکام اسلام را درحق وی اجرا نکرده‌اند ؟! یاچنین گناهانی را مرتکب گشته ودر ارتکابش تعمد وگستاخی نموده‌اند ؟! پناه بر خدا از گفتن چنین حرفی ! چگونه کسی جوأت میکند چنین نسبتی به‌آنها بدهد ؟ حقیقت‌این‌است که جعل کنندهٔ این روایت برای تبرئه عثمان تاریخ را تحریف کرده وهیچ نیندیشیده که دراین‌توطئه برضد واقعیت دچارچه گمراهیهاو گمراهگریهامیشودوبسیاری ازاحکام‌اسلامی‌رانادیده میگیرد ومقدسات رانبوده میانگارد وساحت پاک‌بسیاری ازاصحاب پیامبراکرم(ص) را به بهتان میآلاید وهیچ حرمت وکرامت وارزشی را پاس‌نمیدارد .

از دروغهای شاخداری‌که دراین روایت ساختگی بچشم میخورد قراردادن سعدبن ابی وقاص در ردیف نخستین کسانی‌است‌که برای بیعت باعلی (ع) دست‌پیش آورده‌اند . درحالیکه ثابت است‌که او ازکسانی است‌که تاآخرین لحظهٔ حیات حاضر به بیعت با امام‌نشده ، واین را همه میدانند وراویان‌تاریخ ومورخان را درصحت‌این مطلب هیچگونه اختلافی‌نیست . بعضی‌جاعلان و تحریفگران حتی برای خودداری او ازبیعت توجیهی‌جعل کرده‌اند . [۱]

---

۱ ـ رجوع کنید به : مستدرک حاکم ۱۱۶/۳ .

از خنده‌آورترین مطالب جعلی و دروغین مطلبی است که بلاذری آورده است ازقول ابن‌سیرین که «عثمان درحالی کشته شدکه درخانه‌اش هفتصد نفر بودند از جمله حسن (بن‌علی) و عبداللّه‌بن زبیر ، و اگر به آنها اجازه داده بود همه (مخالفان محاصره‌گر) را از منطقهٔ مدینه بیرون میراندند .»[1]

ازحسن بصری هم‌نقل شده‌که‌گفت : «انصار نزد عثمان آمده گفتند : ای امیرالمؤمنین ! بگذار خدا رادوبار یاری ونصرت داده باشیم‌یکبارکه پیامبرخدا(ص) را یاری‌کردیم واین‌بارکه ترا . گفت : من‌احتیاجی به یاری شما ندارم ، برگردید !» حسن بصری می‌افزاید : «بخدا اگر تصمیم میگرفتند از اودفاع‌کنند باعبای‌خود قادر بودند ازاو دفاع وحمایت‌کنند !»[2]

به چه عذر معقول یا مشروعی چنین کرده‌اند؟! به‌کدامین عذر ومجوزعقلی وشرعی گذاشته‌اند خلیفهٔ مسلمانان درخانه‌اش به قتل‌برسد ؟! چگونه هفتصد صحابی عادل وراسترو نشسته وتماشا کرده‌اند . واجازه داده‌انداورا بکشند یا محمدبن‌ابی‌بکر ریشش را بگیرد وبالا بکشد بطوریکه صدای بهم خوردن دندانهایش شنیده شود واز توی اطاق اورا به دم دربکشد،وعمیربن‌ضابی‌دنده‌هایش را بشکند،وپیشانیش‌راپیکان کنانةبن بشر بشکافد ، وسرش را مردی تجیبی باگرزبکوبد ، وغافقی با پاره آهنی بر دهانش بزند وضربه‌های پیاپی براو واردسازند تا به دم مرگ برسد وبخواهندسرش را ببرند تا دوهمسرش‌خودرا بروی اوبیندازند؟!همهٔ این کارهاجلو چشم‌صدهاصحابی عادل وراستروی صورت بگیردکه طرفدار ودوستدار وی بوده‌اند ودست روی دست گذاشته ومنتظر اجازه‌اش نشسته‌اندتاامروز وگرنه وهرگاه اجازه داده بود آنها را از منطقهٔ مدینه بیرون میکردند و اگر میخواستند باگوشهٔ قبای خود جانش را در برابر مهاجمان حفظ مینمودند . این‌مطلب مسخره‌کجا با اسلام‌وقرآن وسنت وعقل‌وعاطفه ومنطق واجماع وتاریخ درست جور میآید .؟!

۱ - انساب‌الاشراف ۹۳/۵ .

۲ - ازالةالخفاء ۲۴۲/۲ .

نگاهی به پاره‌ای ازتالیفات

روایات بی اساسی که نگاشته شد اساسی را تشکیل میدهد که فضل و کمال عثمان را برآن نهاده‌اند ووسیله‌ای که آلایشهای عملی اورا توجیه ودگرگونه نمایند وجنایاتی راکه مرتکب گشته تأویل کنند واز اودفاع نمایند . ما روایات درستی‌راکه درتاریخ درخصوص عثمان هست به اطلاعتان رساندیم وروایات بی‌اساس ودروغینی را که درباره‌اش جعل کرده‌اند برملا ساختیم . درجنایت‌عده‌ای ازمورخان همین‌بس‌که روایات متواتر وصحیح وحقائق ثابت تاریخی‌را ندیده انگاشته وبنارا برنقل وتثبیت وترویج‌روایات نوع‌دوم‌گذاشته‌اند . بهمین سبب‌بنای‌نوشته ونگاشته‌شان برتبهکاری وبرلبهٔ دوزخ نهاده‌است . هرعثمانی مسلک واموی مذهبی درکتاب ونوشته‌اش جز آن یاوه‌ها ونادرستیها نیاورده است . دست به هرکتابی‌که این جماعت درتاریخ و حدیث نوشته‌اند ببرید خواهید دید چنین‌است ، مثلا «تاریخ‌الامم والملوک» طبری ، تمهید باقلانی ، الکامل‌ابن‌اثیر ، ریاض‌النضرهٔ محب طبری ، تاریخ ابی‌الفدا ، تاریخ ابن‌خلدون ، البدایة و النهایهٔ ابن کثیر ، صواعق ابن حجر ، تاریخ الخلفاء سیوطی ، روضة المناظر ابن شحنه حنفی ، تاریخ اخبارالدول تألیف قرمانی ، تاریخ الخمیس دیاربکری،نزهةالمجالس صفوری ، ونورالابصارشبلنجی پر ازهمین روایات جعلی و ساختگی‌است‌که بسیاری را بدون ذکر رجال سند وچنانکه پنداری روایات صحیحی است ثبت و نقل کرده‌اند و با سیاهکردن صفحات‌کتاب خویش بوسیلهٔ چنین‌روایاتی روی تاریخ را سیاه‌کرده وپردهٔ تزویر برچهرهٔ حقائق درخشان‌کشیده‌اند .

پس ازاین مورخان وحدیث نویسان جمعی‌نویسنده آمده‌اند وبگمان این‌که درتاریخ وحدیث تحقیق میکنند وبدون‌جانبگیری وغرض‌ورزی وپیشداوری به‌تحلیل علمی قضایا پرداخته‌اند برآن نوشته‌های بی اساس تکیه‌زده‌اند ، حال‌آنکه ندانسته و برخلاف پندار وادعای بیطرفی وبیغرضی به منجلاب گمراهی ودروغبافی غلتیده‌اند وآن دسائس تاریخی وروائی را بصورتی زرق‌و برقدار به ما منتقل‌ساخته و جماعات

عامی وبی‌تحقیق را فریفته‌اند ، لکن قلم موشکاف محقق پردهٔ تزویرشان دریده و به جمهور حقیقت پژوهان برنموده که چه توطئه های ننگین برضد واقعیات تاریخی صورت‌گرفته وچه فریبکاربهاگشته است تاازجنایات و رسوائیهای پاره‌ای ازحکام‌و دستیارانشان دفاع‌شده‌باشدچنان دفاعی‌که عمروعاص بهنگام‌شکست وغلتیدن‌به‌خاک آوردگاه برای حفظ جان خویش‌کرد.!

بدینسان فضائلی تعبیه‌گشته براساسی پوسیده و تاروپود بنایش گسیخته . اینک بیائید به تماشای صفحه‌ای ازکتاب «فتوحات‌الاسلامیه» تألیف مفتی‌مکه‌آقای احمد زینی دحلان که در شرح‌زندگی خلفای چهارگانه نوشته است و زیر عنوان «شرحی دربارهٔ حسن‌رفتار ومیانه‌روی مولای‌مان عثمان درزندگانی دنیا» مینویسد : «عثمان- رضی‌الله عنه - در زندگی دنیا زاهد و پارسا بود و شیفتهٔ آخرت . در ادارهٔ خزانهٔ عمومی درستکار وعدالت پیشه‌بود . [۱] وبرای خویش هیچ‌ازآن بر نمیگرفت .[۲] زیرا توانگر بود وتوانگری وبی‌نیازیش در دورهٔ زندگی پیامبر(ص) و نیز پس‌از آن معروف است . بسیار بذل‌وبخشش میکرد آنهم درنهایت بزرگواری وگشاده روئی ، و به دور ونزدیک می‌بخشید ومیان خویشاوند وغیر خویشاوند فرق نمیگذاشت .[۳] خدا درحق وی این‌آیات رافرو فرستاده‌است: کسانی که دارائیشان را در راه‌خداانفاق میکنند وبعدازپی‌انفاق هیچ‌منتی ننهاده‌یاآزاری‌نمیرسانند پاداششان‌نزدپروردگارشان خواهد بود ونه ترسی درباره شان هست و نه باید اندوهگین شوند .[۴] آیاکسی که سراسر شب را به دعا ونماز وسجده بسر میآرد و از آخرت بیمناک است و رحمت

---

۱ - پس‌چرا اصحاب متفقاً براوشوریده بودند ؟ وچراآن‌زاهدپارسای راسترورا‌کشتند؟!.

۲ - رجوع‌کنید به : جلد هشتم .

۳ - باستثنای کسانی‌که از خاندان بنی‌هاشم بودند و عشقشان را در دل می پروراندند مانند ابوذر وعمار و ابن مسعود .

۴ - در جلد هشتم نادرستی این نسبت را که بفرمودهٔ الهی داده شده ثابت‌کردیم .

پروردگارش را امید میبرد ... [۱] مردانی که برسر پیمانشان باخدا براستی ایستادنـد .[۲]
بهنگام نطق پیراهنی خشن و عدنی دربرداشت که هشت درهم بیش نمیارزید. [۳]
به مردم از غذای دولتی میداد وخود به خانه رفته سرکه و روغن زیتون مـی‌خورد .
حسن بصری میگوید : به مسجد درآمدم دیدم عثمان برقبایش تکیه زده است : دوسقا
اختلاف حقوقی خویش را به‌اوعرضه داشتندتاداوری نماید . عبدالله بن شدادمیگوید:
عثمان ـ رضی‌الله عنه ـ را روزجمعه‌ای دیدم بهنگامی که امیرمؤمنان بود،جامه‌ای که
چهار درهم بیش نمیارزید دربرداشت . ازحسن بصری دربارهٔ جامهٔ عثمان پرسیدند ،
گفت : قطری بود و هشت درهم میارزید . وی ـ رضی‌الله عنه ـ بسیار فروتن بود .
حسن بصری میگوید : عثمان را وقتی امیرمؤمنان بود دیدم درمسـجد خوابیـده و
عبایش را زیرسرگذاشته‌بود . افراد یکایک آمده نزداو می‌نشستند ، واو درکنارشان‌و
مثل اینکه یکی‌ازآنان باشد می‌نشست . خیثمه میگوید عثمان را دیـدم که در مسجد
درمیان ملافه‌ای خفته بود و هیچکس در اطرافش نبود درحالیکـه امیرمؤمنان بود .
بموجب روایت دیگری‌میگوید : عثمان رادیدم که درمسجد به نیمروز خفته‌وازخواب
برخاسته بودواثر ریگهای کف مسجد برپهلویش مشهودبود ، مردم‌به او گفتندبستری
نرم فراهم آرد . وی‌خودش آب برای وضویش‌تهیه‌میکرد ، به اوگفتند چرابه یکی‌از
نوکرانت دستور اینکار را نمیدهی . گفت : نه ، شب وقت استراحت آنها است . از
اول مسلمانی هرشب جمعه برده‌ای آزاد میکرد مگر جمعه‌ای که برایش میسر نمیشد
که درعوض جمعهٔ بعدی‌دو برده‌آزاد میساخت . علامه‌ابن حجر در«صواعق»مینویسد:

---

۱ ـ در همین جلد در شرح حال عمار یاسر گفتیم که شأن نزول درست و حقیقی این آیه چیست .

۲ ـ درجلد دوم دیدیم دربارهٔ علی (ع) وحمزه وعبیدة‌بن حرث نازل شده‌است . بخاری در «صحیح» خود درقسمت تفسیر ۹۱/۷ نزول این آیه را دربارهٔ انس‌بن نضر روایت کرده وابن حجر کسانی راکه این‌آیه درحقشان فرودآمده نام‌برده ودرآنمیان نام‌عثمان نیست رجوع کنیدبه فتح‌الباری۸/ ۴۲۰ .

۱ ـ به مطالب جلد هشتم مراجعه کنید .

شمارهٔ بردگانی‌که عثمان ـ رضی‌الله عنه ـ آزاد ساخته به دوهزارو چهار صد میرسد .
از فروتنی در دورهٔ خلافت گاه پشت‌سر خودخدمتکارش راسوار میکرد وهیچکس‌آنرا عیب نمیگرفت . روز را به روزه وشب‌را بجز پارهٔ اول آن به نماز میگذراند ، و در نمازشب قرآن را ختم‌میکرد ، وبسیار اتفاق میافتادکه قرآن را دریک رکعت‌نمازش ختم میکرد . چون‌ازکنارگورستان میگذشت‌چندان میگریست که اشک از محاسنش سرازیرمیشد . ازده تنی بودکه پیامبر(ص) به‌آنان مژدهٔ بهشت داد، و ازاصحابی‌بود که پیامبر (ص) درموقع وفات ازآنان خشنود بود . ازپیشگامان اسلام بشمارمیرفت، زیرا پس‌از ابوبکر وعلی وزیدبن حارثه مسلمان شد . پیامبر(ص) برای اوگواهی‌داد که در زندگانی‌دنیا زاهداست ودرآخرت دربهشت ، زیرا صحت این‌روایت مسلم‌شده که فرمود : خدا ترا بیامرزد ای عثمان ! نه‌تو ازدنیا ربوده‌ای ونه دنیاتـرا در ربوده است . [۱] فتوحات در دورهٔ خلافت وی دامنه یافت . آفریقا(ی شمالی) ، منطقهٔساحلی رود اردن ، سواحل روم ، استخروفارس ، طبرستان ، سیستان ودیگربلاد بـه تصـرف مسلمانان درآمد . دارائی اصحاب دراین دوره فزونی‌گرفت چندانکـه کنیزی را بـه هموزنش (سیم یازر)خرید و فروش میکردند و اسبی را بیکصـد هزار، و یک اصله درخت خرما به هزار(درهم) . حسن بصری میگوید : خواربار درزمان عثمان فراوان بود وخیر ودرآمد بسیار . مردم درجنگ تبوک دچار قحطی گشتند ، غذائی بـرای آنان خرید که سپاه را بسنده بود . ابویعلی ازجابر نقل‌میکندکه پیامبر (ص) فرمود: عثمان دربهشت است . وفرمود هرپیامبری همدمی دربهشت‌دارد وهمدم من عثمان‌بن عفان است . بموجب روایت دیگری‌فرمود : هرپیامبری همدمی دربهشت دارد وهمدم من درآن عثمان‌بن عفان‌است . وفرمود : به شفاعت عثمان هفتاد هزارنفر که جملگی مستحق دوزخند بدون محاسبه واردبهشت میشوند . ابویعلی ازانس ـ رضی‌الله عنه ـ نقل میکندکه نخستین مهاجری‌که با خانوادهٔ خویش به حبشه هجرت کرد عثمان بن

---

۱ ـ آیا این روایتی‌که ادعا میکنند صحیح وبراستی از پیامبر اکرم (ص) است با آن شرح حالی‌که ازاو آورده شد سازگار است ؟ این را ندانسته میگویند و قطعمیبافند .

عفان بود . براثرآن پیامبر خدا(ص) فرمود : خدا همراهشان بود ، عثمان پس‌ازلوفی نخستین کسی‌است که باخانواده‌اش در راه خدای‌تعالی مهاجرت کرده‌است.پیامبر(ص) هنگامی که دخترش ام‌کلثوم را بهمسری عثمان درآورد به دخترش فرمود: شوهـرت بیش‌ازهمهٔ خلق به جدت ابراهیم وپدرت محمد شباهت دارد . و فرمود : با حیاترین فرد امتم عثمان‌بن عفان است . وفرمود : خدابه من وحی کردکه دو دختر عزیزم یعنی رقیه وام‌کلثوم را به همسری عثمان درآورم . وفرمود : عثمان بسیار شرمگین است بطوریکه فرشتگان ازاو حیا میکنند . وفرمود : عثمان به پدرمان ابراهیم میماند . و فرمود : ام‌کلثوم را فقط بموجب وحی‌آسمانی به عقد ازدواج عثمان در آوردم . وبه عثمان فرمود : این فرشتهٔ وحی‌است که به من اطلاع‌دادکه خدا ام‌کلثوم را به‌همسری تو درآوردبامهریه‌ای همسنگ‌مهریهٔ رقیه وبه رفتار وهمدمی‌یی چنان‌که بااوداشتی. ترمذی از قول عبدالرحمن بن خباب روایت میکند که من پیامبر (ص) را بهنگامـی که مردم را برای تدارک سپاه تنگدستی برمیانگیخت دیدم وشاهدبودم که عثمان بن عفان‌گفت : ای پیامبرخدا ! من‌یکصد شتر را با پالانش تعهد میکنم تا براه خدا مورد استفاده قرارگیرد ، رسولخدا (ص) ازمنبر فرودآمد ومیگفت بعداز این عثمان هرچه بکند گناهش بحساب او نوشته نخواهد شد . ازعبدالرحمن‌بن سمره نقل‌شده‌که‌عثمان هنگامی‌که پیامبر (ص) سپاه تنگدستی را تدارک میکرد هزار دیناربخدمت اُوآورده به دامنش ریخت . پیامبرخدا (ص)درحالیکه آن سکه‌ها رادردست می‌چرخاندفرمود: هرچه عثمان بعد ازاین بکند به اوضرری‌نمیزنند . یابموجب روایت حذیفه‌آن ده هزار دینار بود . پس پیامبر خدا (ص) درحالیکه‌آن سکه‌ها را دردست می‌چرخاند فرمود: خدا بر تو ای عثمان ببخشاید هرچه در پنهان کرده‌ای وهرچه آشکار و هرچه تا بـه رستاخیز خواهی‌کرد . عثمان پس‌از این هیچ از کرده‌اش نگرانی به خود راه ندهـد . واحدی این روایت را نوشته‌که خدا بر اثرآن این آیه را درحق عثمان فرو فرستاد : «کسانی‌که دارائیشان را در راه خدا انفاق میکنند و بعد ازپی انفاق هیچ‌منتی ننهاده آزاری نمیرسانند پاداششان نزد خدا خواهد بود ونه ترسی درباره شان هست و نه‌باید

اندوهگین شوند . « ابوسعید خدری میگوید : شبی از آغاز تا سپیده‌دمان پیامبر(ص) را مراقبت ونظاره مینمودم واو درحق عثمان بن عفان دعامیکرد ومیگفت : «خدایا! من‌از عثمان‌بن عفان‌خشنودگشتم پس‌توهم‌ازاوخشنودباش. » وتاسپیده‌دمان دست‌باین دعا به‌آسمان فراداشته بود . جابربن عطیه میگوید پیامبر خدا فرمود : «خدا از توای عثمان درگذرد درمورد هرچه‌انجام داده و انجام نداده‌ای خواه در پنهان و خواه در آشکارا وهرچه پنهان‌کرده‌ای وهرچه اظهار، وهرآنچه تابه‌رستاخیـزخواهی‌کرد... »[۱]

اینها بافته های کسانی است که درتعبیهٔ فضائل برای عثمان بـه منجلاب زیاده روی وزیاده‌گوئی درغلتیده‌اند ، وملت‌را به‌گمراهی کشانده وحقائق علـمی و دینی‌را پوشانده‌اند .روشن‌خواهدشدکه محققان تواناوپژوهندگان موشکاف‌ازنادرستی وساختگی بودن آنها پرده برکشیده و سستی آنهارا باز نموده‌اند ، لکن مفتی مکـه «دحلان» بی‌اعتنا به حکم محققان وروایتشناسان این روایات جعلی‌را حقیقت‌وراست شمرده و سند بی بنیادش را معتبر گرفتـه است . «این است مقدار علمـشان ، و جز پندار گر نیستند . دربی آنچه ترابدان‌علم نیست مگرد زیرا گوش وچشم‌و دل‌همگی درمورد آن مسؤولند . »[۲]

«شورش بزرگ»

نوشتهٔ دکتر طه حسین

پاره‌ای ازکتاب «شورش بزرگ» نوشتهٔ دکتر طه حسین را بخوانـیم . در ابتدای‌کتاب میگوید : «این‌گفتاری است‌که تصمیم‌دارم تامیتوانم محض‌حق‌وباکمال اخلاص باشدودرجریان‌آن تاآنجاکه امکان‌کشف‌حقیقت هست حقیقت ومطالب‌درست را بیان‌نمایم وخودرا مقید به‌اظهار منصفانه کنم وپا ازجادهٔ انصاف‌بیرون نگذارم،و

---

۱ ـ الفتوحات الاسلامیه ، ۴۹۲ .

۲ ـ آیات شریفهٔ قران .

به هیچیک ازاحزاب وگروههای اسلامی علیه حزب‌وگروه دیگر نگرایم و هیچیک‌از فرقه‌هائی راکه درقضیهٔ عثمان باهم‌اختلاف دارند طرفداری ننمایم . بنابراین من نه هواخواه عثمانم ونه‌شیعهٔ علی ، ونه‌دراین‌قضیه چنان می‌اندیشم که محاصره‌کنندگان عثمان می‌اندیشیدند ومسؤولیت محاصره‌را بردوش دارند .

من میدانم که مردم درقضیهٔ عثمان ـخدابیامرز ـ همانگونه‌که در زمان‌خود اواختلاف‌نظر داشته وچند دسته بودند پس‌ازآن وتاکنون چنددسته ومختلفند . یکی عثمانی است و هیچیک از اصحاب پیامبر(ص) را از ابوبکر وعمر گلشته همپای او نمیداند . دیگری‌شیعی‌است وازپیامبر(ص)گذشته هیچکس‌راهمشأن علی ـخدابیامرزـ نمیشناسدحتی ابوبکر وعمررا وتقریباً برای‌ایندو مقام محترمی قائل‌نیست . ودیگران میان این دوقطب‌فکری درگردشند ومثلا درهواخواهی‌عثمان اندکی‌میانه‌روی‌مینمایند یادرتشیع وطرفداری ازعلی ، بطوریکه مقام‌اصحاب پیامبر (ص)را منکر نیستند و پیشاهنگی کسانی‌راکه درایمان به اسلام سبقت‌گرفتند قدر مینهند بعلاوه هیچیک از آنان را بردیگری برتری نمی‌بخشند ومعتقدندکه همگی کوشیده وجدیت علمی‌مبذول داشته وبرای خدا وپیامبرش ومسلمانان دلسوزی وخیرخواهی نموده‌اند منتهی‌بعضی بخطا رفته‌اند و برخی به راه راست ، و هردو دسته پاداش خواهند برد زیرا عمداً راه خطا نرفته‌اند و دانسته به‌کار بد دست‌نزده‌اند . همهٔاین فرقه‌ها به نظریات خویش چسبیده‌اند وازآن دفاع کرده درراهش‌جانفشانی مینمایند ، زیرا دربارهٔ این‌قضیه‌تفکر دینی دارند ودربارهٔ آن‌از روی‌ایمان داوری مینمایند ودراین‌اندیشه واظهارنظر درپی حفظ دین ویقین خویشند وجویای خشنودی خدا .

اما من می‌خواهم دربارهٔاین قضیه اندیشه‌ای‌آزاد داشته باشم ورها ازعاطفه و علاقه ، و تحت تأثیر ایمان و دین قرار نگیرم . اندیشیدن و مطالعهٔ من اندیشه و مطالعهٔ مورخی است که خود را از تمایلات و عواطف و هواخواهی از هرگونه و بهرانگیزه که‌باشد پیراسته‌است ....»

این دکتر چنین می‌پندارد واظهار میدارد مایل نیست دستخوش عاطفه و

واحساسات وجانبگیری ازدسته وفرقه یاتمایل به مذهبی‌شود ، ودرنوشتن کتاب‌ازهمهٔ اینها وحتی ازدین وایمان بری‌مانده است . وادعاکرده‌که در بررسی و اظهار نظر در قضایای عثمان به سادگی گرائیده تا قضاوتش طبیعی باشد و گفتارش درآن خصوص حقیقت محض . این‌دکتر چنین پنداشته وادعا نموده‌است . لکن تا به تحقیق‌پرداخته ودست به‌نوشتن زده ازهمهٔ پیراستگی وپاکی ادعایش دورافتاده ویکسره‌برهواخواهی وجانبگیری وتمایلات غرضورزانه تکیه زده است ، وهیچ نیاورده و نگفته جز همان یاوه‌ها ودروغها‌که دلالان وکارچاقکن‌های عثمانی مسلک ساخته وتعبیه‌کرده‌اند . و درراه باصطلاح بررسی ونگارش بازنجیرهای‌گران ساخته از افسانه‌های پیشینیان‌قدم برداشته‌است همان افسانه‌های تباه‌که طبری وهمدستان وهمراهان واستادانش‌بافته‌اند باهمان اسناد سست ومتون تقلبی وغشداری‌که پته‌اش را دراین‌جلد و جلدهای سابق به‌آب‌انداختیم .

هیچ فرقی میان این‌کتاب با دیگر کتابها ـ که این دکتر ادعاکرده مؤلفانش سر به‌تمایلات‌وهواخواهی‌وجانبگیری‌سپرده‌اند ـ ندیدیم‌ونیست ،واین‌کتاب‌همانگونه که خود نامیده «فتنة‌الکبری» است «فتنه‌ای بزرگ» ، و شورشی‌گمراهگر علیه حقائق مسلم تاریخی !

می‌بینیم وی ازبیم انحراف از راه صواب و آلودن به قضاوت نادرست ، موضع‌بیطرفی اتخاذ مینماید ومیپندارد بیطرفی همانگونه که دیروز ودرعصر عثمان پسندیده ومایهٔ عافیت بود امروزهم پسندیده و مایهٔ صواب است ، و بهمین اعتبار مسلک سعدبن ابی‌وقاص راپیش‌میگیرد‌که درقضیهٔ عثمان بیطرفی‌برگزید . دردیباچهٔ کتابش مینویسد : «هنگامی‌که‌قضیهٔ عثمان پیش‌آمد ومسلمانان برسرآن اختلاف‌پیدا کرده وشدیدترین دشمنی‌های تاریخشان رخ داده جمعی ازاصحاب پیامبر خود را از شرکت درآن به‌کناری‌کشانده وبهیچوجه مسؤولیت آن حوادث راچه کم و چه زیاد نپذیرفتند بلکه خود را از دودستهٔ متخاصم برکنارداشته ودین خودرا سالم‌بدربردند. سخنگوی آنان سعدبن ابی‌وقاص ـ خدا بیامرز ـ گفت : من دست بـه جنگ نمی زنم

تاآنوقت که برایم شمشیری حاضر کنید که بیندیشد و ببیند و بسخن درآمده بگوید این یک برراه راست میرود و آن دیگری به خطا .

من می‌خواهم مسلک سعد ویارانش‌را پیش گیرم ، نه ازاین دسته دفاع کنم ونه آن را ببادحمله بگیرم ، بلکه درصددم که برای خویشتن وبرای مردم شرایطی را بشناسانم و بشرح آرم که هردو دسته را به آشوب و گمراهی کشانید و به دشمنی خشونتباری که صفوفشان را برهم‌زد وهنوز پراکنده نگهداشته است وبگمان قوی تا پایان روزگاران پراکنده ودراختلاف نگاه خواهدداشت .آنهاکه کتابم را می‌خوانند درخواهند یافت که مسأله مهم‌تر وریشه‌دارتر از عثمان وعلی وپیروان و مخالفشان بوده است . واگر کسی جز عثمان‌هم درآن شرایط واوضاع به خلافت نشسته بودبهمان بدبختی ها وآشوبها دچار میگشت وبه همان کشمکشهاکه دراطرافش درگرفت وزدوخوردهای خونین که پس‌ازآن ... »

دراینجا می‌بینیم وی همانطورکه تعهدکرده ودردیباچهٔ کتابش‌قرارگذاشته براستی ازعاطفه‌واحساسات واز اصول دین‌بری‌مانده واز دین پاک اسلام دوری‌گرفته است وبه قضیهٔ عثمان آزادانه ورها نگریسته است رهای مطلق ازهرچه حق وانصاف است . جریانات اجتماعی‌آن عصررا آشوبی شمرده که خردمند در کشاکش آن باید شترمرغ شودکه نه شیر میدهد ونه بار میبرد وبهیچوجه مورداستفاده قرار نمیگیرد. نظریه و سبک تحقیق واظهار نظر دکترطه‌حسین درصورتی ممکن‌بود صحیح‌پنداشته شودکه اسلام وجود نمیداشت وپیامبرگرامی راه راست را به روی‌انسانهائی که در توفان جریانات اجتماعی واختلافات سیاسی وفکری سرگردانندنگشوده وازسرگشتگی نرهانده وقرآن مجید حق را ازباطل باز ننموده بود . نمیدانم‌او چگونه بخودجرأت میدهدکه مسلک سعدبن ابی‌وقاص را تقدیس‌کند ؟! آیا محققی‌که خود را مسلمان میداند میتواندحکم ونظر اسلام‌را دربارهٔ‌آن‌حوادث وقضایا ندیده بگیرد یا فرمایشات پیامبر اکرم (ص) رادرآن‌خصوص پشت‌گوش بیندازد وهمهٔ‌عواطف انسانی‌رابهنگام داوری واظهار نظر درجریانات تاریخی وقهرمانان آن زیر پا بگذارد حتی احساسات

پاکی‌راکه مقتضای طبیعت انسان‌است وبه‌اصلاحگری و خیرخواهی وجانفشانی درراه مصالح‌عالیهٔ جامعه وبشریت‌می‌خواند وچون‌صلاح وفداکاری وآزادی وعدالت‌فرایاد آید خودبخود برانگیخته‌وجلوه‌گرمیشود .؟!

مگر آنجا ودرآن «شرایط واوضاع» ـکه مورد بررسی قرارداده‌ای ـ قرآن روشنگر و سنت راهنما و شریعت مقبول و عقل سلیمی وجود نداشته کـه مردم را از بلاتکلیفی نجات دهد وراه ووظیفه‌ای پیش‌پایشان بگذارد ؟ مگر اینها وجودنداشته‌تا مقرر داردکه از توده‌های ستمزده بایددفاع کرد یا ازهرمسلمانی که بناحق‌موردتعرض قرارگرفته یاازخلیفهٔ واجب‌الاطاعه‌ای (!) که میخواهند بکشندش ؟!

آدم مسلمان به‌قرآن احتیاج دارد وبه سنت تابداندکه درچنان موقعیت ها چه تکلیفی‌دارد ودرجریانات اجتماعی‌حق‌باکدام جانب‌است‌که بایدآن جانب‌رابگیرد. دیندارپابهند اسلام‌راچه‌حاجت‌است به‌«شمشیری‌که بیندیشد و ببیند و سخن‌بگوید»؟! دینداری راکه‌میداندخدافرموده: «هرگاه دربارهٔ چیزی اختلاف وکشمکش پیدا کردید اگر به خدا و روز جزا ایمان داریدآن اختلاف را به خدا وپیامبر عرضه بدارید و مراجعه بدهید» و «قرآن را برتو فرستادیم تا برای آنان تلاوت و بر خوانـده شود» و «قرآن را فقط برای این بر تو فرستادیم کـه برای آنان اختـلافشان را روشن و حل نمائی .»

چه شده که دکتر ، سخن‌صحابی عالیقدر حذیفهٔ یمانی‌را نشنیـده‌گرفته که میگوید : فتنه (وآشوب وشرایط گمراهگر) تا وقتی دینت را میشناسی بـه توضرری نمیتواند برساند . آشوب هنگامی‌گمراهگر خواهدشدکه حق (یعنی‌اسلام) را از باطل (ناروا وغیراسلام) بازنشناسی ؟! یک مسلمان دینشناس هوشیـار محال‌است نتوانـد درقضیهٔ عثمان قضاوت درست واصولی‌کند وتکلیف خودرا درقبال‌آن بدانـد . زیرا قضیه دوصورت بیش‌نداشته‌است‌وحکم‌شرع درهردومورد‌کاملامشخص وروشن است‌و پذیرفته ومورد تأییدهمهٔ مسلمانان . عثمان یاحاکم عادل وراستروی بوده‌که‌دادگری میکرده وهمانطورکه دربیعت تعهد نموده مطابق قرآن وسنت عمل مینموده و رویـهٔ

حکومت و اداره‌اش مایهٔ‌خشنودی خدا بوده‌است که دراین صورت قیام علیه‌او وحکمش معلوم است ودراین مسأله هیچ فرقه‌ای از مسلمانان با دیگری یا هیچ فرد مسلمان با دیگری اختلاف ندارد . یاچنان نبوده بلکه بدانگونه بوده است که اصحاب راسترو وعادل پیامبر (ص) عقیده داشته‌اند ، وعقیده و اظهار نظرشان را دربارهٔ عثمان قبلا دیده‌ایم . دراینصورت بازحکم شرع‌هم درحق او وهم درحق مخالفانش کاملا محرز است . این حکم چنانکه انقلابیون به خود عثمان گوشزد کردند ازقرآن مجید گرفته شده است آنگاه‌که به ایشان گفت : مرا نکشید ، زیرا فقط کشتن سه فرد جایز است : مردی که پس از ازدواج زنا کرده باشد یاپس‌از مسلمانشدن کافر گشته باشد یاکسی‌را بدون اینکه بخواهدقصاص قتلی ازاو بستاند بکشد . گفتند: مادرقرآن می‌بینیم کشتن غیراز این سه‌گونه اشخاص که نام بردی جایزاست وآن کشتن کسانی است‌که درجهان براه تبهکاری تلاش مینمایند ، وکشتن کسی که به تجاوز مسلحانه دست میزند و بعد بر ادامهٔ تجاوز مسلحانه‌اش می‌جنگد ومانع این میشودکه حقی از اوگرفته شود ودر این راه می جنگد و گردنفرازی مینماید . و مسلم است که تو به تجاوز مسلحانه دست زده‌ای و مانع‌گرفتن واجرای حقی شده‌ای و مانع تحقق آن گشته و بر سر آن گردنفرازی‌کرده‌ای ... [۱]

ما درآنمیان جائی‌برای بیطرفی وسرگردانی نمی‌بینیم ، از آنگونه بیطرفی که سعدبن ابی وقاص درقضیهٔ عثمان وحوادث وجریانات دنبال آن اتخاذ کرد . آن بیطرفی گرچه مورد پسند دکتر قرارگرفته چیزی نیست جز پا ازاجرای حکم خدا به دامن‌کشیدن وازانجام وظیفهٔ اسلامی گریختن وازتعالیم و دستورات درخشان آئین آسمانی اسلام شانه خالی‌کردن . آری ، بیطرفی و کناره‌گیری و تماشاگری جریانات اجتماعی بی‌آنکه انسان درآن‌ودرتعیین مسیرش سهم بگیرد حیله‌ای است‌که سلامت جویان ونفع طلبانی تعبیه کرده‌اند که از بیعت با امام متقیان و امیرمؤمنان علی علیه‌السلام خودداری نمودند وپا از یاریش ـ که یاری حق و عدالت و اسلام است ـ

---

۱ ـ رجوع کنیدبه‌صفحات قبل .

به دامن بپیچیدند واز حکمتی که قرآن و سنت در مورد جنگهایش صادر کرده چشم پوشیدند . این حیله و عذری است که سعدبن ابی وقاص تراشیده و عبدالله پسر عمر و ابوهریره وابوموسی اشعری ومحمدبن مسلمه ،آن بدعت‌گزاران بیطرفی وقدیمی‌ترین کسانی که سیاست مزورانهٔ کناره گیری از سیاست اجتماعی را دستاویز ساختند . درحالیکه خود میفهمیدند آن بهانه‌آوری و عذر تراشی هیچ از مسؤولیت خطیرشان درپیشگاه خدای حکیم وعلیم‌نمیکاهد . «آدمی هرچندعذرها طرح‌افکنداز کارخویشتن آگاه است . »[۱]

«کتاب عثمان بن عفان»

کتاب «عثمان‌بن عفان» ـ نوشتهٔ «صادق‌عرجون» «مدرس‌دانشکدهٔ زبان‌عربی درمصر ـ را باید مورد بررسی قرار داد ـ در مقدمه مینویسد : «این نوعی تحقیق در زندگانی خلیفهٔ سوم عثمان ـ رضی‌الله عنه ـ است که بوسیلهٔ‌آن تصویری‌از زندگانی وی رسم‌کرده‌ام . آنجاکه اختصار به حقیقت لطمه نمیزد به‌اجمال برگذاشتم و جائی که تفصیل باعث میشد حجتی آشکار گردد یا شبهه‌ای زدوده شود بتفصیل بر گزار کرده‌ام . عوامل اجتماعی وسیاسی که سیرهٔ اسف انگیز او را دربرگرفته‌است،عواملی که جامعهٔ اسلامی رابشدت وباقوت به‌خطرناکترین انقلابی که تاریخ‌اسلام بخود دیده راند مورد توجه وبررسی من‌قرارگرفته است .

زندگانی عثمان ـرضی‌الله عنه ـ را بایستی‌درکمال آرامش ودقت‌نظربررسی کرد تافضائلی که درلابلای‌افسانه‌های بیهوده‌ای که حقایق را ببازی‌گرفته است‌پوشیده مانده برملا شود ومحاسن ومکارمی که بوسیله روایات غلط ازدیده دور مانده آشکار گردد وحقائقی که به نادرستی آلوده متمایز شود ودروغهائی که جاعلان ساخته‌اند و داستانهای بی‌اساس باآب وتاب شناخته‌گردد .

تمام‌کوشش خود را بکار برده‌ام تاخطوط اصلی واصیل زندگانی عثمان ـ

---

۱ ـ آیهٔ شریفه .

رضی‌الله عنه ـ را مشخص نمایم‌ومیان آنها سازگاری وربط دهم تاچنین تصویری‌پدید آید . امیدوارم تصویری که از زندگانی او رسم کرده‌ام سنگی شود از سنگهای بنای بررسی زندگانی رجال اسلام وسیرهٔ قهرمانان پرشکوه آن ، ومایهٔ روشنگری وعبرت آموزی مسلمانان باشد ، وخدا توفیق‌رسان است . »

آنگاه نگاهی به موضوعات کتابش باید افکند و دیدکه بهیچوجه با آنچه درمقدمه‌گفته مطابقت ندارد وعبارتست ازنعره های کینه توزانهٔ فرقه‌ای ، و فضائل ساختگی‌که از راه غلو ومبالغه تعبیه‌کرده‌اند ، و روایات جعلی‌که بانگیزهٔ شهوت و نفع‌جوئی ساخته‌اند ، وافسانه‌های بافتهٔ قدیم را با زرق و برق سخن آراسته است و اباطیل پیشینیان را با بیانی مزورانه تکرارکرده است . درنوشته هایش اثری از این نیست‌که اسناد روایات را بامتن سست ونادرست بسیاری ازآنهارا سنجیده و بررسی کرده یاحدیث شناسی خودرا نموده باشد . موضوعات مهمی ازفقه ودینشناسی‌عثمان تا اشتباهات وبدعتهایش را به بحث‌کشیده ودرهر مورد خواسته آنهارا توجیه نماید وتوجیهاتش به یاوه میماند بویژه در مسائل فقهی ، و عذرهای بیمزه و خنک‌برایش آورده یا عذرهای بدتر ازگناه ، که باید باهمهٔ این حرفهایش بزرگوارانه برخورد کرد وگذشت .

کتابی‌که منابع ومآخذش عبارت باشد از « فجر الاسلام » احمد امین ـ آن دروغساز حقه باز ـ و کتاب خضری ـ آن اموی مسلک خیره سر ـ و کنفرانسهای کردعلی ـ عثمانی مسلک مخالف اهل‌بیت ـ و امثال آنها که پراست از غلط گوئی و یاوه سرائی ودغلکاری حقه بازان وجیره خواران دستگاههای‌حاکمه ، معلوم است چگونه‌کتابی است .

ازحیرت‌آورترین حرفهایش یکی زیر عنوان «دروغ بستن به پیامبر خدا» است . میگوید : دراین مرحله ازتاریخ فرقه ها واحزاب جامعهٔ اسلامی شروع کردند بدروغ ساختن بمنظور دشمنی و آسیب رسانی به مخالفان خویش ، ورفته رفته این دروغها بصورت استدلالهائی درآمد که با احادیث مستحکم‌ومستند میگشت‌احادیثی

که سران فرقه‌ها واحزاب از زبان پیامبر (ص) میساختند . رایج‌ترین اینگونه‌احادیث ساختگی آنهابودکه ادعا میشد دربارهٔ ائمه وخلفاگفته شده‌است . هرکه طرفدارکسی بود دربارهٔ مراد ورهبر خویش ونیزمخالفان ورقیبانش به‌جعل حدیث پرداخت‌وچنان جعل‌کردکه مقصد وغرضش را مفید افتد . پس دوگونه مدح و ذم افراطی و تفریطی دربارهٔ هریک از ائمه وخلفا پدیدآمد وشرح زندگانی آنان را با پرده‌ای از ابهام و غموض بپوشانید واز دیدهٔ حقیقت نگران مستور داشت .

درکنار جعل حدیث‌به تأویلات و تحریفات معنوی درآیات قرآن پرداختند تامعنی آنها را دگرگونه جلوه دهند ، وخطر این ازجعل حدیث کمتر نبود . از این دو رشتهٔ تلاش مزورانه و دروغ پردازانه یک سلسله روایات و مطالب ساختگی و خرافات وافسانه بوجود آمد که مسلمانان را به بلاانداخت و شبهه های گیج کننده درمیانشان پراکند وچهرهٔ دل‌آرای شریعت پاک اسلام راتیره ساخت وکتابهای‌خیلی از مؤلفان قدیم وجدید را بیالود ، وبلائی شد برای دین وشری‌برای‌مسلمین ، ومانعی در راه نهضت وپیشرفتشان‌وحربه‌ای بدست دشمنان اسلام وسدی برراه‌کسانی که‌درپی وصول به حقایق تاریخی وعلمی ودینی‌اند . اگرتوفیق خدای متعال نبود و مددی به عده‌ای از پیشوایان برگزیده ونیک سیرت اسلامی نرسانده بودکه به نقد سندروایات وسنجش‌متون آنها وتمیز سره‌ازناسره همت‌گمارند ونگذارند از هربدعتگذاری‌روایت شود چهرهٔ اسلام ازدرخشندگی میافتادوبدان دلآرائی که‌درقرآن حکیم وتعالیم‌پیامبر عظیم جلوه‌گراست نمیماند . [۱]

---

۱ - ص ۴۱ .

«انصاف درحق عثمان»

نوشتهٔ استاد محمد جاد المولی

این کتاب ازسراب‌فریبنده تراست واثری‌ازانصاف درآن نیست . زنجیره‌ای از روایات تاریخی ساختگی ودستبرد خورده را بهم بسته و نامش را تحقیق تاریخی دقیق و منصفانه گذاشته است . باوجوداین درمقدمهٔ کتابش میگوید: «زندگانی‌عثمان وتاریخ‌عصر او وانقلابی راکه علیه او شده‌مورد تحقیق‌وبررسی قرارداده‌ام وازروایات دروغین تاریخی پرهیز نمودم و آنچه را مایهٔ درس وعبرت بود مد نظر قراردادم‌وعلل اصلی هرواقعه را هرچند شبهناک‌وپیچیده‌بود پی‌جستم‌وبرنمودم . به نوشتهٔ‌مورخان اکتفا ننمودم بلکه نظر ازنوشتهٔ آنان دورتر بردم وشخصیت وی را تحلیل و تشریح کردم و رابطه‌اش را باانقلابی‌که علیه وی رخ داد مشخص ساختم و احوال مسلمانان را بررسی‌کردم‌که به آسایش وثروت دست‌یافته بودند وگام بهر سرزمین ودیارنهاده وبا اقوام غیر عرب درآمیخته وخلق‌و خوی‌آنان راگرفته بودند ، ونیز احوال قریش را وچند دستگی و کشمکشی راکه میانشان بر سر ریاست و بدست گرفتن قدرت پدید آمده بود ورابطهٔ آن را به تعدی وشورشی‌که علیه خلیفه صورت‌گرفت بیان داشتم ، وآشوبی راکه‌دشمنان عثمان واسلام در استانها بپا کرده بودند تشریح نمودم‌ووقایع را از یکدیگر تفکیک و متمایز ساختم تا علل معین‌آن آشوب بدست آمد .

از این هم غافل نماندم‌که خرده هائی راکه برعثمان گرفته‌اند بشرح آورم ودرحق وی انصاف دهم‌که کجا ودرکدامین موارد بیگناه‌بوده است . عثمان‌حق‌دارد که برای خود و عصرش بررسی وافی شود و دهها کتاب باین زمینه اختصاص یابد. زیرا وی خلیفه‌یی‌است‌که حقش پایمال‌گشته ودرباره‌اش بناحق قضاوت شده است با وجودیکه درایمان به اسلام پیشقدم بوده و فضائل و کارهای نیکو از او بروز کرده و دوره‌اش دورهٔ انتقال و تزلزل وانقلاب سیاسی واجتماعی بوده است .

گرچه جانب‌احتیاط ودقت راگرفته وازلغزشهاخویش را پائیده‌ام بازممکن

است دچار خطا ولغزش شده باشم . بااینهمه کوشش فکری خود را تا توانسته‌ام بکار برده‌ام تانظری صائب ارائه کنم . امیدوارم درترسیم تصویری روشن از این دورهٔ تاریخ اسلامی که آکنده از درس وپند وعبرت است توفیق یافته باشم . و خدامددکاراست .»[۱]

این لفاظی و عبارت‌پردازی است ودم‌زدنش ازحسن نیت وعلاقه به موفقیت علمی . لکن پای گردآوری روایات تاریخی وتألیف که رسیده مثل خارکنی عمل کرده که درشب ازهرچه یافته پشته‌ای فراهم کرده باشد و بدون اینکه درسند و متن روایات دقت وسنجشی بعمل آورد بهرچه رسیده تکیه زده واستناد جسته تانظری تعبیه کرده است ، نه‌سره‌ازناسره جداکرده ودرشناخت مفهوم‌حقیقی اسناد تاریخی همت‌یادرایتی نموده است ، نه حدیث‌شناس بوده تا بتواند به روایت‌صحیح و مسلم دست یابد و از مجعولات باآب وتاب بپرهیزد ونه بصیرتی داشته تا به نیرنگهائی که در تاریخ بکار رفته پی‌برد ونه علمی که پایش را برطریق‌مستقیم وصول به‌حقیقت جدید استواردارد. همینطور دربافته‌ها وجعلیاتی که‌طبری ودیگران‌نوشته‌اند لولیده وآنهارا اصول‌مسلم پنداشته‌ووحی‌منزل. فضائلی راکه اموی‌نسبان یا اموی مسلکان‌برای وابستگان‌خویش جعل کرده‌اند راست شمرده ودراظهارنظربرآنها اعتماد نموده است . گرچه‌خیلی‌تلاش کرده و فکرش را بکارانداخته متأسفانه به نتیجهٔ مطلوب نرسیده است وازاین‌مرحله ازتاریخ اسلامی تصویری ساخته است تیره وتار باخطوطی بهم‌ریخته و رنگهائی بهم آویخته ، تصویری تهی‌ازهرگونه پند ودرس وعبرت آموزی .

سخن‌درباره عبدالله‌بن‌سبا را به درازاکشانده وهمهٔ‌آن‌شورشها و کشمکشها را زیر سر او دانسته و پنداشته فکر مخالفت با عثمان را او طرح ریخته و در شهر ها پراکنده است تا اکثریت اصحاب پیامبر(ص) به بانگ شعار آن بدعتگزار خیره رأی به تحریک وتلاش افتاده‌اند وسر به نیرنگ آن یهودی‌گستاخ آشوبگر سپرده‌اند .

مینویسد : «دراین هنگام عبدالله بن سبا به آن پیرمرد زاهد (یعنی ابوذر) راه مییابد وافکارش را درانجمن وجلسات او مطرح میسازد واو را درمورد حکومت می فریبدو

---

۱ - انصاف عثمان ، ٤.

وعلیه توانگران بر میانگیزد وبنامیکند به این وسوسه‌که ابوذر ، از معاویه تعجب نمیکنی که میگوید :ثروت ، مال‌خدا است ، وهمه‌چیز مال‌خدا است؟پنداری‌میخواهد به خود اختصاص دهدوازمسلمانان سلب‌کند ونام مسلمانان را ازبین‌ببرد . بدینگونه ابوذر به راه تبلیغ برای یک سوسیالیسم افراطی افتاد . توانگران را مجبور میکردبه فقیران کمک‌کنند و از ثروتشان بنفع‌آنان چشم بپوشند . از احسانی‌که اسلام گفته به فقیران بکنید وسیله‌ای ساخت برای‌سلب‌دارائی توانگران . درحالیکه مقصوداسلام این نیست‌که ثروت توانگران را از چنگشان بدرکنند ، بلکه خدای متعال میفرماید : وکسانی‌که در دارائیشان حقی معین برای‌گداومحروم هست ..[1] واین علاوه‌برزکات است . »[2] درجای دیگر مینویسد: «عمار یاسر به‌مصررفت . مردم مصرازاستاندارشان ناراضی بودند وهرنسبتی به‌او میدادند . پیروان ابن‌سبا بامهارت و زرنگی توانستند عمار را باسخنان دروغین وفریبنده‌گول بزنند . علاوه براین عمار خودش کینه‌ای از عثمان دردل داشت زیرا وقتی‌باعباس‌بن عتبة بن‌ابی لهب‌مشاجره کرده وبهم‌بدزبانی نموده بودند قانون الهی را درمورد عمار اجراکرده بود بهمین جهت عمار یاسر از مصر نزد عثمان برنگشت و مشاهدات خود را درآن سامان به وی گزارش‌نداد وبه پیروان عبدالله‌بن سبا ملحق‌شد . »[3]

این یک صفحه ازتاریخی است‌که آن استاد نوشته است و پاره‌ای ازتصویر روشن و دقیقی‌که موفق به ترسیم‌آن‌گشته است . این همان پند ودرس‌عبرت آموزی است‌که درنظر داشته ومقصودش‌بوده‌است .خوانندهٔ عزیزآیا متوجه‌است‌که این وراج یاوه سرا ازکدام ابوذر وعمار حرف میزند که چنین گستاخانه وبی مطالعه و حساب نشده‌حرف میزند و حرف دهنش را نمیفهمد ؟! معلوم نیست این مرد چرا وارد بحثهای مشکل ومهم وخطرناکی شده‌که محققان تیزبین وموشکاف و ناقدان زیرک

---

۱ ـ والذین فی‌اموالهم حق للسائل والمحروم .

۲ ـ ص ۴۲.

۳ـص ۶۱.

درآن سرگشته‌اند ؟ چرا باهمهٔ کم اطلاعی و بی‌خبریش از احوالات رجال و قدر و منزلت قهرمانان امت وبدون این‌که به روحیات وشخصیت برترین انسانها واصحاب پاکدامن وشریف پی‌برده باشد وبداندکه تاچه پایه دیندار بوده‌اند به بررسی تاریخ حیاتشان همت‌گماشته است ؟! وچگونه باهمهٔ بی‌بهرگیش‌ازحدیث‌شناسی و دین‌شناسی وعلم تاریخ وارد این‌گونه مباحث وموضوعات شده‌است ؟!.

می بینیم دامن بالا زده و کمر به دفاع از افراد مورد نظر خویش بسته و دراینکار از تهمت زدن وآلودن دامن پاک اصحاب عادل و راسترو ابائی ننموده است . درجلد هشتم روایت‌آن مرد درحق ابوذر را بررسی‌کرده ونشان‌دادیم ساختگی است وآنهاکه ازقولشان نقل شده‌واسمشان درسندآمده‌کسانی هستندکه اهل‌فن‌حدیث وتاریخ بی‌اعتبارشان میشمارند ، ودراین‌جلد سخن‌قطعی درباره‌شان‌گفتیم‌ودرگفتاری که بعنوان عمار یاسر داشتیم ثابت کردیم که او هرگز بمصر نرفته است ، و روایتی که اسناد به‌آن استنادکرده بی‌پایه است . وانگهی عمار یاسر برتر ازاین است که بخاطر اجرای حکم‌خدا وقانون جزای اسلام‌کینهٔ کسی را به‌دل‌بگیرد .آیااین‌نویسنده که قرآن دراختیار داشته نظرش رابا آیه‌ای‌که درحق عمار یاسر فرود آمده مطابقت داده وسنجیده است یانه ؟! آیا پیش‌از اتخاذنظر ورأی درحق عمار هیچ‌به فرمایشات پیامبرگرامی اندیشیده‌است‌که «عمار ازسرتاقدمش آکنده ازایمان‌است» ، «عمارباحق (یعنی اسلام) است وحق (یااسلام) بااو است وعمار بهرسوکه حق بگردد میگردد» ، «عمار هرگاه میان‌دوکار مخیر شودحتماً‌آن راکه به هدایت(و راه‌راست دین)نزدیکتر باشد بر میگزیند»وبسیارفرمایشات دیگرکه زینت‌بخش‌همین جلدساختیم وآن‌روایات جعلی ویاوه ها را به زباله دان می‌افکند ؟!

وی در تبرئهٔ عثمان حرفهای مختصر ولی گنده زده‌است ، حرفهائی که دسائس غرضورزان وتحریفگرانی‌را که حقایق تاریخی رامسخ‌کرده‌اند درلابلای‌خود دارد . این دسائس تبهکارانه که علیه‌حقایق تاریخی وبقصد تحریف ومسخ‌آن‌صورت گرفته است فقط آدم بی‌اطلاع وبیسواد را میتواند بفریبد و تنها نویسندگان ناشی و

تازه‌پا ممکن‌است به دام‌آن‌بیفتند وحقائق را وارونه‌بپندارند ، چنانکه‌همین‌«استاد» به دامش افتاده است . مینویسد : «حقیقت مسلم این است‌که ولید درسال۲۵هجری - یعنی اولین سال‌حکومت عثمان - به استانداری تعیین شده‌است ، وناقدان ومورخان براین متفقندکه عثمان درشش سالهٔ اول‌حکومتش مورد هیچگونه انتقاد و حمله‌ای قرارنگرفته است زیرا درپی مصلحت عمومی بوده ومقامات را به افرادلایق می‌سپرده ومیان خویشاوند وغیرخویشاوندش فرقی دراین کار نمیگذاشته‌است ». [۱]

ادعای دروغین اجماع واتفاق‌نظر وهمداستانی کاری است که این جماعت نسل‌اندرنسل و درطول قرون مرتکب‌شده‌اند . کتابهای فقه وعلم‌کلام وحدیث وتاریخ پراست از ادعای اجماع واتفاق‌نظر! هرکه درکتاب «المحلی» اثر ابن‌حزم اندلسی یا کتاب «الفصل فی‌الملل والنحل» او و«منهاج‌السنة» ابن تیمیه ، و«البدایة والنهایه» ابن‌کثیر تأملی نماید صدها اجماع ادعائی و دروغین خواهد یافت . این نویسنده دنباله رو آن آقایان است آنهاکه امانتدار گنجینه های علم ودینند ! او فکر نکرده روزی محققی حسابرس ودادگر وحق‌جو فرا رسیده و به‌حساب ادعای اجماعش خواهد رسید ، یافکراین را میکرده ولی‌اعتنائی به‌عواقب کارش‌نمی نموده است .

از او می‌پرسیم : چطورانتصاب ولیدبه‌استانداری درسال۲۵ هجری‌مطلبی است مورد اجماع واتفاق مورخان ؟! حال‌آن‌که این مطلب فقط دریك روایت‌آمده و آنهم روایت «سیف‌بن عمر» است چنانکه طبری گفته و آن روایت را در تاریخش ثبت نموده ونادرست خوانده است . [۲] وابن اثیر درتاریخ الکامل به دیگری نسبت داده است . ازطرفی «سیف بن‌عمر» را درجلد هشتم معرفی وثابت نموده‌ایم که سست روایت است ومتروك ومطرود وازدرجهٔ‌اعتماد ساقط ، ودروغساز ، ومتهم‌به‌زندقه. اطمینان مورخان براین است‌که انتصاب ولید به استانداری کوفه درسال ۲۶ صورت گرفته‌است . وانگهی کجا سال۲۵هجری سال اول حکومت عثمان‌بوده‌است،درحالیکه

---

۱ - ص۳۵ .

۲ - تاریخ طبری ۴۷/۷ .

عمر دراواخرذیحجه سال۲۳ مرد وسه روزبعد باعثمان بیعت شد . بنابراین اولین‌سال حکومت عثمان سال۲۴ بوده است . وانگهی نه تنها همهٔ ناقدان ومورخان بلکه‌حتی یک ناقد یا مورخ‌نمیتواند جرأت این حرف را به‌خودبدهدکه شش سالهٔ اول‌حکومت عثمان بدون هیچ خطا وخلافی سپری‌شده‌است . صفحات تاریخ حکومتش درآن‌سالها را خلافکاریهایش سیاه‌کرده‌است . حتی از نخستین روزی‌که‌به مسند حکومت‌نشست و شروع کرد به لولیدن درمیان اصطبل وچراگاهش ، پیوسته می‌لغزید و به منجلاب خلاف وانحراف ازاسلام می‌غلتید ، مثلا :

۱ ـ بمحض رسیدن به حکومت از اجرای قانون جزای اسلام درحق‌عبیدالله بن عمر سرباز زد ، و او جنایت وحشتناکی مرتکب شده بود و هرمزان و جفینه و دختر‌ابولؤلؤه رابناحق‌کشته بود ، وهمهٔ‌مهاجران وانصار متفق بودند که بایدقصاص شودویکصدا عثمان‌را به‌پیروی ازقرآن‌وسنت واجرای‌حکم اعدام‌پسرعمر وامیداشتند. درآنمیان عمروعاص او را اغوا کرد و از اجرای حکم اعدام بازداشت تـا خون آن بیگناهان به هدر رفت ، واین نخستین نقض قانون‌اسلام بودکه عثمان درنخستین‌روز حکومتش مرتکب‌گشت .

۲ـ بمحض این‌که خلیفه شد وازمنبر بالارفت در جائی از منبر نشست کـه رسولخدا (ص) می‌نشست و ابوبکر و عمر ننشسته بودند . ابوبکر یک پله پائین تر می‌نشست وعمر یک پله پائین‌تر ازمحل ابوبکر . مردم‌دراین خصوص‌بنای صحبت‌را گذاشتند وبعضی‌گفتند : امروز شر پدیدارگشت .[۱]

۳ـ وقتی به خلافت رسید حکم‌بن‌ابی‌العاص‌راکه پیامبرگرامی تبعیدولعنت کرده بود ازتبعیدگاه به مدینه بازآورد وتاآخر عمر درآنجابود . بازگرداندن وی از تبعید ازجمله‌کارهائی‌بودکه برعثمان عیب گرفتند .[۲]

۴ـ درسال ۲۵سعدبن ابی وقاص راـکه از ده نفری است که میگویند مژده

---

۱ ـ تاریخ یعقوبی ۱۴۰/۲ ـ تاریخ ابن‌کثیر۱۴۸/۷.

۲ ـ رجوع کنید به : جلد هشتم .

بهشت یافتداند - از استانداری برکنار کرد و ولیدبن‌عقبه را بجای او گماشت و درسالهای ۲۵ و ۲۶ بدین‌مقام بود . واین درصدد انتقاداتی است که به او وارد گشته . سپس همین استاندار شراب‌خورد و واجب آمد که حد بر او جاری‌شود ولی خلیفه از اجرای قانون جزای اسلام درحق استاندار خویش خودداری کرد .[۱]

۵ - ولید چون درمقام استانداری به‌کوفه آمد از عبدالله بن مسعود که‌متصدی خزانهٔ کوفه‌بود مبلغی از خزانه قرض گرفت . عثمان این‌قرض‌را به او ببخشید . به‌عثمان اعتراض کردند . عثمان از اعتراض عبدالله بن مسعود عصبانی شد و او را از مقامش برکنار کرد وحقوقی راکه بعنوان یک مجاهد ازخزانهٔ عمومی داشت مدت چهار سال قطع کرد یعنی تاهنگام مرگش ؛ وگفتگوها وماجراها درهمین زمینه میان او وعثمان رخ داد که درهمین جلد آوردیم .

۶ - چنانکه درتاریخ ابن کثیر آمده در اوائل حکومتش اذان‌سومی‌را درنماز جمعه بدعت گذاشت که آنرا درجلد هشتم بشرح آورده وبررسی کردیم .

۷ - درسال ۲۶ هجری خواست مسجدالحرام را وسیع‌تر سازد . خانهٔ‌عده‌ای را خرید . اماعده‌ای‌حاضر نشدند منزل‌خویش‌را بفروشند . بدستور عثمان خانه‌هایشان را خراب‌کرده قیمت‌آنرا از خزانه پرداختند . فریاد اعتراض علیه عثمان برآوردند. دستور داد آنها را زندانی کنندوپرخاش کرد : ازبس‌ملایمت نشان داده‌ام اینطورپررو وگستاخ شده‌اید!.[۲]

۸ - خمس غنائمی‌راکه در دومین‌لشکرکشی به افریقای شمالی‌بدست آمده بود وبه خزانهٔ عمومی تعلق میگرفت بعنوان هدیه‌ای به مروان بن حکم بخشید . این از مهم‌ترین جنایات و گناهان عثمان شمرده میشود ، ودر سال ۲۷ هجری‌مرتکب گشته است .[۳]

---

۱ - رجوع کنید به : جلدهشتم .

۲ - رجوع کنید به :جلد هشتم .

۳ - « « .

۹ ـ درسال ۲۹ به حج رفت ودرحالی‌که نماز را باید شکسته می‌خواندتمام خواند . این را ابن کثیر در تاریخش آورده [۱] ، وما در جلد هشتم از این بدعت سخن گفتیم .

۱۰ ـ خمس غنائمی راکه در اولین لشکرکشی افریقای شمالی بدست آمده بود وبه خزانهٔ عمومی تعلق میگرفت به عبدالله‌بن سعد بن‌ابی‌سرح بخشید . [۲]

از اینگونه خلافکاریها وخطاها وبدعتها درشش سالهٔ اول حکومتش بسیار سرزده است‌که بخاطرآن موردانتقاد واعتراض‌قرارگرفته . ازهمان روزهای‌اول‌گوش به نصیحت وارشاد ونهی‌از منکر مردم واصحاب پیامبر(ص) نمیداده بلکه هر کس‌را زبان به انتقاد وارشادش میگشوده وضرورت اجرای احکام خدا و حقوق ستمدیدگان را متذکر میشده تحت تعقیب قرار میداده و میزده و اهانت و زندانی میکرده است . درآمد عمومی ومقامات دولتی را به خویشاوندان امویش می‌سپرده وخیال میکرده مشکلات امور بدست آنان حل می‌شود ، تاجریان اجتماعی امربمعروف ونهی‌ازمنکر شدت ودامنه یافته وسراسر کشور را دربرگرفته است واختلاف‌وتضاد ملت و اصحاب پیامبر(ص) ازیکسو با عثمان وقبیلهٔ امویش وشرکاء غارتگرش از سوی دیگر فزونی یافته وبه محاصره وکشتنش انجامیده است .

گمان میکنم باپیشرفت فرهنگی مصر برخی‌ازمصریان‌که از جدیت‌پیشینیان خویش درمبارزه با عثمان واعضای دولتش و از همتی‌که دراین میدان بروز داده‌اند احساس شرمسازی مینموده‌اند برای این‌که آن لکهٔ ننگ را از دامن ملیت خویش بزدایند (!) وازکردهٔ مصریان انقلابی قدیم پوزش بنمایند توسط اساتید دانشگاهی خویش به تألیف ونگارش دربارهٔ عثمان برخاسته‌اند تا فضائل وخدماتی برایش تعبیه کنند واو را منزه وپاک وبا منزلت بنمایند . اماآیا با این‌کتابهای مزخرف و خوش زرق‌و برق به مقصود خود رسیده‌اند ؟ تنها مثل هواخواهان قدیمی عثمان یک کار

۱ـ ۱۵۴/۷ .

۲ ـ رجوع کنید . . ـ هشتم .

کرده‌اند و آن این که بعنوان توبه‌وپاک کردن گناه سابق گناه تازه‌ای مرتکب گشته‌اند! اینها تألیف وکتاب‌را وسیلهٔ بیان و تعلیم‌حقیقت نمیدانند بلکه وسیله‌ای میشمارند برای برآوردن اغراض ومطامع شخصی یاجمعی ، واین پنداری نارواست !

تأملی در کتابهای دیگر

کتاب «تاریخ‌الخلفاء» تألیف عبدالوهاب نجار ازهمین قماش است وانباتی ازلغزشهای تاریخی وروایات یاوه . همچنین کتاب «عثمان» نوشتهٔ عمر ابونصر که تکرار حرفهای شیخ محمد خضری آن اموی مسلک است . کتاب « خلفای راشدین » نوشتهٔ سید علی‌فکری که جلد سوم کتاب «احسن‌القصص» اورا تشکیل میدهد ازدیگر کتابهائی که دراین موضوع تألیف شده کمتر حرف بیراه دارد و کمتر از متانت دور گشته ، وازحسن‌نیت وپاکی‌قلم نویسنده داستان مینماید . گرچه همان روایات‌جعلی را جمع‌کرده باز تا توانسته از ورود به زمینه های خطرناک ومباحث مورد اختلاف وجنجالی پرهیز نموده است ونه انتقادات وتعرضاتی راکه بخاطر بدعتهای عثمان به وی شده بمیان‌کشیده ونه توجیهات‌وتلاشهائی راکه‌برای تبرئه او شده منعکس‌کرده است . پنداری شرح‌حال‌خلیفه‌ای را مینویسدکه همهٔ سرها در برابرش بـه تعظیم فرود آمده وامت اسلامی وی را ازجمیع‌جهات تأییدکرده است وگوئی هیچ از آن بحثهاو ایرادات به گوشش نخورده وانتقاداتی راکه به او شده ومدافعاتی راکه ازاو صورت گرفته ندیـده است‌که ازفضائل ومحاسن‌عثمان و پاک طینتی و حسن سلوکش چنان سخن میگویدکه گوئی اصول‌مسلمی است‌وهیچکس درآن تردیدی ننموده ونه‌ایرادی وانتقادی برآن بعمل‌آورده است . در صفحات آینده روشن خواهیم نمود فضائل و محاسنی‌که برای عثمان ادعاکرده‌اند تاچه‌حد حقیقت دارد .

وی روایات جعلی و نادرستی راکه درتمجید عثمان هست بـدون این کـه بررسی و ارزشیابی‌کند یا با دیگر روایات و روایات درست وثابت بسنجد و مطـابقه نماید وتناقضات و مغایرتهائی راکه درآنمیان هست رفع و حل‌کند به رشتهٔ نگارش

درآورده وبحث خود را دربارۀ عثمان چنین پایان داده است : «مسلمانان بعد از این که آن سرزمین‌ها وکشورها راگشودند و آرامش یافتند و ثروت و اموالشان انبوه گشت شروع کردند به انتقاد از کارهائی که عثمان به مصلحت عمومی میدید مانند عزل بعضی استانداران ونصب برخی ازخویشاوندانش که لایق وکاردان می‌پنداشت. بدینگونه مردم درحق وی تصوراتی نادرست پیدا کردند درحالیکه او بی تقصیر و بیگناه بود. آشوب و اغتشاش دامنه یافت و شدت گرفت تا هیئتهائی همزمان به نمایندگی ازکوفه وبصره ومصر دررسیده خواستار برکناری استانداران شدندوگفتند درغیراینصورت عثمان رابرکنارکرده خلیفۀدیگری برخواهندگزید. بالاخره موافقت شد تنی‌چند از استانداران را عوض‌کنند. براین اساس، مردم مصر خواستند محمد پسر ابوبکر صدیق استاندارشان باشد. عثمان فرمانی دائر بر استانداری وی نوشت و آنان بااستاندار جدید رهسپاردیارخویش گشتند. در راه یکی‌ازنوکران عثمان‌رادیدند که شترش را هی میزند. او را نگهداشته تفتیش کردند، نامه‌ای را به مهر خلیفه و بعنوان عبدالله بن ابی‌سرح یافتند باین مضمون:

وقتی پسر ابوبکر و همراهانش نزد تو رسیدند آنان را با نیرنگ به قتل برسان.

نامه را برداشته به مدینه بازآمدند، وجریان را به عثمان خبردادند. قسم خوردکه کار اونیست ونه دستورش را داده ونه‌اطلاعی ازآن دارد. گفتند: این‌بدتر است. مهر تو را ویکی ازشتران دولتی را برمیدارند و یکی از نوکرانت‌را میفرستند وتو بی‌اطلاع میمانی. کار از دست تو بدر رفته است واختیار خود رانداری. واز او خواستند از خلافت‌کناره‌گیری‌کرده یانویسندۀآن فرمان را تحویل دهد. هیچیک را نپذیرفت. درنتیجه متفقاً تصمیم‌گرفتند اورا به محاصره درآورند، ودرآوردندو آب و توشه را چند روز برویش بستند. انقلابیون به هیجان درآمدند و گفتگو و قیل وقال بسیارشد. عده‌ای از اصحاب پیامبر (ص) از او اجازه خواستند تا از او دفاع‌کنند. نپذیرفت، و به هیچیک اجازۀ دفاع مسلحانه نداد، حتی به نوکرانش

که مهیای دفاع شده بودندگفت : هرکدامتان که شمشیرش را غلاف کندآزاد خواهد بود . تن به قضا سپرده و تسلیم پیشامدها شده بود . عده‌ای از اشرار ازبام خانه بـه درون راه یافتند و به‌اطاقش درآمده اوراکشتند درحالیکه قرآن دربرابرش نهاده‌بود وسورهٔ بقره را تلاوت مینمود . قطره خونی براین آیت ریخت : خدادرعوض توبه حسابشان خواهد رسید و به سزاشان‌خواهد رساند ... ودر آنهنگام روزه دار بود» [۱]

شاید این نویسنده پس از مطالعهٔ «الغدیر» به مواردی از کتابش که بایـد تجدیدنظر بعمل‌آورد توجه یابد وآنرا از نادرستی‌ولغزشها بپیراید وبه راه حق‌وبیان حقیقت بگراید ، زیرا این بهتر وپسندیده تراست .

سردستهٔ اینگونه‌اساتید ، استادکرسی تاریخ‌ملتهای‌اسلامی دردانشگاه مصر ومدیر دانشسرای حقوق اسلامی شیخ محمد خضری است صاحب کنفرانسهای‌معروف که درجلد سوم به خود وکتابش اشاره رفت وروشن شدکه تاچه اندازه دغلباز است‌و درحق تاریخ جنایتکار ، واز ادبی که لازمهٔ دینداری است بدور واز ادب و اخـلاق دانشمندی بی نصیب واز آدمیت بیزار ، و کتابش صندوقی است پراز هرزه درآئی ویاوه‌گوئی وخطاورزی ، وصفحات‌آن آلوده به دروغ ونیرنگ ونسبـتهای ناروا و نظریات سست بی‌بنیاد . با اینهمه کتابش را «تاریخ‌اسلام» نام‌نهاده است . اسلام‌اگر این تاریخش باشد باید فاتحه‌اش را خواند !

وصیت پیامبر والای اسلام به عثمان !

۱ـ احمدحنبل پیشوای‌حنبلیان‌در کتاب حدیثش «مسند» مینویسد: ابومغیرهٔ «حمصی» [۲] برای ماروایت‌کرده است ازقول ولیدبن‌سلیمان «دمشقی» از زبان‌ربیعةبن یزید «دمشقی» از عبدالله‌بن عامر«دمشقی» ازنعمان بن بشیر «قاضی دمشق» ازعائشه ـ رضی‌الله عنهاـ که پیامبرخدا(ص)بدنبال عثمان بن‌عفان فرستاد تاآمد .پیامبرخدا(ص)

---

۱ ـ ص ۱۶۳ .

۲ ـ منسوب به حمص از شهرهای شام .

رو به او کرد . تا دیدیم پیامبر خدا (ص) رویش را بطرف عثمان گردانید در کنار هم جمع‌شدیم (که ببینیم به عثمان چه میفرماید) . آخرین سخنش به او این بود که پس‌از زدن دستی به شانه‌اش گفت : عثمان ! خدا ممکن است پیراهنی بر تنت بیاراید . هرگاه منافقان درصدد برآمدند آنرا ازتنت بیرون بیاورند مگذار بیرونش بیاورند تا کشته وبه دیدارم نائل شوی . و این فرمایش را سه‌بار تکرار کرد . نعمان بن بشیر میگوید : وقتی این را ازعائشه ـ رضی‌الله‌عنها ـ شنیدم به او گفتم : ای ام‌المؤمنین! چرا این را تا بحال نمیگفتی ؟گفت : بخدا فراموشش کرده بودم و بیاد نداشتم . میگوید : این حدیث را به معاویة‌بن ابی سفیان اطلاع‌دادم . به‌شنیدن آن ازمن‌اکتفا نکرد و کافی ندانست ، بلکه به ام المؤمنین (عائشه) نامه فرستاد که آن حدیث را برایم بنویس‌وبفرست . واوآنرا درنامه‌ای‌نوشته برای معاویة بن‌ابی‌سفیان فرستاد.»[۱]

رجال سند این روایت همگی اهل شامند وهواخواه عثمان . وپیشاپیش‌آنها نعمان‌بن بشیر ایستاده کسی‌که علیه امام زمان خویش مولای متقیان و امیرمؤمنان علی علیه السلام قیام مسلحانه کرده و زیر پرچم دارو دستهٔ تجاوزکاران مسلح ـ الفئة الباغیة ـ علیه او جنگیده است ، و بموجب روایتی قیس بن سعد انصاری دربارهٔ او میگوید : اوگمراهی گمراهگراست . مضمون ومتن این روایت ، خود ـ چنانکه خواهیم‌گفت ـ میرساندکه دروغی ونادرست است .

۲ ـ احمد حنبل در«مسند» روایتی ثبت‌کرده ازقول‌محمدبن کناسهٔ اسدی ـ ابویحیی‌ـ از اسحاق بن سعید اموی نوادهٔ عاص ازقول پدرش سعید پسر عموی عثمان که در دمشق بوده است . میگوید : به من خبر رسیده که عائشه گفته است : فقط یکبار دزدکی به سخن پیامبر خداگوش دادم وآن هنگامی بودکه عثمان سر ظهر نزد وی آمد وپنداشتم برای‌کاری مربوط به زنان آمده وخودخواهی زنانه مرا واداشت تا پنهانی‌گوش به سخن پیامبرخدا بسپارم . شنیدم‌که میگفت : خدا پیراهنی برتنت میآراید . امتم درصدد برمیآید آنرا ازتنت بیرون آورد . آنرا از تن بیرون میار .

۱ ـ مسند احمد حنبل ۸۶/۶ ، ۱۴۹ .

هنگامی که دیدم عثمان با همهٔ تقاضاهای آنان (یعنی مخالفان انقلابیش) موافقت مینماید جز این که از خلافت کناره گیری کند دانستم به پیروی از همان وصیتی است که پیامبر خدا(ص) به او کرده است .»[۱]

رجال سندش غالباً اموی هستند واز خانوادهٔ عثمان ، وروایتشان به عائشه منتهی میشود که درهمین جلد سخنانش را به اطلاعتان رساندیم . علاوه براینها روایت مذکور «مرسل» است ومعلوم نیست چه کسی به سعیدبن عاص خبرداده است ، شایدیکی از دروغسازان وجاعلان حدیث بوده باشد .

۳ ـ طبرانی ازقول مطلب بن شعیب ازدی از عبدالله بن صالح از لیث ازخالدبن یزید ازسعیدبن ابی هلال از ربیعة بن سیف روایت میکند که گفت : مانزد شفی الاصبحی بودیم . به ماگفت : از عبدالله بن عمر شنیدم که میگفت : پیامبر خدا رو به عثمان گردانده گفت : عثمان ! خدا پیراهنی برتو پوشانده است ومردم میخواهند آنرا از تنت بیرون آورند ، توآنرا بیرون میار ، زیرا بخدا اگرآن را ازتن فروانداری بهشت را نخواهی دید مگرریسمان کلفت به سوراخ سوزن درآید !

ابن کثیراین روایت را درتاریخش ذکرکرده میگوید : ابویعلی آنرا از طریق عبدالله بن عمرازقول خواهرش ام المؤمنین حفصه روایت کرده است . سیاق متن آن غریب وبیگانه از ذهن است ، خدا بهتر میداند .[۲]

اکنون رجال سند روایت را بررسی کنیم وبشناسیم :

الف ـ عبدالله بن صالح ابوصالح مصری . احمد حنبل میگوید : درابتدای کار پایبند بود وسخن سنجیده میگفت ولی درآخرکار خراب شده بود وکسی نیست. عبدالله بن احمد میگوید : پدرم روزی ازاو یادکرد واز اوبدگفت وبیزاری جست. صالح بن محمد میگوید : ابن معین اورا مورداعتماد میشمرد ولی بنظر من اودرکارروایت دروغ میگفته است . ابن مدینی میگوید : روایتهای او را ترک کرده ام و هیچ از او

---

۱ ـ مسند احمد حنبل ۱۱۴/۶ .

۲ ـ تاریخ ابن کثیر ۲۰۸/۷ .

روایت نمیکنم . احمدبن صالح میگوید : او متهم وبی‌اعتبار است . نسائی‌میگوید: مورد اعتماد نیست . ابوزرعه میگوید : بسیار دروغگواست . ابو حاتم میگوید : احادیثی که ابوصالح درآخر عمر روایت کرده ودیگران بدو نامعلوم شناخته‌اندبعقیدهٔ من ازساخته‌ها وجعلیات خالدبن نجیح است که‌ابوصالح‌رفیق ومصاحبش‌بوده‌است.. ابواحمد حاکم میگوید : روایتش سست است . ابن‌حبان میگوید : واقعاً بد روایت است واز قول اشخاص معتبر احادیثی نقل میکند بی‌اعتبار . شخصاً راستگو است اما احادیث نامعلوم‌ونادرستی که‌نقل کرده بوسیلهٔ همسایه‌اش‌ساخته شده‌است .این‌همسایه احادیثی ازقول شیخ عبدالله بن صالح میساخته وباخطی شبیه خط شیخ عبداللهمینوشته وسپس درخانه‌اش‌به میان کتابها ونوشته‌هایش می‌انداخته است . شیخ عبدالله بگمان این که خط خود اواست‌آن احادیث ساختگی را ندانسته نقل‌میکرده است [1]

ب ـ سعیدبن ابی هلال مصری . احمد حنبل میگوید : نمیدانم در روایات او چه چیزی رخنه کرده است . ابن حزم میگوید : «قوی» نیست . ابن‌حجر میگوید: شاید او دراین گفته به سخنی که امام احمد حنبل درباره‌اش گفته تکیه کرده باشد.[2]

ج ـ ربیعةبن سیف اسکندرانی . ابن حبان میگوید : خیلی اشتباه میکند. ابن یونس میگوید : درمیان روایاتش روایات نامعلوم و بی اساس هست . بخاری میگوید : احادیثی روایت کرده که باروایت‌دیگران‌مطابقت نمینماید . نسائی‌میگوید: «ضعیف» و سست روایت است .[3]

۴ ـ احمد حنبل روایتی ثبت کرده است ازقول سنان بن هارون ازکلیب بن وائل از پسر عمر که رسولخدا (ص) از فتنه‌ای یاد کرده افزود در آن فتنه این شخص که روی خود پوشانده بناحق و مظلومانه کشته‌خواهد شد . به آن شخص نگریستم . دیدم عثمان‌بن عفان است .[4]

۱ ـ تهذیب‌التهذیب ۲۵۶/۵ـ ۲۶۰.
۲ ـ تهذیب‌التهذیب ۹۵/٤ .
۳ ـ ۲۵٦/۳ .
٤ ـ تاریخ ابن کثیر ۲۰۸/۷ .

سنان بن هارون از اهالی کوفه است . نسائی دربارهٔ او میگوید : «ضعیف» و سست روایت است . ساجی میگوید: «ضعیف» است و بدروایت . ابن‌حبان‌میگوید: واقعاً بد روایت است . احادیث نامعلوم را ازقول مشاهیر نقل میکند .

کلیب بن وائل یکی دیگر از رجال این روایت همینگونه وضعی دارد . چنانکه در تهذیب التهذیب‌آمده ابوزرعه اورا «ضعیف» وسست روایت‌شمرده‌است[1]

۵ ـ احمد حنبل درمسند روایتی آورده است از طریق موسی‌بن عقبه‌که جد مادری ام‌ابوحبیبه گفته است وقتی عثمان در محاصره بود من بـه خانهٔ او رفتم . ابوهریره از عثمان اجازهٔ صحبت خواست . به‌او اجازه داد . برخاسته پس‌از سپاس‌و ستایش خداگفت : من از رسولخدا (ص) شنیدم که میگفت : شما بعداز من به فتنه‌و اختلاف ـ یاگفت : اختلاف وفتنه ـ برخورد خواهید کرد . یکی از مردم پرسید : چه کسی درآن شرایط مارا نجات خواهد داد ؟ فرمود : آن‌امین ویارانش را داشته باشید ودراین حال اشاره به عثمان میکرد .[2]

ابن کثیر این روایت را درتاریخش نوشته و میگوید : « فقط احمد حنبل این را روایت‌کرده و هیچکس غیراو روایت نکرده است . سندآن روایت بسیارخوب ونیکو است . »[3]

نمیدانیم سند این روایت باوجود این‌که جد مادری موسی درآن است واو ناشناخته ومجهول بوده ودر فرهنگ رجال‌حدیث ذکری ازاونشده چطوروبسیارخوب ونیکو» میتواند باشد ؟! وانگهی بلحاظ متن ومفهوم آیا خردمندانه است که چنین روایتی‌به پیامبر خدا(ص) نسبت داده شود به پیامبری‌که اصحابش رابدقت‌میشناخته ومیدانسته یاران عثمان عبارتند از مروان بن حکم ودیگر امویانی‌که در تبهکاری و جنایت وگناهورزی‌ازقماش وی‌اند وزبالهٔ امت اسلامی‌اند ؟!اگر باورکردنی است‌که

---

۱ ـ ۴۴۷/۸ .

۲ ـ مسند ۳۴۵/۲ .

۳ ـ تاریخ ابن‌کثیر ۲۰۹/۷ .

پیامبرگرامی دستور بدهد امتش دربرابر مشاهیر اصحاب راسترو وصالحش وآن‌جمع کثیری‌که برعثمان شوریده‌اند عثمان‌واین چند بی‌سروپای اموی راداشته باشندوبآنها متوسل‌گردند؟! ساحت مقدسش ازچنین نسبتها پاک وپیراسته است.

۶ـ ترمذی روایتی به ثبت رسانده ازقول سعید جریری[۱] از عبدالله‌بن‌شقیق از عبداللهبن حواله که پیامبر(ص) از من‌پرسید: درحالی‌که فتنه (وشرایط و حوادث گمراهگر) همهٔ کشورهای جهان را فراگرفته باشد توچه خواهی‌کرد وچه‌حالی‌خواهی داشت؟گفتم: هرچه خدا وپیامبرش برایم تعیین نمایند. فرمود: پیرو این‌مردباش، زیرا وی و هرکه پیروش باشد درآنهنگام برحق (و روبه وراه اسلام) خواهد بود. من ازپی آن مرد رفته شانه‌اش راگرفتم و چرخاندمش و از پیامبر (ص) پرسیدم: این را ای پیامبر خدا؟ فرمود: آری. دیدم اوعثمان بن‌عفان است.

احمد حنبل همین روایت را ازقول سعید جریری باهمان سند بدین عبارت ثبت‌کرده است:«درفتنه‌ای (وشرایط‌گمراهگری) که ازهر سوی جهان(یاکشوراسلامی) چون شاخهای‌گاو سربرآورده باشد چه خواهی‌کرد؟ گفتم: نمیدانم. هرچه خدا و پیامبرش برایم تعیین نمایند. پرسید: درفتنه‌ای‌که پس ازآن پدیدار گشته باشد و بسیار سهمگین تر از اولی چطور؟ گفتم: نمیدانم. هرچه خدا و پیامبرش برایم تعیین نمایند. گفت: ازاین شخص پیروی‌کنید. درآنوقت‌مردی پشت به ما میرفت. من تند رفته شانه‌اش را گرفته رویش را بطرف رسولخدا (ص) گرداندم وپرسیدم: این؟ فرمود: آری. دیدم او عثمان بن عفان ـ رضی‌الله عنه ـ است.»[۲]

امینی گوید: شرح حال سعید جریری را وقتی از ستایشها وفضائل عثمان بحث می‌کنیم خواهید دید واین را که چون در سه سالهٔ آخرعمر اختلال‌حواس‌داشته روایتش صحیح ومعتبر نیست. عبدالله بن شقیق‌که سند روایت بـه وی ختم می‌شود از تابعان اهل بصره است. ابن سعد در«طبقات» درباره‌اش مینویسد: هواخواه عثمان

۱ ـ ابن‌کثیر در اینجا درسند روایت نام عبدالله بن سفیان را افزوده است.

۲ ـ مسند ۱۰۹/٤.

و (درحدیث) مورد اعتماد بوده است». یحیی‌بن سعید میگوید: «سلیمان تیمی به عبدالله خوشبین نبوده است». احمد حنبل میگوید: «مورد اعتماد است و به علی (علیه‌السلام) حمله میکرده است»! ابن معین میگوید: «مورد اعتماد و ازمسلمانان نیکوسیرت است». ابن خراش میگوید: «مورد اعتماد و هواخواه عثمان است و دشمن علی».[1]

بسیار شگفت‌آور است که این مرد را که به امیرالمؤمنین علی علیه‌السلام حمله میکرده و نسبت به او کینه میورزیده مورد اعتماد میشمارند و ازمسلمانان نیکوسیرت! حال‌آنکه فرمایشات پیامبر گرامی (ص) دربرابر ما است، این‌فرمایش که درحدیثی صحیح و ثابت به‌ما رسیده است: «هیچ منافقی علی را دوست نمیدارد و هیچ مؤمنی به او کینه نمی‌ورزد. فقط مؤمن اورا دوست میدارد و فقط منافق به او کینه میورزد»، و نیز این‌فرمایش امیرالمؤمنین علی که در «صحیح» آمده و حدیثی راست شمرده شده است: «سوگند به‌آنکه بذر را بشکافت و جان بیافرید که وصیت پیامبر اُمی به‌من این است که مرا کسی جز مؤمن دوست نمیدارد و جز منافق دشمن نمیدارد». و این سخنش که «اگربرپیشانی مؤمن باهمین شمشیرم بزنم تا با من‌دشمن شود دشمنم نخواهد گشت، واگردنیارا بتمامی بهای منافق‌بیفشانم تامرا دوست‌بدارد دوست نخواهد داشت ...» و چندین‌تن ازاصحاب پیامبر (ص) گفته‌اند که «منافقان را فقط ازروی کینه‌ورزی با علی‌بن‌ابیطالب میشناختیم».[2]

در «صحیح» این حدیث به ثبت رسیده که «اگر مردی میان رکن و مقام روزگار به نماز و روزه بسرآرد ولی درحالی به‌دیدار (دادرس) خدا رود که دشمن خاندان محمد باشد به دوزخ درخواهد آمد».[3]

درحدیث دیگرچنین‌آمده: «اگربنده‌ای هفت‌هزارسال‌خدا رابپرستدولی‌بعداً درحالی ازدنیا برودکه نسبت به علی کینه میورزد و حقش را انکار مینماید و عهد

۱- تهذیب‌التهذیب ۲۵۴/۵.
۲- رجوع کنید به: جلد سوم الغدیر.
۳- رجوع کنید به: جلد دوم.

ولایش‌را گسسته است خدا روز خوشش‌را به‌بیچارگی تبدیل خواهد کرد و به‌خواری درخواهد آوردش».

و درحدیثی چنین: «هرگاه بنده‌ای خدای عزوجل را چنان بپرستد که نوح درمیان قومش و درعمل پرسشید و باندازهٔ کوه احد طلا داشته باشد وهمه را براه‌خدا خرج کند و چندان عمریابد که هزاربار پیاده به‌حج رود، بعلاوه درمیان صفا و مروه مظلومانه کشته شود. اما تورا ای علی دوست نداشته باشد نه به بهشت درخواهد آمد و نه بوی بهشت به‌مشامش خواهد رسید».

حدیث دیگری هست باین‌مضمون: «اگریکی ازبندگان خدای عزوجل هزار سال میان رکن ومقام به‌عبادت خدا بپردازد وبعد درحالی ازدنیا درگذردکه نسبت به علی وخاندانم کینه داشته باشد خدا اورا درقیامت بـه روی درآتش دوزخ خواهد انداخت».

ودرحدیث دیگری میفرماید: «علی! اگر امتم آنقدر روزه بداردکه چون هلال شود وآنقدر نماز بگزاردکه (ازنحیفی) مثل زه کمان‌کردد اما بعداً ترا دشمن داشته باشد خدا اورا درآتش‌خواهد انداخت».[۱]

در«صحیح» با تأئید شیخین آمده است که فرمود: «هرکس علی را دوست بدارد مرا دوست داشته و هرکس به‌او کینه بورزد با من کینه ورزیده است»[۲].

در «مستدرک» حاکم نیشابوری این‌حدیث ثبت است که «علی! خوشا بحال کسی که ترادوست بداردودرحقت راست بگوید، و بدا به‌حال کسی که به‌تو کینه‌بورزد و درحقت دروغ بگوید»[۳].

درحدیثی دیگرهست که «رسولخدا بدنبال انصار فرستاد تاآمدند. به‌آنان گفت: ای جماعت انصارا آیا نمی‌خواهید شما را به‌چیزی راهنمائی کنم که هرگاه‌به

۱- مآخذ این احادیث را درجلد دوم ارائه دادیم.
۲- مستدرک، حاکم ۱۳۰/۳.
۳- ۱۳۵/۳.

بخاری حدیثی درتمجید عثمان به‌ثبت رسانده و درحاشیه‌اش مینویسد: «عاصم می‌افزاید که پیامبر (ص) درجائی که آب درآن بود نشسته وزانوها یا یکی از زانوهایش‌را عریان کرده بود. چون عثمان واردشد زانوی خویش‌را پوشاند.» ابن‌حجر در«فتح‌الباری» مینویسد: «ابن‌التین‌میگوید: داودی این‌روایت را نامعلوم ونادرست دانسته وگفته‌که این‌روایت مربوط به‌این‌حدیث نیست وراویان‌آن حدیثی‌را درحدیث دیگری‌مخلوط کرده‌اند. آن‌حدیث‌چنین‌است: ابوبکرنزدپیامبر(ص)که درخانه‌اش‌بود وبالای زانویش‌را عریان‌کرده بودآمده نشست ؛ بعد عمرآمد. سپس وقتی عثمان‌آمد پیامبر (ص) بالای زانوی خویش‌را پوشاند...»[1]

امینی گوید: شرم وحیاعبارتست‌ازخویشتنداری وپرهیزازآنچه‌باشرافت ـ به مفهوم دینی یا انسانی‌آن ـ مغایرت داشته باشد. شرم ریشهٔ فطری دارد، وکمال‌آن اکتسابی بوده و بوسیله ایمان تکامل پیدا میکند. بهمین‌جهت هرقدرایمان و معرفت افزون‌گردد شرم وحیای انسان بیشتر خواهدگشت و به‌ملکه‌ای راسخ تبدیل‌خواهد شد که آدمی‌را بطورخودکارو ناخودآگاه ازنزدیکی وآلایش به رسوائیها دور میدارد. بدینسان‌آدمی درکارها وخودداریها یا درگرایش نفسانی وتمایل یك‌نوع «خودبندی» پیدا میکند پنداری بندها وحدودی براعضا و دستگاههای فیزیولوژیك او و برروان‌و خردش‌نهاده‌است بطوریکه‌هیچیك تاب‌گسستن‌آن‌یابدرشدن ازمحدوده‌اش رانمیآرند. پیامبر عالیقدر (ص) میفرماید: ازخدا براستی شرم‌کردن این است‌که سر و دستگاه ادراك را وشکم ومحتویاتش‌را نگاهداری کنی ومرگ وبلا (باآزمایش) را بیادداشته باشی.[2] بنابراین، هرکاری‌که ازحدود دین‌وانسانیت بیرون باشد باشرم وحیامغایرت دارد وحیا عاملی‌است‌که ازکارهای زشت و ناپسند وهرگناه کوچك وبزرگی‌که دامن انسانیت و عفت وایمان‌را بیالایدبازمی‌دارد. بازبهمین‌جهت هرکس‌شرم نداشته‌باشد

۱- ۴۳/۷

۲- ترمذی در«جامع‌الصحیح» و منذری در «الترغیب و الترهیب» ۱۶۶/۳ ثبت‌کرده است.

و سهمگین فرمود بخاطرآوریم : این‌راکه «خدا ! دوستدارکسی باش که دوستدار اواست ، وکسی را دشمن‌بدار کـه اورا دشمن میدارد . خدایا ! ازمردم هرکـه او را دوست میدارد تو دوست او باش، وهرکه بااودشمنی میکند تودشمن اوباش». یابابن عبارت: «خدایا ! دوستدارکسی باش‌که دوستدار اوست ، وکسی را دشمن‌بدارکه‌او را دشمن میدارد، وکسی‌را یاری‌کن‌که اورا یاری می‌کند ، وکسی‌را دوست بدار که اورادوست‌میدارد». یابابن‌صورت: «خدایا! دوستدارکسی باش‌که دوستداراو است ، وکسی‌را دشمن‌بدارکه اورا دشمن‌میدارد، وکسی‌رادوست‌بدارکه اورا دوست‌میدارد، وباکسی‌کینه بورزکه به‌اوکینه میورزد ، وکسی‌را یاری‌کن‌که اورا یاری میکند ، و کسی‌را خوارگردان‌که اورا خوارمیخواهد» . بالاخره بابن‌صورت: «خدایا! دوستدار کسی‌باش‌که دوستدار او است ، کسی‌را دشمن بدارکه اورا دشمن میدارد . و کسی را دوست‌بدارکه اورا دوست میدارد، وباکسی کینه بورزکه باوکینه میورزد، وکسی را یاری‌کن‌که اورایاری‌می‌کند، وکسی‌را قدرت‌واحترام بخش‌که‌باواحترام‌می‌بخشد، وکسی را مددرسان‌که به‌او مدد میرساند» . ودیگرصورتها وعبارتهاکه درجلد اول بشرح‌آوردیم .

بنابراین ، وباستناد این‌متنهای قرآنی وسنتی که‌گواهی خدا وپیامبرش را حکایت میکنند عبداللّه‌بن‌شقیق ـ یکی‌ازراویان آن روایت ـ منافقی بدبخت است و دشمن خدا وپیامبرش ، وکسی که خدا با اودشمنی میورزد ، وهیچ خیری ازخودش‌و روایت وسخنش‌نیست، وروایتی‌که اونقل‌کند پذیرفته‌نخواهدبودونه‌انسانی‌تصدیقش خواهدکرد، خدا اورا خوار وبی‌مقدارگردانیده ودر رستاخیز به روی درآتش دوزخ افکنده است . بگذارحافظان حدیث و روایتداران اورا «مورد اعتماد و ازمسلمانان نیکوسیرت» بشمارند !

۷ـ احمد حنبل «درمسند» روایتی نوشته ازطریق عبداللّه‌بن شقیق بصری ، میگـوید: هرم‌بن حارث واسامة‌بن خزیم ازمُرّة بهزی به‌من‌گفته‌اند: درحالیکه بـا رسولخدا(ص) دریکی‌ازکوچه‌های مدینه‌میرفتیم ازماپرسید: ازفتنه‌ای‌که‌همه‌سرزمین

های جهان (یا کشور اسلامی) را فراگیرد چه خواهید کرد؟ گفتند: چه بکنیم ای رسولخدا؟ فرمود: این و یارانش را داشته باشید - یا از این و یارانش پیروی کنید - میگوید: بسرعت دویدم تا به آن مرد رسیدم و پرسیدم: این ای رسولخدا؟ فرمود: همان. دیدم عثمان بن عفان است. دراین هنگام فرمود: او و یارانش». [1]

عبدالله بن شقیق - یکی از رجال این روایت - را قبلا شناختیم و دیدیم اگر فرمایشات پیامبر گرامی را قبول داشته باشیم روایت اورا نمیتوانیم راست و قابل قبول بشماریم.

۸- احمد بن حنبل روایت دیگری در «مسند» به ثبت رسانده است از طریق فرج بن فضاله از قول عائشه که «نزد پیامبر (ص) بودم. به من گفت: عائشه! کاش کسی اینجا میبود با او صحبت میکردیم. گفتم: ای پیامبر خدا! بفرستم دنبال ابوبکر؟ خاموش ماند. سپس گفت: کاش کسی میبود با او صحبت میکردیم. گفتم: بفرستم دنبال عمر. سخنی نگفت. آنگاه یکی از خدمتکارانش را خواند، چیزی به گوش او گفت و اورفت. دیدم عثمان آمده اجازهٔ ورود میخواهد. به او اجازه داد. بعد پیامبر (ص) مدت زیادی سر در گوش عثمان سخن گفت. سپس فرمود: عثمان! خدای عزوجل پیراهنی برتو می پوشاند که اگر منافقان خواستند آنرا ازتن بیرون آوری قبول نکن و آن پیراهن را برای آنان بیرون نیاور. این سخن را دو یا سه بار تکرار فرمود». [2]

این حدیث را حاکم نیشابوری نیز در «مستدرک» ثبت کرده ازطریق فرج بن فضاله. و میگوید: «این حدیثی است صحیح و با سند عالی، ومسلم و بخاری آنرا ثبت نکرده اند»[3]. ذهبی برسخن حاکم نیشابوری چنین حاشیه زده است: این روایت که بر محور فرج بن فضاله می چرخد چطور میتواند «صحیح» باشد! [4]

۱- ۳۳/۵، ۳۵.

۲- ۷۵/۶.

۳- ۱۰۰/۳.

۴- «التلخیص»، ذهبی.

حدیثشناسان و علمای رجال متفقاً فرج‌بن فضاله را تضعیف کرده و گفته‌اند روایاتش قابل استناد نیست. شرح حال اورا درهمین‌جلد دربحث ازهفدهمین روایتی که درتمجید عثمان هست خواهیم آورد.

احمدبن حنبل در«مسند» ازطریق قیس‌بن ابی‌حازم از ابوسهله ـ آزاد شدهٔ عثمان ـ ازعائشه روایت میکندکه «پیامبرخدا (ص) فرمود: یکی‌ازاصحابم‌رابگوئید بیاید. پرسیدم: ابوبکر؟ فرمود: نه پرسیدم: عمر؟ فرمود: نه. پرسیدم: پسرعمویت علی؟ گفت: نه. پرسیدم: عثمان؟ فرمود: بله. وقتی عثمان آمد. به‌من فرمود: برو کنار. وشروع کرد آهسته با او صحبت‌کردن، و درآن‌حال رنگ چهرهٔ عثمان دگرگون‌گشت. بعدهاکه روزجنگ خانهٔعثمان فرا رسیدومحاصره گشت ازاوپرسیدم: ای امیرالمؤمنین! آیانمی‌جنگی؟ گفت: نه. زیرا رسولخدا (ص) به‌من سفارشی کرده است ومن‌برای تحقق آن سفارش صبر وتحمل مینمایم.»[1]

این‌را ابونعیم در«حلیةالاولیاء»[2]. وحاکم‌نیشابوری در«مستدرک»[3] وابوعمر در «استیعاب»[4] ثبت‌کرده‌اند و ابن‌کثیر درتاریخش به نقل از احمدبن حنبل آورده است[5] اسنادآن به‌قیس‌بن ابی‌حازم میرسدکه‌گفته‌اند: به‌علی علیه‌السلام حمله‌میکرده است. و ابن‌حجر میگوید: معروف است‌که معتقد به برتری عثمان بوده‌است وبهمین علت بسیاری ازکوفیان متقدم ازروایت‌کردن ازاو پرهیز مینموده‌اند. وی آنقدرعمر کرده‌که به یکصدو چندسالگی رسیده و فرتوت و خرف گشته وعقلش‌را ازدست داده است[6].

ماهم اگر فرمایشات پیامبرگرامی (ص) را ـ که‌کمی‌پیشترآوردیم ـ پیروی

۱- ۵۲/۶ .

۲- ۵۸/۱ .

۳- ۹۹/۳ .

۴- ۴۷۷/۲ .

۵- ۲۰۵/۶ .

۶- تهذیب‌التهذیب ۳۸۸/۸ .

نمائیم بایستی با کوفیان متقدم همراه شویم و ازروایاتی که قیس‌بن ابی‌حازم ـ کسی که به‌امیرالمؤمنین علی علیه‌السلام حمله میکرده است ـ پرهیز نمائیم. اساساً هیچ محقق درسترائی نمیتواند به‌روایت منافق بدبختی که خرف گشته و عقلش‌را ازدست داده باشد اعتمادکند. سخن‌ابن‌ابی‌الحدید را درهمین‌جلد شنیدیم که میگفت: «مشایخ متکلمین و اساتیدمان قیس‌را مورد انتقاد و حمله قرارداده وگفته‌اند: او فاسق و زشتکار بوده و روایاتی‌که اونقل‌کند قابل قبول نیست ...»[1]

۹ـ ابن عدی ازقول ابی‌یعلی ازمقدّمی ـ محمدبن‌ابی‌بکر ـ از ابی‌معشر ـ یوسف‌بن یزیدالبراءالبصری ـ ازابراهیم‌بن عمربن ابان‌بن عثمان ازقول پدرش عثمان روایت میکندکه «پیامبر(ص) آهسته به‌من گفت که بناحق‌وظالمانه‌کشته خواهم‌شد.»

چنانکه در«میزان‌الاعتدال» آمده ابن‌عدی این‌روایت را دروغین خوانده و از روایات عمربن ابان‌که همه‌اش غیرمحفوظ میباشد شمرده است. ابان‌بن عثمان بطوریکه احمدبن‌حنبل میگوید حدیثی ازپدرش ـ عثمان ـ نشنیده است، بنابراین چگونه ممکن است عمربن ابان سخن‌عثمان را ازاونقل‌کند. حال‌ابی‌معشر وابراهیم‌بن عمررا دربحث ازسومین تمجیدی‌که دربارهٔ عثمان ادعا شده ملاحظه خواهید کرد و خواهید دیدکه روایات ایندو نفر صحت ندارد وقابل اعتماد نیست.

۱۰ـ ذهبی در«میزان‌الاعتدال» روایتی ازطریق انس آورده باین مضمون: «عثمان! تو پس‌ازمن‌عهده‌دار خلافت خواهی شد ومنافقان میخواهندترا عزل‌کنند، از خلافت کناره‌گیری نکن، و آن روز را روزه بدار تا نزد من افطارکنی».[2]

ذهبی میگوید: درسندش نام خالدبن ابی رحال انصاری هست که روایات عجیبی دارد. ابن‌حبان میگوید: روایات او قابل استناد نیست. در «لسان‌المیزان» میگوید: ابوحاتم گفته است: او «قوی» نیست.[3]

۱ـ لسان‌المیزان ۲۸۲/٤ .

۲ـ ۳۰۰/۱ .

۳ـ ۷۹٤/٦ .

تأملی دراین روایات

اینها یك سلسله روایت است متضمن این‌معنا که‌گویا رسول‌اکرم (ص) به عثمان سفارشی‌کرده است. درجعل اینها یك مشت حقه‌باز و دغلکار همکاری‌کرده‌اند نامهائی‌که درسند آنها به‌چشم می‌خورد یا اموی است یا شامی و بصری، یاهواخواه عثمان‌که به‌سرور خاندان پیامبر (ص) مولای متقیان حمله میکرده است ، بالاخره کسانی‌که یادرنقل حدیث «ضعیف» هستند یا «کذاب» ودروغساز و«متروك» ومطرود و بی‌اعتبار . بعلاوه ، متن‌آنها معیوب‌تر ازسند است. زیرا صحت متن‌آنها مستلزم این‌است‌که همهٔ اصحاب پیامبر (ص) ازعدالت وپاکدامنی بدورباشند. لازمهٔ تصدیق آن روایات، بی‌عدالتی اصحاب است ! چه درچندین روایت چنین‌آمده‌که کسانی‌که علیه عثمان برخاسته‌اند و جنبش‌کرده‌اند و خواستار عزلش شده‌اند جمعی منافقند . و دربعضی ازآنها اینطوراست : «عثمان و یارانش درآنروز برحق خواهند بود» و «این‌امین‌ویارانش‌را داشته‌باشید». ضمناً‌میدانیم کسانی‌که علیه اوبرخاسته‌اند وجنبش کرده و خواستار عزلش بوده‌اند عبارتند ازهمهٔ اصحاب ازمهاجران گرفته تا انصار باستثنای سه‌نفر : زیدبن ثابت ، حسان‌بن ثابت ، اسیدالساعدی . یا آنها بعلاوه کعب‌بن مالك ؛ همراه عده‌ای اوباش اموی . باوجود این ، آن جماعت‌که معتقد به عدالت و راستروی اصحاب پیامبراند چگونه ممکن است این‌روایات راکه بی‌عدالتی ونفاق مهاجران و انصار واکثریت قریب به‌اتفاق اصحاب را ایجاب می‌نمایدتصدیق کنند ؟ ! اساساً هیچ خردمند دینداری چنین‌کاری نمیتواند بکند ؟ ! زیرا به‌عظمت و شکوه بسیاری ازاصحاب پی‌برده و دانسته‌ایم‌که محققاً پاکدل و نیکوکار و راسترو وعادل بوده‌اند وپیامبر اکرم (ص) تمجید و تجلیل‌ها ازایشان‌کرده وخدای متعال در قرآن ستایشها درحقشان نموده است ؛ و امت اسلامی براین حقیقت همداستان و متفق است .

وانگهی عثمان گرچه تظاهر به‌روبه‌ای میکرده که دراین روایات وغیراز آنها دستور اتخاذ آن آمده یعنی رویهٔ تحمل ونجنگیدن، ولی عملا برخلاف آن رفتارمیکرد، زیرا به‌مناطق و محافل مختلف اسلامی نامه می‌نوشت وبرای جنگیدن بامردم مدینه ازآنها لشکر وسپاه می‌طلبید و اظهارعقیده میکرد که جنگیدن علیه مردم مدینه مثل جنگ با قبائل مهاجم ومشرکی‌است که درجنگ معروف خندق حمله‌آوردند یاجنگ با مشرکان دروبدره و تأکید مینمود که‌آنان کافر شده‌اند. بنابراین هرگاه واحدهای نظامی ازشهرستانها به‌کمکش رسیده بودند چنان جنگ خونینی براه میانداخت که هیچکس به‌گردش نمیرسید. وی ازآنجهت تظاهر به‌صبر وپرهیز ازجنگ مینمود که خودرا بعلت اتفاق اصحاب علیه وی ـ باستثنای سه‌نفر ـ بیکس وبی‌باور میدید و هیچکس حاضرنمیشد جانب اورا علیه اجتماع مهاجران وانصار ودینداران ثابت‌قدم بگیرد جز آن سه نفرکه بدردش نخوردند مخصوصاً حسان‌بن ثابت‌که آنقدر ترسوبود که جرأت نکرده غنائم شخصی مردی را که بدست زنی کشته شده بود برگیرد[1].

بدتر ازهمه اینکه حتی باهمهٔ بیکسی و خواری و بی‌باوری و باهمان یك مشت اموی علیه مردم مدینه و اصحاب و مهاجران و انصار و دینداران شهرستانها دست به جنگ زد، وآنها همهٔ دلیری وقهرمانی خودرا نشان داده‌اند ولی کاری از پیش نبرده و شکست خوردند و به«ام حبیبه» پناه جستند تاآنهارا درکندوئی پنهان کرده وبعد ازمدینه به‌خارج گریختند!

بعلاوه، گرفتیم که عائشه ـ چنانکه روایت میگوید ـ آن حدیث رافراموش کرده بود و هنگامی‌که توده‌های مردم را علیه عثمان میشورانده و دستور قتلش را میداد واورا «نعثل» و کافر مینامید آنرا به‌یاد نداشت. اما آیا دیگر راویان باتفاق او فراموش‌کرده بودند، ومثلا عبدالله‌بن عمر وابوهریره ومرهٔ بهزی وعبدالله‌بن حواله و ابوسهله و انس هم ازیاد برده بودند؟ یا ازیاد نبرده بودند ولی نقلش را درآن اوضاع وهنگام به‌مصلحت‌ندیده وبعداً‌که شرایط را مناسب یافته‌اند روایت‌کرده‌اند؟!

۱- رجوع کنید به: جلددوم «غدیر».

یا بعدها اززبان آنها درست کرده وبایشان بسته‌اند ؟!

هرگاه این سخنان که به پیامبر گرامی (ص) نسبت داده شده ، این که «این امین ویارانش را داشته باشید» و «ازاین و یارانش پیروی کنید» و «ازاین مرد پیروی کن زیرا درآن هنگام او و پیروانش برحق خواهند بود» صحت میداشت لازم میآمد که آنرا بداطلاع همهٔ اصحابش برساند ، زیرا مفهومش این است که فتنهٔ منظور از فتنه‌ها و شرایط و حوادث گمراهگر بوده وعثمان درکشاکش آن درجبهه وطرف حق قرار داشته است ، ومسلم است که پیامبر اکرم (ص) ازتبلیغ ورساندن آنچه مایهٔ هدایت امتش باشد دریغ نمی‌ورزیده و کوتاهی نمی‌نموده‌تا به‌یك یاچندتن ابلاغ نماید ودیگران را ازآن محروم وبی‌اطلاع بگذارد واوبرای ابلاغ تعالیم وراهنمائی مبعوث گشته ورسالتش همین بوده است . با این وصف ، و باتوجه به‌این واقعیت محرز، چرا جزاین چندنفر کسی آن حدیث را نقل‌نکرده است ؟ وچرا دیگران ولو بواسطهٔ همین چندنفر ازآن اطلاع نیافته‌اند ؟! وچرا برای همین چند نفر براز گفته شد و بطوریکه دیگران اطلاع نیابند ؟! وچرا اینها درهنگامهٔ جنگ بردر خانهٔ عثمان به‌آن استناد نکردند وآنرا دربرابر مهاجران و انقلابیونی که تقاضای عزل وخلع عثمان را داشتند اعلام ننموده وبه‌بانگ بلند افشا نکردند، درحالیکه میدانیم درمیانشان جمع کثیری یا اکثریتی بودند که اگر فرمان مطاع و فرمایش پیامبر (ص) را میشنیدند بیدرنگ سر تسلیم واطاعت فرود میآوردند؟! «آیا درآن سخن تأمل و اندیشه نکردند یاسخنی به‌ایشان رسیده که به‌پدرانشان نرسیده است ؟ این جز ازخود ساختن نیست.»[۱]

بررسی تمجید و تعریفها که برای عثمان ساخته‌اند

تا اینجاصفحه‌ای اززندگانی عثمان‌را ازنظرگذراندیم، صفحه‌ای که نمیدانم صفحهٔ سپیدحیات اوست باسیاه‌تراز دیگرصفحاتش؟! بهرحال، کسی که‌آنرا به‌تحقیق

۱- آیهٔ شریفه : أفلم یدبروا القول امجاءهم مالم یأت آباءهم الاولین ان‌هذا الا اختلاق .

ازنظرگذرانده ومورد تأمل ودقت قرارداده باشد به‌روحیات وپایه و مقامش پی‌برده است. به‌تفصیل برگذاردن آن نیز بهمین‌جهت بود، تا درائنای کاوش و پژوهش و سنجش، مقیاس و شناختی بدست‌آمده باشد وما را دربررسی وارزشیابی روایاتی که درباره‌اش هست بکارآید، وبتوانیم درپرتوآن وبا شناخت قطعی‌ودقیقی‌که ازاوبعمل آورده‌ایم آنهارا بسنجیم وتکلیفشان‌را معین‌نمائیم، هرچه را باآن‌جور و اندازه آمد ثابت بدانیم و نگاهداریم و هرچه‌را ناجور وبی‌قواره به‌دورافکنیم خاصه روایاتی را که درتمجید و درفضائلش هست وبسیاری را ازروی مبالغه وغلو ساخته‌اند.

آنچه تاکنون آوردیم اززشتخوئی و بدسرشتی وخلافکاریش ومواردی که تن به‌غرائز وامیالش سپرده یا بدکرداری نموده ودرحکومت و اداره خشونت وبیداد بخرج داده و راه نه ازدین بلکه ازشهوت جسته و سر ازقانون اسلام بپیچیده و پستی نموده وسست رائی وبدزبانی ودیگرکارهاکه هم ناپسند است و هم بدعاقبت و مایهٔ کیفر آخرت، به‌هیچ محققی مجال‌این‌را نمیدهدکه روایاتی‌راکه درفضائل‌ومکارم وی به دروغ ساخته ورواج داده‌اند باوردارد خواه سند آنها سست باشد و خواه محکم! چنانکه‌آراء ونظریات اصحاب پیش‌کسوت پیامبراکرم (ص) ـ که‌پیشتر درهمین‌جلد ازنظرتان‌گذشت مجالی‌برای این‌باقی نمیگذاردکه بحث ازصحت‌آن روایات‌ساختگی که درتمجید وتعریف عثمان هست پیش‌آید تاچه‌رسدبه‌بحث ازاثبات‌آن! درمضمون آن روایات دروغین خواه‌آنهاکه (مرسل) است وسندش‌ناتمام وخواه‌آنهاکه (مسند) وکامل‌است تمایلات هوسناك وغرضورزی مشتی بصری یا شامی‌را می‌بینیدکه غالباً نقل وروایت خویش‌را به بردگان آزاد شدهٔ عثمان یا باافرادخانوادهٔ بی‌اعتبارش میرسانند، وهمین میرساندکه ازساخته‌های معاویه بنفع‌عثمان‌است بنفع خلیفه‌ای‌که حکومتش‌را نردبان وصول به‌سلطنت ولذت‌کرده بود. معاویه خروارها سیم و زر خرج میکردتا احادیثی درفضیلت وتمجید افرادخانواده‌اش ـ همان شجره‌ای‌که قرآن وصفش‌کرده ـ یعنی بنی‌امیه عموماًوشاخهٔ خانوادهٔ‌ابی‌العاص مخصوصاًبسازند.متن بیشتراین‌روایات‌جعلی‌بقدری سست ورسوااست‌که هرگونه‌تلاش‌برای توجیه‌وتصحیح آنرا به بادمیدهد وبی‌اساس وپوچی وکذب خودرا ثابت میدارد.

اینك پاره‌ای از آن روایات جعلی :

۱ـ مسلم واحمدبن‌حنبل‌ازطریق عقیل اموی ازلیث عثمانی‌ازیحیی‌بن‌سعید اموی ازسعیدبن عاص پسرعموی عثمان ازقول عثمان و عائشه چنین روایتی ثبت کرده‌اند: «رسول‌خدا (ص) دربستر آرمیده و جامهٔ عائشه را بروی خود پوشیده بود. دراین‌حال ابوبکر اجازهٔ ورود خواست . اجازه یافت . مطلب خودرا بعرض‌رسانید و برفت . بعد عمر اجازهٔ ورود خواسته و پیامبر (ص) درهمان حال به‌او اجازه داد تا آمده مطلب خودرا عرض‌کرده برفت. عثمان میگوید: دراین‌هنگام من‌اجازه‌خواستم. پیامبر (ص) بنشست و به‌عائشه گفت: لباست را جمع وجورکن. من مطالبم‌را با او درمیان گذاشتم، وبرفتم. عائشه به‌پیامبر (ص) گفت: چطورشد وقتی ابوبکر و عمر ـ رضی‌الله‌عنهما ـ آمدند نگران نشدی آنطورکه بهنگام آمدن عثمان شدی؟ پیامبر خدا (ص) فرمود : عثمان مردی با حیا است، وترسیدم اگر درآن حال به‌او اجازه دهم با من ملاقات‌کند مطلب خودرا عرضه ندارد.» [۱]

۲ـ مسلم ودیگر محدثان ازطریق عائشه چنین روایت کرده‌اند: «پیامبر خدا (ص) درخانهٔ من آرمیده وساق پا وقسمتی ازبالای زانویش عریان بود. ابوبکر از او اجازهٔ ورود خواست . اجازه داد و درهمان حال‌بود، و با او گفتگو کرد. بعد عمر اجازه خواست. درهمان حال به‌او اجازه داد و بااو گفتگوکرد . آنگاه عثمان اجازه خواست . پیامبر خدا (ص) بنشست ولباسش‌را جمع‌وجورکرد . چون برفت عائشه ـ رضی‌الله‌عنها ـ گفت : ابوبکر وارد اطاق‌شد دست‌پاچه نشدی واهمیتی به اوندادی . عمر واردشد دست‌پاچه نشدی و اهمیتی به‌او ندادی . اما وقتی عثمان واردشد نشستی ولباسهایت را درست‌کردی ؟ فرمود : من ازمردی که فرشتگان ازوی شرم مینمایند شرم مینمایم.» [۲]

۱ـ صحیح مسلم ۱۱۷/۷ ـ مسند احمد حنبل ۷۱/۱ ـ ۱۵۵/۶ ، ۱۶۷ .

۲ـ مسند احمدبن حنبل ۶۲/۶ ـ صحیح مسلم۱۱۶/۷ ـ مصابیح‌السنة ۲ ۲۷۳/۲ ـ ریاض‌النضرة ۸۸/۲ ـ تاریخ ابن کثیر ۲۰۲/۷ .

بخاری حدیثی درتمجید عثمان به‌ثبت رسانده و درحاشیه‌اش مینویسد :
«عاصم می‌افزاید که پیامبر (ص) درجائی که آب درآن بود نشسته وزانوها یا یکی از زانوهایش‌را عریان کرده بود. چون عثمان واردشد زانوی خویش‌را پوشاند.» ابن‌حجر در«فتح‌الباری» مینویسد: «ابن‌التین میگوید: داودی این‌روایت را نامعلوم ونادرست دانسته وگفته که این‌روایت مربوط به‌این‌حدیث نیست وراویان‌آن حدیثی‌را درحدیث دیگری‌مخلوط کرده‌اند. آن‌حدیث‌چنین‌است: ابوبکرنزدپیامبر(ص)که درخانه‌اش‌بود وبالای زانویش‌را عریان‌کرده بودآمده نشست ، بعد عمرآمد . سپس وقتی عثمان‌آمد پیامبر (ص) بالای زانوی خویش‌را پوشاند . . .»[۱]

امینی گوید: شرم وحیاعبارتست‌ازخویشتنداری وپرهیزازآنچه‌باشرافت ـ به مفهوم دینی یا انسانی‌آن ـ مغایرت داشته باشد. شرم ریشهٔ فطری دارد، وکمال‌آن اکتسابی بوده و بوسیله ایمان تکامل پیدا میکند. بهمین‌جهت هرقدرایمان و معرفت افزون‌گردد شرم وحیای انسان بیشتر خواهدگشت و به‌ملکه‌ای راسخ تبدیل‌خواهد شد که آدمی‌را بطورخودکارو ناخودآگاه ازنزدیکی وآلایش به رسوائیها دور میدارد . بدینسان‌آدمی درکارها وخودداریها یا درگرایش نفسانی وتمایل یك‌نوع «خودبندی» پیدا میکند پنداری بندها وحدودی براعضا و دستگاههای فیزیولوژیك او و برروان‌و خردش‌نهاده‌است بطوریکه‌هیچیك تاب‌گسستن‌آن‌یابدرشدن ازمحدوده‌اش رانمیآرند . پیامبر عالیقدر (ص) میفرماید : «ازخدا براستی شرم‌کردن این است‌که سر و دستگاه ادراك را وشکم ومحتویاتش‌را نگاهداری کنی ومرگ وبلا (یاآزمایش) را بیادداشته باشی.»[۲] بنابراین، هرکاری‌که ازحدود دین‌وانسانیت بیرون باشد باشرم وحیامغایرت دارد وحیا عاملی‌است‌که ازکارهای زشت و ناپسند وهرگناه کوچك وبزرگی‌که دامن انسانیت و عفت وایمان‌را بیالاید‌بازمی‌دارد . بازبهمین‌جهت هرکس‌شرم نداشته‌باشد

۱- ۴۳/۷
۲- ترمذی در«جامع‌الصحیح» و منذری در «الترغیب و الترهیب» ۱۹۶/۳ ثبت‌کرده است .

هرکاری بخواهد وهوس کند انجام میدهد. درحدیثی ازپیامبر (ص) آمده است که «هرگاه شرم نداشتی هرکار میخواهی بکن». [۱] بنابراین ، فحش وبددهنی ، خیانت ، فریب ، حیله ، پیمان‌شکنی ، هرزگی ، شهوترانی ، و امثال‌آن ضد شرم وحیا است. به‌تضاد آنها پیامبر گرامی (ص) اشاره فرموده است، ازجمله دراین احادیث شریفه:

شرم ازایمان است وایمان دربهشت. بدزبانی ازخشونت است وخشونت در دوزخ[۲]

شرم وکم‌روئی ازایمان است و (آدمی) را به‌بهشت نزدیك و ازدوزخ دور میسازند . فحش وبدزبانی ازشیطان است وبه‌دوزخ نزدیك وازبهشت دور میسازند.[۳]

ای عائشه ! شرم اگربصورت مردی درمیآمد مردی صالح میبود، وبدکاری و بدگوئی اگر مردی می‌شد مردی بد میبود [۴].

بدکاری وبدزبانی درهرچیزکه باشد باعث زشتی آن میشود، و شرم وحیا درهرچیز باشد مایهٔ آراستگی آن میگردد.[۵]

خدای عزوجل هرگاه بخواهد بنده‌ای را گمراه سازد شرم و حیارا ازاو میگیرد . وقتی حیا را ازاوگرفت آدم کینه‌توز ومورد کینه خواهدشد . چون‌چنین‌شد امانت را نیز ازدست خواهد داد. وقتی امانت‌دار نبودخائنی خواهدشد که به‌اوخیانت نیز میشود. چون چنین‌شدحس‌ترحم و شفقت را ازدست خواهدداد. دراین‌حال‌مطرودو ملعون خواهد بود. وقتی مطرود وملعون‌گشت پیوند اسلام از اوگسسته‌خواهد بود و ازمسلمانی بیرون . [۶]

۱- بخاری در«صحیح» ، بخش اخلاق ثبت کرده‌است .

۲- منذری در«الترغیب‌الترهیب» ۱۶۵/۳ میگوید: این روایت را احمدحنبل ثبت‌کرده ورجال سندش«رجال صحیح» هستند . ترمذی وابن‌حبان در«صحیح» خویش آنرا ثبت‌کرده‌اند . ترمذی میگوید : حدیثی راست ونیکو است .

۳- «الترغیب والترهیب» ۱۶۵/۳.

٤- ۱٦٦/۳ طبرانی وابوالشیخ ثبت‌کرده‌اند .

۵- ابن‌ماجه درسنن ۵٤٦/۲ و ترمذی در«صحیح» ثبت کرده است .

٦- «الترغیب‌الترهیب» ۱٦٧/۱ : ابن‌ماجه ثبت‌کرده‌است .

شرم وحیا ثمری جز خیر ونیکی ندارد.[1]

مناوی درشرح این‌حدیث میگوید: «زیراکسی‌که ازمردم خجالت بکشد که دربرابرشان‌کار زشتی انجام دهد به‌این‌حال‌کشانده خواهدشد که ازپروردگارش‌بیش‌از مردم خجالت بکشد. درنتیجه هیچیك ازوظایفش‌را فرونمیگذارد و دست به‌خطاوگناه نمیزند. ابن‌عربی میگوید: شرم وحیا این‌است‌که انسان‌کاری نکند که اگر دیگران بفهمند چنان کاری انجام داده خجالت بکشد. مؤمن میداندکه خدا هرکاری راکه او بکند می‌بیند، بهمین جهت ازاوخجالت میکشدکاری انجام دهد که مایهٔ شرمساری است، ونیز چون میداند درقیامت‌کارش‌را کیفر خواهدداد خجالت میکشد وآنچه را مایهٔ شرمندگی‌است ترك مینماید. این‌است شرم وحیا. بهمین سبب‌است‌که شرم‌وحیا ثمری جز خیرونیکی ببار نمی‌آورد. شرم وحیا درحقیقت خوئی است‌که انسان را به ترك کار ناپسند وامیدارد و نمیگذارد درحق‌دیگران کوتاهی نماید. یکی از حکیمان گفته است: هرکه جامهٔ شرم پوشید هیچکس عیبش ندید.»[2]

اکنون بیائید درزندگانی عثمان تأمل و جستجو کنیم شاید چیزی بیابیم که ثابت نماید او شرم وحیائی‌داشته است. نگاهی به‌کارهای او که ذکر کردیم و حرفهایش وگفتگو و ترك‌وظائفی‌که از اوسرزد، روشن میسازدکه نشانه‌ای ازشرم و حیا درآنها نیست. واگر ذره‌ای شرم وحیا دراوبود چنان‌کارها ازاو سر نمیزد وآن حرفها را به‌زبان نمی‌آورد ودرانجام آن وظائف کوتاهی نمی‌نمود. او شرم و حیا نداشته است تاچه رسدبه‌اینکه باحیاترین فردبشر یا پر شرم‌ترین فرد امت اسلامی باشد یا فرشتگان ازاو شرم داشته باشند!

بار دیگر این‌کارها وحرفهایش‌را به‌یادآوریم وازنظربگذرانیم تا وجودحیا ومقدار شرمش را به درستی دریابیم:

به مولای ما امیرالمؤمنین علی علیه‌السلام میگوید: بخدا قسم تو درنظر

۱- بخاری ومسلم وابن‌ماجه ومنذری آنرا روایت کرده‌اند.

۲- فیض‌القدیر ۴۲۷/۳.

من برتر ازمروان نیستی . آیا عثمان وقتی این‌حرف را میزد نمیدانست خدا در قرآن مجید علی‌را «خود پیامبراکرم» شمرده وبه‌صراحت ازهر آلایش بری وپیراسته دانسته است ، ونمیدانست که «مروان‌بن حکم» تبعیدی‌پی فرزند تبعیدی است و قورباغه‌ای قورباغه‌زاده وملعونی پسرملعون ؟ [۱]

وقتي نامه‌اش را حاوی فرمان قتل‌محمدبن ابی‌بکر ودوستانش و شکنجه و آزار آنان را به‌او ارائه میدهند وبازخواستش میکنند ، پس‌از انکار این که نامه را نوشته وآن پیك دولتی‌را فرستاده باشدامام پاك وسرور خاندان پیامبر (ص) را متهم به نوشتن وجعل‌آن نامه میکند وبه‌او میگوید: تورا متهم به‌این کار میکنم ومنشی‌ام مروان را!

به‌امام علی‌بن‌ابیطالب علیه‌السلام میگوید: هیچ گردنکش‌قانونشکنی‌نیست که تورا نردبان ووسیله و باور خویش‌ساخته وپشت و پناه خود نگردانیده باشد!

چون امام دربارهٔ عمار یاسر بااو سخن میگوید وازتبعید وی برحذرمیدارد به‌او میگوید : تو بیش‌ازاو مستحق تبعیدی !

مروان‌بن حکم ودیگر درباریانش‌راکه ازقماش مروان بودند درکار ابوذر۔ آن صحابی عظیم‌الشأن ۔ طرف مشورت قرارداده و میگوید : دربارهٔ این پیر مرد دروغساز نظربدهید که بزنمش‌بازندانیش‌کنم یابکشمش؟! درحالی که درگوش‌خودش وهمهٔ‌اصحاب این‌سخن پیامبرگرامی طنین‌انداز است: نه‌آسمان برراستگوتروصریح‌تر ازابوذرسایه افکند ونه زمین چون اوبه برگرفته است. ودیگر فرمایشات تمجیدآمیز وآفرینهایش‌برابوذر. [۲]

به عمار یاسر ۔ وقتی میگوید : خدا ابوذررا بیامرزدکه ازدست ما نجات یافت ۔ میگوید : ای ... [۳] خیال کردی ازتبعید اوپشیمان شده‌ام؟ ودستور میدهد اورا

۱ـ رجوع کنید به: جلد هشتم .

۲ـ رجوع کنید به: جلد هشتم .

۳ـ حرف زشتی که نوشتنش ناپسند است.

باخشونت بیرون کنند. میدانیم عمار یاسر کیست و مقام و منزلتش چیست وچنانکه نوشتیم میانهٔ دودیدهٔ پیامبر(ص) است و پاکیـزهٔ پیراسته، و بفرمودهٔ پیامبر (ص) ازسرتاقدمش آکنده ازایمان‌است‌وایمان‌باگوشت‌وخونش‌آمیخته‌است وباحق(بااسلام) میچرخدوحق (بااسلام) هرجابگردد وی به‌همانجا میگردد. ومیدانیم‌که درقرآن مجید ازاوبه‌نیکی یاد شده‌است.

اگر ادعای عثمان راست باشدکه ازوقتی دست بیعت به دست پیامبر (ص) داده باحترام آن‌حضرت هیچگاه دست راست به‌عورت خویش‌نسوده‌است[1] چگونه‌زبان به‌چنین حرف زشتی میآلاید و چنین کلمه‌ای را بـه‌زبان میراند ؟! او کـه ازدیرگاه احادیث نبوی را به‌زبان میآورده و قرآن تلاوت مینموده آیـا شایسته نبودکه زبان خویش به‌احترام قرآن وسنت ازچنین حرف زشت ورکیکی پاك نگاه بدارد و به آن نیالاید ؟! اگرکسی پیدا نشودکه بگوید : آن ادعای او دربارهٔ خودش‌کـه به احترام پیامبر(ص) دست راست خودرا ازوقتی دست بیعت داده هرگز به‌عورت خویش نبرده است باستناد آنچه ازاو و اززبانش سرزده رد وابطال می‌شود.

آیا آنچه ازاو واززبانش سرزده درمورد عبدالله‌بن مسعود ، دلیلی نیست بر رد ادعایش وبرتعیین رابطه‌اش باشرم وحیا ؟! آنگاه‌که به‌حال تبعید به‌مدینه وارد گشت وَ به‌مسجد، عثمان رو به‌مردم و اصحاب پیامبر (ص) کردکه «هان ! حیوانکی بدخوی به‌سراغتان آمدکه اگرکسی برخوراکش بگذرد قی می‌کند ومدفوع میریزد»! درحالیکه دانستیم ابن‌مسعود ازکسانی است‌که خدا درقـرآن ستودەشان ، و ازلحاظ دینداری وحرکات ورفتار بیش‌ازهرکسی به‌پیامبر اکرم شباهت داشته است.[2]

به‌عبدالرحمن‌بن‌عوف ـ که میگویندازده نفری‌است‌که مژدهٔبهشت‌یافته‌اند۔ میگوید: «تو منافقی»[3]!

صعصعة‌بن صوحان را ـ کـه سروری سخنور و زبـان‌آور و دیندار است ـ

۱ـ روایت تاریخی آن بتمامی خواهد آمد.

۲ـ رجوع‌کنید به‌همین‌جلد .

۳ـ سیرة حلبی۲/۸۷ - صواعق ۶۸.

«هيكلي مغرور ومتكبر» ميخواند.[1]

بهمغيرةبن وليد مخزومي چون ازعمار ياسر دفاع ميكند واعتراض كه چرا عثمان كتكش زده تا بيهوش شده ، فحش ميدهد .

درنامهاش بهمعاويه ميگويد : مردم مدينه كافر شدهاند .

درنامهٔ ديگري بهاودربارهٔ مردم مدينه ـ يعني اصحاب ومهاجران وانصار ـ ميگويد : آنها مثل قبائل مشرك و مهاجمي‌هستندكه درجنگ خندق يا دراحد» بهما حملهآوردند. دربارهٔكساني‌اين‌حرف را ميزندكه بفرمودهٔ قرآن وحكم تاريخ‌مهاجران و پيامبر (ص) را پناه داده وكمك‌كردند، ودربارهٔ مهاجراني‌كه خدا وپيامبر ودينش را تصديق‌كردند وپيروي نمودند، واينهاكساني هستندكه هواخواهان عثمان درقرون بعد همهشان را «عادل وراسترو» و بر راه راست دين ميدانند .

درنامهاي بهمالك اشتر ويارانش ميگويد : شما را بهحمص تبعيد كردهام. شما درغم اسلام ومسلمانان نيستيد.

ازفراز منبر پيامبر (ص) و دربرابـر خلق مسلمان اين دروغ شاخدار را ميگويد : «اين‌جماعت اهل مصر دربارهٔ حاكم وپيشواشان خبري بهآنها رسيده بود . اما وقتي يقين‌كردند بي‌اساس است به‌كشورشان بازگشتند.» اين‌را بعدازاين ميگويد كه دربرابر مردم بهخلافكاريها و انحرافش اعتراف نموده و اظهارندامت وتوبه‌كرده و قول داده ورسماً تعهد سپردهكه درحكومت واداره مطابق قرآن وسنت رفتار كند ، وبراين تعهدنامه جمعي‌ازاصحاب پيامبر(ص) شهادت داده وگواه شدهاند، ومصريان و ديگرمتعرضان وانقلابيون درنتيجهٔآن بهديارخويش بازگشتهاند. آنگاه عهدخويش شكسته وپيمان توبه‌را گسسته ودگرباره سر بهشيطان‌صفتان دور وبريش سپرده وراه هوسناك دلخواه آنان را پيش‌گرفتهاست . آيا چنين‌كسي بوئي ازحيا برده است؟!

شبي‌كه همسرش ـ دختر عزيز پيامبر (ص) ـ ازدنيا ميرود وپيامبر (ص) و خاندانش همگي عزادارند و عثمان بايداندوهگين باشد اندوه بهدل راه نميدهد وحتي

۱ـ پيشتر گذشت .

با همسردیگر خویش می‌آرمد، واین‌برپیامبر اکرم (ص)گران میآید بطوریکه تلویحاً به‌او می‌فهماند کار خوبی نکرده وپاس همسری را نداشته است و به‌کنایه میفرماید: درمیان شما کسی هست‌که دیشب را بـاهمسرش نخفته باشد ؟ ! وسپس عثمان را از تصدی دفن دخترخویش‌محروم‌میسازد، وبه‌این‌ترتیب لکهٔ‌ننگی‌برپیشانی‌اومی‌چسباند.

درابتدای تصدی حکومت به‌منبرمیرود و به‌جائی‌که ویژهٔ پیامبراکرم(ص) بوده و ابوبکر یك پله وعمر دوپله پائین‌تر ازآن می‌نشسته‌اند می‌نشیند و این درآن احوال نوعی‌گستاخی وپرروئی شمرده میشده است، عثمان اگر باحیاتر ازدوهمکارش میبودباید تکیه برآن جایگاه نمیزدویك پله پائین‌تر ازعمر می‌نشست یا درجای‌آنان، و روش آنان‌را درحیا وادب پیروی میکرد ، ولی چنین نکرد ...

عثمان درحکومت و اداره ، ازقرآن و سنت تخطی نمود وانحراف جست. چنانکه مهاجران پیش‌کسوت وبازماندهٔ شورا این‌مطلب را به‌دیگر اصحاب وتابعانی که دراستانها پراکنده بودندگوشزد کردند ونوشتند: نزدما بیائید وخلافت رسول‌خدا (ص) را پیش‌ازاین‌که ازصاحبانش بربایند به‌سامان آورید . زیـرا بجای کتاب خدا (یعنی قرآن) چیزدیگری اتخاذ شده وسنت پیامبرش دگرگون‌گشته‌است[1] وبه‌اصحابی که درمرزها سرگرم جهاد بودند نـوشتند : دین‌محمد (ص) راکسی‌که پشت سر شما (یا جانشین شما) است تباه‌گردانیده و ترک‌کرده است . بنابراین بشتاب بیائید و دین محمد (ص) را برقرارگردانید . وعائشه درحالیکه کفش پیامبر (ص) را افراشته بود میگفت : سنت (وروية) رسول‌خدا ـ صاحب این‌کفش ـ را ترک‌کرده‌ای . ومیگفت : چه زود سنت پیامبرتان را ترک‌کردید درحالیکه این‌مو وجامه وکفش اواست‌که‌هنوز نفرسوده است . ومیگفت: عثمان سنت رسول خدا را فرسوده و ازبین برده است . و میگفت : نعثل را بکشید . خدا نعثل‌را بکشد، زیرا کافرگشته‌است . ودیگرسخنان‌که عائشه ودیگران‌گفته‌اند همه درتخلف عثمان ازقرآن وسنت‌است.

اظهارنظرهای عثمان ، اظهارنظرهائی‌که مخالف قـرآن و سنت است یك

۱- رجوع کنید به : همین جلد .

سلسله کار دیگر است که بنوبهٔ خود میتواند ماهیت او وخلق و روحیه و میزان شرم وحیایش‌را معین نماید. نظریاتی که درموردنمازوهدایا وصدقات یا مالیاتهای‌اسلامی وخمس وزکات و حج و ازدواج وقانون کیفری وضمانتهای حقوقی ازخود ساخته و بالحن زننده‌ای اظهارداشته است مثلا اینطور : این‌نظری است که من‌دارم ! یـا هرچه ازغنائم ودرآمد عمومی‌مورد احتیاجمان باشد برمیداریم هرچند عده‌ای مخالف‌باشند این‌مال خدا است ، به‌هرکه بخواهم میدهم وهرکه را بخواهم ازآن محروم میسازم ، خدا پوزهٔ‌کسی راکه نمی‌تواند ببیند به‌خاك بمالد. دراین هنگام علی‌علیه‌السلام به‌او اخطار فـرمود : دراینصورت ازکارت جلوگیری خواهد شد ونمیگذاریـم چنین‌کاری بکنی. وعمار یاسرگفت : خدا را گواه میگیرم که من‌اولین‌کسی باشم که نتواند این طرزکارت را ببیند. [۱]

مردم را تحریك میکرد به‌نظریات و آراء خلاف اسلام اوعمل‌کنند، وکاررا به‌جائی رساندکه روزی امیرالمؤمنین علی (ع) درجوابش‌که گفت : ونبینم دست به کاری بزنی‌که مردم را ازآن نهی کرده‌ام، فرمود : هرگز سنت رسول‌خدا (ص) را ترك نخواهم کردتا حرف مخالفی راکه یك نفرزده‌است بکاربندم! یافرمود: من کسی‌نیستم که سخن رسول خدا (ص) را بخاطر حرف تو به‌زمین‌بیندازم ! ومقاومتش دربـرابـر بدعتخواهی عثمان به‌جائی رسیدکه دریك مورد نزدیك بود جان دراین‌راه بگذارد[۲].

عثمان بدینگونه دیگران را گستاخ‌کرد تا دربرابر حکم خدا وسنت پیامبر (ص) به‌اظهارنظرخودسرانه واتخاذ آراء مغرورانه بپردازند، چنانکه معاویه ومروان ودیگر افراد خانوادهٔ او بعدها دین‌خدا را بازیچه ساختند وآنرا چون چرخك‌کودکانه بهرسوکه هوس میکردند می‌چرخاندند .

عبیدالله‌بن عمر ـ قاتل‌جمعی بی‌گناه ـ راکه باید اعدام میشد درپناه‌خویش گرفت وقانون جزای اسلام رادرموردش‌تعطیل‌کرد، چنانکه ازاصحاب هرکه‌صاحبنظر

۱- درهمین‌جلد گذشت.

۲- رجوع‌کنید به : جلد ششم وهشتم .

بوده وسخنش معتبر ونافذ براین کارش اعتراض نمود وتقبیح کرد .

همچنین قانون جزای اسلام‌را درمورد ولیدبن عقبه‌بخاطر پیوندخویشاوندیش تعطیل کرد واوراکه شراب خورده و درمحراب مسجد اعظم کوفه استفراغ کرده بود ومشاجره وزدوخوردی درنتیجهٔ آن بین مسلمانان بوجودآورده بودبی کیفررهاساخت[1].

بنی‌امیه راکه افرادی تبهکار وهوسران بودند و ازشجرهٔ ملعونه‌ای که در قرآن بدان اشاره رفته برگردن مردم سوارکردوزمینهٔ سلطنتشان را فراهم ساخت ، و شهرهای مهم ومعتبر کشور را زیر فرمانشان درآورد . چنانکه درجلد هشتم شرح دادیم .

عمو وعموزاده‌هایش‌راکه پیامبر(ص) ازسرزمین‌مقدس مدینه بیرون رانده وتبعید کرده بود به‌مدینه بازگرداند و درپناه حمایت خویش گرفت .

مصالح عمومی‌را به‌قبضهٔ مروان‌بن حکم بی‌سروپاوهوسکار درآورد و به دلخواه او سیاست‌کشورداری خویش‌را تغییرمیداد ومطابق میل او درمی‌آورد. چنان تابع ومطیع اوبودکه گوئی نه‌مشاور بلکه حاکم وی است . مولاامیرالمؤمنین به او فرمود : «تو ازمروان و او ازتو جز باین طریق خشنود نمیشویدکه عقل ودینت را برباید وازتو شتر بارکشی بسازدکه بهرجاکه میخواهد بکشاند؟» وفرمود :«نه تو از مروان راضی می‌شوی ونه اوازتو راضی میشود جزباین‌طریق‌که دینت را تباه‌سازد و وعقلت را برباید. گوئی همین الان است‌که تورا بـه‌چاه میاندازد و بعدهم بیرون نمی‌آورد» .

به استاندارش‌نامه مینویسدکه پاکترین‌شخصیتهای امت‌را بکشند؛ زندانی وشکنجه کنند .

پاکترین اصحاب وپیشاهنگان اسلام را و تابعین‌نیک سیرت را تبعید میکند و ازبازداشتگاهی به بازداشتگاه ومنطقهٔ دیگری کوچ میدهد و ازخانه‌شان درمدینه و بصره‌وکوفه‌آواره میسازدوباهروسیله‌ای‌که دستش‌میرسداذیت‌وشکنجه‌واهانت‌میکند.

۱- مشروح ماجرا درجلد هشتم آمده است.

ازخانه و دیارشان آواره و تبعید گشته اند پنداری مرتکب گناهان بخشایش ناپذیر شده‌اند. ابوذر، آن راستگوی بزرگ که دین و پیامبر (ص) را براستی و ازسر صدق تصدیق کرد درجریان تبعیدپاهایش مجروح گشت و سرانجام در تبعیدگاه عثمان یکه و تنها درگذشت.

این مختصری است ازشرم نامهٔ عثمان تاهرمحقق و متفکری انصاف بدهد که اورا چه مایه ازشرم وحیا است، وآیا نشانه‌ای ازحیا درآن هست؟ یادرهمهٔ آن احوال و شرائطی که چنین حرفها ازدهانش بیرون آمده یاکارها ازاوسرزده و فرمانها رقم خورده اثری ازآن ملکهٔ فاضله که مانع ورادع هرکژی و جنایت وخطا است درآن دیده میشود. دیگر صفحات زندگی اورا ازروی این شرم نامه میتوان قیاس کرد.

نکتهٔ جالب توجه دیگر دراین حکایت ساختگی این است که میگوید پیامبر اکرم (ص) ازعثمان بیش از ابوبکر ملاحظه کرده وحیا نموده است. درحالیکه اگرروایت دیگری که همین جماعت نقل کرده‌اند راست فرض شود چاره‌ای جز تکذیب این روایت نمیماند. زیرا درآن روایت[۱] ادعا شده که خدا ازابوبکر شرم کرده وبراثر آن شرمندگی، پیامبرش را دروغگو شمرده است! و دراین روایت ادعا میشود که فرشتگان ازعثمان شرم مینمایند. پس مقام ابوبکر برتر ازعثمان است بلحاظ شرم وحیا. اگرقرار باشد پیامبر (ص) ازکسی بیش ازدیگران شرم نماید ابوبکر است نه عثمان، زیرا ازآن یك خدا شرم نمود، و ازاین یك فرشتگانش! پس چگونه پیامبر (ص) ازکسی که خدا از اوشرم نموده شرم ننمود وازکسی شرم کرد که فرشتگان ازاو درشرمند؟! چگونه وقتی ابوبکر وارد اطاق شد خودرا جمع وجورنکرد وبرای عثمان کرد؟!

دگرباربه روایت شرم وحیای عثمان برگردیم وآنرا ازدیگرلحاظ مطالعه کنیم. سازندهٔ آن مفتون عثمان بوده وفقط یك چیزرا منظور داشته وآن بزرگ کردن عثمان وفضیلت ساختن برای او بوده است وهیچ نیندیشیده که بااثبات چنین فضیلتی برای عثمان همان فضیلت را ازپیامبر اکرم (ص) سلب مینماید، یا اندیشیده و دراین کار تعمد داشته است! به پیامبر گرامی نسبت داده که رانهای خویش را دربرابر اصحابش عریان

۱- درجلد هفتم گذشت.

نموده واعتنائی به‌حضورشان نکرده تاوقتی کسی سررسیده که فرشتگان از او درشرمند، آنگاه رانهای خویش‌را پوشانده است.

میگوئیم: اولا ـ این کاررا مردان بزرگ و عالیمقام هیچ ملتی مرتکب نمیشوند، وفقط افراد طبقات بی‌فرهنگ مثل اعراب بیابان‌گرد ممکن است دست‌به‌آن بزنند. پیامبری که دروقار و متانتش طعنه به کوهساران میزند و درمعرفت دریائی بیکران‌است ودرحیاچنان‌که ابوسعید خدری‌میگوید: «ازدوشیزهٔ درحجاب شرمگین‌تر است [1] وچون چیزی را ناخوشایند داشت درچهره‌اش می‌خواندیم»، وخدا چنان‌ادب و اخلاقش آموخته که هیچ ناپسندی دروی یافت نشده وچندان تهذیبش کرده که خلق وخویش بدان عظمت رسیده که درحقش فرماید: «براستی تودارای خلق وخوی‌عظیمی هستی»، هیچ مؤمن فهمیده‌ای که اورا شناخته وبه عظمتش پی‌برده باشد جرأت و جسارت این‌را ندارد که چنین‌نسبتی ـ که درروایت جعلی‌ودروغین‌آمده ـ به‌وی‌بدهد.

ثانیاً ـ شریعتی که حضرتش آورده ومکتب اخلاقی‌اش ران را «عورت» واز محلهای پنهان کردنی بدن شمرده و دستور پوشاندنش‌را داده است.

۱ـ احمد حنبل پیشوای حنبلیان در«مسند» خویش روایتی ازقول‌محمدبن جحش ـ خویشاوند پیامبر (ص) ـ ثبت‌کرده که «پیامبر(ص) ازکنار معمر که درکنار مسجد سرپانشسته وقسمتی ازرانش دیده میشد بگذشت. به‌اوگفت: رانت را بپوش معمر! زیرا ران ازمحلهای پوشیدنی بدن است.» [2]

با سند وعبارت دیگری ازطریق محمدبن جحش نیزآمده است اینطور: «همراه پیامبر (ص) بودم. ازکنار معمر که رانهایش عریان وپیدا بود بگذشت، به اوگفت: رانهایت را بپوشان: زیرا ران ازقسمتهای پوشیدنی بدن است». بخاری روایت را ازهمین‌طریق و دوطریق دیگر ـ ازقول‌ابن‌عباس وجرهد ـ ثبت‌کرده، سپس

۱ـ بخاری در «صحیح»، فصل صفات پیامبر (ص)۲۰۳/۵ ومسلم در «صحیح» خویش ۷۸/۷ ثبت‌کرده‌اند.

۲ـ ۲۹۰/۵.

این روایت را که «پیامبر (ص) رانش را لخت کرده بود» از دو طریقی که انس آورده ذکر کرده است ، و توضیح میدهد که روایت انس سندش محکم تر است اما روایت جرهد به احتیاط نزدیکتر[1] . روایت مورد بحث را وی در تاریخش نیز ثبت کرده[2]، وبیهقی در «سنن»[3] وحاکم نیشابوری در «مستدرك»[4]. ابن حجر در «اصابه» مینویسد : «این روایت را احمد حنبل وحاکم ثبت کرده وصحیح شمرده اند . ابن قانع بصورتی دیگر ازقول اعرج ازمعمرروایت کرده که پیامبر (ص) ازکنار اوکه رانش را لخت کرده بود میگذشت . . .»[5] عسقلانی مینویسد : «رجال سند این روایت رجال صحیح اند باستثنای «ابوکثیر»، زیرا عده ای ازاوروایت کرده اندامامن نتوانستم اورا صریحاً عادل وراستگو بخوانم . ابن قانع این روایت را ازطریق وی نیز نقل کرده است. روایت محمدبن جحش باسند دیگری که رجالش مورد اعتمادند بدست من رسیده و درکتاب «چهل حدیث متباین» نوشته ام»[6] حافظ هیثمی ازقول احمد حنبل و طبرانی نقل کرده ومیگوید : رجال روایتی که احمد حنبل آورده همگی ثقه ومورد اعتمادند[7] .

۲- ازعلی ـ رضی الله عنه ـ این فرمایش پیامبر(ص) روایت شده است : «ران ـ یا رانهایت ـ را بیرون میناداز . وبه ران انسان زنده یا مرده نگاه مکن»[8]

۳- جرهد اسلمی ازرسولخدا (ص) نقل میکند : «من پارچه ای برتن داشتم ورانم عریان شده بود. پیامبر (ص) ازکنارم بگذشت وگفت : رانت را بپوشان، زیرا ران ازاعضای پوشیدنی بدن است .»

۱- «صحیح» بخاری، باب مایذکرفی الفخذ ۱۳۸/۱.
۲- تاریخ بخاری ۱-۱/۱۲.
۳- ۲۲۸/۲.
٤- ۱۸۰/٤.
۵- ٤٤۸/۳.
٦- فتح الباری ۳۸۰/۱.
۷- مجمع الزوائد ۵۲/۲.
۸- سنن بیهقی ۲۲۸/۲ - مستدرك حاكم ۱۸۰/٤ ـ نیل الاوطار ٤۸/۲ .

این‌را بخاری در(صحیح) خویش ثبت‌کرده و مالك در(موطا) ونیز ابوداود و احمد حنبل وترمذی ومیگوید : حدیثی‌نیکو است. قسطلانی در «ارشادالساری» از مالك‌وترمذی‌نقل کرده ومیگوید: ابن‌حبان‌آنرا‌صحیح‌دانسته. شوکانی‌در«نیل‌الاوطار» میگوید : ابن‌حبان آنرا صحیح دانسته است [1]. بیهقی در (سنن) ازدوطریق ثبت‌کرده است [2] ونیز حاکم درمستدرك [3].

۴ـ ابن‌عباس روایت میکند : «رسولخدا (ص) ازکنارمردی‌که رانش‌عریان بود گذشت به‌اوگفت : رانهایت را بپوشان ، زیرا ران مرد ازاعضائی است‌که باید پوشانده شود.»

بطوریکه‌گفتیم‌بخاری این‌راثبت‌کرده و ترمذی نیز واحمددر «مسندش» [4]، وبیهقی در«سنن» ، میگوید : «شیخ‌گفته است‌که سندهای این‌روایت [5] «صحیح» وقابل استناد است» [6] ؛ همچنین‌حاکم نیشابوری در«مستدرك» [7].

۵ـ دارقطنی در«سنن» ازقول عبدالله‌بن عمر روایت کرده است که پیامبر (ص) فرمود: «به‌بچه‌های خودتان درهفت سالگی دستوربدهیدنمازبخواند، درده‌سالگی آنهارابرای نمازخواندن تنبیه‌کنیدوجای خفتنشان را جدا نمائید. هرگاه‌کنیزخودتان را شوهر دادید به‌برده یا مزدورتان به‌پائین‌کمر تابه زانوی آنها نظر نیندازید، زیرا ازکمر به‌پائین تا به‌زانو جزء قسمت پوشیدنی بدن است .)

احمدحنبل‌این‌راثبت‌کرده است باین‌عبارت : «نبایدبه‌هیچ‌قسمت از«عورت» (یا قسمت پوشیدنی وممنوع بدن) او نگاه کنند . زیرا ازکمر به پائین تا زانوهایش

۱ـ ۵۰/۲.

۲ـ ۲۲۸/۲.

۳ـ ۱۸۰/٤.

٤ـ ۲۷۵/۱.

۵ـ یعنی سند حدیث ابن‌جحش وجرهد وابن‌عباس.

٦ـ ۲۲۸/۲

۷ـ ۱۸۷/٤.

جز قسمت ممنوعه وپوشیدنی بدن است.»[۱] زیلعی به‌نقل‌از دارقطنی وابوداود واحمد حنبل وعقیلی ذکر کرده میگوید : ابن‌عدی در «الکامل» این روایت را بطریق دیگری هم نقل‌کرده است[۲]. بیهقی ازچهارطریق روایت‌کرده است[۳]. قسطلانی‌هم ثبت نموده است[۴].

۶ـ دارقطنی[۵] و بیهقی[۶] روایت کرده‌اندکه «بالاتر اززانوان و پائین‌تراز زیر کمر جزو قسمت ممنوعه وپوشیدنی بدن است.» زیلعی همین‌را درکتابش آورده است[۷].

اینها احادیثی است‌که مشاهیرعلمای فقه وصاحبان فتوی ثبت‌کرده ومعتقد گشته‌اندکه ران‌ازقسمتهای ممنوعه‌وپوشیدنی‌بدن‌است. این‌چنانکه «نووی» میگوید[۸] عقیدهٔ اکثریت علمای فقه آن‌جماعت است یا چنانکه قسطلانی و شوکانی میگویند[۹] عقیدهٔ جمهور است . ابن‌رشد مینویسد : «بعقیدهٔ مالك وشافعي حد قسمت پوشیدنی مرد اززیرکمر است تازانو، وابوحنیفه همین‌عقیده را دارد. عده‌ای معتقدندکه قسمت پوشیدنی بدن مرد عبارتست از عورتین . علت این اختلاف عقیده دوحدیث متعارضی است‌که دراین‌زمینه وجوددارد وهردو هم ثابت ومسلم است: یکی حدیث جرهداست که پیامبر (ص) فرمود: ران جزو قسمت ممنوعه وپوشیدنی بدن است. ودیگرحدیث انس‌که «پیامبر(ص) درحالیکه رانش برهنه بـود با اصحابش نشسته بود.» سپس آن

۱ـ مسند۲/۱۸۷ .
۲ـ نصب‌الرایه ۱/۲۹۶ .
۳ـ سنن ۲/۲۲۹ .
٤ـ ارشادالساری ۱/۳۸۹ .
۵ـ سنن‌۸۵ .
٦ـ سنن ۲/۲۲۹ .
۷ـ نصب‌الرایه ۱/۲۹۷ .
۸ـ فتح‌الباری ۱/۳۸۲ ـ نیل‌الاوطار ۲/٤۹ .
۹ـ ارشادالساری ۱/۳۸۹ ـ نیل‌الاوطار ۲/۵۰ .

گفتهٔ بخاری را مینویسد[1]. قسطلانی مینویسد: «جمهور تابعان وابـوحنیفه ومـالك ـ بموجب صحیح‌ترین گفته‌هایش ـ وشافعی‌واحمدبن‌حنبل ـ بموجب صحیح‌ترین‌روایت ازدوروایتش ـ وابویوسف ومحمدعقیده دارندکه ران جزوقسمت ممنوعه وپوشیدنی بدن است (یا باصطلاح فقهی عـورت است) . ابن ابی‌ذئب و داود و احمدبن حنبل ـ بنابریکی ازدوروایتش ـ واصطخری ـ ازفقهای شافعی ـ وابن‌حزم را عقیده‌براین‌است که ران جزو عورت نیست[2].»

درکتاب «فقه بموجب چهار مذهب» چنین نوشته‌است : «قسمت پوشیدنی بدن مرد درغیرهنگام نماز عبارتست از زیرکمر تا زانوان . بنابراین به‌سایرقسمتهای بدن مرد درصورتیکه مایهٔ لغزش نگـردد میتوان نگاه کـرد . فقهای مالکی و شافعی گفته‌اند : قسمت پوشیدنی و ممنوعه بدن مرد درغیرهنگام نماز برحسب شخصی‌که نگاه‌کردنش مطرح است فرق میکند. برای محارم ومردان عبارتست از مابین‌زیرکمر تا زانو. برای زن نامحرم عبارتست ازهمهٔ‌بدن. البته فقهای مالکی‌دراین‌موردصورت و اطراف بدن یعنی سر ودست وپا را استثنا میکنند ومیگویند زن نامحرم درصورتی که مایهٔ لغزش نگردد برایش نگاه‌کردن به‌این‌قسمتهای بدن مرد اشکالی‌ندارد وگرنه جایز نیست . برخلاف فقهای شافعی‌که معتقدند زن نامحرم حق ندارد به‌هیچوجه به آن قسمتهای بدن مرد نیز نگاه‌کند .»[3]

شوکانی پس‌ازذکر حدیثی‌که از امیرالمؤمنین علی[4] ازپیامبر (ص) هست میگوید : حدیث براین دلالت داردکه ران جزو قسمت ممنوعه و پوشیدنی‌بدن است. فقهای اهل بیت وشافعی وابوحنیفه رانیز عقیده همین است. «نووی» میگوید: اکثر علمای فقه‌را عقیده براین‌است‌که ران جزو قسمت ممنوعه وپوشیدنی بدن است . از

۱- بدایةالمجتهد ۱۱۱/۱

۲- ارشادالساری ۳۸۹/۱.

۳- الفقه علی‌المذاهب‌الاربعه ۱۴۲/۱ .

٤- نیل‌الاوطار ۴۹/۲

احمد حنبل ومالك روايتی هست که قسمت ممنوعه و پوشیدنی بدن فقط عبارت از عورتین است. بالاخره میگوید: حقیقت این است که ران جزو قسمت ممنوعه و پوشیدنی است، و این حدیث علی(ع) گرچه به تنهائی کفایت نمیکند ولی درهمین زمینه آنقدر وآنگونه حدیث هست که بتوان برای این عقیده حجت ساخت. آنگاه بعدازذکرحدیث «جرهد» میگوید: این حدیث ازدلائل قائلین باین رأی است که ران جزو قسمت ممنوعه وپوشیدنی بدن است. وایشان جمهور وعامهٔ فقها را تشکیل میدهد[1].

گرفتیم که نهی ازبرهنه ساختن ران، نهی «تنزیهی» وبرای پیراستگی باشد وآنرا واجب ننماید، دراین هیچ شکی نیست که پوشاندنش نوعی ادب وازاخلاق اسلامی است ولازمهٔ متانت وسنگینی وموجب ابهت وشکوه. پیامبرگرامی بیش ازهرکسی به ادبی که خودآورده وآموخته پای بند است. ابن رشد مینویسد: «من این رامیگویم که آنچه دربارهٔ ران ازپیامبر علیه‌الصلواة والسلام روایت شده متعارض نیستند. معنای آنهااین است که ران گرچه جزوعورت نبوده وپوشیدنش مثل آن دوقسمت پوشیدنی بدن واجب نیست ولی بلحاظ اخلاقی وادب بایستی پوشاندش. بهمین روی درمحافل واجتماعات یا حضور شخصیتها وافراد بلند پایه ومعظم نباید نمودش. بدینسان همهٔ آن احادیث قابل بکاربستن میشود واین که همهٔ احادیث بکار بسته شود بهتر از آن است که به‌پاره‌ای عمل شود وبه‌برخی که باآن دیگران متعارض مینماید اعتنا نگرددو رها شود.»[2]

بهرحال، ودرهرصورت، پیامبر عظیم الشأن ــ که ازدوشیزه‌شرمگین‌تراست ــ بالاتر ازاین حرفها است که ران خویش‌را درحضور عده‌ای برهنه‌بگذارد و اعتنائی به پوشاندنش ننماید تاشیرپاك خورده‌ای که دردامــن شرم وحیا پرورش یافته همان زادهٔ خانوادهٔ اموی که‌پرشرم‌ترین فردامت است وکارهای بیگانه‌ازاسلام ودورازشرم وحیایش به‌کشتنش داده سربه‌رسد و اورا به‌خودآرد وبه‌حیا وادارد!

۱ــ نیل‌الاوطار ۲/ ۴۹.

۲ــ تمهیدات‌المدونة‌الکبری ۱/ ۱۱۰.

تعجبی یا وحشتی ازاین‌هم نکنیدکه چنین روایتی در دوکتاب «صحیح» - یا احادیث راست ! - آمده باشد - زیرا چنانکه گفتیم این دوکتاب صندوق حرفهای سست وروایات نادرستندو آکنده ازحرفهای رسوا وننگ‌آورکه روی تألیف ونگارش را سیاه‌کرده واعتبار حدیث‌شناسی‌را آلوده‌اند . انشاءالله درآیندهٔ نزدیك این‌ادعا را با دلائل وبراهین‌محکم ثابت خواهیم‌کرد. کاش نویسندگان این‌دوکتاب به‌رسوائی‌ثبت همین روایت پوچ و بی‌اساس‌اکتفاکرده وپا ازاین‌حد بیرون ننهاده بودند وفقط‌تهمت برهنه‌کردن ران را به‌پیامبر (ص) نقل‌مینمودند نه‌آنکه برهنگـی اورا سراپا در برابر مردم ! بخاری در«صحیح» خویش درفصل‌ساختمان کعبه، ومسلم در«صحیح» خود از قول‌جابربن‌عبدالله‌مینویسند: «وقتی کعبه‌ساخته‌شدپیامبر(ص) وعباس‌سنگ می‌بردند. عباس به‌پیامبر (ص)گفت : پیراهنت را روی دوشت بگذار تا سنگ تنت‌را نیازارد. اوهمین کارراکرد. ناگاه بـروی زمین درغلتید وچشمانش به‌آسمان خیره‌گشت . بعد برخاسته میگفت : پیراهنم! پیراهنم ! پیراهنش‌را برتنش پوشاند[1]. مسلم چنین‌نوشته است : رسولخدا (ص) باآنها برای کعبه سنگ می‌برد وپیراهن برتن‌داشت . عمویش عباس به‌اوگفت : عموجان! اگرپیراهنت را درآورده روی دوشت زیر سنگ بگذاری بهتراست . اوپیراهنش‌را درآورده روی دوشش‌گذاشت . بعد بـه‌زمین افتاد بیهوش گشت . میگوید : ازآن روز به‌بعد دیگر برهنه دیده نشد[2].»

ابن‌هشام ضمن داستانی اززندگانی‌پیامبر (ص) مینویسد: «رسول‌خدا(ص) دربیان آنچه ازکودکی ودورهٔ جاهلیت زندگانیش‌بیادداشت گفت: باجوانکان‌قریش بودم‌که سنگ برای بازیهای کودکانه حمل میکردند . همگی خودمان را لخت کرده وپیراهنمان را بیرون‌آورده بردوش‌خویش گذاشته بودیم ورویش سنگ میگذاشتیم. من‌باآنحال‌باآنهامیرفتم ومی‌آمدم‌که ناگهان یکی‌لگدی به‌من‌زدکه چنان‌لگددردناکی بعمرم نخورده‌ام وگفت : پیراهنت‌را بپوش . من‌پیراهنم‌را برداشته بر خودپیچاندم ،

۱- صحیح بخاری ۱۳/۶ .

۲- صحیح مسلم ۱۸٤/۱ .

وشروع کردم به‌بردن سنگ ودرمیان رفقایم فقط من‌بودم که پیراهن برتن داشتیم.»[1]

حال‌ای‌مسلمانان بیائید تاازاین‌دونفر ـ یعنی‌مؤلفان دو«صحیح» ـ بپرسیم:

آیا این‌است پاداشی که درازای کوششهای بیدریغ ومجاهدات پیامبر ارجمندمان به‌او داده‌اید؟سزای اوچنین‌است؟ اینطوراز جهاداصلاحی واخلاقی‌اوسپاسگزاری مینمائید؟! این کارتان نوعی‌تکریم وتجلیل‌اواست ؟! آیا براستی محمد(ص) ـ چنانکه‌ابن‌اسحاق میگوید درسن سی‌وپنجسالگی[2] ـ لخت وعریان ودرحالیکه پیراهنش‌را درآورده بودو قسمتهای ممنوعه وپوشیدنی‌بدنش‌را بیرون‌انداخته بوددرمیان کارگران راه میرفت؟! بفرض‌که راویان بدخواه وجنایتکار برای غرض‌چنین‌روایتی ساخته ونقل کرده‌باشند، این‌دونفر به‌چه مجوز وباچه‌عقل ودینی‌آنرا صحیح شمرده‌ودر«صحیح» خویش‌بعنوان یك حدیث مسلم و ثابت‌شده ثبت‌کرده‌اند ؟! آیا پنداشته‌اند این کار زشت و رسوا از مصادیق آن حدیث صحیح وثابتی است‌که خودثبت‌کرده‌اند بااین‌مضمون که حضرتش پرشرم‌تر ازدوشیزه بوده است؟! آیا دوشیزه‌ای دیده‌اید‌که چنین سبکسری ورسوائی‌را برخویشتن روا شمرده باشد؟! پناه برخدا! یا مگرانجام دهندهٔ این کارراکسی‌جزپیامبر اسلام پنداشته‌اید ، غیرازکسی که «جرهد» و«معمر» را ازبرهنه نمودن رانشان برحذر داشت ومتذکرشدکـه آن جـزو قسمت ممنوعه وپوشیدنی بدن است ؟ یا می‌پندارید روزی ازبرهنه ساختن آن نهی می‌نماید ودیگر روز خود ران خویش‌را و بالاتر از آن را برهنه میسازد؟! آیابه‌آسانی‌میتوان ادعاکردکه ران جزو«عورت» وقسمت‌پوشیدنی بدن است ولی‌بالاتر ازآن جزو «عورت» وقسمت پوشیدنی وممنوعهٔ بدن نیست ؟!

دگرباره بیائیدتاآنچه را مؤلفان دو«صحیح» برای رسولخدا ثابت‌شمرده‌اند باآنچه احمدحنبل ازقول حسن‌بصری دربارهٔ پرشرمی عثمان ثبت‌کرده مقایسه‌ومقارنه

۱ـ سیرهٔ ابن‌هشام ۱۹۷/۱ .

۲ـ رجوع کنید به : سیرهٔ ابن‌هشام ۲۰۹/۱ ـ روض‌الانف ۱۲۷/۱ ـ عیون‌الاثر ۵۱/۱ـ این‌که در «فتح‌الباری» ۵/۷ به‌نقل‌از ابن‌اسحاق آمده‌که عمرش بیست و پنجسال بوده‌درست‌نیست، وعمر حضرتش درآن‌هنگام می‌پنج بوده‌است .

نمائیم . میگوید : «عثمان اگر درخانهٔ دربسته‌ای میبود برای ریختن آب وشستن تن خودش‌را لخت نمیکرد ازبس‌باحیا بوده»[1]. آن شرم وحیای پیامبرومعلم بزرگ‌عصمت وعفت وپاکی‌را ببینید وابن‌حیای‌زادهٔ شجرهٔ معروفه‌ای‌که درقرآن وصف گشته است، وملاحظه فرمائید تفاوت آن‌دو ازکجاست تا بکجا !

آیا این‌همان پیامبر پرافتخاروارجمندی نبوده است‌که وقتی معاویة‌بن‌حیدة ازاوپرسید : ای‌پیامبر خدا! قسمت ممنوعه وپوشیدنی بدنمان کجاست وآن‌قسمت‌که میتوان نپوشاند کدام ؟ فرمود : قسمت ممنوعه وپوشیدنی بدنت را ازهمه باستثنای همسر یاکنیزت بپوشان . پرسید : درصورتیکه چند مرد باهم بودند چطور ؟ فرمود: اگرتوانستی کاری‌کنی‌که هیچکس آنرا نبیند نگذارکسی ببیند . پرسید : اگرکسی تنهابودچطور؟ فرمود: شرم نمودن ازخدای تبارك وتعالی‌شایسته‌تر وواجب‌تراست[2]. می‌بینیم چندان درپوشاندن قسمتهای ممنوعه وپوشیدنی بدن اصرار ورزیده‌که حتی رضایت نداده انسان درتنهائی خویشتن را برهنه نماید ، ازشرمساری دربرابر خدای تعالی. این‌اصرار وتأکید، بعضی فقیهان را برآن داشته‌که معتقدشوند حتی‌درمستراح بهیچوجه نباید لخت و عریان گشت[3]. حال چگونه مؤلفان دو «صحیح» می‌پندارند خودش پیش‌چشم مردم ودرحالیکه خدای بینا نگران بوده لخت و برهنه شده است ؟! هرگاه چنین چیزی را فرض‌نمائیم ـ گرچه فرض محال است ـ آن حیای دوشیزه‌وار کجا خواهد رفت ؟ وشرم نمودن ازخدا ؟! پناه می‌برم به‌تو ای‌خدا وآمرزش می‌طلبم ازتو ، این بهتانی سهمگین است !

آیا «بخاری» و«مسلم» پنداشته‌اندکه شرم وحیا پس‌ازاین وقایع ورسوائیها بناگهان دروجود پیامبر اکرم پیدا شده و ازآن‌هنگام‌که وجود مبارکش‌ازبوته‌تقدس

۱ـ مسند ، احمد حنبل ۷٤/۱ ـ صفة‌الصفوة ، ابن‌جوزی ۱۱۷/۱ ـ ریاض‌النضرة ، محب‌طبری ۸۸/۲ .

۲ـ ابن‌تیمیه در«المنتقی» مینویسد : پنج محدث بزرگ باستثنای نسائی آنرا روایت کرده‌اند ـ نیل‌الاوطار ٤۷/۲ .

۳ـ نیل‌الاوطار ٤۷/۲ .

وطهارت فراآمده چون‌غریزه‌ای دروی نبوده است؟ هرگاه چنین پنداشته باشندپنداری خام به‌ذهن‌راه داده‌اند، زیرا حقیقت ثابت ومسلم درباره‌اش این‌است که وی آن‌هنگام که آدم درمیان روح وجسدبسرمیبرده پیامبر بوده‌است[1] وغرایز شرافتمندانه وستوده ازهمان‌عهد ودوران دیرین وی را دربرگرفته و باذرات وجودش درآمیخته بوده‌است وبدانسان‌مانده‌درعالم‌انوارونیزدرعالم‌جنین،ودرادوارتکامل‌جسمانیش‌ازشیرخوارگی گرفته تا به‌کودکی وجوانی وسالخوردگی ، آن روزکه به‌دنیا آمده وآن روز که درگذشته وروزی‌که برانگیخته گردد .

مگر خود«مسلم» ـ مؤلف «صحیح» معروف ـ ازقول«مسوربن‌سخرمه»روایت نکرده‌که «پارچهٔ نازکی برتن‌پیچیده بودم . سنگ سنگینی را برداشتم . درحالی‌که آنرا میبردم پارچه ازتنم بازشد، نتوانستم ازافتادنش‌جلوگیری‌کنم . پیامبرخدا(ص) فرمود : برو بسراغ پیراهنت وبردارش وبرهنه راه نسرو[2].» آیا میتوان فرض کرد که حضرتش «مسور» را ازبرهنه راه رفتن منع کندونگذارد بدان حال سنگ حمل کندولی خودش همانچه را ازآن نهی کرده مرتکب گردد؟! این براستی‌چیز شگفت‌انگیزی‌است.

شگفت‌انگیزتر این که پیامبر اکرم معتقد است مشرك اگرآدم محترمی را ببیند قسمت پوشیدنی‌بدنش‌را بیرون نخواهد انداخت. بااینحال‌چگونه خودش‌ممکن است چنین‌کاری بکند ؟! درکتابهای شرح حال درماجرای (غار) وهجرت آمده که مردی نشست وشروع به ادرارکرد . ابوبکر گفت : ای پیامبر خدا ! آن‌شخص مارا دید. پیامبر(ص) فرمود:اگرمارا دیده بودقسمت‌پوشیدنی‌بدنش‌رابیرون‌نمیانداخت!)[3]

۱ـ این‌حدیث به‌چندین‌شکل‌ازطریق‌میسره وابوهریره وابن‌ساریه وابن‌عباس و ابوجدعاء روایت شده‌است. ابن‌سعد، احمدبن‌حنبل، بخاری ـ درتاریخش ـ بغوی، ابن‌السکن، طبرانی،ابونعیم ـ درحلیةالاولیاء ودلائل ـ ثبت کرده‌اند. حاکم‌نیشابوری‌آنرا «صحیح» شمرده، وترمذی صحیح ونیکودانسته‌است. ابن‌حبان در«صحیح» خویش، وابن‌عساکر وابن‌قانع‌ودارمی ـ درسنن ـ ثبت‌نموده‌اند. رجوع کنیدبه: کشف‌الخفا،عجلونی۱۲۹/۲ ـ جامع‌الکبیر ، جلد ششم.

۲ـ صحیح مسلم ۱۰۵/۱ .

۳ـ فتح‌الباری ۹/۷ .

ازاینها شگفت‌تر این که حضرتش ـ چنانکه در «صحیح» آمده وحاکم نیشابوری در«مستدرك» ثبت‌کرده ـ نگاه‌کردن به‌قسمت ممنوعه وپوشیدنی کودك‌را روا نمیشمارد . ازقول محمدبن عیاض روایت‌شده‌که: «مرا درکودکی بخدمت رسول خدا (ص) برده‌اند. پارچه‌ای برتنم پوشیده ولی قسمت پوشیدنی‌بدنم پیدا بوده‌است. پیامبر (ص) فرموده قسمت پوشیدنی بدنش‌را بپوشانید زیرا حرمت قسمت پوشیدنی بدن کودك مثل حرمت همان قسمت بدن مرد بزرگ است . وخدا به‌کسی‌که قسمت پوشیدنی بدنش‌را بیرون انداخته باشد نظرنمی‌افکند.»[1]

اگر داستانی‌که ابن‌هشام نوشته‌که درکودکی باکودکان بازی میکرده و پیراهنش‌رادرآورده وبردوشش‌انداخته‌ویکی‌لگدی‌به‌اوزده وتشر،که‌پیراهنت رابپوش، راست باشد کجا بااین‌احادیث‌که مؤلفان دو «صحیح» ثبت‌کرده‌اند جوردرمیآید. اگر آن راست باشدمعنایش این‌است‌که دیگر تنش‌را برهنه نکرده‌است. درحالیکه مؤلفان دو«صحیح» روایت میکنندکه دربزرگی‌بهنگام بنای‌کعبه وحمل‌سنگ برای‌آن‌دوباره خودش‌را لخت‌کرده است. با این‌روایتشان را چگونه باحدیثی‌که «بزار» ازابن‌عباس ثبت‌کرده مطابقت وسازگاری میدهند: «پیامبر(ص) درپی‌دیوار ودرون اطاق شستشو میکرد وهیچکس قسمت پوشیدنی بدنش‌را ندیده است» ومیافزاید : سند این روایت نیکواست[2]. مهم‌تر ازآن این‌روایت‌که قاضی عیاض آورده ازقول عائشه ـ رضی‌الله عنها ـ که «من هرگز قسمت پوشیدنی بدن پیامبر خدا (ص) را ندیدم»[3] .

تو ای أم‌المؤمنین! میان ما واین‌راویان وناقلان یاوه، داورباش ومنصفانه درحق‌کسانی قضاوت‌کن‌که به‌همسر بزرگ وپاکت چیزهائی نسبت میدهندکه افراد فرومایه هم ازآن عار دارند ، ومیگویند : مردی‌که هیچکس حتی همسرش ـ تو که ازهرکس به‌خلوت وکارهای خصوصی او داناتری ـ قسمت پوشیدنی بدنش‌را ندیده

۱- مستدرك حاکم ۲۵۷/۳ .

۲- رجوع کنید به : فتح‌الباری ۴۵۰/۶ ـ شرح مواهب، زرقانی۲۸۴/۴.

۳- الشفاء، قاضی عیاض ۹۱/۱ .

است درحالیکه لخت بوده وپیراهنش‌راکنده وروی دوشش گذاشته درمیان کارگران سنگ حمل میکرده است .

ای أم‌المؤمنین! ازروایاتی که ازتو نقل کرده‌اند کدام‌یك راست است ؟ این حدیث یاآن که میگویند تو دربارهٔ عثمان گفته‌ای، باوجوداین که ازهمسرت روایتها هست که فرمود : ران جزو قسمت پوشیدنی‌وممنوعهٔ بدن است ؟

پنداری أم‌المؤمنین همین الان است که دارد جواب میدهد ومیگوید: به‌من هم چنانکه به‌همسرم دروغ بستند دروغ بسته و روایتها اززبانم ساخته‌اند . آنچه از دهانشان بدرمی‌آید حرفی سهمگین وخطرناك است وجز دروغ نمیگویند.

دروغبافان بزودی خواهندفهمیدکه بزرگ کردن دیگران وفضیلت تراشیدن برای آنها بقیمت هتك حیثیت پیامبرگرامی وعزیز اسلام جرم سهل و ساده‌ای نیست وفردا خدای توانابه‌داوری کارشان خواهدنشست وپیامبراکرم به‌دادستانی‌ودادخواهی.

کاش میدانستیم عائشه معتقدبوده که ملکهٔ شرم وحیا دروجودعثمان‌پایدار مانده وادامه یافته است وهم دردوره‌ای که حدیث پوشاندن ران مربوط به‌آن است با شرم وحیابوده وهم دردوره‌ای که وی ـ یعنی عائشه ـ آن حرفهای تندوقاطع وکوبنده را علیه عثمان میزده ومردم را براو میشورانده است ؟ یانه ، معتقد بوده که باشرم و حیائی عثمان محدود به قسمتی ازعمرش بوده وچون به اواخر عمررسیده ازآن‌عاری گشته است ؟ درصورتی که عقیدهٔ اولی‌را داشته باشد می‌پرسیم چگونه اورا مورد حمله‌های سخت قرارداده وکاررا به‌کشتنش کشانده است، وبه‌چه دلیل‌ومجوزی‌چنان انسان باحیائی‌را کافرمیشمرده ونعثل‌مینامیده ومردم را به‌سرنگونی‌وقتلش‌می‌خوانده است ؟! درصورتیکه‌عقیدهٔ‌دوم راداشته‌باشدوبگویدعثمان درسالهای‌آخرعمرش‌آن‌شرم و حیارا ازدست داده‌است ، باستناد عقیدهٔ عائشه‌آن روایت را باطل وبی‌اساس‌میدانیم وباطل ونادرست هم هست . زیرا فرشتگان فضیلتی را درکسی تجلیل مینمایندکه در وی ثابت وپایدار باشد نه‌زائل‌وگذران . چنین فضیلت زائلی که دریك مرحله‌از عمر عثمان وجودداشته وبعد سپری گشته باشد موجب تجلیل و احترام فرشتگان یامایهٔ

حیای آنان نخواهد شد. این‌جواب را عائشه درصورتی میدهدکه آن جواب اولی را تکرار ننماید ونگوید اززبانم دروغ ساخته‌اند. جوابی‌که همیشه میدهد ودرهرمورد که دربارهٔ فضائل ومناقب عثمان اززبانش نقل میکنند، ودرحقیقت جعلیات دورهٔ سلطنت معاویه است‌که به‌طمع رشوه‌هایش میساختند ومی‌بافتند.

۳- طبرانی ازقول ابن‌معشر - براء بصری - ازابراهیم‌بن عمربن ابان‌بن عثمان‌ازپدرش - عمربن ابان - ازپدرش - ابان‌پسرعثمان‌بن‌عفان چنین‌ثبت‌کرده‌است: «ازعبدالله‌بن عمر شنیدم‌که میگفت: رسولخدا (ص) نشسته بود عائشه پشت سرش. ابوبکر اجازهٔ ورود خواست ووارد شد. بعد عمر باکسب اجازه وارد شد. سپس سعدبن مالك اجازه گرفت ووارد شد. آنگاه عثمان‌بن‌عفان اجازه خواست و به خانه درآمد درحالیکه پیامبرخدا (ص) سرگرم سخن‌بودوزانوانش بیرون ازجامه. تاعثمان اجازهٔ ورود خواست، وی زانوانش‌را پوشانده و به‌همسرش گفت: اندکی به‌آن سو برو. ساعتی باهم سخن‌گفتند و بعد بیرون رفتند. عائشه ازپیامبرخدا (ص) پرسید: پدرم ودوستانش آمدند لباست‌را جمع وجور ننمودی ومرا به اندرون نفرستادی؟ فرمود: ازمردی‌که فرشتگان ازوی درشرمند شرم ننمایم؟ سوگند به‌آنکه جانم در دست اواست فرشتگان همان‌گونه‌که ازخدا وپیامبرش درشرمند از عثمان درشرمند. درصورتیکه وقتی وارد اطاق شد تو درکنارم میبودی هیچ حرف نمیزد وسرش‌را بالا نمیکرد تا میرفت بیرون.»

این‌را ابن‌کثیر درتاریخش‌نوشته ومیگوید: روایت غیرعادی وغریبی‌است وسندش ضعیف[1]. ذهبی به‌آن اشاره کرده میگوید: بخاری گفته است‌که روایت عمربن‌ابان محل‌تأمل است[2].

امینی گوید: این‌روایت نظیرهمان روایاتی‌است‌که ازمسلم‌واحمدبن‌حنبل آوردیم ودیدیم‌که بی‌اساس ونادرست خوانده‌اند، اکنون می‌افزائیم: براء بصری -

---

۱- ۲۰۳/۷.

۲- میزان‌الاعتدال ۲۵۰/۲.

ابومعشر ـ که ازرجال این روایت است بعقیده ابن معین «ضعیف» است، و ابوداود میگوید: راوی بی نیست[1]. دیگر ازرجال آن ابراهیم بن عمر بصری اموی است ونواده همان کسی که روایت برای تجلیل او ساخته شده است، و ابوحاتم دربارهاش میگوید: روایتش «ضعیف» وسست است، وابن ابی حاتم میگوید: ابوزرعه روایتهائی راکه او نقل کرده ترک نموده و برای ما تقریر ننموده است. ابن حبان نیزمیگوید: روایت او اگـر تنهاباشد قابل استناد واستدلال فقهی نیست[2]. ابن عدی میگوید: ابویعلی ازمقدمی از ابی معشر ازابراهیم بن عمربن ابان احادیثی برای ما نقل کرده که هیچیك درست حفظ نشدهاندازجمله این روایت که پیامبر(ص) به عثمان برازو آهسته گفته است که او ظالمانه وبناحق کشته خواهد شد[3].

۴ـ طبرانی روایتی ثبت کرده است ازقول ابی مروان ـ محمدبن عثمان ـ اموی عثمانی ازپدرش ـ عثمان بن خالد ـ نوادهٔ عثمان بـن عفان ازمـالك از ابی زناد (بردهٔ آزادشدهٔ دخترعثمان) ازاعرج ازابی هریره، که «پیامبرخدا (ص) فرمود: عثمان پرشرم است وفرشتگان ازاوشرم مینمایند.»[4]

درسنداین روایت نام «ابومروان محمد» وجوددارد. صالح اسدی دربارهاش میگوید: ازپدرش روایتهای نامعلوم ونادرست نقل کرده است. ابن حبان میگوید : اشتباه میکند وبرخلاف حقیقت میگوید[5].

دربارهٔ عثمان بن خالد ـ یکی دیگر ازرجال آن روایت ـ بخاری میگوید : اورا روایات نامعلوم ونادرست است. نسائی میگـوید: «ثقه» ومـورد اعتماد نیست . عقیلی میگوید: روایاتش محکوم وهم است . ابواحمد میگوید: زشت روایت است . ابن عدی می گوید: همهٔ روایاتش غیرمحفوظ است. ساجی می گوید: روایاتی دارد نامعلوم

۱ـ تهذیب التهذیب ۴۳۰/۱۱ .
۲ـ میزان الاعتدال ۲۴/۱ ـ لسان المیزان ۸۶/۱.
۳ـ لسان المیزان ۲۸۲/۴ .
۴ـ تاریخ ابن کثیر ۲۰۳/۷ .
۵ـ تهذیب التهذیب ۳۳۶/۹ .

وغیرمعروف. حاکم نیشابوری وابونعیم میگویند: ازمالك و دیگران روایات جعلی نقل کرده‌است[1]. ابن‌حبان می‌گوید: ازاشخاص‌مورد اعتماد روایات واروته‌نقل‌میکند. به‌روایاتش‌نمیتوان استناد واستدلال‌فقهی کرد[2]. سندی درشرح سنن ابن‌ماجه دربارهٔ حدیثی که خواهدآمدمیگوید: سندش «ضعیف» وسست است، درآن نام عثمان‌بن‌خالد وجوددارد که باتفاق حدیثدانان «ضعیف» است.

کمی بیشتر سخنان قاطع وتعیین‌کننده‌ای درخصوص شرم و حیای عثمان گفتیم وازروی آن می‌فهمیم که این روایت گرچه سندش‌صحیح باشد باطل‌است تاچه رسد باین‌که سندش ازمتنش سست‌تر وواهی‌تر باشد.

۵- ابونعیم ازطریق هشیم - ابونصر تمار - ازکوثربن حکیم - از نافع از ابن‌عمر روایت میکند که‌پیامبر خدا (ص) فرمود: «پرشرم‌ترین فـرد امتم عثمان‌بن عفان است.»[3]

امینی گوید: اگرعثمان - که کارهاوترك وظائفش‌را دیدیم ومقداربهره‌اش را ازشرم وحیا سنجیدیم - پرشرم‌ترین فرد امت اسلامی باشد باید درحیای این‌امت و میزانش به حیرت بود. اگر این روایات واهی وساختگی درست بود باید فاتحهٔ این امت را می‌خواندیم. آری، اینها بی‌اساس‌است وعثمان هرگزپرشرم‌ترین‌فرد امت‌عظیم اسلامی نیست، وپیامبر ارجمند سخن نسنجیده نمیگوید ودرتجلیل مبالغه نمی‌نماید وراه گزاف نمی‌پیماید. سند این‌روایت، سست وپوشالی است زیرا کوثربن حکیم در آن وجوددارد که ابوزرعه می‌گوید: «ضعیف»است. یحیی‌بن معین‌میگوید: بی‌اعتبار است. احمدبن حنبل‌می‌گوید: احادیث اومشتی حرف باطل وبی‌اعتباراست. دارقطنی ودیگران می‌گویند: مجهول‌وناشناخته است. ابوطالب‌می‌گوید: ازاحمد حنبل‌دربارهٔ او پرسیدیم گفت: اوازخانواده روائی ما نیست. وی چون ازکسی نقل‌حدیث‌نمیکرد می‌گفت: او ازخانواده روائی مـا نیست و روایتش متـروك و مطرود است. و نیز

۱- همین روایت که ازمالك نقل‌کرده ازهمان جعلیات است.

۲- تهذیب‌التهذیب ۷/ ۱۱۴.

۳- حلیة‌الاولیاء ۱/ ۵۶.

میگوید: «ضعیف» و زشت روایت است جوزجانی می‌گوید: بنظرمن نوشتن حدیث وی جایز نیست زیرا متروك ومطرود است. ابن‌عدی می‌گوید: روایاتش عموماً غیر محفوظ است. ابن‌ابی‌حاتم می‌گوید: پدرم گفت: روایتش «ضعیف» و سست است. پرسیدم: اومتروك ومطرود است؟ گفت: نه، ولی هیچ حدیث صاف و درستی از او ندیده‌ام واوکسی نیست (یا بی‌اعتبار است). ابن‌ابی‌شیبه می‌گوید: زشت روایت‌است ابوالفتح وساجی می‌گویند: «ضعیف» است. برقانی ودارقطنی می‌گویند: روایاتش متروك ومطرود است. عقیلی ودولابی وابن‌جارود وابن‌شاهین اورا درردیف راویان «ضعیف» آورده‌اند[1].

۶- ابونعیم ازطریق زکریابن یحیی‌المقری ازابن عمر روایت می‌کند که «پیامبر خدا (ص) فرمود: عثمان پرشرم‌ترین وبزرگوارترین فرد امت من‌است»[2].

امت محمد (ص) اگرعثمان پرشرم‌ترین وبزرگوارترین فردش‌باشد چه‌ارزش واهمیت وقدری خواهدداشت؟! عثمانی که بخاطرگناهان ورسوائیهایش‌بدست‌اصحاب عادل‌وراستروسرآمد شخصیتهای امت اسلامی به‌قتل‌رسید، زادهٔ شجره‌ای‌که درقرآن «ملعونه» لقب یافته، فرزند ابی‌العاص‌که پیامبر(ص) طبق حدیث «صحیح» و درستی درباره‌اش گفته هرگاه فرزندانش به سی‌مرد برسند مال‌خدا (یادرآمد واموال عمومی) را درانحصار خویش درآورده درمیان خویش دست به‌دست می‌گردانند وبندگان خدا را بردهٔ خویش میسازند ودینش‌را عشدار مینمایند. و دردورهٔ حکومت عثمان ـ که خود رئیس ویك‌تن ازایشان بود ـ شماره‌شان به‌سی رسید، چنانکه اشاره رفت وسخن ابوذر که آنها را تحت نظر داشت دراین‌خصوص آوردیم. مگرممکن است ازاین خانوادهٔ موصوف فرزندی جز ازقماش خودش بزاید؟!

باورکردنی است که پیامبر (ص) ازمیان همهٔ اصحابش این‌حدیث‌را فقط به‌گوش‌پسرعمرخوانده باشد؟ یامیتوان‌تصور کرددرجمع‌آنان‌اعلام‌داشته ولی گرشان

۱- میزان‌الاعتدال ۳۵۹/۲ - لسان‌المیزان ۴۹۱/۴ .

۲- حلیة‌الاولیاء ۵۶/۱ .

کر بوده یا نشنیده گرفته اندیاشنیده وهمان روزفراموش کرده اند؟! یا به‌خاطرسپرده‌اند اما روزی‌که نعش پرشرم‌ترین و بزرگوارترین فرد امت را سه روز درمحل زباله رها کرده و دفن نکردند ازیاد برده‌اند، آن زمان که عده‌ای شبانه دفنش کردند و بدون غسل وکفن وبی‌آنکه نماز میت براو بخوانند، وآن هنگام‌که جنازه‌اش را سنگباران کرده یکی‌ازدنده‌هایش‌را شکستند ودرگورستان یهودیان به‌خاك سپردندوازترس‌اینکه گورش‌را بیابند وبشکافند هیچ سنگ ونشانه‌ای برآن ننهادند.

بعلاوه، سند روایت درست واساسی نیست، زیرا «زکریابن یحیی» درآن است واو«ضعیف» است وشیخ واستادش‌دربیان سند ومتن به‌خطا میرفته و دراحادیث بسیاری دچار اشتباه گشته است، وبسیار حدیث غریب وبیگانه ازذهن‌آورده وبسیار که هیچکس جزاو روایت نه‌نموده است[۱].

۷ـ ابن عساکر درشرح حال عثمان ازطریق‌ابوهریره چنین‌حدیثی به‌پیامبر (ص) نسبت داده‌است: «حیا ازایمان است وبا حیاترین‌فرد امتم عثمان‌است».

این‌حدیث را سیوطی‌در«جامع‌الصغیر» ضعیف وسست دانسته، ومناوی‌بااو موافقت نموده است[۲].

یك قاعدهٔ اساسی درجعل فضائل

بسیاری از روایات بمنظور تعبیهٔ فضائل ومناقب برای اشخاص مورد نظر جعل وساخته شده است. مطالعه دراین‌گونه روایات نشان میدهدکه یك قاعدهٔ اساسی درجعل فضائل وجود دارد، وآن این‌است‌که همیشه سعی‌شده فضیلتی‌برای شخص‌مورد نظربسازندکه ازآن دوروبیگانه است وفاصله‌اش‌باآن بیش‌ازهرفضیلت دیگر، تا باین ترتیب نقطهٔ ضعف ومایهٔ ننگ وفرومایگیش را بپوشانند ومستمسك حمله وانتقادرا ازدیگران سلب نمایند. می‌بینیم درباره فضائلی برای ممدوح خویش برگفته‌اند که

۱ـ رجوع‌کنید به: تاریخ خطیب بغدادی ـ میزان‌الاعتدال ـ لسان‌المیزان .

۲ـ رجوع کنید به: فیض‌القدیر ۴۲۹/۳ .

تاریخ حیات او ثابت کرده که از آن عاری و بی‌نصیب است. مثلا دربارهٔ فضیلت شجاعت ابوبکر مبالغه ورزیده و پرگفته‌اند تا بجائی که اورا به‌مقام شجاع‌ترین صحابی نشانده‌اند. درحالی که در تاریخ ثابت است که درهمهٔ نبردها وجنگهای پیامبر اکرم حضور یافته اما درهیچیك شمشیر نکشیده ونزده ونه به‌نبرد کسی رفته یا مبارزهٔ تن به‌تن کرده و نه هماورد طلبیده وقهرمانی نموده است. درست بهمین‌جهت، ازشجاعتش بسیار دم زده‌اند وروایات جعلی وپوچ دردلیریش بافته‌اند مگردربرابرسیرت ثابت وتجارب و مشهودات تاریخی که ازبزدلی وکارناآمدیش درجنگ و نبردهست برایش شهامت و شجاعتی بتراشند[1]. یادرزهدوتقوایش مبالغه‌نموده‌اندوازاوموجودی ساخته‌اند که‌دلش در آتش خداترسی میسوزد ودود ازآن به‌آسمان‌برخاسته‌است، حال‌آنکه هیچگونه‌امتیاز وخصوصیتی درعبادت وخداترسی نداشته وهیچ روایت نشده که درنماز و روزه یا هر عبادتی که مایهٔ تقرب خدا است پیشرفتی یا سعی وهمتی داشته باشد[2]. همچنین درعلم ودانائی عمر خیلی حرف زده‌اند و اورا دانشمندترین صحابی و سرآمد فقیهان شمرده وادعا کرده‌اند نه‌دهم علم را سهم برده وعلمش برعلم مردم روی زمین و علم همهٔ قبائل‌عرب چربیده است، وازاینگونه‌خرافات ویاوه‌هادرباره‌اش آورده‌اند[3]. درحالیکه میدانیم به‌معاملات بازاری اشتغال‌داشته و به‌آموختن قرآن و سنت نرسیده است، و همهٔ مردم حتی زنان ازاو دین‌شناس‌تر بوده‌اند[4]. یا درنهی کردن وی ازمنکر و باطل ومخالفتش باآوازه‌خوانی پرگفته‌اند، درحالیکه مسلم است ازبس هوسباز بوده به‌آن پرداخته وجایزش دانسته‌است[5].

بنابرهمین‌قاعدهٔ اساسی، وقتی دیده‌اند تاریخ‌صحیح و حقایقی که ازشرح حال عثمان هست ثابت مینماید که ازفضیلت شرم وحیا بی‌بهره بوده واورابدینگونه

۱- رجوع کنید به : آنچه دراین زمینه درجلد هفتم آمده است .

۲- رجوع کنید به : جلد ششم درهمین زمینه .

۳- رجوع کنید به : جلد ششم وهشتم درهمین زمینه .

۴- رجوع کنید به : جلد ششم، تحت عنوان «روایات انگشت‌شماردرعلم ودانش‌عمر».

۵- رجوع کنید به : جلد هشتم.

دربرابرجامعه‌مجسم میسازد‌این‌تصویرقلابی وکاذب را درروایات جعلی‌ازاوساخته‌اند تا وی‌را بصورت پرشرم وحیاترین‌شخصیت امت محمد (ص)وبزرگوارتربینش‌بنمایند، شخصیتی‌که فرشتگان از اوشرم میتمایند. بنابراین، شرم وحیای عثمان درست مثل شجاعت ابوبکر و علم ودانش عمر است یعنی اصل و وجودی ندارد، تا کم و زیاد داشته باشد، ودرست مانندامانت‌داری ودانشمندی معاویه! ازربان پیامبراکرم (ص) دراین‌باره چنین‌ساخته‌اند: «معاویه ازبس‌علم ودانش‌داشت ودرموردکلام پروردگارم (یعنی الهامات، یا قرآن) بقدری امین وطرف اعتماد بودکه نزدیك بود به پیامبری برانگیخته‌شود» و«امینان هفت‌تایند: لوح، قلم، اسرافیل، میکائیل، جبرئیل، محمد و معاویه»[1].

امانت‌داری معاویه ومقدار بهره‌اش‌ازاین‌فضیلت درروایتی‌که ابوبکرهذلی آورده نمایان است[2].

۸- حاکم نیشابوری روایتی در«مستدرك» ثبت‌کرده است ازطریق«دارمی» ازسعیدبن عبدالله جرجسی‌ازمحمدبن حرب‌اززبیدی اززهری ازعمروبن‌ابان پسرعثمان (کسی‌که روایت درمدح اوساخته شده است) ازجابربن عبدالله - رضی‌الله عنهم - که «پیامبر خدا (ص) فرمود: امشب مردی صالح درخواب دیدکه ابوبکر ازپی‌رسول‌خدا (ص) میآید وعمر ازپی ابوبکر وعثمان ازپی‌عمر». وقتی ازحضورپیامبر (ص)برفتیم باخودگفتیم: مقصوداز«مردصالح» پیامبر خدا است، ومراداز‌پی هم‌آمدن این‌که‌آنان متصدیان همین‌کاری هستندکه خدا پیامبرش را جهت‌آن برانگیخته است.

حاکم نیشابوری بدنبال این روایت میگوید: دارمی گفته‌است: ازیحیی‌بن معین شنیده‌ام‌که می‌گفت: این‌حدیث را محمدبن حرب به‌پیامبر (ص) میرساند ولی مردم آنرا ازقول زهری بصورت «مرسل» نقل‌می‌کنند. کسی‌که قول زهری را ازوی

۱- رجوع کنید به: جلد پنجم.

۲- رجوع کنید به: اغانی ۱۱۳/۱۱ - حیاةالحیوان، دمیری ۳۵۱/۱ - محاضرات - راغب ۱۲۵/۲.

نقل مینماید«عمروبن ابان»است درحالی که ابان بن عثمان پسری بنام «عمرو» نداشته است[۱].

امینی گوید: رؤیای شگفت انگیزی است که پیامبر (ص) درجمع اصحابش شرح داده ولی هیچکس از آن میان نقلش نکرده جزجابربن عبدالله، و اوهم هیچ ترتیب اثری درعمل خویش به آن نداده، برای هیچکس نقل نکرده جز برای نوادهٔ عثمان بنام «عمروبن ابان» که اساساً وجود نداشته است یا حداقل در وجود چنین شخصی اختلاف هست. براستی بایستی «مستدرك صحیحین» انباشته ای ازچنین روایاتی باشد!

۹ـ ابن ماجه در «سنن» خویش روایتی ثبت داده است از قول ابی مروان ـ محمدبن عثمان ـ اموی عثمانی ازپدرش عثمان بن خالد ـ نوادهٔ عثمان بن عفان ـ ازعبدالرحمن بن ابی زناد ازپدرش (بردهٔ آزاد شدهٔ عائشه دخترعثمان) ازاعرج ازابی هریره که «پیامبر خدا (ص) فرمود: هرپیامبری دربهشت رفیقی دارد ورفیق من درآنجا عثمان بن عفان است»[۲].

رجال سند روایت اینها هستند:

الف ـ ابومروان که چند صفحه پیشتر به وضعش اشاره رفت.

ب ـ عثمان بن خالد که چند صفحه پیشتر نظر حافظان حدیث را درباره اش دیدیم واین راکه مورد اعتمادنیست وروایاتش همگی غیرمحفوظند، واحادیث جعلی بی را روایت کرده وبه نقل وی نمیتوان استناد واستدلال فقهی کرد.

ترمذی این روایات را ازطریق طلحة بن عبیدالله آورده ومی گوید : عجیب و بیگانه ازذهن است وسندش «قوی» ومحکم نبوده منقطع است.

ج ـ عبدالرحمن بن ابی زناد . یحیی بن معین دربارهٔ اومی گوید: از کسانی که علمای حدیث یا راویان به روایتش استناد نمایند نیست وبی اعتباراست. ابن صالح ودیگران ازقول ابن معین درباره اش میگویند: «ضعیف» است.

دوری ازقول ابن معین می گوید: روایتش قابل استناد و استدلال نیست .

صالح بن احمد ازقول پدرش می گوید : روایتش پرت وپلا است. ازابن مدینی نقل شده که اودرنظرهمکاران ما «ضعیف» است. نسائی میگوید: به روایت وی نمیتوان استناد

۱ـ مستدرك ۱۰۲/۳ .

۲ـ ۵۳/۱ .

واستدلال کرد. ابن‌سعد میگوید: زیاد روایت میکرده و روایتهائی که ازقول پدرش آورده «ضعیف» وسست شمرده شده‌است[۱].

ازهمهٔ اینها گذشته، من ازاین‌رفاقت وهمدمی تعجب میکنم وازاینکه چرا او افتخارش‌را یافته و نه‌هیچیك ازاصحابی‌که درراه اسلام پیشقدم بوده‌اند و صاحب فضائل وکمالات وکارهای قهرمانی وبزرگ، ونه امیرمؤمنان ومولای متقیان همان کسی‌که درقرآن «خود» پیامبر (ص) شمرده شده ودرحدیث «برادری» برادرش و همگونش ازلحاظ روحیات و کمالات وایمان، آن یگانه مدافعش درنبردها، کسی‌که به‌صریح آیهٔ «تطهیر» ازلحاظ عصمت وپاکی نمونهٔ بارز شخص پیامبر(ص) است و به‌موجب حدیث متواترمعروف دروازهٔ شهردانش پیامبر(ص). عثمان چه‌خصوصیت وامتیازی داشت‌که به‌این‌مقام نائل‌آمد؟ کدام امتیازکه علی(ع) نداشت و اوداشت؟ آیا با آورندهٔ عالیمقام پیام الهی مشابهتی ازلحاظ نسب یا فضائل اکتسابی مانند دانش وتقوی ودلیری وپارسائی داشت؟! یا پیروگوش بفرمان وپیگیر و جدی قرآن وسنت پیامبر (ص) بود؟! هرگاه آنچه را درزمینهٔ‌کردار وگفتار ودانسته‌های‌عثمان آوردیم ملاحظه نموده باشید یقین میفرمائیدکه محال است آنچه این روایت سست بنیاد وبی‌سند برای وی حکایت میکند صحت داشته باشد، و پیامبر عالیقدر اسلام برترازآن است وساحتش پاکتر ومنزه‌تر ازهمدمی با عثمان!

معلوم نیست خدا چرا دعائی‌راکه به‌پیامبر (ص) نسبت داده‌اند مستجاب نکرده است، دعائی‌راکه ابن‌عدی ازقول زبیربن عوام ثبت‌کرده‌که «پیامبر خدا (ص) فرمود: خدایا! تو ابوبکررا درغار همدم ورفیقم ساختی، اورا دربهشت نیز رفیقم گردان»[۲].

این‌روایت درپوچی وبی‌اساسی‌درست مثل روایت ابن‌ماجه است. درسندش

۱- تهذیب التهذیب ۱۷۱/۹.

۲- لسان‌المیزان ۴۱۸/۵.

نام محمدبن ولید قلانسی بغدادی وجوددارد. بطوریکه دربحث از سلسلهٔدروغسازان آوردیم دروغسازی بوده که حدیث جعل میکرده است[۱]. همچنین نام مصعب‌بن سعید که ازقول‌اشخاص‌موردِاعتمادروایات‌نامعلوم ونادرست‌نقل‌میکرده وتصحیف‌مینموده است‌وبعضی‌حقائق‌وگفته‌هارا پنهان میکرده وحرف زدنش‌رانمی‌فهمیده است،وحالش راخواهیم دید. بالاخره نام عیسی‌بن یونس درسندوجودداردکه مجهول است وبرای حدیثشناسان وعلمای رجال، ناشناخته .

۱۰ـ حاکم نیشابوری روایتی در«مستدرک» به ثبت رسانده‌است ازطریق عبیدالله‌بن عمرو قواریری بصری ازقاسم‌بن حکم‌بن‌اوس انصاری ازابی‌عباده زرقی از زیدبن‌اسلم ازپدرش. میگوید: «عثمان را روزی‌که محاصره‌گشت درمحل‌جنائز دیدم. به‌من‌گفت: طلحه، تورا به‌خدا قسم‌میدهم‌آیا روزی را بیادنمیآوری‌که من‌وتو همراه رسول‌خدا بودیم درفلان محل واز‌اصحابش‌کسی جزمن‌وتو نبود، آنوقت به‌توفرمود: طلحه! هرپیامبری ازمیان امتش رفیقی دربهشت دارد، و رفیق‌و همدم من دربهشت عثمان است؟ طلحه گفت : آری بخدا ! سپس طلحه روبرتافته وبرفت.»[۲]

احمد حنبل باهمین سند ازقول «اسلم» چنین روایت میکند: «عثمان را روزی‌که به‌محاصره درآمد درمحل جنائز دیدم. در آن هنگام جمعیت انبوه و بسیار بود بطوریکه اگر سنگی میافتاد حتماً به سرشخصی اصابت میکرد . دیدم عثمان ـ رضی‌الله عنه ـ ازپنجرهٔ اطاقش که روبروی مقام جبرئیل (ع) بود سردرآورده رو به مردم‌کردکه آیا طلحه درمیان شماست؟ کسی حرفی‌نزد. دوباره پرسید: مردم! طلحه درمیان شماست؟ همه خاموش بودند. سپس پرسید : طلحه درمیان شماست؟ دراین هنگام طلحةبن عبیداله ازجا برخاست. عثمان ـ رضی‌الله‌عنه ـ به‌اوگفت : نبینم که چنین باشی. هیچ فکر نمی‌کردم تو درمیان جماعتی باشی و سه‌بار ترا صدا بزنم و صدایم را درمرتبهٔ سوم بشنوی وجوابم را ندهی. تورا ای طلحه به خدا قسم میدهم

۱ـ رجوع‌کنید به : جلد پنجم.
۲ـ مستدرک ۹۷/۳ .

آیا روزی را بیادنداری که من وتو با رسول‌خدا (ص) درفلان جا بودیم واز اصحابش جز من وتوهیچ‌کس بااونبود؟ گفت: بله. آنوقت رسول‌خدا(ص) به‌توگفت: طلحه! هرپیامبری ازمیان امتش رفیقی‌داردکه دربهشت همدم او است، وابن‌عثمان‌بن عفان- رضی‌الله‌عنه - رفیق وهمدم من دربهشت است؟ طلحه‌گفت : آری بخدا . آنگاه رو برتافته برفت.»[1]

حاکم نیشابوری این‌روایت را «صحیح» شمرده‌است. ذهبی‌میگوید: درباره قاسم (که نامش درسند روایت آمده) بخاری گفته ، روایت کردنش درست نیست . و ابوحاتم می‌گوید : مجهول وناشناخته است. ابن‌حجر در «تهذیب‌التهذیب» از او یادکرده وآنچه‌را ذهبی ازبخاری وابوحاتم درباره‌اش نقل‌کرده نوشته است[2].

درسنداین‌روایت نام عبیدالله‌قواریری‌آمده‌است. بخاری ازاوفقط پنج‌حدیث ثبت‌کرده و«مسلم» چهل حدیث[3]. اما احمدبن یحیی یکصد هزار حدیث ازاونقل‌کرده است[4]. بنابراین ، قواریری ازکسی‌که بخاری ومسلم جزچندحدیث ازاو بیش روایت روایت نکرده‌اند وبعید هم‌هست‌که روایاتش‌را ندیده باشند چگونه خروارها حدیث‌به ثبت رسانده است؟!

همچنین‌نام ابوعباده‌زرقی - عیسی‌بن‌عبدالرحمن انصاری - هست. ابوزرعه میگوید: «قوی» نیست . ابوحاتم میگوید: زشت روایت وسست‌روایت است و شبیه به متروك و مطرود است . سراغ ندارم یك حدیث درست اززهری نقل کرده باشد . بخاری ونسائی می‌گویند : زشت روایت است. ابن حبان می‌گوید : ازقول راویان مشهور چیزهای نادرست‌ونامعلوم روایت میکند، بنابراین بایستی ترکش‌کرد. عقیلی میگوید: روایتش پرت و پلااست . ازدی می‌گوید : مجهولی زشت روایت است . ابن‌عدی می‌گوید: عموم روایاتش قابل پیروی نیست . بالاخره ابن‌حبان میگوید:

۱- مسند ۷٤/۱ .

۲- ۳۱۲/۸ .

۳و٤- تهذیب التهذیب ٦۱/۷

روایاتی که فقط او نقل کرده قابل استناد نیست[1].

امینی گوید: روبرتافتن ورفتن طلحه باین دلیل نمیتواند راست باشد که میدانیم وی اصرار عجیبی درمبارزه وسختگیری باعثمان داشته واورا تاآخرین لحظهٔ حیات زیرضربات خودگرفته وبه‌کشته‌شدنش اکتفا نکرده حتی ازدفنش ممانعت‌بعمل آورده وازدفنش درگورستان مسلمانان، وعده‌ای را برراه جنازه‌اش به‌کمین‌نشانده تا سنگبارانش کنند وصدا بزنند: نعثل! نعثل! وگفته است: باید در دیر «سلع» یعنی قبرستان یهودیان دفن شود. بهمین جهت مروان وقتی طلحه را می‌کشد به ابان‌بن عثمان می‌گوید: «بجای تو یکی‌ازقاتلان پدرت را به‌کیفررساندم». ومیدانم مروان، طلحه را ازنزدیك وخوب میشناخته است[2].

عجیب است‌که این‌قسم دادن و گفتگو درحضور جمعیت انبوهی صورت گرفته ـ برحسب ادعای روایت ـ که اگر سنگ می‌انداختی برسر شخصی می‌خورده است. باآنهمه هیچیك ازآنها دست ازضدیت با عثمان برنداشته است. آیا آن‌حدیث راکه عثمان نقل وگوشزدکرده تصدیق نموده‌اند و با علم به‌صحت‌آن پشت گوش انداخته‌اند؟ دراینصورت، چطورآنها را عادل وراستر‌ومی‌شناسند؟! یا میدانسته‌اند که‌آن حدیث راست نیست، وبا عثمان وطلحه درصحت‌آن موافق‌نبوده‌اند وآن‌حرف را چون حدیث پیامبر (ص) نمیدانسته‌اند نشنیده گرفته‌اند؟! شاید چنین گفتگو و قسم دادنی رخ نداده باشد؟ واین ازهمهٔ آن فرضیات به‌حقیقت نزدیك‌تراست.

بفرض اینکه تذکر عثمان، طلحه را قانع کرده باشد ـ آنطور که سازندهٔ روایت ادعا می‌کند ـ این‌قانع شدن، موقتی بوده و طلحه پس‌ازمدت کوتاهی عقل و صوابش‌را بازیافته وفهمیده‌که استدلال عثمان محکم نبوده است، بهمین سبب به مبارزه وتحریکاتش ادامه داده چنانکه تاریخ ثابت‌کرده‌که وی درسختگیری و شدت عمل‌نسبت به‌عثمان پافشاری داشته است. این‌حداکثر چیزی است‌که میتوان درمورد ادعای‌این‌روایت جعلی‌فرض‌کرد. بعلاوه چنانکه قبلاگفتیم قبول‌رفاقت وهمدمی‌میان

---

۱ ـ تهذیب‌التهذیب ۲۱۸/۸ ـ لسان‌المیزان ۴۰۰/۴

۲ـ آنچه‌را درهمین جلد نوشتیم ملاحظه‌کنید.

پیامبر (ص) وعثمان کار ساده وآسانی نیست ونمی‌توان آنرا بسهولت تصدیق کرد، زیرا هیچگونه تجانسی میان آن دو وجود ندارد. رفاقت مثل برادری و همدمی است وهرسه نتیجهٔ تجانس و هم‌سنخی اعتقادی واخلاقی و توافق دررفتار و فضائل، واین همانطورکه حدیث برادری دلالت دارد ویژهٔ علی‌بن ابیطالب (ع) بوده است و آن ویژگی را که درحدیث «ای علی! توبرادر من و همدم ورفیقم در بهشتی»[1] براهین قاطع واعتبارات درست تأیید وتحکیم مینماید.

۱۱ـ ابویعلی وابونعیم وابن‌عساکر[2] وحاکم نیشابوری[3] روایتی ثبت کرده‌اند ازطریق شیبان‌بن فروخ از طلحة‌بن زید دمشقی ازعبیدة ابن‌حسان ازعطاء کیخارانی‌ازجابربن‌عبداله ـ رضی‌الله عنهم ـ بااین مضمون: «ماراعده‌ای ازمهاجران ازجمله ابوبکر وعمر وعثمان وعلی وطلحه و زبیر و عبدالرحمن‌بن عوف و سعدبن ابی‌وقاص ـ رضی‌الله عنهم ـ درخانهٔ ابن‌حشفة بودیم. پیامبر خدا (ص) فرمود: هریك ازشما برخیزد ودرکنار همتایش بنشیند. خود پیامبر (ص) برخاسته بطرف عثمان رفت و اورا درآغوش گرفت وگفت: تو ولی من دردنیا وآخرتی». حاکم نیشابوری این‌را «صحیح» شمرده ولی‌ذهبی‌در این‌خصوص‌می‌گوید: نظرمن‌این‌است‌که «ضعیف» است زیرا نام طلحة‌بن‌زید درسند آن هست‌که سخنش پوچ است. وازعبیدة‌بن حسان هم نقل‌کرده‌که او نیز راوی معتبرنیست. سیوطی در «لئالی» میگوید: «روایتی است جعلی. طلحه روایتش قابل استناد واستدلال نیست. وعبیده روایات‌جعلی از زبان اشخاص موثق نقل میکند»[4].

محب طبری‌آنرا در«ریاض‌النضرة» ثبت‌کرده است[5] وابن‌کثیر درتاریخش[6] ولی مثل همه مواردی‌که روایت درتمجید فضائل کسانی است‌که مورد محبت ایشان

۱ـ تاریخ‌الخطیب ۲٦۸/۱۲ .

۲ـ تاریخ ابن‌عساکر ٦٥/۷ .

۳ـ مستدرك ۹۷/۳ .

٤ـ ۳۱۷/۱ .

٥ـ ۱۰۱/۲ .

٦ـ ۲۱۲/۷ .

میباشند سکوت کرده وهیچ‌از این دم نزده‌اند که سندش سست و بی‌اساس و واهی‌است. بااین که میدانسته‌اند احمد حنبل گفته است: «طلحة‌بن زید، راوی‌بی نیست وروایات نادرست و نامعلومی نقل‌کرده است» یا «کسی نیست . حدیث جعل میکرده است ازروایاتش‌خوشم نمیآید» ، همچنین سخن بخاری ونسائی از ایشان پوشیده نمانده که «اوزشت‌روایت‌است» یا سخن نسائی که «او مورد اعتماد نبوده‌ومتروك است» یا سخن صالح‌بن‌محمد که«حدیث وروایت او قابل نوشتن‌نیست» وگفتهٔ ابن‌حبان که «اوزشت روایت است ونمیتوان به‌روایتش استنادکرد» یا سخن‌دارقطنی‌وبرقانی که «ضعیف و سست روایت است» وگفتهٔ ابونعیم که «روایتهای نامعلوم ونادرست نقل‌کرده وکسی نیست» یاسخن‌آجری‌راکه ازقول‌ابی‌داودمیگوید: «اوحدیث‌جعل‌میکرده‌است» واین‌را که ابن‌مداینی‌به‌اونسبت‌جعل‌حدیث داده‌است، وسخن‌ساجی که«اوزشت روایت است»[1] محب‌طبری وابن کثیرهمچنین ازعقیدهٔ‌حافظان حدیث دربارهٔ عبیدة‌بن‌حسان خبرداشته ومیدانسته‌اندکه ابوحاتم‌درباره‌اش گفته: «زشت روایت است» وابن‌حبان‌که «احادیث جعلی اززبان‌اشخاص موثق روایت کرده است» ودارقطنی که «سست‌روایت است»[2].

همتائی وهمانندی عثمان با پیامبر (ص) و«ولی» و دوست بودن با او در دنیا وآخرت همان اندازه عجیب ومضحك است‌که رفاقت وهمدمیش با آن‌حضرت ـ که اندکی پیشتر ازآن سخن رفت. واقعاً تأسف‌آور است‌که پیامبر عظیم‌الشأن اسلام را باکسی مقایسه‌کرده وبرابر شمرده‌اندکه اصحاب ـ که‌بعقیدهٔ‌آنها عادل‌وراسترو‌ندو برطریق دین ـ برایش قدر وبهائی قائل نگشته وبرای جانش اهمیتی نداده‌اند و لایق تصدی خلافت ندانسته‌اند وتا دم مرگ با اودشمنی ورزیده‌اند وتا آنجم که به‌فرمایش مولای متقیان عملش گریبانگیرش شد و دارو دسته‌اش‌اورا به‌کشتن‌داده‌اند، کسی‌که اصحاب چندان درمخالفت ومبارزه باوی پافشاری نموده‌اندکه‌کار به‌قتلش‌انجامیده، واعمال خود او دلیل قاطع برانتقادات مردم ونظریهٔ اصحاب دربارهٔ اوبوده است.

هیچ خردمندی موجبی برای همتائی و همطرازی و همسنخی پیامبر اکرم

۱- تاریخ ابن‌عساکر ۶۵/۷ ـ تهذیب‌التهذیب ۱۶/۴ ـ اللئالی‌المصنوعة ۲۱۷،۸۱/۱

۲- لسان‌المیزان ۱۲۵/۴ .

با عثمان نمیابد ونه وجه شباهت یا خصلت مشترکی. از لحاظ نسب اگر بسنجیم تفاوتشان اززمین تا آسمان است. آن ازشجرهٔ طیبه وپاکی که ریشه‌اش ثابت و ابدی است و شاخه‌اش درآسمان، واین ازشجرهٔ ملعونه‌ای که درقرآن یادگشته است. ازجنبهٔ حسب وصفات اکتسابی که میسنجیم میبینیم فاصله‌شان ازاین‌سوی گیتی تا بدان‌سو است و بیشترا آن بهمهٔ فضائل ومکارم متصف است و درهر زمینه سرآمد، واین بی‌بهره و تهیدست. ملکات فاضله وروحیات شرافتمندانه و بزرگوارانه را ملاك قرار میدهیم، ملاحظه میشودکه ازآن جهت دوطرف تناقض را تشکیل میدهند. آن خیرخواهی پاکدل است وبرترین وبرخلق وخوئی عظیم وپرشکوه، واین‌چنان‌که ازروی روایات وحقائق تاریخی شناختیم.

حتی اگر آنچه‌را آن جماعت درزمینهٔ فضائل روایت کرده‌اند جدی بگیریم بازفرق آندو فاحش‌خواهد بود. مثلاپیامبراکرم (ص) بموجب روایاتشان ـ که گذشت ـ زانوها وران‌ها وبین آنها را لخت میکرده و اهمیتی به‌آن نمیداده است ، درحالیکه عثمان بموجب روایت «نیکو» وراستی که آورده‌اند وقتی‌هم درخانهٔ دربسته بودبرای شستشو هم که بود خودرا لخت نمیکرد ازبس پرشرم وبا حیا بود !

هرگاه هم‌سنخی آن‌دورا ازجنبهٔ دینداری و عمل بـه‌احکامش مورد توجه قرار دهیم تباین وتفاوت جدی آنان کاملا مشهود خواهد بودوچنان‌که درآیهٔ مبارکه آمده است: «خدا مردی را مثل زده‌است‌که شرکای ستیزه‌جوئی دارد و مردی را کـه همسازمردی است آیا ایندو بعنوان دونمونه، متساوی‌وهمسانند؟!»[1] آن پیامبری که پیام توحید آورده وخویشتن تسلیم خدا ساخته است ونیکوکار است و پروردگارش را خالصانه وزیرپرچم لااله الاالله می‌پرستد وآویزهٔ‌گوشش این‌فرمودهٔ الهی‌که «بگو: خدا. وبعد بحال خودواگذارشان» وورد زبانش: «توفیق رسانم جز خدای یگانه‌نیست وبه او تکیه مینمایم». واین ـ عثمان ـ اسیر چنگال هوسهای تنی چند تبهکار: مروان ومعاویه وسعیدبن عاص ودیگر امویانی که ازقماش آنهایند؟ وطبق‌خواستهای

۱ـ زمر ۲۸ .

شهوانی و هوسناك آنها سیر میکند تاآنجاکه مولای ما به‌اوتذکر میدهد :«مروان از تو خشنودنمیشود وتو ازاوخشنود نمیشوی جزبه‌این‌ترتیب که دین وعقلت را برباید. تو شتر بارکشی را میمانی که بهرجا بکشندش برده میشود»[1]، و کسی است که کار نیکوئی‌کرده وکارزشتی ورفتار بدی‌که گریبانگیرش‌گشته است.

آه! و دریغ ! ای پیامبر عظیم‌الشأن! روزگار ترا پائین‌آورده و پائین‌تر تا ترا درطراز عثمان ودر ردیفش قرارداده وهمتا ورفیق وهمدمش‌گردانیده است آنهم پس‌ازآن مراتب بلندکه نائل‌گشته‌ای وبعدازآنکه پروردگار ترا ازمیان همهٔ جهانیان برگزید وبرتری بخشید وترا «پیامبری وزبانی راستگو»[2] ساخت. عده‌ای‌که خودرا از امت تو میشمارند چنین پاداش ناجوانمردانـه‌ای به‌تومیدهند. «ستمکاران بـزودی خواهند دانست‌که به‌کجا درمیآیند».

کسانی‌که باید ودیعه‌ها و ذخائر علمی اسلام را با امانت ودقت حفظ ونقل میکردندازرهخیانت این‌روایت را دربرابر وبمنظورپایمال ساختن‌آن حدیث «صحیح» وراست پیامبر اکرم درحق علی(ع) ساخته‌اند، حدیث مفصلی‌که ازابن‌عباس نقل‌شده ودرآن‌به‌علی (ع) میفرماید: «تو، «ولی» ودوستدار منی دردنیا وآخرت.» این‌حدیث راست را احمد حنبل باسند «صحیح» ومتین در«مسند»ش ثبت‌کرده وچنانکـه درجلد اول وسوم «غدیر» گفتیم رجال سندآن همگی «ثقه» ومورد اعتمادند، وعبارتند از:

۱ـ یحیی‌بن حماد ـ ابوبکربصری ـ یکی‌ازرجال دو«صحیح»است. ابن‌سعد و ابوحاتم وابن حبان وعجلی اورا «ثقه» ومورد اعتماد شمرده‌اند.

۲ـ ابوعوانه ـ وضاح‌بشکری ـ یکی ازرجال دو«صحیح» است. ابوزرعه، ابوحاتم، احمد حنبل ، ابن حبان، ابن‌سعد، عجلی، وابن شاهین وی را «ثقه» و مورد اعتمادشمرده‌اند. ابن عبدالبر میگوید: همه (ی علمای رجال) معتقدندکه او «ثقه» و مورداعتماد و «حجت» است وراستیش در حدیث ثابت .

۱ـ در همین جلد چندجا آورده شد .

۲ـ ۳۳۱/۱ .

۳ـ ابوبلج ـ یحیی‌بن سلیم واسطی . ابن‌معین‌وابن‌سعد و نسائی‌ودارقطنی وابن‌حبان وابوالفتح ازدی اورا «ثقه» و طرف اعتماد شمرده‌اند.

۴ـ عمروبن میمون ـ ابوعبدالله کوفی . دورهٔ جاهلیت را دیده ولی پیامبر (ص) را ملاقات‌نکرده است. عجلی، ابن‌معین، نسائی و دیگران وی را «ثقه» ومورد اعتماد دانسته‌اند.

۵ـ عبدالله‌بن عباس که منتهی‌الیه سند روایت است و ازپیامبر اکرم (ص) نقل کرده است.

جمع کثیری ازحافظان حدیث وعدهٔ زیادی ازمؤلفان، این‌حدیث را ثبت کرده‌اند. ازآن میان تنی چندرا نام میبریم:

۱ـ حافظ ابوعبدالرحمن«نسائی»	متوفای ۳۰۳ هجری[1]
۲ـ « ابوالقاسم «طبرانی»	« ۳۶۰ «[2]
۳ـ « ابویعلی نیشابوری	« ۳۷۴ «[3]
۴ـ « ابوعبداله «حاکم نیشابوری»	« ۴۰۵ «[4]
۵ـ « ابوبکر«بیهقی»	« ۴۵۸ «[5]
۶ـ بزرگترین‌سخنورخوارزم«ابوالمؤید»	« ۵۶۸ «[6]
۷ـ حافظ ابوالقاسم «ابن‌عساکر»	« ۵۷۱ «[7]
۸ـ « ابوعبدالله «الکنجی»	« ۶۵۸ «[8]
۹ـ « محب طبری	« ۶۹۴ «[9]

۱ـ «الخصائص»، نسائی، ۷ .

۲ـ «فرائد»، «مجمع» .

۳ـ «البدایة والنهایة».

٤ـ مستدرك ۱۳۲/۳، وآنرا «صحیح» شمرده است.

۵ـ «المناقب» ، خوارزمی.

٦ـ «المناقب» ، ۷۵ .

۷ـ «الاربعین الطوال» ، و«الموافقات» .

۸ـ کفایة‌الطالب ، ۱۱۵ .

۹ـ ریاض‌النضرة ۲۰۳/۲ ـ ذخائرالعقبی ۸۷ .

۱۰- شیخ‌الاسلام حموی	متوفای	۷۲۲	هجری[۱]
۱۱- حافظ «ابن کثیر» دمشقی	«	۷۷۴	«[۲]
۱۲- « ابوالحسن «هیثمی»	«	۸۰۷	«[۳]
۱۳- « «ابن‌حجر» عسقلانی	«	۸۵۲	«[۴]
۱۴- ابوحامد محمود صالحانی	«	-	«[۵]
۱۵- السید شهاب‌الدین احمد	«	-	«[۶]
۱۶- الشیخ احمدبن فضل باکثیر	«	-	«[۷]
۱۷- میرزا محمد بدخشانی	«	۱۱۲۳	«[۸]
۱۸- شاه ولی‌الله هندی	«	۱۱۲۶	«[۹]
۱۹- امیرمحمدبن اسماعیل یمنی صنعانی	«	-	«[۱۰]
۲۰- مولوی ولی‌الله هندی	«	۱۲۷۰	«[۱۱]

این حدیثی راست و درست است و «صحیح» شمرده شده ازپیامبرعظیم‌الشأن اسلام درحق علی علیه‌السلام که «تو ولی منی دردنیا و آخرت». اما «ازآن جماعت کسانی که ستمکاربودند آنرا بصورتی درآوردند غیرازآن که بایشان گفته شده‌بود.»[۱۲]

۱- فرائدالسمطین.
۲- البدایةوالنهایة۷/۳۳۷.
۳- مجمع‌الزوائد۹/۱۰۸ وروایتی‌راکه ازطریق احمدحنبل نقل‌شده «صحیح» دانسته‌است.
۴- اصابه ۲/۵۰۹.
۵- توضیح‌الدلائل، شهاب‌الدین احمد.
۶- توضیح‌الدلائل علی‌ترجیح‌الفضائل.
۷- وسیلةالمآل.
۸- نزل‌الابرار، ۱۶ - مفتاح‌النجا.
۹- ازالةالخفا ۲/۲۶۱.
۱۰- روضةالندیه.
۱۱- مرآةالمؤمنین.
۱۲- آیه قرآن است.

۱۲- «بزار» ازطریق خارجةبن مصعب ازعبداللهبن عبید حمیری بصری از پدرش‌روایتی ثبت‌کرده است بااین‌مضمون: «وقتی عثمان درمحاصره بود نزد اورفتم. (ازمردم) پرسید: طلحه اینجا است؟ طلحه‌گفت: بله. گفت: ترا بخدا قسم میدهم‌آیا بیاد نداری‌که درخدمت رسول‌خدا (ص) بودیم، گفت: هریك ازشما دست همنشین خویش‌را بگیرد. آنوقت تو دست فلانی‌راگرفتی، وفلان شخص دست بهمان‌راگرفت، وهمینطورهرکسی دست دردست رفیقش‌داشت، ورسول‌خدا(ص)دست‌مرا گرفت‌گفت: این همنشین من دردنیا است وولی من درآخرت؟ گفت: آری بخدا!»

ابن‌حجر همین‌را ازابن‌منده ازطریق‌عبیدالحمیری نامبرده ثبت نموده‌است[۱] بدون اینکه اشاره‌ای به‌سستی و عیبناکی سندآن بکند، پنداری هم اونیست‌که اظهار نظرحافظان وناقدان حدیث را درباره ناراستی وسست رائی «خارجةبن مصعب» - یکی ازرجال‌همین‌روایت- آورده‌وثبت کرده‌است. خوددرکتاب«تهذیب‌التهذیب»مینویسد: واثرم ازقول احمد حنبل میگوید: روایت اوقابل نوشتن وثبت نیست. عبداللهبن‌احمد میگوید: پدرم مرا منع کرد وگفت: هیچ ازروایات اورا ننویسم. دوری ومعاویه و عباس ازقول ابن‌نمیر میگویند: او«ثقه» ومورد اعتمادنیست، کسی نیست، دروغساز است، «ضعیف» است. ابن معین‌میگوید: کسی (بارآوی‌پی) نیست. یحیی‌بن یحیی میگوید، درمتن وسندروایت دست میبرد. نسائی‌میگوید: روایاتش دورریختنی‌است، مورد اعتماد نیست، «ضعیف» است. ابن‌سعد میگوید: مردم ازروایات اوپرهیزنموده واوراطردکرده‌اند. ابن‌خراش‌وابواحمد میگویند: روایتش متروك ودورریختنی‌است. دارقطنی‌میگوید: «ضعیف» وسست روایت‌است. یعقوب‌میگوید: درنظرهمهٔ‌همکاران ما سست روایت است. ابن‌مدینی می‌گوید: درنظر ما سست روایت است. ابوداود میگوید: «ضعیف» وسست‌روایت‌است. وراوی‌بی‌نیست. ابن‌حبان‌میگوید: درروایاتی که ازقول‌اشخاص‌مورد اطمینان نقل‌کرده روایات جعلی‌مخلوط شده‌است، وبه‌روایتی که اوآورده نمیتوان استدلال واستنادکرد. ابن جارودوعقیلی وابن سکن وابوزرعه

۱- فتح‌الباری ۳۱۵/۵ .

وابوالعرب ودیگران وی را درشمارراویان «ضعیف» آورده‌اند.»[1] سیوطی هم مینویسد: «ابن‌حبان میگوید: خارجه ازراویان دروغساز بطوریکه نادرستی آنهارا بپوشاندنقل میکند ودرروایتش جعلیات رخنه کرده است.»[2]

درذیل دو روایتی که شبیه این‌روایتند مقیاس وملاك صحیح جهت ارزیابی ونقد اینگونه‌احادیث را بدست دادیم وگفتیم حقایق‌زندگی‌عثمان ملاك سنجش‌راستی یا ناراستی متن این‌روایات است وفاصله و رابطه‌اش‌را باحقیقت مشخص میگرداند. بهمین‌سبب ازروی متن روایت مورد بحث می‌فهمیم که به‌هیچوجه صحت و اعتبار ندارد بگذریم ازسستی وبی‌بنیادی سندآن . ازبرابر این‌یاوه تاریخی مانند نظائرش بایستی بزرگوارانه چشم پوشی نموده گذشت وگذاشت جاعلان حدیث و دروغسازان وجنایتکاران علیه تاریخ به‌تبهکاری سرگرم ودل‌خوش‌باشند.

طلحه درصورتیکه این‌حرف ادعائی‌راکه اززبان رسول اکرم (ص) حکایت کرده‌اند شنیده بود و درهنگام محاصره به‌صحت آن ودربرابر جمع اصحاب و توده مردم اعتراف‌کرده بود هرگزآنطور باعثمان تشدد نمی‌نمود و چندان درتحریکات و تلاشهایش پافشاری نمی‌کرد وازرسیدن آب آشامیدنی به‌اوجلونمی‌گرفت و کارشان را به‌قتل‌نمی‌کشاند وراضی نمیشددرقبرستان یهودیان دفنش‌کنند. طلحه ـ که‌بعقیده آن جماعت صحابی‌بی عادل وراسترو وجزو ده نفری است‌که مژده بهشت یافته‌اند ـ هرگاه ازوجود این‌روایت بوئی برده‌بودهرگز چنان‌کارهای‌بیراه وتند وزننده‌راانجام نمی‌داد .

۱۳ـ ابن‌ماجه این‌روایت را در«سنن» ثبت‌کرده است ازقول ابی‌مروان ـ محمدبن عثمان اموی عثمانی ـ ازپدرش عثمان‌بن خالد ـ نوادهٔ عثمان‌بن عفان ـ از عبدالرحمن‌بن ابی‌زناد ازپدرش ازاعرج ازابی هریره: «پیامبر (ص) دم در مسجد به عثمان برخورد. به‌اوگفت : عثمان! اینك جبرئیل به‌من خبرداده‌که خدا ام‌کلثوم را

۱ـ ۷۸/۳ .

۲ـ لئالی ۲۱۷/۱ .

به‌همسری‌تودرآورده است باهمان مهربه‌ورفتاری‌که بارقیه‌داشتی.»[۱] چنانکه‌درتاریخ ابن‌کثیر هست ابن‌عساکراین‌را روایت‌کرده است.[۲]

امینی گوید: چند صفحه پیش روشن نمودیم‌که محمدبن عثمان درنقل روایت اشتباه میکرده وبرخلاف میگفته و ازپدرش روایات نامعلوم و نادرست نقل کرده است وپدرش «ثقه» و مورد اعتماد نبوده وروایاتش غیرمحفوظ بوده است و روایات جعلی نقل کرده و آنچه وی آورده قابل استناد و استدلال نیست . همچنین دیدیم‌که عبدالرحمن‌بن ابی‌زناد جزو کسانی‌که حدیث‌شناسان روایتش‌را حجت‌وقابل استناد میدانند نیست و سست روایت وپریشانگو است و روایتش غیرقابل استناد . برای مزید اطلاع ، واحاطهٔ‌کامل به ماهیت این‌راویان به تفصیلاتی‌که درجلد هشتم آمده مراجعه فرمائید.

۱۴ـ ابن‌عدی روایتی به‌ثبت رسانده است ازقول محمدبن داودبن دیناراز احمدبن محمدبن حباب بصری ازعمروبن فائد بصری ازموسی‌بن سیار بصری ازحسن بصری ازانس، وانس میگوید‌که ازپیامبر (ص) برایم نقل کرده‌اندکه «خدای تعالی شمشیری داردکه تا عثمان‌بن عفان زنده است درنیام خواهد بود، و هنگامی‌که کشته شود آن شمشیر آخته خواهد گشت وتا روز قیامت درنیام نخواهد رفت». ابن‌عساکر نیز آنرا بطور «مسند» و باسندی‌که همهٔ رجالش ذکر شده‌اند ثبت‌کرده است.

سیوطی دربارهٔآن مینویسد: «جعلی‌است. اشکال‌وعیبناکیش وجودعمروبن فائد است واستاد حدیثش نیز دروغساز است.)[۳]

عجیب است‌که سیوطی دراینجا روایت را جعلی و راوی آنرا دروغساز میداند اما همین‌را در«تاریخ‌الخلفاء» درفصل شمارش فضائل ومحاسن عثمان می‌آورد وفقط می‌گوید: این‌راتنها عمروبن فائد روایت کرده است و او روایات نامعلوم

۱ـ ۵۳/۱ .

۲ـ تاریخ ابن‌کثیر ۲۱۱/۷

۳ـ لئالی ۳۱٦/۱ .

ونادرستی دارد.[۱]

آری، اینطور حقائق‌را پوشانده وواورنه جلوه میدهند ومردم‌را می‌فریبند. سیوطی وقتی دید روایت جعلی است ویك دروغگو اززبان دروغسازی دیگر نقل مینماید باید ازفهرست فضائل وتمجیدهای عثمان حذفش میکرد. اما چون او و همانندانش اگرمیخواستند روایاتی‌را از که‌لحاظ سند یا متن سست وبی‌اعتبارندحذف نمایندوبه‌آن‌استناد نکنند نمیتوانستند هیچ‌فضیلتی برای عثمان صورت بدهند، واین چیزی است‌که آنها وجماعتشان میل ندارند! و میخواهند هرطورشده گرچه با ردیف کردن روایات بی‌اساس ویاوهٔ دروغسازان وجاعلان فهرستی‌ازفضائل‌ومکارم وشرحی ازتمجید وتحسین درحق عثمان و اقرانش بسازند.

دارقطنی، ابن‌مدینی، عقیلی، ابن‌عدی، نسائی و ذهبی، «عمروبن فائد» ـ یکی از راویان آن حرف ـ را مورد نقد و محکومیت قرارداده و روایاتش را باطل شمرده‌اند.[۲]

موسی‌بن سیار بصری یکی‌دیگر ازرجال سند آن روایت نیز مورد حمله و نکوهش علمای رجال قراردارد. یحیی‌القطان، ابوحاتم، ابن‌عدی، ابن معین، و ذهبی اورابی‌اعتبار ودروغگو وروایاتش‌را باطل وپوچ دانسته‌اند.[۳]

درسندآن نام محمدبن داود فارسی‌نیز هست. ذهبی مینویسد: «وازشیوخ و اسانید ابن‌عدی است، وی از او یادکرده میگوید: دروغ میگفته است.»[۴] ابن‌حجرهم حدیثی درفضیلت امیرالمؤمنین علی(ع) آورده وبدنبال‌آن میگوید: «آن ازجعلیات محمدبن داود دینار است.»[۵]

چنین است حال‌آن روایت ساختگی ودروغین. باوجود این، عده‌ای که

۱- تاریخ‌الخلفا ۱۱۰.

۲- رجوع کنید به‌لسان‌المیزان ۳۷۲/٤.

۳- میزان‌الاعتدال ۲۱۱/۳ ـ لسان‌المیزان ۱۲۰/۹.

٤- میزان‌الاعتدال ٥٤/۳.

۵- لسان‌المیزان ۱۶۱/۵.

میخواسته‌اندبرای عثمان وحکام همانندش‌فضائلی بتراشند مثل «سیوطی» و «قرمانی» و«احمد زینی‌دحلان» ، آن روایت را درفصل تعریف وتمجید عثمان یك حقیقت‌مسلم تاریخی گرفته وحجت‌آورده‌اند همانطورکه بهنگام مدح وثنای دیگر اربابانشان‌عمل کرده‌اند.

۱۵- حاکم در«مستدرك» روایتی ثبت‌کرده است ازطریق احمدبن‌کامل قاضی ازاحمدبن محمدبن عبدالحمیدجعفی‌ازفضل‌بن جبیروراق ازخالدبن عبدالله‌طحان مزنی ازعطاء‌بن سائب ازسعدبن جبیر ازابن‌عباس - رضی‌الله عنهما - به‌این مضمون: «درخدمت پیامبر (ص) نشسته بودم . عثمان‌بن‌عفان - رضی‌الله‌عنه - فرا رسید . چون نزدیك آمد به‌او فرمود: عثمان! تو درحالیکه سورهٔ بقره‌را میخوانی‌کشته خواهی‌شد وقطره‌ای ازخونت برآیهٔ «خدا درعوض تو آنهارا کیفرداده بسزایشان خواهدرساندو او شنوائی دانا است» خواهد ریخت. ودررستاخیز درجائی که برهمهٔ خوارماندگان پیشوائی‌برانگیخته خواهی‌شد ومردم شرق وغرب گیتی‌به‌تورشك می‌برند، وازجمعیتی بسیاربشمارهٔ افراد دوقبیلهٔ ربیعه ومضرشفاعت خواهی‌کرد.»[1]

امینی گوید: حاکم نیشابوری ازصحت این‌روایت دم نزده است و ذهبی درباره آن انصاف داده و گفته «دروغ محض است. درسندآن نام احمدبن محمدبن عبدالحمید جعفی است‌که مورد اتهام میباشد.»[2] بعلاوه شیخ واستاد جعفی نیزچنانکه عقیلی‌گفته وذهبی وابن حجر نقل کرده‌اند[3] روایت ونقلش قابل پیروی نیست.

عجیب‌است‌که هیچیك ازاصحاب عادل وراسترو این‌حدیث‌را ازپیامبراکرم (ص) نشنیده‌اند پنداری درجلسه‌ای‌که آنرا برزبان آورده‌کسی ازآنان حضورنداشته است. همچنین‌شگفت‌آوراست‌که هیچکدامشان - بفرض که‌شنیده باشند - برای‌دیگری نقل‌نکرده‌اند تابرسرزبانها بیفتد وبگردد‌واز اتفاق ووحدتشان علیه عثمان ودرکشتن

۱- مستدرك ۱۰۳/۳ .

۲- التلخیص .

۳- لسان‌المیزان ۴۳۸/٤ .

اوجلوگیری نماید. آری، هیچیك ازآنها چنین‌حدیثی ازاونشنیده‌اند جز «ابن‌عباس» که درحیات پیامبر (ص) کودکی‌نابالغ بوده است. هنگام درگذشت‌رسول اکرم(ص) او ـ بنابرگفتهٔ واقدی وزبیروبتصدیق‌ابوعمر در«استیعاب» ـ سیزده سال بیش‌نداشته یا ـ بنابرگفتهٔ خودابن‌عباس که ازچندین‌طریق‌بدست ما رسیده[۱] ـ ده‌ساله‌یاکمی‌بزرگتر بوده است. شاید در این‌که قادربه فهم و حفظ حدیث پیامبر (ص) بوده ترد باشد. حتی ممکن‌است خودش‌درفهم وحفظ‌آن سخن‌تردیدداشته‌که روزعرفه ودرحالیکه‌برای حاجیان نطق‌میکرد وقتی‌استغاثه واستمداد عثمان رادرنامهٔ مخصوص اوشنیداعتنائی به‌آن‌ننمود، وهمین که‌نافع‌بن‌طریف فرستادهٔ مخصوص‌عثمان نامه‌اش‌را حاوی‌استمداد برخواند به‌نطق خود ادامه داده وهیچ‌اشاره‌ای به‌مددخواهی وبیچارگی او نکرد در حالی‌که همه میدانستند عثمان آخرین دقائق‌زندگی‌را میگذراند وانقلابیون مسلح به او مجال ادامهٔ‌حیات نمیدهند، ووی ازطرف عثمان «امیرالحاج» بود. با این‌همه، هیچ لزومی برای دفاع ازجان او یا حکومت وخلافتش ندید، وهیچ تلاشی برای باقیماندن «خلعت» خلافت برتن‌او بروزنداد، چرا؟ برای‌اینکه باانقلابیون دربارهٔ عثمان همرأی وهمراه بود. اگرچنین‌چیزی ازپیامبراکرم (ص) شنیده بوداو ـ که بعقیده آن‌جماعت صحابی‌یی عادل وراسترو است ـ منظرهٔ ارشاد وحدیث پیامبر (ص) را بیاد میآورد و درطنین‌آن سخن‌رادگرباره‌احساس می‌نمود وبیدرنگ به‌دفاع کمر می‌بست و حاجیان وهمهٔ مسلمانان را به‌این‌وظیفهٔ اسلامی دعوت میکرده. این‌اقتضای عدالت و دینداری او بود.

شاهد دیگری وجوددارد ودلیلی براینکه ابن‌عباس بکلی ازچنین حدیثی بی‌خبر بوده وبه‌گوشش‌نخورده است. وآن عکس‌العملی است‌که دربرابرسخن عائشه درراه مکه نشان داده است. وقتی‌باسمت سرپرستی کاروان حاجیان ـ ازطرف عثمان ـ به مکه میرفته به عائشه برمیخورد. عائشه به‌اومیگوید: ابن‌عباس! خدا به‌تو عقل و فهم وقدرت بیان داده است. مبادا مردم را ازمخالفت با این دیکتاتور قانونشکن ـ

۱ـ مسند احمدحنبل ۲۵۳/۱ ـ استیعاب ۳۷۲/۱ .

یعنی عثمان ـ بازداری و پراکنده‌سازی[1] . ابن‌عباس ازسخن عائشه یکه نمیخورد و حیرتی نشان نمی‌دهد وچنان مینمایدکه بانظر وروية اوموافقت دارد. درحالیکه هم او حرف عائشه را دایر برتمایل به‌زمامداری طلحه رد میکند. بنابراین طبیعی است هرگاه چنین حدیثی ازپیامبر (ص)شنیده بود وبیادداشت به‌استناد آن، حرف عائشه را درمورد عثمان بشدت رد میکرد.

ازاینها نتیجه میگیریم که «علامهٔ امت» ـ یعنی عبدالله‌بن عباس ـ هرگز چنین‌حدیثی که به‌اونسبت روایتش‌رامیدهندنشنیده، واین‌روایت ازساخته‌هاوجعلیات دورهٔ اموی وپس‌ازدرگذشت ابن‌عباس است.

درروایت سخن از«پیشوائی‌خوارماندگان» است واینکه عثمان دررستاخیز سرور همهٔ ستمدیدگان بلادفاع خواهد بود. این‌هم چیز شگفت‌انگیزی است و معلوم نیست چگونه پیشوائی وسروری است. همچنین درك شخصیتهای ستمدیده و بلادفاع وخوارمانده‌ای که وی پیشوا ودرراس‌آنها است وشناختن‌آنها کاردشواری است. آیا درمیان جمع ایشان آن اصحاب برجسته وعالیقدر پیامبر اکرم (ص) و تابعان نامی امثال ابوذر وعمار یاسر وابن‌مسعود ومالك اشتروزیدبن صوحان وصعصعةبن‌صوحان وکعب‌بن عبده وعامربن قیس ودیگر شخصیتهای اسلامی مدینه وکوفه و بصره‌که عثمان ودارودسته‌اش مورد ستم واهانت وخواری قراردادند وجوددارند یانه؟! شاید هم درجمع «خوارماندگان» کسانی باشند ازقماش حکم ومروان وخانواده آنها و عبدالله‌بن ابی سرح وابوسفیان واولاد وامثالش‌که اسلام خوارشان‌گردانید وعثمان به عزت واقتدارشان رساندوبرگردن‌امت اسلامی‌سوار کرد وبرشایسته‌ترین‌شخصیتهایش وبراصحاب پیشاهنگ وتابعان نیکرفتار وپایبند ودیندار مسلط ساخت.

درروایت، سخن‌ازشفاعت عثمان است. مایقین‌داریم‌که سیرهٔ عثمان‌احتمال آن را نفی مینماید وهیچ دلیلی هم برصحتش نیست وبا قرآن منافات دارد. هرگاه بفرض محال چنین چیزی بوقوع پیوندد عثمان باشفاعتگریش وباواردساختن عناصر

۱ـ رجوع کنید به‌همین جلد .

آلوده و کثیف اموی به‌بهشت، آن‌سرای زیبا وپاك را خواهدآلود ، زیرا خودش گفته است : « اگرکلیدهای بهشت بدستم باشد به‌بنی امیه خواهم داد تاهمه‌شان به‌بهشت درآیند ! »[۱]

۱۶ - حاکم‌نیشابوری روایتی در«مستدرك» ثبت‌کرده است ازقول عبدالله‌بن اسحاق‌بن‌ابراهیم العدل[۲] ازیحیی‌بن ابیطالب ازبشاربن موسی‌خفاف بصری ازحاطبی- عبدالرحمن[۳]بن‌محمد - از پدرش از جدش . میگوید: «بهنگام جنگ جمل براه‌افتادم تاکشتگان را بررسی کنم . علی (ع) و حسن‌بن‌علی و عماریاسر و محمدبن ابی‌بکر و زیدبن‌صوحان نیزشروع کردند به‌گشتن درمیان‌کشتگان. چشم‌حسن‌بن علی‌به‌کشته‌ای افتادکه به‌روی در افتاده بود. آنرا برگرداند وسپس فریادی‌کشیده‌گفت : انالله و انا الیه راجعون. بخدا نونهالی ازقریش است. پدرش پرسید : چه‌کسی است پسرجانم ؟ جوابداد : محمدپسر طلحةبن عبیدالله . گفت : انالله وانا الیه راجعون . بخدا جوان پاك و شایسته‌ای بود . سپس بنشست اندوهگین . حسن‌گفت : پدرجان ! تو را ازاین سفر جنگی منع میکردم اماآن دونفر تصمیم توراعوض کردند . گفت : همینطور است که تو میگوئی پسرم ! تمنایم این است که کاش بیست سال پیش ازاین مرده بودم . محمدبن حاطب میگوید : در این هنگام برخاسته گفتم : امیرالمؤمنین ! ما رهسپار مدینه‌ایم و مردم از ما در بارهٔ عثمان خواهند پرسید . چه جواب بدهیم ؟ عماریاسر و محمدبن ابی‌بکر برخاسته سخن گفتند . علی به آن دوگفت : عمار ! محمد ! باید اینطور بگوئید: عثمان تبعیض قائل‌گشت وبدتبعیضی هم قائل‌گشت . مجازات‌گردید و در مجازات بد عمل‌کردید . و در آینده به پیشگاه داور عادلی برده خواهید شد تا میان شما قضاوت‌کند . آنگاه‌گفت : توای محمدبن‌حاطب ! چون به مدینه درآمدی

---

۱ - رجوع کنید به : جلد هشتم «غدیر» .

۲ - درکتابها چنین نوشته شده اما درست «المعدل» است.

۳ - چنان نوشته شده ولی درست چنین است : عبدالرحمن‌بن‌عثمان‌بن‌محمد .

و در بارهٔ عثمان ازتو پرسیدند ، بگو: بخدا ازکسانی بودکه ایمان آورده وکارهای پسندیده‌کردند بعلاوه پرهیزکاری نموده و ایمان آوردند وسپس پرهیزکاری نموده و کار خوب کردند ، و خدا نیکوکاران را دوست میدارد و مؤمنان برخدا بایـد توکل نمایند.[۱، ۲]

امینی گوید: حاکم نیشابوری از معایب واشکالاتی‌که در سند این‌روایت دروغین هست دم نزده وآنرا تصحیح ننموده وراجع به‌آن‌یك‌کلمه ایراد نگرفته‌است. و ذهبی در بارهٔ آن فقط گفته‌که «بشاربن‌موسی سست و«ضعیف» است». لکن ماآنچه را بایست‌گفت میگوئیم :

عبداللهبن‌اسحاق‌بن ابراهیم ، یکی‌ازرجال‌سندآن است. دارقطنی دربارهٔاش میگوید : سستی‌یی در اوهست . خطیب بغدادی همین راگفته است[۳] .

در بارهٔ یحیی‌بن ابـی‌طالب ـ یکی دیگـر از رجال سند ـ موسی‌بن هـارون میگوید: من شهادت میدهم‌که اوازربان من دروغ میسازد. مسلمة‌بن قاسم میگوید: مردم در باره‌اش حرفها زده‌اند.[۴]

در بارهٔ بشاربن موسی‌بصری ، ابن‌معین میگوید : مورداعتماد نیست، و از دغلبازان است . ابوحفص میگویـد : سست روایت است . بخاری میگویـد : زشت روایت است، او را دیده و از تقریرات روائی او نوشته و روایاتش را ترك‌کـرده‌ام . ابوداود میگوید : ضعیف وسست روایت است. نسائی میگوید : مورد اعتمادنیست. ابوزرعه میگوید : «ضعیف» است. ابواحمد حاکم میگوید : اورا «قوی» نمیدانند . اسمش را پیش فضل‌بن سهل برده‌اند ازاو بدگوئی‌کرده است[۵].

---

۱ ـ آیهٔ شریفه‌ای است .

۲ ـ مستدرك ۱۰۳/۳.

۳ ـ تاریخ خطیب بغدادی ۴۱۴/۹.

۴ ـ لسان‌المیزان ۲۶۲/۶.

۵ ـ تاریخ خطیب ۱۱۹/۷ ـ تهذیب التهذیب ۴۴۴/۱.

عبدالرحمن حاطبی، چنانکه در«میزان‌الاعتدال» ذهبی آمده توسط ابوحاتم رازی تضعیف شده است. ازپدرش عثمان نیزدرفرهنگ رجال حدیث هیچگونه‌تعریفی نیست .

بنابراین چه ارزشی دارد آنچه چنین دغلکاران دروغسازی روایت نمایند یا عقیده پیدا کنند ؟ ! بعلاوه ، مولای متقیان از روی بصیرت کامل به سفر جنگی می‌پرداخت و همهٔ‌کارها و نبردها و لشکرکشیهایش رابامطالعه و دقت نظر وبا واقع‌بینی انجام داده است وهمه را بدستوروبنابه سفارش پیامبر(ص) ، و این از فضائلش شمرده شده است. رسول‌اکرم (ص) چنانکه درجلدسوم گذشت درزمان حیاتش‌اصحاب را به یاری وی در آن کشاکشها تشویق و تحریك میکرده و می‌فرموده : «بعد از من جماعتی خواهند بودکه باعلی می‌جنگند که خدا عهده‌دار جنگیدن علیه آنها خواهد بود . بنابراین هرکس نتوانست با دست و قدرتش علیه آنها جهادکند باید بازبانش جهاد نماید (یعنی جهاد تبلیغاتی)، وهرکس بازبان جهاد نتوانست باقلبش بایدجهاد کند ، و پائین‌تر از این مرتبه‌ای نیست [1] . » و ابوایوب انصاری و دیگر اصحاب میگفته‌اند . « رسولخدا (ص) به ما سفارش کرده که همراه علی با پیمان شکنان بجنگیم ». [2] پیامبر (ص) عائشه ام‌المؤمنین را ازخرامیدن جاهلیت وار برحذرداشته و به اوگفته : «... پنداری همین الان است‌که سگان حوأب بطرف تو پارس میکنند و تو علیه علی می‌جنگی جنگی ظالمانه». [3] وچنانکه در جلد سوم نوشتیم صحت‌این حدیث‌که به زبیر فرموده : « توعلیه علی می‌جنگی در حالیکه به‌او ستم روا میداری (وجنگت ظالمانه است) » به‌ثبوت رسیده است .

بنابراین، مولای‌متقیان رنج‌آن لشکرکشیها وجنگها را به‌دستور وسفارش

۱ــ رجوع کنید به : جلدسوم «غدیر».

۲ ـ جلدسوم.

۳ ـ همان جلد.

پیامبر(ص) برتن هموار میساخته است، و هرگز هیچکس نتوانسته او را از نظریه و اجتهادش بگرداند، و امام مجتبی -که از سیرلغزش وکارسوئی مبرا و معصوم‌است- بهیچوجه پدرش را از اجرای دستور جدش - پیامبراکرم (ص) منع ننموده است از اجرای دستور پیامبری که به بحکم قرآن «سخن بدلخواه نمیگوید و سخنش جز وحی منزل نیست» ، و نه امیرالمؤمنین علی(ع) کسی بوده است که از قیام برای برکندن ریشهٔ فساد وکفر و انحراف پشیمانی بخورد . اگرکسی چنین حرفی در حق وی بزند چنان است که گفته باشد حضرتش از به‌خاك وخون‌کشیدن سران‌کفروشرك درجنگهای پیامبراکرم (ص) پشیمان‌گشته و دریغ خورده است . زیرا موضع‌گیری وسیاستش در هر دو مورد مبتنی برمصلحت بینی اسلامی و بانگیزهٔ الهی بوده است و بمنظور زدودن‌کفر و تباهی ، واگربریکی از دوحال افسوس خورده باشد بردیگری هم خورده است .

وانگهی کدام پاکی و شایستگی در«محمدبن طلحه» وجود داشته است ، در کسی‌که شمشیر بروی امام و پیشوای مسلمانان‌کشیده است در حالیکه دستور داشته همراهش جهادکند و یاریش نماید ؟! حال او بـه حال پدرش «طلحه» میماند و چون او از راه بدرگشته ونافرمان و منحرف است.

این است حقیقت . اما جاعلان و دغلکاران خواسته‌اند حقیقت را وارونـه نمایند و چیزها بسازندتاکارکسانی راکه‌باکجاوهٔ جمل همراه‌گشته‌اند توجیه و تبرئه نمایند ... و ساخته و بافته‌اند، لکن ساخته و بافته‌شان‌کجا وحقیقت‌کجا !

چطور ممکن است علی (ع) حرفهائی راکـه از زبانش خطاب به محمدبن حاطب ساخته‌اند زده باشد ، در حالیکه مسلم است پیش از جنگ جمل و پس از آن سخنها‌گفته وکارهاکرده همهٔ‌گویای رأی و نظرش در بارهٔ عثمان ، و همه بکنواخت و هماهنگ وهمرای .[1]

---

۱ - رجوع‌کنید به : همین جلد ، وجلدهای هشتم وهفتم.

مگر تاریخ زندگی عثمان و سیاهۀ اعمالش اجازه میدهد به علی (ع) که او را از کسانی بداند و بشمارد که «ایمان آورده و کارهای پسندیده کردند بعلاوه پرهیزکاری نموده و ایمان آوردند وسپس پرهیزکاری نموده و کار خوب کردند ...؟!» همان سیاهۀ اعمالی که پر از جنایت و کار بیراهه و ناپسند است و او را به کشتن داد و پیشگامان اصحاب و در رأس ایشان مولای متقیان را به معارضه و مبارزه‌اش واداشت و استانهای کشور اسلامی را آبستن حوادث خونین ساخت و نگذاشت اصحاب پیامبر (ص) خود را موظف به دفاع از جانش بپندارند، و همان است که مردم نیکوکار و دیندار را از کفن و دفن و نمازگزاردن برجنازه‌اش مانع گشت و سبب شد که در قبرستان یهودیان خاکش کنند آنهم پس از چند روز ماندن در زباله به حال خواری وبیکسی واهانت، همۀ مسلمانان او را در آن حال ببینند و هیچیك برای کفن و دفنش اقدام نکنند، باامیرالمؤمنین علی (ع) بیعت شود و او فرمانروا باشد و قادر به کفن و دفنش ولی قدمی برندارد، اوکه برای کارهائی که به نظر مردم ساده وکوچك مینماید بـه‌هیجان میآید و خلق را به انجام وظیفه برمیانگیزد و مثلا در نطقی آنان را چنین به قیام و اقدام می‌خواند. « به‌من اطلاع رسیده که حتی یکی از آنجماعت (مهاجم شامی) وارد خانۀ زن مسلمان یا زن اهل ذمه میشده و زیور و دستبند او را میکنده و می ربوده است وازچنگ آن (سپاهی مهاجم) جز باخواهش وتمنا والتماس نجات پیدا نمیکرده است. آنوقت در حالیکه از اموال بیغما برده گرانبار بوده‌اند راه خودگرفته‌اندبدون اینکه لطمه‌ای ببینند یاکشته‌ای بدهند. اکنون اگر انسان مسلمان براثر این احوال دق مرگ کند نه تنها قابل سرزنش نخواهد بود بلکه بنظر من امری طبیعی و شایسته رخ داده است.»[1] چنین شخصیت غیرتمند وبا حمیتی که در برابر پایمال گشتن حق و ستمدیدگی اینطور به هیجان آمده و به قیام و اقدام برمی‌انگیزد می‌نشیند و جنازۀ عثمان را در زباله وبی کفن و دفن رها میسازد:

---

۱ ـ نهج البلاغه ۱/ ۶۹.

عثمان روبروی او بی‌کفن و دفن ماند،

و دستی که به‌آزارش بلند شده آزاد ورها

نمیدانم این کار علی از روی کینه بوده

یانه، از سرپاکدامنی و پرهیزکاری؟

«دراختلاف مردم بموجب قانون اسلام قضاوت‌کن و از دلخواه و موازین خیالی پیروی منما زیرا ترا ازراه خدابدر خواهد برد.» «درصورتی‌که پس ازدریافت مایهٔ دانائی (وقانونشناسی) از دلخواه آنان پیروی نمائی در برابر خدا حامی‌وحافظی نخواهی داشت.[1]»

۱۷ ـ ابن‌ابی‌الدینا از طریق فرج بن فضالهٔ دمشقی ازمروان بن‌ابی امیه از عبدالله بن سلام روایتی ثبت‌کرده‌است. میگوید: «نزد عثمان‌که درمحاصره بودرفتم تا سلامی باوکرده باشم. به‌من خوشامد گفت. وافزود: همین دیشب‌پیامبر خدا(ص) را در این‌پنجره دیدم ـ و اطاقش پنجره‌ای‌داشت ـ به من فرمود: عثمان تورامحاصره کرده‌اند؟گفتم: آری. پرسید ترا تشنگی داده‌اند؟ گفتم: آری. آنگاه سطلی فرو آویخت پر آب. از آن آشامیدم تا سیراب گشتم و خنکی آنرا در اندرونم احساس کردم. به من فرمود: اگر بخواهی بر آنان پیروز خواهی‌گشت و در صورتی‌که بخواهی می‌توانی نزد ما افطارکنی. من از آن میان این را برگزیدم و پسندیدم که‌در خدمت وی افطار نمایم. عثمان همان روزکشته شد.»[2]

امینی‌گوید: این سفسطه و دروغبافی از دغلکاریهای «فرج بن فضالهٔ دمشقی» است. احمد حنبل در بارهٔ او میگوید: روایات نامعلوم و نادرستی از زبان اشخاص مورد اعتماد نقل میکند. ابن معین‌می‌گوید: سست روایت است. ابن مدینی میگوید: «ضعیف» است و از اوحدیث نقل نمیکنم. بخاری و مسلم میگویند: زشت

۱ ـ در آیهٔ شریفه است.

۲ ـ انساب‌الاشراف؛ بلاذری ۸۲/۵ ـ تاریخ ابن‌کثیر ۱۸۲/۷ ـ ریاض‌النضرة محب طبری ۱۲۷/۲.

روایت است . نسائی میگوید : «ضعیف» است . ابـوحاتم میگوید : روایتش قـابل استناد نیست . ابواحمد میگوید : حدیثش استوار نیست . دارقطنی میگوید : سست روایت است . برقانی حدیثی راکه از طریق فرج بن فضاله آمده برای دارقطنی نقل میکند . دارقطنی میگوید: این باطل و بی‌اساس است . بـرقانی می‌پرسد : بخاطـر وجود فرج بن فضاله ؟ میگوید : آری . عبدالرحمن بـن مهدی میگوید : روایـات نامعلوم و وارونه‌ای نقل‌کرده است . ساجی میگوید : سست روایت است . خطیب میگوید : هیچکس‌گول داستانی راکه در بارهٔ موثق و مورد اعتماد بودن وی اززبان ابن مهدی نقل شده نمیخورد ، زیرا آنچه در بارهٔ وی از زبـان ابـن مهدی نقل شده روایتی است از سلیمان بن احمدکه همان واسطی باشد و او خودش دورغساز است . بخاری میگوید : ابن مهدی اورا ترك و طردکرده است . ابن حبان میگوید : فرج‌بن فضاله اسناد روایات را جا بجا و وارونه میسازد و متن‌های بی‌اساس و سست را به اسناد صحیح و محکم روائی می‌چسباند . استنادکردن به روایات وی روا نیست . حاکم نیشابوری میگوید : او از جمله‌کسانی است‌که حرفش قابل استناد و استدلال نمیباشد[۱] .

این ، فرج بن‌فضاله است . اما استاد حدیثش «مروان» معلوم نیست‌کیست و نه پدرش شناخته است . در فرهنگ رجال حدیث اثری از شرح حال او دیده نمیشود و نه ذکری از او در بیان مشایخ و استادان فرج بن فضاله هست و نه در میان‌کسانی که از عبدالله بن سلام حدیث نقل‌کرده‌اند ذکری از وی شده است . شاید چنین کسی هنوز بدنیا نیامده باشد ! و چه بسیارند چنین موجوداتی درسند روایاتی‌که درفضائل عثمان و همکاران و امثالش نقل میشود ، موجوداتی‌که هنوز مادر دهر نزاده‌شان و صورت وجود نیافته‌اند بلکه ساختهٔ خیال غرض‌ورزان و فضیلت بافان و مزوران و دغلکارانند !

نمیدانم‌آیا عثمان این‌کرامت راکه در حق خویش ادعا نموده فقط درگوش

---

۱ - تهذیب‌التهذیب۸/۲۶۰-۲۶۲ .

عبدالله بن سلام گفته است یانه ، او یا عبدالله بن سلام به‌همهٔ اصحاب اطلاع داده‌اند و ایشان ماجرا را خواب و خیالی شمرده ؛ ودلیل وحجت‌ندانسته‌اندتا به‌آن‌ترتیب‌اثر بدهند ، یا وقتی به اطلاعشان‌رسیده‌که‌کار از کار گذشته وکارد باستخوان رسیده و نوش‌داروی پس ازمرگ‌سهراب را میماننسته‌است ، وهنگامی که حجت علیه عثمان تمام گشته وامت علیه‌وی مجتمع و متفق شده و اجماع کرده‌است‌و امت ـ بزعم آن جماعت‌اجماعی برخطا نخواهدکرد .

نکتهٔ قابل دقت دیگری در آن روایت هست و آن در مورد روزه داشتن عثمان در روز مرگ است . زیرا عده‌ای از مورخان کشته شدن وی را دو روزپس از عید قربان دانسته‌اند . بلاذری باسناد روایتی‌که ازابی عثمان‌نهدی هست‌چنین‌نظری ابراز داشته است[۱] وواقدی نیزهمان روایت را درمورد روزکشته شدن وی ثبت‌کرده و «مبرد» درکتاب «الکامل» همین روایت را ترجیح داده[۲] و ابو عمر در «استیعاب» آورده است[۳] و ابن جوزی[۴] و ابن حجر[۵] و عسقلانی[۶] و سیوطی[۷] و دیاربکری[۸] ، و از مؤلفان معاصر علی فکری درکتاب «احسن‌القصص»[۹] . بعقیده آن جماعت ، روزه گرفتن درسه روزهٔ پس ازعید قربان جایز نیست ، و این نظرابوحنیفه و شافعی‌است‌و

---

۱ ـ انساب الاشراف ۸۶/۵.

۲ ـ الکامل ۲۴۱/۲.

۳ـ ۴۷۷/۲.

٤ ـ صفة‌الصفوة ۱۱۷/۱.

۵ ـ الصواعق ٦٦ .

٦ ـ تهذیب التهذیب ۱٤۱/۷ .

۷ ـ تاریخ الخلفاء ۱۰۹ .

۸ ـ تاریخ الخمیس ۲۵۸/۲ ، ۲٦٤ .

۹ ـ ۱٦٤/۳ .

مالك آن را برای غیرمتمتع جایز نمیداند[1] ابن عماد حنبلی در کتاب «شذرات» مینویسد : «این که عثمان میگوید : پیامبر (ص) به‌من فرمود : نزدما افطارخواهی کرد . مقصود از افطارخواهی کرد این است که اولین غذائی که خواهی خورد نزد ما خواهد بود نه اینکه افطار روزه‌ات نزد ما خواهد بود . زیرا عثمان در آنروز روزه نداشته چون روز دوم عید قربان بوده و روزه گرفتن در آن جایز نیست»[2] تأویل و توجیهی که ابن عماد حنبلی‌کرده با تحسین وتمجیدی که مورخان از عثمان بخاطر روزه داشتن درروزمرگش بعمل‌آورده‌اندمنافات‌دارد، وروزه‌داری وی‌درآنروزامری است که آن‌جماعت نسل‌اندرنسل باورداشته‌اندتا امروزکه‌مثلا علی فکری‌هم میگوید[3] وانگهی روایتی که‌ابن‌کثیر ازطریق ابن‌عمر ازعثمان ثبت‌کرده صراحت دارد براینکه روزه‌دار بوده است : «عثمان میگوید : پیامبر (ص) را در خواب دیدم . بمن‌فرمود: عثمان! نزدما افطارکن . پس عثمان روزه گرفت و همان روز کشته شد .»[4] همچنین روایتی که هیثم بن کلیب مستنداً از نائله دخترفرافصه ـ همسرعثمان‌ـ نقل کرده‌است. میگوید : «وقتی عثمان به محاصره درآمد ، روزی راکه درآن به قتل رسید به‌روزه بسر آورد . بهنگام افطار ازمحاصره‌کنندگان آب خواست ، ندادند و گفتند از آن فاضل آب‌بخور ـ وگودالی درخانه‌اش بودکه کثافات درآن می‌ریختند . عثمان‌آنروز افطارنکرد . من سحرگاهان‌همسایه‌ای رابرسرقنات دیدم و ازاوآب خواستم . کوزه‌ای آب به من‌داد . به‌خانه آوردم وبه‌عثمان‌گفتم: این‌آب‌گوارائی است که‌برایت‌آوردم. نگاهی انداخت : سپیده برآمده بود . گفت : روزه‌گرفته‌ام . پرسیدم : ازکجا آوردی من ندیدم‌کسی برایت آب و نان بیاورد ؟ گفت : پیامبر خدا (ص) را دیدم‌که از این سقف درآمده و سطلی آب در دست دارد و میفرماید عثمان ! بنوش . نوشیدم تا

---

۱ ـ المحلی، ابن حزم ۲۸/۷ ـ نیل‌الاوطار ۳۵۳/٤ .

۲ ـ ٤۱/۱ .

۳ ـ احسن‌القصص۳/۱٦٤ .

٤ ـ تاریخ ابن کثیر۱۸۲/۷.

تشنگی‌ام برفت. فرمود: بیشتربنوش. نوشیده تا سیراب گشتم. آنوقت فرمود: این جماعت حق ترا پایمال خواهندکرد. اگر با آنها بجنگی پیروز خواهی گشت و در صورتی که به‌حال خودواگذاریشان نزد ما افطار خواهی کرد. همان‌روز به‌سرای‌درآمده اوراکشتند.[۱]

این دو روایت هم قابل اعتماد نیست، زیرا راویان آنها بی‌اعتبارند. یکی دشمن خاندان پیامبر خویش است و دیگری مجهولی ناشناس، و سه دیگر از تجاوزکاران مسلح داخلی وکسی‌که به امیرالمؤمنین علی (ع) حمله میکرده است. پس این دو روایت مثل روایت ابن ابی‌الدنیا بی‌اساس است، و این حرف آنجماعت که عثمان‌روز قتلش‌روزه‌داربوده فضیلتی ساختگی و جعلی است‌که بمنظور بزرگ کردن وی بافته‌اند.

۱۸ ـ حاکم نیشابوری و ابن عساکر و دیگران روایتی ثبت کرده‌اند ازطریق محمد بن یونس کدیمی ـ ابوالعباس بصری ـ از هارون بن اسماعیل خزاز ـ ابوالحسن بصری ـ از قرة‌بن خالد سدوسی بصری، میگوید: حسن بصری از قیس بن عباد بصری شنیده که میگوید: «علی رضی‌الله‌عنه ـ را در جنگ جمل دیدم. چنین میگفت: خدایا! از خون‌عثمان‌بدرگاه تو برائت می‌جویم. روزی که عثمان‌کشته شد عقل ازسرم پرید وبیخودگشتم. خواستند با من بیعت‌کنندگفتم: بخدا من‌ازخداخجالت‌میکشم باکسانی‌بیعت‌کنم‌که مردی راکشته‌اندکه‌رسولخدا(ص) به‌اوگفته است: آیا ازکسی‌که فرشتگان از او درشرمند شرم ننمایم؟! من از خدا خجالت میکشم در حالی بیعت‌کنم‌که عثمان‌کشته بر روی زمین افتاده و هنوز دفن نشده باشد. مردم‌راه خویش‌گرفته برفتند. وقتی عثمان‌بخاك سپرده شد دوباره‌آمدند پیش من وتقاضای بیعت نمودند. گفتم: خدایا! من از مبادرت باین‌کارترسانم. بعد اراده‌ام محکم‌ترگشته بیعت کردم. در این هنگام به من‌گفتند: ای امیرالمؤمنین! تا مرا امیرالمؤمنین خواندند قلبم فروریخت. گفتم: خدایا! داد عثمان را از من

۱ ـ تاریخ ابن کثیر۱۸۳/۷.

بستان تا خشنودگردد .»[1] ابن‌کثیر قسمت اخیر روایت را چنین آورده : وقتی به‌من گفتند «امیرالمؤمنین» قلبم فرو ریخت و خودرا نگهداشتم .

امینی گوید: عجیب است‌که حاکم نیشابوری چنین روایت مسخره و خنده‌آوری را ذکر میکند و در ردیف سایر روایاتی‌که از دو «صحیح» بخاری‌ومسلم مورد تحقیق قرار داده می‌چیند و متن یاوه مانندش را زیر سبیلی درمیکند و هیچ‌از سستی سندش بمیان نمیآورد . شاید «ذهبی» به پوچی این روایت پی برده باشد ولی چون دیده در تمجید عثمان است خاموش مانده و از بی‌اعتباری آن دم نزده است ، و همهٔ علم و حدیثشناسی و فوت و فنش را نگاهداشته بـرای بررسی حدیث مسلم و درست و ثابت «من شهر دانشم و علی دروازه‌اش» و دیگر احادیث درست و مسلمی که در فضائل مولای متقیان وجود دارد ، وهی زور زده‌که آنرا بی‌اعتبار سازد و از ارزش بیندازد . همینطور ابن‌کثیر ،که در تاریخش این روایت دروغین‌را وسیله‌قرار داده تا حقائق را پایمال نماید و باطل را به‌کرسی بنشاند و عثمان را صاحب‌فضائل گرداند !

در جلد پنجم «غدیر» که‌سلسله‌ای از دروغسازان وجاعلان روایت رامعرفی نمودیم پاره‌ای از اظهارنظرهای حدیثدانان و علمای رجال را در نکوهش«محمد بن یونس‌کدیمی» ـ یکی از راویان آن روایت دروغین ـ به نظرتان رساندیم‌و این راکه از قول پیامبر (ص) حدیث جعل میکرده وبیش از هزار حدیث جعل کرده است . اکنون‌به تفصیل سخن‌می‌گوئیم .

«آجری میگوید : ابو داود ـ ابن‌الاشعث ـ دربارهٔ محمد بن سنان و محمد بن یونس (کدیمی) سخن میگفت و آندو را دروغگو می‌خواند . ابن تمار میگویـد : ابوداود سجستانی فقط دروغگوئی دو نفر را اعلام‌کرده‌که عبارتند از : کدیمی‌وغلام خلیل ، ابوسهل قطان میگوید : موسی بن‌هارون مـردم را از شنیدن روایات‌کـدیمی برحذر میداشت و میگفت : خود را بابنطریق بمن نزدیك ساخت‌که ادعاکرداحادیثی

۱ـ مستدرك حاکم ۱۰۳/۳ ـ تاریخ ابن‌کثیر ۱۹۳/۷ .

راکه پدرم درمجلس درس محمدبن قاسم اسدی آموخته است ثبت کرده ، درحالیکه پدرم هرگز حدیث ازمحمدبن‌قاسم اسدی روایت ننموده است . موسی بن هارون در حالیکه به پردهٔ کعبه‌آویخته بوده‌میگفته است‌«خدایا! من شهادت‌میدهم‌واعلام‌میدارم که‌کدیمی دروغسازاست‌وحدیث‌جعل‌میکند. شاذکونی‌میگوید: کدیمی و برادرکدیمی پسرکدیمی‌خانواده‌دروغ ودروغسازی‌اند . ابوبکر هاشمی میگوید : روزی درخدمت «قاسم مطرز» بودیم و مسند ابی هریره را برایمان تدریس میکرد . در آن‌کتاب به حدیثی ازکدیمی رسید ، از خواندن آن خودداری‌کرد . محمدبن عبدالجبار برخاسته نزد وی رفت ـ و اوبسیار ازکدیمی روایت‌کرده بود ـ وگفت : استاد ! میل دارم‌آن روایت را بخوانی . نخواند وگفت : من در قیامت و پیشگاه خدا اورا محاسبه و مؤاخذه‌کرده خواهم‌گفت : این از زبان پیامبر خدا (ص) و علماء دروغ میساخت. دارقطنی میگوید : کدیمی متهم به جعل حدیث است . ومیگوید : هیچکس از او تعریف نمیکند مگرکسی‌که اورا نشناسد . ابن‌حبان میگوید : حدیث جعل میکرد . شاید بیش از هزار حدیث‌ازربان‌اشخاص‌مورداعتمادجعل‌کرده‌باشد. ابن عدی‌میگوید: متهم به جعل حدیث‌است و ادعای‌شنیدن‌روایت ازکسانی کرده‌که‌آنها را ندیده است. عموم اساتید حدیث ما از روایاتش خودداری‌کرده‌اند ، وهرکه ازاو روایتی نقل‌کرده آنرا به جدش نسبت داده است مگر معلوم نباشدکه‌ازکیست. [۱] ابن‌عدی هم‌میگوید: کدیمی از ابوهریره از ابن عون از نافع از ابن عمرحدیثی بی‌اساس و باطل نقل کرده است . بااینکه حدیث جعل میکرده و ادعای شنیدن احادیثی راکه نشنیده بوده‌داشته برای خود شیوخ و اساتید حدیثی ساخته است ، ابن صاعد و عبدالله بن محمد از نقل روایت‌ازهرسست‌روایتی‌خودداری‌نمیکنندجزاز«کدیمی» ، زیرا ازبس روایات‌نادرست و مجهول داشته ایشان از او هیچ نقل ننموده‌اند . هرگاه بخواهم روایاتی از اوراکه دیگران رد و تقبیح‌کرده‌اند یا ادعاهای روائی بی اساس و جعلیات اورا بشرح آورم

۱ـ چنانکه حاکم نیشابوری برای اینکه شناخته نگردد و معلوم نباشد ازکیست او را «قرشی» میخواند و از نسبتش به «کدیم» یاد نمینماید !

سخن بدرازا خواهدکشید . حاکم ابواحمد میگوید : کدیمی روایانش بر باد است . ابن صاعد و ابن عقده اورا ترك کرده‌اند . خزیمه از او حدیث شنیده اما هیچ از او روایت نکرده است . و بسیاری از اساتید حدیث و پیشوایان این فن از او به‌بدی‌یاد کرده‌اند[1]

سیوطی در «اللئالی‌المصنوعة» چندحدیث از طریق کدیمی در موضوعات مختلف آورده، سپس نظرحدیثدانان‌رادربارهٔ آنهانوشته دائربراینکه‌جعلی‌است وآفت آنها وجود «کدیمی» است‌که دروغسازی جعل‌کنندهٔ روایت است . آنچه‌را دراینجا نوشته پنداری بهنگام نگارش «تاریخ الخلفاء» از یاد برده‌که همین روایت دروغین تاریخی را دربارهٔ عثمان بدون ذکرسند ثبت‌کرده و میگوید : حاکم نیشابوری آن را ثبت‌کرده و «صحیح» شمرده است[2] . آیا سیوطی وقتی فضیلت برای عثمان جور میکرد و ردیف میساخت آن نظریات محکوم کنندهٔ کدیمی راکه‌ازپیشوایان فن‌حدیث قبلا ثبت‌کرده بود بیاد نداشت یا خود را به فراموشی زده بود ؟! مگر نمیدانست «کدیمی»آن دروغساز وجاعل از رجال سند آن روایت است ، همان‌روایتی‌که«حاکم نیشابوری‌آن‌راثبت‌کرده و صحیح‌شمرده است» ؟! یا میدانست وچون بحث ازفضائل عثمان بود جایز میدید‌که هر دروغ و روایت جعلی را بیاورد و سند اثبات فضیلت گرداند ؟! بعلاوه ، حرفی هم‌که‌در بارهٔ‌حاکم نیشابوری و نظرش راجع به‌آن‌روایت میزند درست نیست . حاکم نیشابوری درست است‌که این روایت دروغین و جعلی را در «مستدرك‌صحیحین» ثبت‌کرده اما هرگزآنرا «صحیح» نشمرده و تصریحی‌دراین باب ننموده است .

از همه بالاتر ، نظریهٔ امیرالمؤمنین علی ابن ابیطالب دربارهٔ عثمان کاملا محرز و مسلم و روشن‌است‌درست‌مثل نظریات‌بقیهٔ اصحاب پیامبر (ص) . ونظریه‌اش این نسبت ساختگی را ابطال و رد مینماید . آیا خنده‌آور نیست‌که باو نسبت دهند

---

۱ - رجوع کنید به : تهذیب‌التهذیب ۵۳۹/۹ -مآخذی‌که درجلد پنجم ذکر شد.

۲ - ص ۱۱۰.

که گفته : «روزی که عثمان کشته شد عقل از سرم پرید» ؟! اگر چنین گفته پس چرا قدمی درجهت حفظ احترام و کرامت عثمان برنداشت و به فرزندان و خویشاوندانش دستور نداد کفن و دفنش کنند و جنازه‌اش را از زباله‌دان بردارند و نماز میت بر آن بگذارند و در گورستان مسلمانان دفنش کنند ؟! لااقل باید مجلس عزائی برایش ترتیب میداد و به سوگواری می‌نشست و ذکر خیری از او میکرد یا وقتی به خلافت نشست ذکرخیری از او بعمل میآورد یا به مزارش رفته فاتحه‌ای برایش می‌خواند و تعالیمی را که در مورد زیارت گورستان مسلمانان و قبر مؤمن هست بکار می‌بست . عثمان چگونه مسلمانی بود که مرده و زنده‌اش هیچگونه احترام و کرامت و بزرگداشتی نداشت ؟! پس چرا در نطقهایش به رویه وسیاست عثمان حمله میکرد و بباد انتقادش میگرفت و در برابر همه میگفت :«سومین نفر از آن دسته (به حکومت) برخاست و با شکمی انباشته میان چراگاه و اصطبلش مبلولید و همراهش خویشاوندان و قبیله‌اش مال خدا را چنان می چریدند که شتر سبزهٔ نورستهٔ بهاران را . تا آنگاه که ارکان حکومتش به تزلزل درآمد و کارش گریبانگیرش گشت و دار و دسته‌اش او را از پای درانداخت »، یا دو روز پس از بیعت درنطقی گفت : «هان ! هر قطعه زمینی که عثمان به تیول کسی داده و به انحصارش درآورده و هر مالی که ازمال خدا به کسی بخشیده به خزانهٔ عمومی بازگردانده میشود . زیرا حق (یا قانون) قدیمی را هیچ چیز باطل نمیگرداند . حتی اگر ببینم با آن ازدواجی صورت گرفته یا در شهرستانها پراکنده گشته به جا وحال نخستین آن بازمیگردانم ...»

به عثمان میگفت : «مروان از تو و تو از او فقط باینطریق راضی میشوید که او عقل و دینت را برباید . تو شتر بارکشی را میمانی که به هر جا بکشندش کشیده میشود» .

به مصریان مینویسد : «به مردمی که بخاطر خدا به‌خشم آمدند و آنهنگام که درکشوروسرزمین خداسرازفرمان وقانونش پیچیده شدوحق وقانونش پایمال گشت، و انحراف از اسلام برهمه‌جا سیاهی گسترد بر نیکوکار وبربدکار ، برمقیم وبرمسافر

بطوریکه (قانون و رویه و عقیدهٔ) معروف وپسندیده‌ای‌نبودکه‌بسایه‌اش پناه جویند و نه (قانون و رویه و عقیدهٔ) باطل و ناپسندی‌که از آن نهی‌گردد» و درآن به‌دورهٔ حکومت عثمان اشاره دارد .

در بارهٔ‌کشته شدنش میگوید : «نه مایل به‌کشته شدنش بودم و نه از آن بدم می‌آمد ، نه دستورش را دادم و نه از آن منع نمودم» یا «نه دستورش را دادم و نه از آن منع نمودم ، نه (ازکشته شدنش) خوشحال شدم و نه ناراحت» .

در نطقی میگوید : «هرکه عثمان را یاری کرده نمیتواند بگوید : کسانی اورا یاری نکردندکه من برآنان برتری‌دارم . هرکه اورا یاری نکرد و خوارگذاشته نمیتواند بگوید : کسانیکه اورا یاری‌کردند از من بهترند و برمن‌برتری دارند» .

از فراز منبر پیروانش را برای بسیج و رفتن به جنگ خونخواهان عثمان اینطور تهییج میکند: «مهاجرزادگان! آمادهٔ نبردکسانی شویدکه درراه خونخواهی کسی‌که ازگناه و خطاگرانبار بود می‌جنگند ...»

در جواب حبیب و شرحبیل‌که می‌پرسند : آیا شهادت میدهی که عثمان بناحق و مظلومانه‌کشته شده است؟ می‌فرماید : «چنین‌چیزی نمیگویم .»[1] و امثال این سخنان ...

خیلی شگفت‌آوراست‌که به‌گویندهٔ این فرمایشات تهمت بزنندکه‌فرموده: «وقتی به من‌گفتند امیرالمؤمنین، قلبم فرو ریخت» ! چرابا شنیدن‌این لقب وخطاب قلبش‌فروبریزد؟! مگر تازگی داشته یا اولین دفعه‌بوده‌که اورابااین‌لقب‌خوانده‌اند؟! خیلی پیش‌تر رسول خدا (ص) اورا «امیرالمؤمنین» خوانده و این لقب را بنقل از خداوند متعال و از فرشتهٔ وحی باو داده است . علی بن ابیطالب (ع) بموجب نص صریح و ثابت از نخستین روز «امیرالمومنین» بوده است و هرآیه‌ای‌که از راه‌وحی فرود آمده و خطاب «یا ایهاالذین آمنوا» داشته پیش از همه وی راکه در رأس مؤمنان و امیرشان بوده منظور داشته است[2] .

---

۱ - رجوع کنید به : جلدهای هفتم ، هشتم و نهم .

۲ - رجوع کنیه به : جلد هشتم .

۱۹ ـ ابن‌سعد در «طبقات» روایتی ثبت‌کرده است از محمدبن عمر از عمروبن عبدالله بن عنبة بن عمر و بن عثمان از محمد بن عبدالله بن‌عمر و بن عثمان از ابن لبیبة . میگوید : «وقتی عثمان بن عفان به محاصره افتاد از پنجره اطاقش روبه‌مردم کردکه آیا طلحه در میان شما است ؟گفتند : آری . گفت : ترا به خدا قسم آیا بیاد نداری وقتی رسولخدا (ص) بین مهاجران و انصار (دوبه‌دو) پیمان برادری‌بست بین من و خویشتن پیمان‌برادری‌بست ؟ طلحه گفت: آری‌بخدا! (بعدها)ازطلحه در آن‌باره پرسیدند‌گفت : او مرا قسم داد و چیزی را پرسیدکه دیده بودم چگونه اقرار نمی‌نمودم ؟!»[1]

رجال سند :

۱ ـ محمد بن عمر ،که همان‌واقدی است ، و شرح حالش‌درمیزان‌الاعتدال آمده است .[2]

۲ ـ عمروبن عبدالله اموی نوادهٔ عثمان . هیچ یادی از او در فرهنگ‌رجال حدیث نشده است .

۳ ـ محمد بن عبدالله اموی‌نوادهٔ عثمان . بخاری‌دربارهٔ اومیگوید:روایات عجیب و غریبی‌دارد. ابن جارود میگوید : تقریباً روایتش قابل پیروی‌نیست. نسائی یکبار میگوید : «ثقه» و مورد اعتماد است . و دیگر بارکه «قوی» نیست .[3]

۴ ـ ابن لبیبة . وگفته‌اند : ابن ابی‌لبیبه محمد بن عبدالرحمن . ابن‌معین میگوید : روایتش‌بی‌اعتباراست . دار قطنی میگوید:«ضعیف»است. دیگری‌میگوید: «قوی» نیست .[4]

---

۱ ـ طبقات ، ابن‌سعد ۴۷/۳.

۲ ـ ۱۱۰/۲.

۳ ـ تهذیب‌التهذیب ۲۶۸/۹.

۴ ـ میزان‌الاعتدال ۸۹/۳ ـ تهذیب التهذیب ۳۰۱/۹.

بعلاوه ، ابن‌لبیبه محاصره عثمان را ندیده و از هیچ صحابی نیز روایت نکرده است . بنابراین روایاتی که ازعثمان و علی و سعد نقل میکند «مرسل» است ، و او از سعید بن مسیب و عبدالله بن عمر و بن عثمان و طبقهٔ آنان نقل مینماید .پس این روایتش هم «مرسل» است،همچنین«ابن‌سعد»کاملاآگاه‌است‌که این‌روایت‌دروغین‌و جعلی‌چه‌آنرابصورت«مرسل»ثبت نماید و چه سندش را تمام سازد اعتباری نمییابد .

آیا جعل‌کننده این روایت دروغین نمیدانسته‌که اساتید و حافظان حدیث و مورخان متفقندبراین‌که پیامبر اکرم‌روزی‌که میان مهاجران وانصار پیمان‌برادری بست خود با علی ابن ابیطالب (ع) و نه دیگری پیمان برادری‌بست ؟! وابن‌مقتضای مفهوم نص معروف قرآن است‌که علی بن ابیطالب (ع) را خود پیامبر اکرم (ص) میداند ، و آندو شخصیت را ازخاندان مقدسی‌که خدا ازآلایش بری و منزه‌گردانیده است ، و ولایت علی(ع)را مقرون با ولایت خدا و پیامبرش میسازد[۱] همچنین‌ثابت است‌که پیامبر اکرم (ص) وی را از لحاظ فضائل همتای خویش دانسته و بلحاظ روحیات مشابه خویش و در اتصاف به ملکات فاضله همردیف و از میان افرادامت همانندش شمرده است[۲] ، و فرموده‌که رابطه‌اش با وی چون رابطهٔ سربا‌تن است[۳] و مقامش نسبت به او همان مقامی‌که خودنسبت‌به پروردگارش دارد ـ بنابرروایتی‌که ابوبکر نقل‌کرده است[۴] و آندو ازیك درختند و دیگر مردم از درختان‌گوناگون[۵] وبه او فرموده که تو از من هستی و من از تو[۶] و همان منزلتی را نسبت به‌من داری

۱ ـ رجوع کنید به : جلد دوم و سوم .

۲ ـ ریاض‌النضرة ۱۶٤/۲ .

۳ ـ تاریخ‌الخطیب ۱۲/۷ ـ ریاض النضرة ۱۶۲/۲ ـ مصباح‌الظلام دمیاطی۵٦/۲.

٤ ـ ریاض‌النضرة۱۶۳/۲.

۵ ـ متن و مآخذ این حدیث بزودی خواهد آمد .

٦ ـ صحیح بخاری ، فصل مناقب ۲۱۹/۵ ـ مسند احمدحنبل۲۰٤/۵ و ۳۵٦ ـ صحیح ترمذی ۲۱۳/۲ ـ خصائص نسائی ۲۰، ۲٤، ۳٦ ـ تاریخ‌الخطیب ۱٤۰/٤ ـ جلد ششم «غدیر» .

که هارون نسبت به موسی داشت با یك فرق و آن پیامبری من است .[1]

حق حدیث «برادری» را درجلد سوم اداکردیم و پنجاه حدیث از احادیث مسلمی راکه برادری پیامبراکرم را با امیرالمؤمنین علی (ع) ثابت مینماید آوردیم و این حدیث راکه «تو در دنیا و آخرت برادر من هستی» که از طریق عمر و انس و ابن ابی اوفی و ابن‌عباس و محدوج بن زید ذهلی وجابربن عبدالله و عامربن ربیعه و ابوذر و دیگران رسیده است .

این فضیلت ارجمند که احادیث مسلم و «صحیح» آن‌را برای علی بن ابیطالب (ع) ثابت میدارد مانند دیگر فضائل و مکارمی که متکی به قرآن وسنت است دنیاپرستان و بلهوسان را به حسادت وکینه برانگیخته تا دربرابرش دروغها جعل کرده‌اند مثلا برای ابوبکر چنین ساخته‌اندکه ابوبکر برادر پیامبرخدا (ص) است[2] ، و برای عثمان که پیامبر با او پیمان برادری بسته است. همچنین جعل کرده‌اندکه پیامبراکرم (ص) میان علی (ع) وعثمان پیمان برادری بست[3] . جاعلان وراویان بدسیرت خوب میدانندکه پیامبر (ص) درنخستین بارکه میان اصحابش پیمان برادری بست بین ابوبکر و عمر پیمان بست[4] و دربرادری مهاجران وانصار درمدینه بین ابوبکر باخارجة بن زید انصاری[5] ،و در برادری مکه بین عثمان و عبدالرحمن بن عوف[6] ، و در برادری مدینه بین عثمان و

---

۱ ـ حدیثی است که بزرگترین علمای حدیث ازطریق صحیح ثبت کرده‌اند .

۲ ـ رجوع کنید به : جلد سوم «غدیر» ـ اصابه ۳۵/۱ ، و آن‌را «ضعیف» و سست شمرده‌است .

۳ ـ ریاض النضرة ۱۷/۱ .

٤ ـ رجوع کنید به : تاریخ ابن‌عساکر ۹۰/٦ ـ اسدالغابه۲ ۲۲۱/۲ ـ عیون‌الاثر ۱۹۹/۱ ریاض‌النضرة ۱۵/۱ و ۱۷ ـ فتح‌الباری ۲۱۷/۷ .

۵ ـ رجوع کنیدبه : سیرة ابن‌هشام ۱۲٤/۲ ـ تاریخ ابن کثیر۳ ۲۲٦/۳ ـ عیون‌الاثر۱ ۲۰۱/۱ ریاض‌النضرة ۱٦/۱ ـ فتح‌الباری ۲۱٦/۷ و ۲۱۸ .

٦ ـ رجوع کنید به : تاریخ ابن عساکر ۹۰/٦ ـ عیون‌الاثر ۱۹۹/۱ ـ ریاض النضرة ۱۵/۱ ، ۱۷ ـ فتح الباری ۲۱۸/۷ .

اوس بن ثابت.[1]

عثمان و طلحه اگر چنانکه آنجماعت مدعیند براستی از اصحاب عادل وراسترو باشند وازآنهاکه‌مژدهٔ بهشت یافته‌اند نه اولی‌قسم بدروغ‌میدهد ونه‌دیگری ادعای دیدن چیزی راکه ندیده است میکند ونه‌آنچه راشاهد وناظرنبود اقرارمینماید. شما میدانید اینهاراکه‌بیاوه میگویند‌چقدرمتناقض‌است باآنچه‌بصورت‌صحیح‌روایات و ثابت از مولای متقیان امیرمؤمنان‌رسیده است که‌میفرماید : «من بندهٔ خدا وبرادر پیامبر اویم . و هرکس غیر من‌این ادعا را داشته باشد قطعاً دروغگو است.» ابن‌کثیر در تاریخش مینویسد : این حدیث بصورت‌های دیگر هم آمده است . »[2] وابن حجر میگوید : «آنرا از چندین طریق روایت‌کرده‌ایم» .[3] این سخن امیرالمؤمنین باستناد سخنی است‌که پیامبرگرامی به وی فرموده : «تو برادر من هستی و من برادر تو . » هرگاه‌کسی با تو مخالفت نمود ـ یا بمعارضه و جدل برخاست ـ به او بگو : من بندهٔ خدا و برادر پیامبر خدایم . هرکس جز تو چنین ادعائی بکند قطعاً دروغگو است» .[4]

اولین‌کسی‌که منکر این فضیلت و افتخار علی بن ابیطالب (ع) گشت عمر بن خطاب بود ، روزی‌که آن حضرت را مثل شتر مهار شده‌ای‌کشیدند برای بیعت گرفتن از او و فرمود : اگر بیعت نکنم چه ؟گفتند : در آنصورت بخدای بیشریك قسم که‌گردنت را خواهیم زد . فرمود : در آنصورت بندهٔ خدا و برادر پیامبرش را کشته‌اید . عمرگفت : این را قبول دارم‌که بندهٔ خدائی اما این راکه برادر پیامبرش باشی نه ![5]

---

۱ ـ رجوع‌کنید به : سیرهٔ ابن هشام ۱۲۵/۲ ـ تاریخ ابن‌کثیر ۲۲۷/۳ ـ عیون الاثر ۲۰۱/۱ ـ ریاض‌النضرة ۶۱/۱ .

۲ـ ۳۳۵/۷.

۳ ـ تهذیب التهذیب ۳۳۷/۷ ـ رجوع‌کنید به : جلد سوم «غدیر» .

٤ ـ رجوع‌کنید به : جلد سوم .

٥ ـ رجوع‌کنید به : جلد هفتم .

من نمیخواهم‌ازحکمی که باید درحق عمر بخاطر انکار احادیث پیامبر(ص) صادر کرد پرده بردارم زیرا عواطف را جریحه‌دار میسازد . انکار احادیث مؤکد و صریحی که در برادری علی بن ابیطالب (ع) با پیامبر (ص) آمده است وعمر به‌گوش خود در روز روشن و برابر همهٔ خلق شنیده است یك چیز را نمیتوان پوشیده داشت. و آن این است که علی ابن ابیطالب (ع) بدستور پیامبر (ص) که فرموده «اگر کسی با تو به مخالفت برخاست به او بگو : من بندهٔ خدا و برادر پیامبر خدایم» چنین گفته و حجت آورده است . آیا این هم به‌گوش عمر خورده و با علم به آن چنان بشدت با علی ابن ابیطالب (ع) مخالفت نموده و به معارضه و جدل برخاسته است ؟! من نمیدانم . «هرگاه نزد تو برای داوری آمدند میان آنها داوری‌کن ، یا روی ازآنها بگردان . درصورتی‌که روی از آنها بگردانی هیچ ضرری به تو نمیرسانند . هرگاه میان‌آنها داوری‌کردی به عدالت و انصاف داوری‌کن . زیرا خدا دادگران ومنصفان را دوست میدارد» .[۱]

۲۰ ـ ابن عدی روایتی ثبت‌کرده است از طریق مصعب بن‌سعید مصیصی‌از عیسی بن یونس از وائل بن‌داود ازبهی از زبیر ـ رضی‌الله‌عنه‌که‌میگویند پیامبر(ص) فرموده است : «بعد از امروز هیچ فردی از قریش نباید زیر شکنجه اعدام شود جز قاتل عثمان . در صورتیکه اورا چنین اعدام نکنند بدانیدکه مثل‌گوسفند سر بریده خواهید شد» .

«ذهبی» این روایت را در «میزان‌الاعتدال» با دو حدیث دیگر که از طریق مصعب بن سعید نقل شده ثبت‌کرده است و میگوید: «اینها حرفهای‌نامعلوم‌وبی‌اساس و آفتهائی بیش نیست»[۲] . ابن عدی‌میگوید : «مصعب روایات نامعلوم و نادرستی‌را از زبان اشخاص طرف اعتماد نقل میکند و در احادیث مکتوب دست میبرد . و او

---

۱ ـ مائده ۴۲ .

۲ـ ۱۷۳/۳.

از حران[1] است ساکن معصیصه[2] . روایات دیگری هم دارد و سستی روایاتش آشکار است» . ابن حبان میگوید : تدلیس میکرده است . صالح بن جزره میگوید : پیری نابینا است که حرف زدنش را نمیفهمد[3] .

در سند روایت ، نام عیسی بن یونس هست . دارقطنی دربارهاش میگوید: ناشناخته است .

دیگری «بهی» است و او عبدالله ابومحمد بردهٔ آزاد شده مصعب‌بن زبیر است ، و این‌که از زبیر روایت‌کند نادرست است و در حقیقت از عبدالله بن‌زبیر روایت میکرده است . ابوحاتم مینویسد : روایت «بهی» قابل استناد نیست و پریشانگواست[4].

۲۱ ـ ابونعیم روایتی در «حلیةالاولیاء» ثبت‌کرده است از طریق حامدبن آدم مروزی از عبدالله بن مبارك از سفیان ازعثمان بن غیاث بصری از ابی عثمان نهدی از ابوموسی اشعری . میگوید : همراه پیامبر خدا (ص) در مزرعه‌ای بودم‌که مردی آمده خواست بدرون آید . پیامبر اکرم فرمود : دربرویش بازکن واورابخاطر بلالی‌که بر سرش میآید مژده بهشت‌بده. ناگاه دیدم عثمان‌است. سخن پیامبر(ص)را به اطلاعش رساندم .گفت : خدا بزرگ است.[5]

امینی گوید: ابونعیم مگرجاعل این روایت ـ یعنی حامد بن آدم ـ را نمیشناخته یا میشناخته ولی برای ردیف‌کردن فضائل‌برای‌آنهاکه‌باانتخابات‌کذائی به «خلافت» نشانده شده‌اند هر دروغ و یاوه و حرف جعلی را دستاویز ساخته

---

۱ ـ از دهات حلب (از شهرهای سوریه) .

۲ ـ شهری برکنارهٔ جیحان از مناطق مرزی شام‌که میان انطاکیه و سرزمین روم قرار دارد .

۳ ـ لسان‌المیزان ۴۳/۶.

۴ - ۵۷/۱ .

۵ ـ میزان‌الاعتدال ۲۰۸/۱ ـ لسان‌المیزان ۱۶۳/۲ .

است ؟! کجا ممکن است کسی مثل ابونعیم نداند که «حامد بن آدم» را جوزجانی و ابن عدی «دروغگو» شمرده‌اند و احمد بن علی سلیمانی در شمار کسانی آمده که در جعل حدیث شهرت یافته‌اند ؟! ابوداودسبخی میگویدبه ابن‌معین گفتم: استادحدیثی داریم بنام حامد بن آدم ... گفت: او دروغساز است ، خدا او رالعنت کند.[1]

وانگهی عثمان اگر وعدهٔ بهشت یافته بود و سخن پیامبر اکرم (ص) را باور داشته بود هرگز چنانکه در صحیح احمد حنبل آمده[2] از این بیمناك نمیگشت که کسی باشد که در مکه ملحد یا مدفون خواهدگشت و نیمی از عذاب جهانیان را بر عهده خواهد داشت .

۲۲ ـ مضحك‌ترین روایات جعلی را خطیب بغدادی ثبت کرده است ازطریق حسین بن حمید بن‌موسی عکی . میگوید : حماد بن مبارك بغدادی از قول اسماعیل بن‌امیه از ابن جریج از عطا از جابر روایت کرده است که «پیامبر (ص) نمیشد به‌منبر بالا رود و نگوید : عثمان دربهشت است».[3] دارقطنی میگوید : «حماد بن‌مبارك از قول عبدالله بن میمون از اسماعیل بن‌امیه از ابن جریج چنین حدیثی روایت کرده است . این روایت از روی روایت اسماعیل بن یحیی عبیدالله تیمی ازقول ابن‌جریج معلوم و روشن میگردد» . ذهبی در «میزان الاعتدال» می‌گوید : روایتی نادرست است .[4]

امینی گوید: شگفت‌آوراست که خطیب بغدادی چنین حرف پوچی را با این سند بی‌اساس ذکرمیکند و هیچ دم نمیزندویادی ازحال‌رجال‌سندش‌نمینماید مثل همیشه و هرجاکه صحبت از فضائل کسانی بمیان است که دل و دین بابشان باخته‌و سر براه تباهشان نهاده است ، در حالیکه تا پای احادیثی بمیان می‌آیدکه درتمجید

---

۱ ـ میزان‌الاعتدال ۲۰۸/۱ ـ لسان‌المیزان ۱۶۳/۲ .

۲ ـ قبلا بنظرتان رسید .

۳ـ تاریخ خطیب بغدادی ۱۵۷/۸ .

٤ ـ لسان‌المیزان ۳۵۳/۲ .

خاندان پاك رسول اکرم است بنای رد وقبول ، و نقد و جرح و تعدیل را میگذارد و حدی هم برای تاخت وتازش نمیشناسد . آیا ازکسی چون او پوشیده مانده که مسلمة بن قاسم در باره حسین عکی - از رجال سند آن روایت دروغین - میگوید : «او ناشناس است» ؟ یا بوجود حماد بن مبارك آن مجهول ناشناس در سند روایت اهمیتی‌نمیدهد ، یا سخن بخاری را در بارهٔ عبدالله بن میمون‌که سخنش بر باد است نشنیده است یا سخن ابوزرعه راکه حدیثش پوچ است و سخن ابی‌حاتم و ترمذی را که حدیثش ناشناخته ونادرست است یاگفتهٔ ابن‌عدی‌راکه عموم روایاتش قابل‌پیروی نیست و نظرنسائی راکه «ضعیف» و سست روایت است یا سخن ابی‌حاتم راکه از اشخاص مشهور روایات بی‌اساس نقل میکند و به روایتی‌که او تنها آورده باشد نمیتوان استنادکرد ، یاگفتهٔ حاکم راکه روایات جعلی نقل میکند و سخن ابونعیم‌را که روایات نامعلوم و نادرست داشته است ؟![1]

شاید خطیب مایل نیست وضع ناجور اسماعیل بن‌امیهٔ عبشمی اموی راکه پسرعموی عثمان است و بنفع پسرعمویش روایت جعل‌کرده روشن سازد ، یا تذکار «دارقطنی» اورا به‌هوش نیاورده است این تذکارکه «اسماعیل از ابن‌جریج روایت نمیکند بلکه راوی حقیقی عبارتست ازاسماعیل بن یحیی تیمی» ؟ شاید هم خواسته‌با سکوتش‌درمورداسماعیل‌بن یحیی تیمی[2] آبروی‌پدربزرگش ابوبکرصدیق را حفظ‌کرده باشدو بهمین‌لحاظ‌اظهارنظرعلمای‌رجال رادر باره‌اش پرده‌پوشی نموده است مثلا این سخن‌صالح‌بن‌جزره راکه «اوروایت‌جعل‌میکرده‌است»،وگفتهٔ‌ازدی‌راکه «اویکی‌ازارکان دروغسازی است و روایت از وی نشاید» ونظرابوعلی نیشابوری و دارقطنی و حاکم نیشابوری‌که «اودروغسازاست»،وسخن‌حاکم‌که«احادیث‌جعلی‌روایت‌کرده‌است»،وگفتهٔ دارقطنی‌راکه«اوبه مالك‌وثوری ودیگران دروغ‌بسته است» وسخن ابن حبان‌که «او روایات جعلی رااز زبان اشخاص مورد اعتماد نقل میکند و روایت کردن از وی

---

۱ - تهذیب‌التهذیب ۴۹/۶ .

۲ - اسماعیل بن یحیی بن عبیدالله بن طلحة بن عبدالرحمن بن ابی‌بکر بن ابی قحافه.

بهیچوجه نشاید»[1]

آری ، همهٔ این مطالب و حقائق جلو چشم خطیب بغدادی بوده ولی‌مبالغه و اغراق درفضیلت جورکردن برای عثمان وامثالش چشم و گوش اورا بسته وزبانش را لال‌کرده است ، ذهبی همین روایت را در «میزان‌الاعتدال» در شرح حال حماد بن مبارك ذکرکرده و افزوده است‌که «روایتی نادرست است» .

هرگاه چنین پنداری ذره‌ای صحت داشته باشد معنایش این است‌که مطلب جعلی مذکور یعنی بهشتی بودن عثمان مهم‌ترین مطلبی است‌که‌پیامبر اکرم (ص)در زمینهٔ معارف و احکام و پندها و تعلیمات آورده است . زیرا مانندیده‌ایم و سراغ نداریم و نه‌کسی سراغ داردکه پیامبر اکرم (ص) به اصل و عقیده و حکم و مطلبی چنین اهمیتی داده باشدکه هردفعه برسر منبر بگوید و تبلیغ نماید و نشر دهد. البته بعضی مطالب را بلحاظ اهمیتش چند باری تذکر میداده و تکرار مینموده است ولی نه اینکه درهر منبر بزبان آورد ، حتی نماز راکه ستون دینداری است چنین تکرار خسته‌کننده‌ای نکرده است.

کاش میدانستیم بهشتی بودن عثمان از اصول دین است یا ازمبانی‌مهمی که شریعت و نظام حقوقی و عملی اسلام برآن نهاده‌گشته‌که تا این حد در تکرارش مبالغه میورزیده و هردم بزبان میآورده است یا حکم شرعی است یا مطلبی‌حکیمانه یا ملکه‌ای فاضله یا از سنن حاکم برطبیعت و جامعه‌که چنین تأکید و اصراری را لازم آورده است ؟!

وانگهی اگر عثمان یکی از مؤمنان بود لزومی برای چنین تذکراتی نبود و آیات و احادیث بسیاری که حاکی از مژدهٔ ایشان به بهشت است کفایت مینمود .

تازه اگر پیامبراکرم(ص) چنین کاری میفرمودنه‌تنهاهمهٔ‌اصحاب‌می‌شنیدند بلکه هرکس درطول عمرش یکبار هم محضرپیامبر(ص) رادرك‌کرده بودشنیده بود و

[1] ــ میزان‌الاعتدال ۱۱۷/۱ ــ لسان‌المیزان ۴۴۲/۱ .

برائر آن حدیثی متواتر می‌گشت‌وورد زبانها ، نه اینکه‌فقط جاعلی به «جابر»نسبت دهد و نه هیچکس دیگر. بعلاوه ازمهم‌ترین نطقها و منبرهای پیامبر اکرم (ص) نطق «غدیر» اوست که درحضور یکصد هزارنفر یا بیشتر ایراد فرموده است . مگر کسی ازآنها چنین چیزی از او شنیده ، یا مگر فرموده که عثمان در بهشت است؟! اکنون نطقهای حضرتش در برابر و دسترس ماست . درکدامیك چنین چیزی‌هست ، تا برسد باین ادعاکه در هر نطق و هربارکه به‌منبر میرفته چنین چیزی‌گفته است؟! آیا اصحابش که به صدها هزارنفر بالغ میشوند این حرف را از او شنیده و فهمیده معذالك ترکش کرده‌اند حتی بهنگام محاصره و قتل عثمان پشت‌گوش انداخته‌اند؟! آن هنگام که‌به‌او گفتند : بخدا قسم خداریختن‌خونت را جایزدانسته‌است[1] . یا آن روزی که به‌او نامه نوشته و خواستند توبه‌کند و براه حق بازآید واستدلالها‌نموده و سوگندهای محکم و مؤکد خوردندکه تا نکشندش دست از او برنخواهند داشت[2] یا روز که به جمعیت انبوهی از خلق ـ که‌اصحاب برجسته و معروف در میانشان بودند ـ سلام‌کرد و هیچکس جوابی نداد[3] ، یا روزی که مادرشان عائشه داد میزد : نعثل را بکشید ، خدا اورا بکشد ، زیرا اوکافر شده است ، بالاخره‌آن‌روزها‌که‌شرح ماجراهایش را نوشتیم ؟! شاید هم همگی آن حدیث را فراموش‌کرده بودندکه چنان رفتاری‌با اوکردند ، یا یکی از آنمیان بیادشان آورده ولی‌گوش‌به‌تذکارش‌نسپرده‌اند و حاضر به شنیدنش نشده‌اند ، در حالیکه عده‌ای‌مدعی‌هستندآنان «عادل»وراسترو‌ند و بر طریق دین ، اگر آن راست باشد ، حتماً عثمان خودش شنیده است . پس چرااز رفتن به مکه می‌ترسید مبادا آن‌کسی باشدکه میگوید ازپیامبر (ص) درباره‌اش‌شنیده که در مکه ملحد یا بخاك سپرده میشود در حالیکه نیمی از عذاب جهانیان را بعهده دارد ؟!

---

۱ ـ تاریخ‌الخمیس۲/۲۶۰.

۲ ـ در همین جلد خوانده‌اید.

۳ ـ در شرح اظهارنظر طلحة‌بن عبیدالله در بارهٔ عثمان گذشت .

۲۳ ـ ابن‌کثیر در تاریخش بهنگام ردیف کردن فضائل عثمان روایتی آورده است از اسماعیل بن عبدالملک ازعبدالله بن ابی‌ملیکه ازعائشه . میگوید : «هرگز ندیده‌ام رسول خدا (ص) دستهای خویش را بحدی بالا ببردکه زیر بغلش نمودار شود جز در مواقعی‌که میخواست در حق عثمان بدرگاه خدا دعاکند».

امینی گوید : ابن‌کثیر و دیگرکسانی که این روایت خنده‌آور را ذکر کرده‌اند از ثبت سند آن خودداری نموده و چنانکه پنداری روایتی ثابت و مسلم است بی‌سند ذکر کرده‌اند بی‌توجه بـه این که شناختن اسماعیل بن عبدالملک ـ یکی ازرجال سندآن ـ برای روشن شدن بی‌اساسی‌آن کفایت مینماید و نیازی به معرفی دیگران نیست. ابن‌عماروابوداوددربارهٔ اومیگویند: «ضعیف»وسست‌روایت است . ابن جارود و ابن معین و نسائی و ابوحاتم میگویند : «قـوی» نیست . عبدالرحمن بن مهدی میگوید : روایاتش را بدورافکن .

فلاس و ابوموسی میگویند : عبدالرحمن و یحیی از او نقـل نمیکردند .

ابن حبان میگوید : آنچه را روایت میکرد دگرگون مینمود .[۱]

معلوم نیست عائشهٔ چه وقت این را روایت کرده است ، پیش از تکفیر عثمان و تحریک مردم علیه او ، یا پس از آن؟! شاید پیش از تـکفیر عثمان این مطلب را فراموش کرده بوده است ، زیرا او خاطرات و محفوظاتش را خیلی زود از یاد می‌برده ، چنانکه سفارش مشهور پیامبر (ص) که سگان حوأب‌بسوی اوپارس خواهندکرد و با علی (ع) دشمنی خواهدکرد را زود فراموش‌کرده است . شاید هم هنگامی روایت‌کرده‌که سرگرم تحریک مردم علیه وی بوده و افروختن آتش جنگ وکشاندنش به مهلکه . در اینصورت باید از تضاد میان روایت کردن و عمل این بانوی «صحابیه» ـ که عادل‌وراستروش میپندارند و ما در همـهٔ اصحاب «عادل» و راسترو است ـ به‌حیرت بود . یا اینکه پس از تحریکات و تبلیغات علیه عثمان و هنگامی روایت‌کرده باشدکه طلحه و زبیر ـ آن دو بیعت‌شکن ـ او را به قیام برای

---

۱ ـ تهذیب‌التهذیب ۳۱۶/۱ .

خونخواهی عثمان برانگیخته و واداشته‌اند و آن همسر پیامبر (ص) را چون کنیزی که در موقع خرید میکشند و به خانه میبرند به میدان جنگ کشیده‌اند و به بصره در حالیکه همسران خویش را در خانه و مستور داشته‌اند و بانوئی راکه پیامبر(ص) دستور داده در خانه بماند و پرده‌نشین باشد بیرون کشیده و نمایان ساخته‌اند[1] تا شوریده مگر گناهی راکه میپنداشته درحق عثمان مرتکب گشته بزداید ومشمول مغفرت نماید ، و دراین راه به گناهی بزرگ آلوده گشته و حکم خدا را در مورد همسران پیامبر (ص) زیرپا نهاده است ، این حکم راکه « درخانهٔ خویش قرار گیرید و چون دورهٔ دیرینهٔ جاهلیت مخرامید»[2] بجای در خانه قرار گرفتن سوار شتر گشته و لشکرکشی کرده و مستقیماً در جنگ شرکت جسته است و با مردان بیگانه معاشرت نموده و تعالیم قرآن را پشت گوش افکنده و حرمت همسرش را وپاسش را نداشته است .

دستوراتی راکه پیامبر (ص) به او داثر به پرهیز از جنگ «جمل» داده ـ ودرجلد سوم بتفصیل آوردیم ـ و از مخالفت با امیرالمؤمنین وجنگ با اوبرحذر داشته ـ وپاره‌ای از آنها را درجلد اول و دوم و سوم و چهارم نوشتیم ـ زیرپا نهاده است . همچنین به‌سفارشهائی که حضرتش دربارهٔ جانشین پاکدامن وپاک‌طینت خویش‌نموده‌بی‌اعتنائی کرده است و چنانکه در روایت «معمر» خواندیم «عائشه دل و نظر خوشی باعلی(ع) نداشته است» یا چنانکه در روایت‌دیگری دیدیم عائشه حاضر نبود ازعلی(ع) به‌خوبی یاد نماید[3] این روایت ، «صحیح» هم شمرده شده است و رجال سندش همگی «ثقه» و مورد اعتمادند . احمد حنبل آنرا در «مسند» از طریق معمر از زهری از عبیدالله بن عتبه ثبت‌کرده است . عبیدالله بن عتبه میگوید : عائشه به من گفت : ابتدای‌ناخوشی پیامبر خدا (ص) در خانهٔ میمونه ـ همسرش ـ بود . از همسرانش اجازه خواست در خانهٔ او پرستاری شود . اجازه دادند ، پس درحالی که یکدستش را بر شانهٔ فضل بن

---

۱ - رجوع کنید به قسمتهای گذشتهٔ همین جلد.

۲ - و قرن فی‌بیوتکن و لاتبرجن‌الجاهلیة‌الاولی.

۳ - فتح‌الباری ۱۲۳/۲.

عباس تکیه داده بود ودست‌دیگر را بر شانهٔ مردی دیگر و پاهایش‌به‌زمین کشیده‌میشد از خانه بدرشد .

عبیدالله بن عتبه می‌افزاید : این مطلب را به ابن‌عباس گفتم . به من گفت: میدانی آن مرد دیگرکه عائشه اسمش را نبرده‌که بوده است ؟ او علی (ع) بوده ولی عائشه دل خوشی ازاو نداشته است.[1]

همین‌روایت‌را بخاری در«صحیح» خویش ثبت‌کرده[2] اما این سخن‌ابن‌عباس راکه «ولی عائشه دل خوشی از او نداشته است» را حذف نموده است ، و این رویهٔ بخاری است در هرموردی‌که حقیقت و مطلب با مذاق وغرضش جور نمی‌آید .

آری ، عائشه دلش بار نمیدهدکه اسم علی رابه‌زبان آورد واز اوبه‌نیکی یاد نماید ، اما هم اوگوش به فحشهائی که به‌علی داده میشود میسپارد و از بدگوئی او خوشحال می‌شود و طرف را ازاین‌کار زشت بازنمیدارد، چنانکه روایتی«صحیح» با سندی‌که همهٔ رجالش «ثقه» و مورد اعتمادند و احمد حنبل ثبت نموده حکایت میکند : عطاء بن یسار میگوید : «مردی نزد عائشه آمده شروع به بدگوئی ازعلی‌و عمار- رضی‌الله‌عنهما‌کرد . عائشه‌گفت : دربارهٔ علی چیزی به‌تونمیگویم ولی دربارهٔ عمار باید بگویم‌که از پیامبر خدا (ص) شنیده‌ام‌که درحقش میگفت : نمیشود میان دوکار مخیر شود وآن‌راکه به دین نزدیک‌تر باشد اختیار ننماید .»[3]

چرا ای مادر ! ای مادر مؤمنان ! نباید جلو بدگوئی به‌علی‌علیه‌السلام را بگیری ؟! آیا از همسرت در فضائل‌علی (ع) حتی یک حدیث ازآنگونه‌که‌درحق‌عمار یاسر هست نشنیده‌ای !؟ آیا در قرآن آنقدر آیه درحق علی (ع)که به آن حدیث در بارهٔ عمار بیارزد نیافته‌ای ؟! در حالیکه خوب میدانی برتری علی بر عمار یاسر

---

۱ - مسند ۲۲۸/٦ .

۲ - باب جدالمریض ان یشهد الجماعة .

۳ - مسند احمد حنبل ۱۱۳/٦.

بدانپایه است که حذیفة یمانی گفته است : بخدا قسم علی بقدر برتری آسمان برزمین برعمار برتری دارد درحالیکه عمار از نیکان است .[۱]

ای مادر ! تو که ازبدگفتن دیگران به‌حسان بن ثابت ناراحت میشوی چطور وقتی در حضورت از علی (ع) بدگوئی میکنند بروی خود نمیآوری و اعتراض نمیکنی ؟! «عروه» میگوید : عائشه ازاین که در حضورش به حسان بن ثابت بدگوئی شود ناراحت میشد و میگفت : اوکسی است که چنین سروده :

برای دفاع از ناموس محمد (ص)

پدر و جد و عائلدام در برابرتان ایستاده‌اند[۲]

آیا قهرمانی‌های افتخارآمیز علی (ع) در جنگهای پیامبر(ص) و این اقدام دلیرانه‌اش که درشب‌هجرت‌بجای‌پیامبر(ص) دربسترش آرمید و بخاطرش خدادربرابر فرشتگان مباهات نمود ارج و سپاس یك بیت شعر حسان بن ثابت را ندارد ؟! و حسان بن ثابت را تو خوب میشناسی و میدانی که کیست ! آه ! ای مادر! پیداست که چراچنین گفته‌ای و با علی(ع) چنان‌بوده‌ای !

دیگر از آثار کینه‌ای که عائشه نسبت به علی (ع) در دل می‌پرورده حرفی است که هنگام شنیدن خبربیعت مردم بااو زده و گفته : «کاش پیش ازوقوع این کار، آسمان برزمین فرود آمده بود .»

تو ، ای مادر مؤمنان ! تو بر خلاف این عقیده که جنگیدن با خلیفهٔ وقت روا نیست با امیرالمؤمنین‌علی‌بن ابیطالب (ع) جنگیده‌ای . اگر ازتوبپرسند کدامیك ازگناهانت‌سهمگین‌تراست، مبارزه‌ات برای سرنگونی‌عثمان یا جنگ‌باامیرالمؤمنین علی بن ابیطالب (ع) ؟ نمیدانم چه جواب خواهی داد . لکن امروز معلوم شده‌است درجواب خواهدگفت که‌گناه سهمگین وی‌شرکت درجنگ‌تجاوزکارانهٔ «جمل» است. بنابراین ممکن است آن روایت را برای تبرئه و توجیه شرکتش درآن جنگ تجاوز-

---

۱ - کنزالعمال ۷۳/۷ : ابن عساکر ثبت‌کرده است .

۲ - رجوع کنید به : مسند احمد حنبل ۱۹۷/٦ .

کارانه برزبان‌آورده باشدیانه ، دیگران برای‌توجیه وتبرئه‌اش ساخته‌اندوناقلان یاوه وکسانیکه با خاندان پاك پیامبر (ص) دشمنی داشته‌اندوپادوهای روحانی‌نمای‌دستگاه جائر اموی نشرداده و پراکنده‌اند .

عائشه حتماً بخوبی میدانسته است‌که درپیشگاه خدا و پیامبرش همدستی او درقتل عثمان بهیچوجه با ندیده‌گرفتن حکم خدا و پیامبر (ص) و ازخانه‌به‌میدان جنگ.دویدن قابل مقایسه نیست و این بسیار خطرناك‌تر از آن است . و این راجارية بن قدامةالسعدی‌صحابی به‌اوگوشزدکرده‌و گفته: «ام‌المؤمنین ! بخداقسم‌قتل‌عثمان‌بن عفان خیلی‌کوچکترازاین است‌که توازخانه بقصد قیام بیرون آمده و بر این‌شترلعنتی نشسته خودرا در معرض اسلحه قرارداده‌ای . خدا برایت مستوری و حرمتی قرارداده بود ، ولی تو ازآن مستوری بدرآمده و پردهٔآن حرمت دریده‌ای. زیرا هرکه‌جنگیدن علیه تورا روا بشمارد کشتنت را جایز شمرده باشد . بنابراین درصورتی‌که‌آزادانه‌و بدلخواه آمده‌ای‌بخانه‌ات برگرد ، ودرصورتی هم‌که‌بزور تورا آورده‌اند ازمردم‌کمك بخواه» .[1]

وانگهی ، پیامبراکرم چه دعائی درحق عثمان میکرد ؟! دعامیکرددرطریق اجرای قانون اسلام ثابت قدم بماند و طبق قرآن و سنت رفتارکند ؟ پس چرادعایش مستجاب نگشت و عثمان در حکومت و اداره از قرآن و سنت تخطی نمود وجنایات و تخلفائی ازاو سرزدکه اصحاب متفقاً بمخالفتش برخاسته به‌قتلش رساندند ؟!یادعا میکرد موفق به توبه شود و بقانون اسلام بازگردد ؟ پس چرا در توبه موفق نگشت و هربار توبه‌کرد توبه شکست و هرعهدی‌که دائر بر بازگشت به اجرای قانون اسلام بست‌گسست ، تا توبه شکنی او بر انقلابیونّ و بر اصحاب پیامبر (ص) ثابت‌گشت و چاره‌ای جز اعدامش ندیدند ؟! یا دعا میکردکه‌گرچه توبه‌اش را بشکند خدا اورا بیامرزد ؟! چنین دعائی فریفتن وواداشتن به‌گناهکاری است وصدوراجازهٔتبهکاری، و محال است پیامبری چنین دعائی بکند . یا دعا میکردکه خواه مجری قانون اسلام

---

۱ - تاریخ طبری ۱۷۶/۵ - تاریخ‌الکامل ابن‌اثیر ۹۰/۳ .

باشد و خواه سراز حکم خدا بپیچد از شر مردم و مخالفانش در امان بماند ؟! بفرض که چنین دعائی را جایز هم بدانیم باز مسلم است که اجابت نگشته است . تازه‌زنده ماندن چنین موجودی چه فائده‌ای دارد ؟! مردی که نه‌تنها درهیچ کار خیری‌نمیتوان از او سرمشق گرفت و در اجرای تعالیم دین از او پیروی کرد بلکه دوام عمرش دوام گنهکاری و شرارت است و مایهٔ فرورفتن در منجلاب شقاوت . یا دعا میکرد که خدا به او ثروت و مکنتی بدهد تا زندگی خودش را به خوشی بگذراند و همدستان و طرفدارانش درعیش وعشرت بسربرندگرچه از راه تبعیض و محروم کردن مسلمانان‌از حقشان و انحصارگری باشد ، یا نقض قوانین اقتصادی اسلام ؟! مگر چنین دعائی شرعاً جایز است یا عقل سلیم اجازه‌میدهدکه برای‌توفیق کسی درتبهکاری وغارتگری و عشرت بلهوسانه دعاکنند ؟! یا دعا میکردکه به خلافت‌نائل آید ؟! البته اگرچنین چیزی راست باشد دعایش مستجاب گشته و عثمان به خلافت رسیده است . امامسلم است که‌پیامبراکرم‌بااحاطهٔ‌علمیش‌برحوادث‌آینده‌میدانسته که‌اگرعثمان‌به‌حکومت‌برسد کارهائی خواهدکردکه با دین و شریعت و خرد مغایرت دارد و حاصلی ببار نمیآورد جز سستی اعتقادی مردم و ازبین رفتن شکوه و عظمت پیشوائی، وتزلزل ارکان نظام جامعهٔ اسلامی ، و بی اعتمادی مردم بیکدیگر ، و سست شدن پیوندها و مناسبات اجتماعیشان ، و توهین شخصیتهای بارز جامعه و اصحاب عظیم‌الشأن او،وتعطیل احکام و قوانین اساسی، و تخطی‌ازحدودی که‌خدا درامور مقرر داشته است و«کسانی که از حدود الهی تخطی نمایند آنها همان ستمگرانند»[1] ، و اینها همان چیزهاست که اصحاب پی‌برده و در نتیجهٔ آن به عثمان تاخته‌اند . بنابراین پیامبر اکرم چه احتیاجی به چنین «خلیفه»ای داشته است ؟!

اینهااحتمالاتی‌است که‌درمضمون‌دعای‌مفروض‌وادعائی‌میتوان‌دادوفرضیاتی که درآن‌باره‌میشودطرح کرد. امادوسؤال‌دیگربرجا میماند و مطرح . یکی‌موجب‌دعا، و دیگری شرایط و اوضاعی که درآن انجام شده است . مسألهٔ‌اول این‌است که چه‌چیز

---

۱ ـ آیهٔ شریفه .

ایجاب میکرده پیامبر اکرم درحق عثمان دعاکند ؟ آیاکارهای گـذشتهٔ عثمان چنین چیزی را ایجاب میکرد یا کارهائی را که درآینده انجام میداده است ؟! کارهای آینده‌اش راکه بدقت از نظرگذراندیم و بررسی‌کردیم و دیدیم‌که چه مصیبتها برای اسلام و مسلمین ببار آورده و خودش را بدست‌مهاجران وانصاربه‌کشتن‌داده‌است ،و بهیچوجه نمیتواند موجب دعای خیر پیامبر (ص) باشد . در بارهٔ کارهای گذشته‌اش نیز وضع بهتر ازآن نیست . به‌کارش در جنگ «بدر» نگاه‌کنیدکه پا از آن به‌دامن کشید و اورا تا آخرعمر بخاطرش ملامت و نکوهش مینمودند و عبدالرحمن بن‌عوف در اواخر حکومت عثمان در حضور خلق به او طعنه زد که در جنگ «بدر» شرکت نجسته است ، و ولید بن عقبه ـ آن شرابخوارکه خدا بدکارش نامیده[1] ـ طعنه‌اش‌را به عثمان خبربرده تا عذر تراشیدکه همسرش «رقیه» دختر پیامبر (ص) بیمار بوده و به پرستاری او نشسته است[2] ! اما اصحاب هیچیك از آن حادثه که عثمان بهانهٔ عدم حضورش در جنگ «بدر» ساخته بود خبر نداشته‌اند حتی نزدیکترین کسان عثمان، حتی عبدالرحمن بن عوف برادر پیمانیش ، و اگر چنان چیـزی میبود حتماً خبردار میشدند . کارش را در جنگ «احد» بنظر آوریدکه از نبردمشرکان‌گریخت و در بارهٔ او و دیگرگریختگان خدا چنین فرمود : «آنعده از شماکه دربرخورد دوسپاه‌گریختند شیطان با پاره‌ای از آنچه بدست آوردند فریفت ولغزاندشان»[3] گناهی راکه‌شب‌وفات همسرش «ام‌کلثوم» ـ دختر پیامبر (ص) ـ مرتکب‌گشت ملاحظه‌کنیدکه بخاطرش‌فردا صبح پیامبر (ص) در برابر اصحابش اورا مورد توهین قرار داد و از دفـن همسرش

---

۱ ـ در جلد هشتم بتفصیل گذشت .

۲ ـ رجوع کنید به : مسند احمد حنبل ۶۸/۱ ، ۷۵ ـ ریاض‌النضرة ۹۷/۲ ـ تـاریخ ابن کثیر ۲۰۶/۷ .

۳ ـ آل عمران ۱۵۵ : مسند احمد حنبل۱ /۶۸ ـ تفسیر قرطبی ۲۴۵/۴ ـ تفسیرابن کثیر ۴۱۹/۱ ـ ریاض‌النضرة ۹۷/۲ ـ تفسیر خازن ۳۰۷/۱ .

محروم ساخت [۱] و دیگر کارهایش را از نظر بگذرانید. عبدالله بن ابی‌سرح مرتدشده و به مشرکان پیوسته بود. پیامبر (ص) در فتح مکه خونش را هدر اعلام‌کرده وافزود اگر اورا زیر پردهٔ کعبه هم یافتید بکشید. او گریخته به برادر شیریش - عثمان - پناه برد و عثمان با اینکه وظیفه داشت اورا هرجا پیداکرد بکشد نکشت‌بلکه پناه‌داد و پنهان‌کرد، وآوردش به حضور پیامبر (ص) وبرایش تأمین خواست. پیامبر(ص) که مایل به زنده ماندن اونبود مدتی ساکت ماند وانتظارکشیدمگر یکی ازحاضران اورا بکشد.[۲] پسرعموی مشرك عثمان، معاویة بن‌مغیرة بن ابی‌العاص درنبرد«حمراء الاسد» اسیر شده بود. پیامبر (ص)دستورداد‌گردنش‌رابزنند. اوبه‌عثمان پناه جست، و عثمان برایش تأمین خواست. پیامبر(ص)موافقت‌کردمشروط‌براینکه‌سه‌روزه‌قلمرو اسلام‌راترك‌کند. لکن اوبعداز سه روزهم بیرون‌نرفته فراری شد. پیامبر(ص)، عمار یاسر و زید بن حارثه را به تعقیب او فرستاد و فرمود: درفلان جا اورا پیدا خواهید کرد. آنان اورا همان‌جا یافته کشتند.[۳] اینکار عثمان چقدر شباهت دارد بکارش در مورد «حکم» و پسرش مروان بن حکم در بارهٔ حکومتش، و اینکه آندو راکه‌توسط پیامبر اکرم (ص) به خارج از مدینه‌تبعیدگشته ولعنت شده بودند[۴] پناه‌داد وبه‌مدینه بازگرداند و در سایهٔ حمایت خویش‌گرفت و برمسلمانان مسلط‌کرد.

می‌بینیم کارهای اول عثمان با کارهای آخرش یکی است و دو قسمت زندگیش سر وته یك‌کرباسند.

اینهاست آنچه از سوابق عثمان وکارهای بعدیش میدانیم. می‌بینیم‌هیچ کاری نکرده‌که ایجاب‌کند پیامبر اکرم (ص) به او محبت نموده و برایش دعای‌خیر

---

۱ - رجوع‌کنید به: جلد هشتم.

۲ - رجوع‌کنید به: جلد هشتم.

۳ - سیرهٔ ابن‌هشام ۵۷/۳ - تاریخ ابن‌کثیر ۵۶/٤ - عیون‌الاثر، ابن سیدالناس ۳۷/۲و ۳۸ - شرح‌الاشخر علی بهجة‌المحافل ۲۱۳/۱.

٤ - رجوع‌کنید به: شرح حال «حکم» و پسرش در جلد هشتم.

کند . چنانکه ثابت می‌نماید هیچیك ازاین کارها نمیتواند شرایطواحوالی برای عثمان پیش آوردکه پیامبر (ص) در آن دست دعا به‌آسمان فرا برده و برای عثمان خیر و خوشی و پاداش بطلبد . وهرچه در این زمینه ساخته‌اند پوچ است و ازحقیقت‌بدور، و بافته‌های دورهٔ امویان است .

آری ،گفته‌اند پیامبر (ص) در موقع تدارك سپاه «تنگدستی» درحق‌عثمان چندین دعاکرده است . ممکن است شیفتگان عثمان و آنهاکه مردهٔ اوهستند موجب و سببی برای چنین دعاهای ادعائی بتراشند . اما انسان محقق و وارد میداندکه‌همهٔ روایاتی‌که حکایت از دعاهای پیامبر (ص) در بارهٔ عثمان مینماید سست و درهم‌و بی‌اساس است ، یا رجال‌سندش«ضعیف»اندیاروایت«مرسل»وناتمام‌است‌ومضمون‌های متفاوت و متعارضی دارد در این‌که جریان تدارك آن سپاه چگونه بوده و عثمان چقدر انفاق وکمك‌کرده است ، و تعارض آنها بقدری است‌که بطلان آن‌ها را ثابت مینماید .

مثلا ابن‌هشام روایت میکندکه «عثمان بن عفان در تدارك آن سپاه مبلغ هنگفتی‌کمك‌کرد که هیچکس کمك نکرده است .کسی‌که طرف اعتماد من می‌باشد برایم اینطور نقل‌کرده‌که عثمان بن عفان در غزوه تبوك برای تدارك سپاه تنگدستی یکهزار دینارکمك‌کرده است ....»[1]

طبری، قسمت اول گفتهٔ ابن‌هشام‌را گرفته و روایتش را نقل ناکرده رها ساخته است .

کلبی ، چنانکه در «اسباب‌النزول» واحدی آمده[2] ، بطور «مرسل» چنین روایت‌کرده‌که «عثمان یکهزار شتر با پالانش‌کمك‌کرد» .

قتاده بطور «مرسل» میگوید : «یکهزار شتر و هفتاد اسب‌کمك‌کرد» .

بلاذری با سندی «ضعیف» و بطور «مرسل» میگوید : «هفتاد هزار

---

۱ ـ سیرهٔ ابن‌هشام ۱۷۲/٤ .

۲ ـ ص ٦۱ .

کمک کرد» .

طبرانی با سند «ضعیف» میگوید: «دویست‌شتر باپالان کمک کرده‌ودویست «اوقیه» طلا» .

ابویعلی با سندی «ضعیف» میگوید : «هفتصد «اوقیه» طلا آورد» .

ابن عدی با سندی بسیار سست و «ضعیف» میگوید : «دو هزار دینار آورد» .

ابونعیم با دو سند باطل میگوید : «هزار دینار آورد» .

احمد حنبل و ابونعیم با سند عیبناك روایت میکنندکه «سیصدشترباپالان کمک کرد» .

ابن عساکر بطور «مرسل» میگوید : تدارکات یکسوم آن سپاه را تهیه‌کرد» .

ابن‌اثیر همانچه را طبری آورده‌گفته و افزوده‌که «آورده‌اندکه سیصدشتر و یکهزار دینار بوده است» .

عمادالدین عامری فقط یك حرف ادعائی و سرخود میزند و میگوید : «یکهزار دینارکمک‌کرده و نهصد و پنجاه شتر و پنجاه‌اسب داده» .

حلبی سخنی بدون دلیل «میگوید: ده‌هزار دینارکمک‌کرد بجز شتر واسبها که هفتصد شتر و یکصد اسب بود و توشه و متعلقات آن» .

روایت دیگری در «سیرة» حلبی نوشته است‌که «میگوید : «سیصد شتر با پالان و پنجاه اسب‌کمک‌کرد» .

و همانجا روایت دیگری آورده است‌که «ده هزار دینار به خدمت رسول خدا (ص) آورده در برابرش ریخت» ، و می‌افزاید : شاید این ده‌هزار دینار غیر از آن‌کمکهائی است‌که برای تدارك ده‌هزار انسان‌کرده است .

ملاحظه‌کنید هریك از این راویان و مورخان مقدار و مبلغ‌کمك عثمان‌را با پیمانه و واحد بخشندگی و سخاوت خویش تعیین‌کرده‌اند و برحسب گشاد دستی

و بلندنظری خویش.

درجریان همان تدارک، عدهٔ دیگری شرکت داشته وکمکهائی کرده‌اند،اما معلوم نیست چرا فقط عثمان مورد الطاف پیامبر (ص) قرارگرفته و دعای خیرش‌باو اختصاص یافته است ؟! از جمله‌کسانی‌که به تدارک سپاه «تنگدستی» کمک کرده‌اند عباس بن عبدالمطلب است‌که‌گفته‌اند نود هزار کمک کرده است[1]، و پیامبر (ص) فرموده: عباس عموی پیامبرتان بخشنده‌ترین وگشاده دست‌ترین فرد قریش است و از همه‌شان دلسوزتربحال‌قریش ـ یا پیونددارتر[2] بنا بر مدارک آنجماعت، نخستین کسی‌که دارائیش‌را برای‌کمک به تدارک‌سپاه اسلام آورده‌ابوبکراست. پیامبر(ص)از او می‌پرسد: چیزی برای خودت نگهداشته‌ای ؟ میگوید: خدا و پیامبرش را نگاه داشته‌ام ![3] بفرض‌که دارائی ابوبکر اندك بوده باشد، لکن میدانیم‌که همهٔ هستیش را ـ درصورت صحت‌آن روایت ـ بذل و بخشش‌کرده است واین‌کمال‌بخشندگی‌است وگفته‌اند «کمال الجودبذل‌الموجود» ! پس چرا با وجود این وبا اینکه پیامبر(ص) خودرا بیش از هرکسی‌ممنون ابوبکرمیدانسته و بنا بر روایت احمد حنبل[4] فرموده: «هیچکس با مال و جانش بیش از ابوبکر بن ابی‌قحافه برمن منت ننهاده است»، ابوبکر را مورد لطف و دعای خیرخویش قرار نداد ؟! بعلاوه بسیاری از مورخان شمارهٔ سپاه «تنگدستی»راسی هزارنفر وده‌هزار اسب و دوازده هزار شتر دانسته‌اند و بنظر ابوزرعه هفتادهزارنفر و بروایتی چهل‌هزار نفربوده است، وکمکهای‌مالی عثمان‌کفاف به تجهیز و تدارك چنان سپاهی رانمیداده است وچنین برمی‌آیدکه‌عدهٔ دیگری در تدارك آن‌کمك‌کرده باشند. پس چرا آنان را از دعای خیر محروم‌کرد و دعایش را از آنمیان به عثمان اختصاص داده ؟! جواب این سئوال را من میدانم. جوابش این است‌که عثمان پس از افتادن به خاك ذلت و بیکسی و پس از مرگش

---

۱ - امتاع مقریزی ٤٤٦ .

۲ـ مستدرك حاکم ۳۲۸/۳ .

۳ ـ تاریخ ابن عساکر ۱۱۰/۱ ـ شرح‌المواهب، زرقانی ٦٤/۳ - سیرهٔ حلبی۱٤٥/۳.

٤ ـ مسند ۲۷۰/۱

طرفدارانی پیداکردکه برایش فضیلت و امتیاز و افتخار می‌تراشند و آن دیگران از طرفدارانی‌که در جعل دستی بدین درازی وتری داشته باشند محروم‌مانده‌اند .

اکنون پاره‌ای ازروایاتی راکه دراین زمینه درست‌کرده وبه‌ثبت‌رسانده‌اند میآوریم ، و همین مختصر برای رد ادعاهائی‌که به‌نفع عثمان شده‌کفایت مینماید.

۲۴ ـ ابونعیم در «حلیة الاولیا» روایتی ثبت‌کرده است از طریق حبیب‌بن ابی‌حبیب ـ ابی‌محمدالبصری[1] ـ از نافع از ابن عمر . میگوید : «وقتی پیامبر (ص) سپاه تنگدستی را تدارك میکرد عثمان هزار دینار آورده بدامن پیامبر (ص) ریخت . پیامبرگفت : خدایاعثمان را فراموش مکن عثمان‌ازحالا به بعد هرچه‌بکندمسؤولیتی بر عهده‌اش نخواهد بود» .[2]

امینی گوید : کسی مثل «حافظ‌ابی‌نعیم»ممکن است نداندکه‌حدیث‌شناسان و علمای بزرگ رجال آنجماعت در بارهٔ «حبیب» ـ از رجال سند آن روایت ـ چه گفته‌اند؟! عبدالله بن احمد حنبل میگوید : پدرم میگفت : «حبیب» مورد اعتماد نیست . پدرم بکسی‌گفت : حبیب دروغ میگفته است . پدرم هرگز حبیب را قابل اعتماد نمیشمرد و از او خوشش نمیآمد و به او سخت بد میگفت :

ابوداوددربارهٔ همین «حبیب» میگوید : ازدروغگوترین‌افراد است. حدیث جعل میکرده است . ابوحاتم میگوید : روایاتش مطرود و متروك است . از قول‌پسر برادرم احادیث جعلی روایت‌کرده است . نسائی و ازدی میگویند : روایاتش متروك است . ابن حبان میگوید : در حدیث و روایات اسانید مورد اعتماد و «ثقه» مطالب دروغین وارد میکرده است . همچنین می‌گوید : همهٔ روایاتش جعلی است . سپس چندین روایت اوراکه از قول ابن هشام بن‌سعد و دیگران است ذکرکرده می‌افزاید : همهٔ اینها جعلی و ساختگی است ، و عموم‌روایاتش اینطوراست‌که متنش‌جعلی‌است و سندش بهم‌ریخته . «حبیب» ابائی از این هم نداردکه از زبان اشخاص‌موردحدیث

---

۱ ـ کاتب مالك .

۲ ـ حلیةالاولیاء ۵۹/۱ .

جعل کند ، وکار دروغگوئی ودروغسازیش کاملا آشکاراست. ابواحمد حاکم میگوید: روایاتش بی‌اعتبار است . سهل بن عسکر میگوید : از او بیست حدیث نوشتیم و به علی ابن مدینی عرضه داشتیم ، گفت : اینها همه دروغ است . نسائی میگوید : روایاتش متروك ودور ریختنی است وهمه‌اش‌اززبان مالك ودیگران جعل شده‌است[1].

این‌روایت را «احمدحنبل» ازطریق‌ضمرةبن ربیعة دمشقی رملی نقل کرده‌است. ساجی دربارهٔ «ضمرة» میگوید: راستگوئی است‌که روایات نادرست هم دارد . ضمره روایتی ازابن‌دینار ازابن‌عمر نقل کرده‌است‌که احمدحنبل‌آنرا نادرست دانسته‌وبشدت ردکرده وگفته : اگرکسی بگوید این روایت دروغ میباشد اشتباه نکرده است .

آن‌را «ترمذی» هم‌ثبت‌نموده وافزوده است: این روایت را از «ضمره»نمیتوان پذیرفت و بنظر حدیث شناسان خطا است[2].

۲۵ـ احمدحنبل‌روایتی ثبت‌کرده است ازطریق محمدبن ابی‌بکر مقدمی‌بصری ازمحمدبن‌عبدالله انصاری بصری‌ازهلال‌بن حق بصری ازسعیدجریری[3] بصری از ثمامهٔ قشیری . میگوید: «من روزی که‌عثمان ـ رضی‌الله‌عنه ـکشته شد درکنار خانهٔ عثمان بودم. ازفرازخانه برآمده‌به‌مردم‌گفت:آن دورفیقان‌را[4]که شما را علیه من‌شورانده‌اند صدا بزنید بیایند. آنها را صدا زدند تانزداو‌آمدند.گفت: شما را به‌خدا قسم میدهم آیا میدانید پیامبر خدا (ص) وقتی به‌مدینه‌آمد مسجد برای همه جا نداشت، فرمود: چه کسی حاضر است این زمینها را از دارائی خودش بخرد و وقف مسجد مسلمانان

---

۱ ـ رجوع‌کنید به: میزان‌الاعتدال ۲۱۰/۱ ـ تذکرةالموضوعات ، مقدسی ۹۰ ـ مجمع‌الزوائد ، هیثمی ۷۴/۹ ـ تهذیب‌التهذیب ۱۸۱/۲ ـ اللئالی المصنوعة ۸/۱، ۲۳۰ـ خلاصةالکمال ۶۰ ـ اسنی‌المطالب ۲۱۶ .

۲ ـ رجوع‌کنید به : تهذیب‌التهذیب ٤٦١/٤ .

۳ ـ «جریری» بضم‌جیم وفتح راء منسوب است به‌جریربن عباد .

٤ ـ مقصودش طلحه و زبیر است ، و در بسیاری از روایات دروغین با نام از آنها یاد شده است .

کند و پاداش خویش در بهشت بگیرد؟ آنـوقت من آن زمین را از دارائی خویش خریدم ووقف مسلمانان کردم. حالانمیگذارید درآنجا دو رکعت نماز بخوانم. سپس گفت : شما را بخدا قسم آیا بخاطرداریدکه پیامبرخدا (ص) وقتی به‌مدینه‌آمدچاهی جز «رومه» برای آب آشامیدنیش وجود نداشت، وپیامبرخدا فرمود: چه‌کسی ازمال خودش‌آن‌چاه را می‌خرد و وقف مسلمانان میسازد و پاداش آن را در بهشت‌میگیرد؟ آنوقت من از دارائی شخصی خودم آن را خریدم . حالا نمیگذارید از آن آب برای آشامیدنم برگیرم. آنگاه افزود: آیا میدانیدکه من‌تدارک‌کنندهٔ سپاه تنگدستی‌هستم؟ گفتند : آری بخدا ! »[1]

این را بلاذری در «انساب‌الاشراف» آورده است از طریق یحیی‌بن ابی حجاج بصری از سعید جریری، بااین افزوده : « ...شما را قسم میدهم بخدا آیا میدانیدکه سپاه تنگدستی را من از دارائی خودم تدارک نمودم ؟گفتند : آری بخدا !گفت: شما را بخدا قسم میدهم آیا میدانیدکه پیامبرخدا (ص) در « ثبیر » ـ پادر حراء ـ بود . کوه حرکت‌کرد وسنگهایش بزیرریخت .باپای خویش به‌یکی‌ازآن سنگها زده‌گفت: قرارگیر ! چون کسی جز پیامبر یا راست باور یا شهید برتو نخواهد بود ؟ گفتند : آری بخدا ! »[2]

بیهقی نیزازطریق یحیی‌بن‌ابی حجاج از جریری از تمامه همین روایت راثبت کرده است[3] .

اکنون به‌بررسی رجال سندروایت می پردازیم :

الف ـ محمدبن عبدالله انصاری

عقیلی دربارهٔ اومیگوید: زشت‌روایت است. ابواحمدحاکم میگوید: یحیی‌بن

---

۱ ـ مسند ۷٤/۱ .

۲ ـ انساب‌الاشراف ۱۰۵/۵ .

۳ ـ سنن‌الکبری ۱٦۸/٦ .

خدام از او ازمالك‌بن دینار احادیث نادرست روایت‌کرده است ، خدا بهتر میداند که مسئولیت نادرستی آن به‌گردن او است یا به‌گردن یحیی . ابن حبان میگوید : واقعاً زشت روایت است . اززبان اشخاص مورداعتماد روایاتی را که از ایشان نیست نقل کرده است . بروایاتش نمیتوان استنادکرد . ابن‌طاهر میگوید : دروغساز است . حاکم نیشابوری میگوید : احادیث جعلی نقل میکند . ابوالفضل هروی میگوید : «ضعیف» و سست روایت است . ازدی میگوید: واقعاً زشت روایت است. ازمالك‌بن دیناراحادیث بفرنجنقل‌کرده است[1].

نباید پنداشت‌که محمدبن‌عبدالله‌انصاری همان عبدالله بصری محمدبن‌عبدالله‌بن مثنی است ، زیرا وی‌چنانکه در «تهذیب‌التهذیب» آمده[2] . بدون واسطه و مستقیماً از سعید جریری روایت میکند در حالیکه‌آن باواسطه وغیرمستقیم از او نقل میکند همین محمدبن عبدالله انصاری است‌که ضعفش را دراینجا شرح دادیم .

ب ـ سعید ابومسعود جریری

گرچه شخصاً «ثقه» و مورد اعتماد است نمیتوان روایاتش را پذیرفت ، زیرا در سه سالهٔ آخرعمر اختلال‌حواس پیداکرده است. ابوحاتم میگوید : پیش ازمرگ حافظه‌اش را از دست داده بود ، بهمین جهت نقل و روایت فقط از کسانی روا است که پیش‌ازایندوره ازوی چیزی فراگرفته وروایت‌کرده‌اند . یزیدبن هارون میگوید : شاید «جریری»باعث‌گرفتاری‌وعیبناکی روایات ما شده باشد. ابن‌معین ازقول‌ابن‌عدی میگوید : بخدا دروغ نبندیم . باید بگویم من این را در موقعی از جریری شنیده‌ام که اختلال حواس پیداکرده بود . ابن‌حبان میگوید : سه‌سال پیش از مرگش اختلال حواس پیداکرده بود . یحیی‌بن سعید ازعیسی‌بن یونس می‌پرسید : از جریری حدیث شنیده و آموخته‌ای ؟ جواب میدهد : آری . به او میگوید : از او روایت نکن .

---

۱ ـ تهذیب التهذیب ۲۵۶/۹.

۲ ـ ۶/٤ ـ ۲۷٤/۹.

زیرا وی آن روایات را ازاو دردورهٔ اختلال حواسش شنیده‌وآموخته است . ابن‌سعد میگوید : انشاء‌الله «ثقه» و مورد اعتماد بوده ولی آخر عمری اختلال حواس پیدا کرده است [1] .

ج ـ یحیی‌بن ابی‌حجاج بصری

نام وی در سند روایتی است‌که بلاذری آورده . نسائی وابن‌معین میگویند: ابن‌ابی‌حجاج راوی‌یی نیست . ابوحاتم میگوید «قوی» نیست.

ما در صورتی هم‌که بنفع‌هواخواهان عثمان‌چشم از نادرستی اینگونه روایات بپوشیم و سستی سند و بی‌اساسی‌آنها را ندیده بگیریم باز متن و مضمون آنها پیش از آن‌که فضیلت و امتیازی برای عثمان ثابت نماید اسباب شرمندگی او را فراهم خواهدکرد ! مثلا در همین روایت تصریح‌شده است‌که طلحه و زبیر ـ از ده نفری‌که میگویند مژدهٔ بهشت یافته‌اند و عضو شورای شش نفره و سرآمد اصحابی که بزعم آنجماعت «عادل» و راسترونداقرارکرده‌اندکه آنچه عثمان بقید سوگند ازآنها می‌پرسدراست است، اماباوجود این‌حاضر نشده‌انددست از مخالفت باعثمان یاتقاضاهای خویش از او بردارند یا بگذارند در مسجدی‌که با پول خویش زمینش را خریده نماز بگذارد یا از آب چاهی‌که خودخریده بنوشد ، وهمچنان برحمله و فشار خویش‌ادامه داده و افزوده‌اند . حالا می‌پرسیم : آیا طلحه و زبیر بااین عملشان آنچه را از زبان پیامبر (ص) بثبوت رسیده ردکرده‌اند ؟ ! بااین فرض ، «عدالت» و راستروی آنها و عضویتشان درگروه ده نفره‌ای‌که میگویند مژدهٔ بهشت یافته‌اند چه میشود ؟! مگرنه این است‌که «عدالت» و جزو «عشرهٔ مبشره» بودنشان صحت چنین فرض و احتمالی را رد مینماید ؟ ! پس بفرض‌که چنین روایتی صحت داشته وچنان واقعه‌ای رخ‌داده باشدحقیقت این خواهد بودکه‌طلحه وزبیرمعتقد بوده‌اند آنچه از عثمان بعداً سرزده وضع او را بکلی برهم زده است ، وسخن پیامبر (ص) تاوقتی در حق عثمان صادق بوده‌که در احوال دیرین خویش بماند وبرهمان‌کردار و رفتارکه سابقاً داشته است‌اما

---

۱ ـ تهذیب التهذیب ۶/۴.

چون بعقیدهٔ آنها عثمان تغییر کردار و احوال داده و از خط اسلامی اداره وحکومت منحرف گشته از مصداق آن سخن پیامبر(ص) بیرون رفته است. شاید خود عثمان‌هم پس از آن خلافکاریها خود را از مصداق آن سخنان پیامبر (ص) خارج میدیده و بهمین‌لحاظ بیمناك بوده‌که مبادا همان‌شخصی باشدکه پیامبر(ص) پیشگوئی فرموده که در مکه‌کافر ومدفون میشود و نیمی ازعذاب جهانیان برعهدهٔ او است [1] . طلحه وزبیر حتی خود عثمان در بارهٔ عثمان همان‌نظری را داشتندکه دیگر اصحاب که‌براو شوریدند داشتند ، همان نظری‌که ضمن شرح اظهاراتشان و موضع‌گیری و رفتارشان با او نشان دادیم . مثلا در آنجاکه درپاسخ سؤال مؤکد به سوگند عثمان میگویند: « این‌که دم از پیشاهنگی و سابقه‌ات با پیامبر خدا (ص) زدی ، باید بگوئیم که تو پیشقدم و با سابقه و شایسته تصدی خلافت بودی اما بعداً (عقیده و رویه‌ات را) تغییر دادی و آنچه خود میدانی از تو سرزد. » یاآنجاکه میگویند : « این‌که‌گفتی: فقط سه‌گونه شخص را میتوان به قتل رساند، باید بگوئیم‌که در قرآن قتل غیرازاین سه‌گونه شخص راکه نام بردی روا می‌بینیم و آن قتل‌کسی است که در جهان تلاش تبهکارانه میکند ، وقتی‌کسی‌که به تجاوز مسلحانه دست زد ، و قتل‌کسی‌که مانع تحقق حق یا قانونی میشود و برای عدم تحقق ودریافت آن به‌جنگ مبادرت نموده گردنفرازی میکند . اکنون تو به تجاوز مسلحانه دست زده و مانع تحقق قانون و دریافت حقی شده و ایجاد مانع‌کرده وگردنفرازی نموده‌ای ... » وامثال این سخنان که مبین آراء اصحاب دربارهٔ او و خلافکاریهای اواست و ثابت مینمایدکه نمیشود پیامبر (ص) وی را «شهید» نامیده باشد، وروایتی‌که چنین نسبت ناروائی به پیامبر (ص) میدهد جعلی است جعلی‌گستاخانه وبیشرمانه .

۲۶ ـ سیف‌بن عمر از قول صعصعةبن معاویهٔ تیمی چنین روایت‌کرده است : « عثمان وقتی در محاصره بود بدنبال علي و طلحه و زبیر و دیگران فرستادکه فردا بیائید . فردا از فراز خانه رو به آنان نموده‌گفت : شما را بخداقسم میدهم ـ و من

---

۱ ـ روایتش درهمین جلد بنظرتان رسید .

فقط اصحاب پیامبر (ص) را قسم و مورد سؤال قرار میدهم ـ آیا میدانید که پیامبر خدا (ص) فرمود هرکس چاه رومه را حفرکند بهشت را پاداش میبرد . ومن آن چاه را حفرکردم ؟ آیا میدانیدکه او فرمود : هرکس سپاه تنگدستی را تدارك نمایدبهشت را پاداش میبرد . و من آن را تدارك نمودم ؟ آنها حرفش را تصدیق کردند .»

ابن‌حجر این را در«فتح‌الباری»آورده ومیگوید: نسائی ازطریق احنف‌بن‌قیس روایت‌کرده‌کسانی‌که حرفش را تصدیق‌کردند عبارتند از : علی‌بن‌ابیطالب ، طلحه، زبیر ، وسعدبن ابی‌وقاص [1] .

ابن‌حجر دراینجا خاموش است‌وهیچ اشکالی به این روایت‌نمیکند، درحالیکه خودش نظریات حدیثدانان را در بارهٔ «سیف‌بن‌عمر» ثبت‌کرده است ، اینها را که او « ضعیف » و سست روایت و « متروك » وبی‌اعتبار و جاعل دانسته و عموم روایاتش نادرست و دروغ شمرده شده ، و حرفهای جعلی را از زبان رجال مسلم حدیث نقل میکند ، حدیث جعل میکرده است ، ومتهم به زندقه بوده است [2].

پنداری‌ابن‌حجر میخواسته باثبت اعتراف‌کسانی‌که‌ادعای عثمان را باور کرده و راست شمرده‌اند برهانی‌برای اثبات فضیلت عثمان‌جورکند بی‌توجه به‌این‌که‌هرقدر برشمارهٔ تصدیق‌کنندگان ادعایش بیفزاید ـ بفرض صحت آن روایات ،که بهیچوجه صحت هم ندارد!ـ نه‌تنها فضیلت وافتخاری برایش بثبوت نمیرسد بلکه مایهٔ ننگ و محکومیتش خواهد شد و چنانکه‌گذشت مسلم میسازدکسانی‌که اعتراف به صحت ادعای عثمان‌کرده‌اند باز بعلت انحراف او از راه راست دین نتوانسته‌اندکوچکترین ترتیب اثری به‌فرمایشات پیامبر(ص) دربارهٔ عثمان بدهند، وچندان برتقاضای‌خویش دائر برعزل وی از خلافت یا دست برداشتن از رویهٔ ضداسلامیش پافشرده‌اند که‌کار به‌کشتنش انجامیده است .

۱ـ ۵/۳۱۴.

۲ ـ رجوع کنید به : جلدهشتم«غدیر».

بنابرآنچه گذشت ، محقق هیچ ارزشی برای روایت «سوگند دهی» عثمان قائل نخواهد گشت گرچه آن را «بخاری» در «صحیح» خویش ثبت کرده باشد[1] . چه بسیار حدیثهای سقیم که دراین «صحیح» ثبت گشته، وبایستی بردیوارزدش وبدورافکندش، چنانکه این معنا از کتاب «ابوهریره» اثرارزندهٔ «آیةالله سیدشرف‌الدین» ودیگرتألیفات ایشان برمیآید ، وازآن بتفصیل سخن خواهیم گفت .

۲۷ ـ اسدبن موسی درفضائل اصحاب پیامبر (ص) روایتی ازقول قتادهٔ بصری ثبت کرده است . میگوید : عثمان یکهزار شتر و هفتاد اسب برای حمل نفرات سپاه تنگدستی کمك کرد .

این را ابن‌حجر در «فتح‌الباری»[2] ثبت کرده و میگوید : «مرسل» است . ضمناً اسمی از رجال سندآن که میان اسدبن‌موسی و قتاده همچنین از قتاده تا انتهای سند قرار دارند نمی‌برد . بدین‌ترتیب ، روایت ازدو طرف «مرسل» است . شایددردوطرف سند آن راویانی قرار داشته‌اند جاعل و رسوا که « اسدبنی مروان » با دامن امامتش رسوائیشان را پوشانده و نخواسته با ذکرشان خدشه‌ای به ارزش حدیث وارد سازد .

اسدبن موسی نوادهٔ ولیدبن عبدالملك‌بن‌مروان اموی است . نسائی باوجود این‌که‌او را «ثقه» و مورد اعتماد میداند میگوید: اگر درحدیث تألیف نکرده بود برایش‌بهتر بود. ابن‌یونس میگوید: روایات نادرست ونامعلوم نقل‌کرده، و فکر میکنم عیبناکی روایاتش ازخود اونیست. ابن‌حزم میگوید :«ضعیف» وزشت روایت است. عبدالحق میگوید : بنظر حدیثشناسان روایاتش قابل اعتماد نیست[3] .

۲۸ ـ ابویعلی روایتی از طریق دیگر ثبت‌کرده بااین مضمون‌که «عثمان‌هفتصد اوقیه طلا آورد برای‌کمك» .

---

۱ ـ «صحیح» بخاری ۲۳۶/٤ ،کتاب الوصایا، باب اذا وقف ارضاً اوبئراً .

۲ ـ ۳۱۵/۵ .

۳ ـ میزان‌الاعتدال ۹۷/۱ ـ تهذیب‌التهذیب ۲۶۰/۱ .

ابن‌حجر این را در «فتح‌الباری» آورده میگوید : « سست است »[1] . کاش آنرا باسند و ذکر رجال راوی آن آورده بود تا پتهٔ آنها را به آب می‌انداختیم و جعلی بودنش مسلم میگشت .

۲۹- ابن‌عدی روایتی ثبت کرده‌است ازقول عماربن‌هارون[2] - ابی‌یاسر مستملی- از اسحاق‌بن ابراهیم مستملی از ابی وائل از حذیفه که « پیامبرخدا (ص) دریکی از لشکرکشی‌هایش به عثمان پیغام داده ازاوکمك خواست . عثمان ده هزاردینار برای‌او فرستاد . آنها را در برابرخویش نهاده زیرورو میکرد ودر حق وی دعاکه خدا از تو درگذرد ای عثمان ! ازهمهٔ کارهائی که در پنهان یاآشکارکرده‌ای وهرآنچه تابقیامت خواهی‌کرد . عثمان بعداز این نباید از هرچه میکند بیمی بدل راه دهد.»

ابن کثیر این را در تاریخش آورده[3] ولی هیچ ازعیبناکی سندش نمیگویدمثل همه جا که روایت در فضائل کسانی است که دل و دینش را به آنها باخته است . ابن‌حجر نیز در «فتح‌الباری» نوشته و میگوید : سندش واقعاً سست است[4] و درجای دیگرمیگوید: سندش‌پوچ است[5]. قسطلانی در«مواهب‌اللدنیه» نوشته [6] امااز عیبناکی آن هیچ نمیگوید . زرقانی در شرح آن سخن ابن‌حجر را - که آوردیم - میآورد[7] . شرح حال بعضی از راویان «سست» و ضعیف این روایت را بعدها خواهیم دید.

ابن کثیر در تاریخش مینویسد : «حسن‌بن عرفه از محمدبن قاسم اسدی شامی

---

۱ - ۳۱۵/۵ .

۲ - در تاریخ ابن کثیر نوشته شده : عماربن یاسر مستملی . ولی درست بدانگونه است که نوشتیم .

۳ - ۲۱۲/۷ .

٤ - ۳۱۵/۵ .

۵ - ٤۳/۷ .

٦ - ۱۷۲/۱ .

۷ - شرح المواهب ۶۵/۳ .

از اوزاعی شامی ازحسان‌بن عطیهٔ دمشقی ازپیامبراکرم (ص) روایت «مرسلی» آورده که به عثمان فرمود: خدا ازتو درگذرد، ازهمهٔ کارهائی که کرده‌ای و آنچه درانجامش کوتاهی نموده‌ای وآنچه درپنهان وآشکار کرده‌ای و هرچه قبلا انجام داده‌ای وهرچه تا بقیامت خواهی کرد. »[1]

امینی گوید: درسند این‌روایت دروغین ناقص سند، هرگاه جز نام محمدبن قاسم ـ آن هواخواه عثمان ـ نبود برای بطلان و نادرستی‌اش کافی مینمود. ابن‌کثیر که‌به‌این روایت‌جعلی بی‌پایه استناد میکند مگرسخن حدیثشناسان را دربارهٔ محمدبن قاسم ندیده یا از یاد برده‌است. مگر نمیدانسته‌که نسائی در بارهٔ او میگوید: مورد اعتماد نیست واحمدحنبل او را دروغگو خوانده است. ترمذی میگوید: احمدحنبل در بارهٔ اوسخن گفته و اورا «ضعیف» دانسته است. ابوحاتم میگوید: «قوی»نیست و از روایتش خوشم نمیآید. ابوداود میگوید: غیرقابل اعتماد است و نه امین؛ و روایاتش جعلی است. ابن عدی میگوید: عموم روایاتش قابل پیروی نیست. براء میگوید: روایاتی‌که او نقل کرده قابل پیروی نیست. دارقطنی میگوید: دروغساز است. ابن‌قاسم میگوید: روایاتش جعلی است، وخودش راوی‌ای نیست. بخاری‌از قول احمد میگوید: روایاتش را دور انداخته‌ایم. یا درجای دیگر میگوید: احمد حنبل او را دروغگو خوانده است. ابن‌حبان میگوید: از زبان اشخاص «مورداعتماد چیزهائی راکه نگفته‌اند نقل میکند. روایاتش قابل استناد نیست. عقیلی میگوید: بعضی او را بعنوان راوی شناخته‌اند و برخی نه. احمدحنبل اورا ترك کرده و گفته است: روایاتش‌روایات بدی‌است. ابواحمدحاکم‌نیشابوری‌میگوید: بنظرحدیثشناسان «قوی» شمرده نمیشود. بغوی میگوید: سست روایت است. ازدی میگوید: متروك و مطرود است[2].

---

۱ ـ ۲۱۷/۷.

۲ ـ میزان‌الاعتدال ۱۲۳/۳ ـ تهذیب‌التهذیب ۴۰۷/۹.

همین برای اثبات سستی سند و بطلان روایت کفایت مینماید و نیازی نیست به معرفی شامیانی که درسندآن نام برده شده‌اند وهمگی دشمن حقند ومخالف‌خاندان پاك پیامبراکرم ، یا ذکر این کـه « مرسل » است و همین «ارسال» مایهٔ سستی آن . بگذریم از این که متنش بااصول مسلم اعتقاداسلامی منافات دارد ، زیرا برهمهٔ کارها وگناهانی که تا آخرت مرتکب شود صحه میگذارد واجازه میدهد هرچه دلش‌خواست بکند و از عواقب آن نهراسد ، و همین بدترین شکل به‌گستاخی انداختن است . از معصومان که‌بگذریم به‌چه‌کسی میتوان‌گفت: هرکاری‌که انجام دهی آمرزیده خواهد بود . هرگاه چنین حرفی به‌کسی زده شود سبب میگرددکه ارتکاب‌گناه و جنایت را کاری سهل و ساده پندارد وازکیفرآخرت بیمی به‌دل راه ندهد ورفته‌رفته برگستاخی و سرکشی بیفزاید و اراده را تسلیم هوای نفس سازد و تـن به بلهوسی و شهوترانی سپارد .

آری ، تاریخ زندگی عثمان براستی دلیل صحت متن این روایت است ، زیرا نشان میدهدکه در زندگی هیچ از عواقب کارهای زشتش نمی‌هراسیده وبی‌محابا به‌هر جنایت و خلافی دست میآلوده است پنداری از وضع اخرویش اطمینان خاطر داردو آخرت را در هرصورت به‌مراد دل می‌بیند !

گرفتیم که‌کارهای نیك کارهای‌بدی‌راکه شخصی درگذشته مرتکب شده ـ البته باستثنای آنچه حقوق مردم را پایمال‌کرده و انسان را از دین بدر میسازد ـ بزدایدو محوگرداند ، لکن اینطور نیست که‌کارهای بدی را هم که‌شخص در آینده ممکن‌است مرتکب شود بزداید . به‌کارهای عثمان‌کاری نداریم ،کدام‌کار نیك هست‌که به انجام دهنده‌اش امکان و اجازه میدهد هرچه را خواست تا قیامت مرتکب شود ، و تضمین کندکه همهٔ‌گناهانش کـه در آینده صورت میگیرد آمرزیده شود ؟ ! مگر در قاموس اسلام بالاتر ازایمان‌کاری هست ؟ معذالك، ایمان هرگز نمیتواندگناهان‌آیندهٔ مؤمن را آمرزیده سازد ، وفقط‌کارهای بدگذشته‌اش را می‌زداید . میفرماید : « کسانی که ایمان آورده وکارهای پسندیده‌کردند و به آنچه برمحمد نازل‌گشته ـ و حق است و

از طرف پروردگارشان ـ ایمان بیاورد کارهای بدش آمرزیده خواهدگشت و خاطرش اصلاح».[۱] وهرگاه غیراز این میبود پاداش وکیفر وحساب وکتاب ودادرسی بی‌معنا میگشت و همهٔ سخنانی‌که در این زمینه بامؤمنان گفته شده بیهوده می‌نمود.

ما درکارنامهٔ‌عثمان به‌کارنیکی‌که چنین مبالغه وفوق‌العادگی را ایجاب نماید برنمی‌خوریم جزکمکهای مالیش به تدارك سپاه «تنگدستی» ـ آنهم اگر راست باشد و پولی‌که برای حفر چاه «رومه» خرج‌کرده است، ضمناً دانستیم عده‌ای غیراز او به تدارك آن سپاه‌کمك‌کرده‌اند و بیش ازاو، و چه بسیار چاهها‌که برای مسلمانان کنده‌اند وچه نهرها‌که احداث‌کرده‌اند همه‌وقف مسلمانان. اگراین کارعثمان‌مستلزم آن باشد‌که هرگناهی تا به قیامت میکند آمرزیده شود بایدگناه آن دیگران هم نه تا به قیامت بلکه حتی بعد از قیامت (!) هم آمرزیده باشد. اما بادعای هواخواهان عثمان بخت و اقبال فقط یار وی‌گشته و رخ از دیگران برتافته است.

اصحاب آیا میدانسته‌اند عثمان آمرزیده بوده است و باعلم به این‌به‌کارهائی که از او سر میزده اعتراض مینموده و حاضر نبوده‌اند به دیدهٔ مغفرت بنگرند و از او برخلاف فرمودهٔ خدا و پیامبرش در نگذشته‌اند، حال آنکه میگویند آنها «عادل» و راسترو بوده‌اند؟! یااین‌روایت دروغین وجعلی را شنیده اما اعتنائی به‌آن ننموده و به سطل‌کاغذ باطله ریخته‌اند؟! حقیقت بنظر من این است‌که آن روایت تاآخرین روزهای عمرعثمان بوجود میآمده و بهنگام محاصره و قتلش وآنگاه‌که نعش او را در «بستان کوکب» ـ گورستان یهودیان ـ خاك کرده‌اند هنوز در بطن جاعلان و دروغپردازان بوده است و زمانی‌که امویان ـ همقبیله‌های عثمان ـ به‌قدرت‌رسیده‌اند توسط قابله‌های‌گماشتهٔ معاویه متولد شده است.

۳۰ ـ احمدحنبل در «مسند» روایتی ثبت کرده است از قول بهز ـ ابی اسود بصری ـ ازابی‌عوانه ـ وضاح بصری ـ ازحصین ازعمروبن جاوان بصوی ازاحنف‌بن

---

۱ ـ سورهٔ محمد، ۲.

قیس بصری . میگوید : بقصد حج براه افتادیم ، از مدینه گذشتیم ، در حالیکه در یکی از منازل میان راه بودیم یکی آمده به ماگفت : مردم در مسجد به‌حال نگرانی بسرمیبرند. من وهمراهم براه افتادیم، دیدیم مردم درمسجدبدورچند نفرگردآمده‌اند. از میان جمعیت عبورکردم تا به وسط آنها رسیدم و دیدم علی‌بن ابیطالب و زبیر و طلحه و سعدبن ابی‌وقاص . درهمین اثنا عثمان سررسید و پرسید : علی اینجااست؟ گفتند : آری . پرسید: طلحه هست؟گفتند : بله . پرسید: سعد اینجا است ؟گفتند: بله . گفت : شما را به‌خدای یگانه سوگند میدهم آیامیدانیدپیامبر خدا (ص) فرمود: چه‌کسی فلان قطعه زمین را می‌خرد کـه خدا او را بیامرزد ؛ بعد من آنرا خریده به پیامبر خدا (ص) عرض‌کردم : من آنرا خریدم . فرمود : آنرا وقف مسجدمان‌کن و پاداش خویش بستان ؟ آنهاگفتند:آری همینطور است‌که تو میگوئی . آنگاه‌عثمان گفت : شما را به خدای یگانه سوگند میدهم‌آیا میدانید پیامبر خدا (ص)گفت : چه کسی چاه «رومه» را می‌خرد ؟ و من آنرا به‌فلان مبلغ خریدم وبه پیامبر (ص)عرض کردم : من‌آنرا ـ یعنی‌چاه «رومه» را ـ خریدم . فرمود:وقف‌آب آشامیدنی‌مسلمانان کن تا پاداش آن را ببری . گفتند : آری . عثمان‌گفت : شما را به خدای یگانه قسم میدهم آیابخاطرداریدکه پیامبر خدا (ص)روزتدارك سپاه «تنگدستی» نگاهی به‌چهرهٔ جماعتش افکند وگفت : چه کسی اینها را تدارك میکند ، خدا او را قرین مغفرتش بدارد ؟ آنوقت من آنها را تدارك‌کردم حتی تاجزئی‌ترین لـوازمشان . گفتند : آری بخدا ! عثمان‌گفت : خدایا ! توشاهد باش . خدایا ! توشاهد باش . خدایا ! توشاهد باش . و برفت »[1]

این را بیهقی هم در «سنن‌الکبری» باهمین سند ذکرکرده است[2].

امینی گوید : این چند تا بصره‌ای ـ راویان آن روایت دروغین ـ که سرباز

۱ ـ مسند احمدحنبل ۷۰/۱ .

۲ـ ۱۶۷/۶.

زنی گشته و زیر پرچم «جمل» جنگیده‌اند پنداشته‌اند میتوانند چیزی بسازند تا این واقعیت را که مردان صالح و شخصیت های برجسته و پرهیزکار بصره علیه عثمان همداستان گشته‌اند ازنظرها بپوشانند، و دامن‌وی را ازآلایش‌خلافکاریها وانحرافاتش بری نمایند ، غافل از این‌که اگر روایات دروغین آنها مورد قبول عده‌ای هم قرار گیرد باز منظورشان برنمیآید که سهل است قوزی بالای قوز عثمان خواهد گشت و میرساند که اصحاب بزرگ و مشهور حتی پس از شنیدن استدلال عثمان و سوگند دهیش دست ازمخالفت با او در رویه‌اش‌برنداشته و او را تادم مرگ تعقیب‌کرده‌اند، همچنان از دفاعش خودداری نموده وبه‌تحریك علیه وی ادامه داده‌اند و به‌اهانت و تحقیر و تضعیف او پرداخته تا او راکشته‌اند تا آنجاکه به جنازه‌اش حمله برده دنده‌اش را شکسته و نعشش را درگورستان یهودیان دفن‌کرده‌اند . و امت اسلامی ـ که بعقیدهٔآنان برخطااجماع نمیکنند ـ علیه وی اجماع واتفاق یافته است . بنابراین برای عثمان هیچ قدر و اعتبار و احترامی باقی نمانده گرچه جاهلان هزار افسانه در فضائل ومحاسنش بسازند .

از آنچه‌گذشت برمیآیدکه پاداشهای عثمان ـ همانهاکه‌میگویند درازای‌تدارك سپاه تنگدستی وحفرچاه «رومه» نصیبش‌گشته ـ اگرراست باشد نتائجی است مترتب برکارهائی‌که‌کرده نه این‌که حقوق وخصائص ذاتی او باشد . این نتائج تاوقتی‌عاید عثمان‌میشده‌که برکارهای‌ایجاب‌کننده‌اش ادامه دهدوچون از آن‌کارها دست برداشته و به خلافکاری و نقض قرآن و سنت درحکومت و اداره انحراف جسته ازآن نتائج و آن پاداشها بدورگشته است و بهمین لحاظ‌اصحاب اهمیتی به‌وی‌نداده و اعتنائی به جان‌وکارش ننموده‌وگذاشته‌اند محاصره وذلیل‌کشته شود و درگورستان یهودیان مدفون باشد .

۳۱ ـ بیهقی در«سنن‌الکبری» روایتی ثبت‌کرده است‌ازطریق ابی‌اسحاق‌سبیعی از ابی‌عبدالرحمن سلمی . میگوید: «وقتی‌عثمان‌بن عفان ـ رضی‌الله‌عنه ـ به‌محاصره درآمد و خانه‌اش را در برگرفتند از فرازخانه رو به مردم کردکه شما را بخدا قسم

میدهم آیا میدانید پیامبر خدا (ص) برفراز کوه «حراء» بود، گفت: قرارگیر ای «حراء»! جز پیامبر و راست‌ایمان و شهید برتو نیست: گفتند: آری بخدا! عثمان گفت: شما را بخدا قسم‌میدهم آیا بخاطردارید که پیامبرخدا (ص) درلشکرکشی «تنگدستی» گفت: چه‌کسی انفاق میکند، انفاقی که خدا بپذیرد؟ و مردم در آنهنگام تنگدست و درمانده بودند ـ من از دارائی خود آن سپاه را تدارک‌کردم؟ گفتند: آری بخدا. آنگاه گفت: شما را بخدا قسم میدهم آیا بخاطر دارید که از چاه «رومه» هیچکس بدون پول نمیتوانست آب برگیرد، و من از پول خود آنرا خریدم ووقف توانگر و فقیر و راه‌مانده ساختم؟ گفتند: آری بخدا! ودیگر چیزهاکه بکایك نام برد و بقید سوگند پرسید.»[۱]

در سند روایت، نام ابواسحاق سبیعی است. در جلد هفتم خواندیم که او تدلیس‌میکرده‌وروایاتی‌راکه‌محدثین کوفه‌نقل کرده‌اندخراب کرده‌است، «واقعاً ضعیف» بوده است و روایتش قابل استنادنیست. دیگر ابوعبدالرحمن است‌که از هواخواهان عثمان بشمار رفته وبه روایاتش نمیتوان تکیه‌کرد.

۳۲ ـ بلاذری روایتی ثبت‌کرده است از قول مدائنی از عبادبن راشدبصری از حسن بصری. میگوید: «پیامبر خدا (ص) فرمود: چه‌کسی این سپاه را در ازای این‌که شفاعتش پذیرفتنی باشد تدارك میکند؟ عثمان پرسید: در ازای شفاعتی پذیرفتنی‌ای پیامبر خدا (ص)؟! فرمود: آری برعهدهٔ خدا و پیامبرش. گفت: من باهفتاد هزار (دینار) آنرا تدارك میکنم.»[۲]

این سپاه را درحقیقت حسن‌بصری سالها پس از وفات رسول‌اکرم (ص) تدارك کرده است! زیرا وی دو سال به‌آخر حکومت عمر مانده متولد شده است ونمیتواند مکالمه‌ای راکه میان پیامبر (ص) ومؤمنان باعثمان رخ داده بشنود ونقل‌کند، مگر

---

۱ ـ ۶/۱۶۷.

۲ ـ انساب‌الاشراف‌۵/۱۰.

این که ادعا شود در حالیکه در وجود پدر و مادرش بوده از وراء حجاب مادی شنیده و دیده است ، یابگوئیم با عدم ذکر راویان آن اشاره به بطلان روایت کرده است . بعید هم نیست «عبادبن راشد» از زبان حسن بصری ساخته و وی بیگناه باشد . زیرا چنین کاری از عبادبن راشد برمیآید ! دوری بنقل ازابن‌معین میگوید : حدیث«عباد» محکم و «قوی» نیست ولی نوشتنی است (یعنی برای ملاحظه) .

دوری از قول ابن‌معین میگوید : «ضعیف» است . بخاری و ازدی میگویند : یحیی‌القطان نقل روایت از وی را ترک‌کرده است .

ابوداود میگوید: «ضعیف» است. نسائی میگوید : «قوی» نیست . ابن‌مدینی میگوید : وضعش را نمیدانم چگونه است .

ابن‌برقی میگوید: «قوی» نیست . ابن‌حبان میگوید : از جمله‌کسانی است‌که روایات نامعلوم ونادرست را اززبان اشخاص معروف نقل میکنند ، حتی بنظرمیرسد که او در این‌کار تعمد داشته است . بنابراین سخن وی قابل استناد نیست . از حسن (بصری) حدیثی طولانی روایت‌کرده‌که بیشترش جعلی ودروغ است.[۱]

۴۳ ـ از ابونعیم در«حلیة‌الاولیاء» روایتی ثبت‌کرده است ازطریق ابراهیم‌بن سعدان از بکربن بکار بصری از عیسی‌بن مسیب از ابی زرعه از ابی‌هریره . میگوید: عثمان‌بن‌عفان‌دوبار بهشت را ازپیامبرخدا (ص) خریده است، یکبارونتی چاه «رومه» را حفرکرد و دیگر بارکه سپاه «تنگدستی» را تدارك نمود .[۲]

رجال سندرا بررسی‌کنیم :

الف ـ بکربن بکار ـ ابوعمروبصری .

ابن‌ابی‌حاتم میگوید : سست روایت است وبدحافظه ومبتلا به‌اختلال‌مشاعر.

---

۱ ـ تهذیب‌التهذیب ۹۲/۵ .

۲ـ ۵۸/۱ .

ابن‌معین میگوید : روای‌بی نیست . نسائی میگوید : «قوی» نیست . ونیزمیگوید: «ثقه»وموردا‌عتمادنیست. ابوحاتم میگوید: «قوی» نیست. عقیلی وابن‌جارودساجی او را درردیف‌سست روایتان نشانده‌اند[1].

ب ـ عیسی‌بن مسیب .

یحیی ونسائی‌ودارقطنی‌میگویند: «ضعیف»است. ابوحاتم وابوزرعه‌میگویند: «قوی» نیست. وابن‌حبان ودیگران به اوایرادگرفته‌اند. ابوداودمیگوید : «ضعیف» است . یحیی‌بن معین نیزمیگوید : راوی‌بی نیست . ابن حبان میگوید : اخبار را وارونه میسازد ، ودرست نمیفهمد واشتباه میکند بطوریکه دیگر قابل‌استنادنیست[2].

هرمحقق و پژوهنده‌ای میداندکه اصحاب پیامبر (ص) چنین بهشت خریدنی را هرگز باور نداشته‌اند وگرنه علیه عثمان چنان همداستان و فعال نمیبودند و اورا خوار و بیدفاع رها نمیساختند ، حتی خود عثمان آن را باور نداشته وگرنه ازاین بیمناك نمیبودکه آن‌کسی باشدکه پیامبر (ص) فرموده در مکه‌کافر و مدفون میشود ونیمی از عذاب جهانیان را برعهده دارد[3] .

۳۴ ـ احمدحنبل‌در«مسند» وابونعیم در «حلیة‌الاولیاء» روایتی ثبت‌کرده‌اند هرکدام از یك طریق . یکی از طریق عبدالله‌بن جعفر ازیونس‌بن حبیب ازابی‌داود . ودیگری از فاروق‌بن خطابی از ابی‌مسلم‌کجی از حجاج‌بن‌نصر[4] ـ ابومحمد بصری . میگویند : « سکن‌بن مغیرهٔاموی (بصری‌آزاد شدهٔ خانوادهٔعثمان) از ولیدبن‌ابی‌هشام بصری از فرقدبن ابی‌طلحه از عبدالرحمن‌بن‌ابی خباب [5] سلمی بصری روایت کرده

---

۱ ـ میزان‌الاعتدال ۱۶۰/۱ـ تهذیب‌التهذیب ۴۸/۱ ـ لسان‌المیزان ۴۸/۲ .

۲ ـ لسان‌المیزان ۴۰۵/۴

۳ ـ روایتش در همین‌جلد بنظرتان رسید .

٤ ـ چنین نوشته شده اما درست اینطور است : «نصیر» ، بضم نون وبصورت مصغر.

۵ ـ چنین نوشته شده اما درست «عبدالرحمن‌بن‌خباب» است .

میگوید : پیامبر(ص) در نطقی مردم‌رابه‌تدارك سپاه «تنگدستی» تشویق کرد . عثمان گفت : من یکصد شتر را باپالان وساز وبرگش تعهدمیکنم . پیامبر (ص) دوباره به تدارك خواند . عثمان‌گفت: یکصد شتر دیگر باپالان وسازوبرگش بعهدهٔ من . پیامبر (ص) دگر باربه‌تدارك برانگیخت. عثمان‌گفت : یکصد شتردیگر باپالان وسازوبرگش بعهدهٔ من . دیدم پیامبر (ص) درحالیکه‌بادست اشاره میکرد فرمود : عثمان ازامروز ببعد هرچه بکند علیه او نوشته نخواهد شد .»[1]

ابن‌صحابی بصری‌که از راویان آن روایت است ناشناخته است واز او اثری جزهمین روایت نیست، وهیچکس از وضع وشرح حالش خبری ندارد بغیر از جعل همین روایت ، وچنانکه ابن‌عبدالبر در «استیعاب» وابن‌حجر در « اصابه » تصریح کرده‌اند وی از پیامبر (ص) جزهمین‌نطق‌ادعائی‌رانقل‌نکرده و این را هیچ صحابی‌یی از پیامبر (ص) نشنیده است !

وانگهی‌کسی‌که درانتهای سند نامش‌آمده‌کیست؟ فرقدبن طلحه‌کدام است؟! کی به‌دنیا آمده وکجا وچه وقت زندگی کرده و شرح حالش چیست ؟! ابن مدینی جواب داده است ! میگوید : نمیدانم‌کیست![2]

دیگری حجاج‌بن نصیراست . مگرممکن است یکی از پیشوایان علم حدیث‌یا حافظان حدیث این شخص را نشناسند و ندانند علمای رجال در باره‌اش چه گفته‌اند و چگونه او را مورد حمله و انتقاد قرار داده محکوم‌کرده‌اند ؟! ابن‌معین میگوید : «ضعیف» است . علی‌بن مدینی میگوید : روایاتش را دور انداخته‌اند ، مردم چیزی از او نقل نمیکردند . نسائی میگوید: «ضعیف» است . ونیز میگوید : مورداعتماد نیست وروایاتش قابل نوشتن نیست . ابن‌حبان میگوید : اشتباه‌میکند و دچارتوهم میشود . عجلی میگوید : درحدیث شهرت داشت ولی حدیثدانان باتلقینات خویش

---

۱ ـ مسنداحمدحنبل ۷۵/٤ ـ حلیةالاولیاء ۵۸/۱ .

۲ ـ تهذیب‌التهذیب ۲٦٤/۷ .

وی را به اشتباه انداخته‌اند بطوریکه در میان روایاتش حرفهائی که از او نیست مخلوط گشته، وبهمین جهت اورا ترک کرده‌اند. ابن‌سعد میگوید: «ضعیف» بوده است. دارقطنی وازدی میگویند: «ضعیف» است. ابواحمد حاکم میگوید: درنظر حدیثشناسان «قوی» نمی‌آید. آجری بنقل از ابی‌داود میگوید، روایاتش را ترک کرده‌اند. ابن‌قانع میگوید، «ضعیف» وسست روایت است: [۱]

فکر میکنم عیبناکی این‌روایت از سکن‌بن مغیره باشد واوکه بردهٔ آزاد شدهٔ خانوادهٔ عثمان بوده خواسته بااینوسیله حق آنان را ادا کرده باشد و پنداشته جعل روایت در فضیلت عثمان پاداشی از او برای ایشان میتواند بشمار آید. این‌کار منافاتی بااین ندارد که وی باصطلاح «صالح» باامام جمعه وپیشنماز بوده باشد، زیرا بسا از همین باصطلاح «صالحان» حدیث جعل کرده‌اند و از سران دروغسازی و دروغبافی بوده‌اند. برای روشن شدن حقیقت به جلد پنجم «غدیر» و بخش سلسلهٔ جاعلان و دروغپردازان مراجعه کنید.

۳۵- ابونعیم در «حلیة‌الاولیاء» روایتی ثبت کرده است ازطریق عمربن‌هارون بلخی از عبدالله‌بن شوذب بصری - یا مقدسی - از عبدالله‌بن قاسم ازکثیربن ابی‌کثیر بصری آزاد شدهٔ سمره [۲] از عبدالله‌بن سمره - فرماندار معاویةبن ابی‌سفیان دربصره. میگوید: «در موقع تدارک سپاه تنگدستی من همراه پیامبرخدا (ص) بودم. عثمان هزار دینار آورده بخدمت پیامبرخدا(ص) ریخت ورفت. پیامبرخدا (ص) درحالیکه دینارها را زیر و رو میکرد فرمود: عثمان از امروز ببعد هرکاری بکند باکی نباید داشته باشد.» [۳]

---

۱ - تهذیب‌التهذیب ۲۰۹/۲.

۲ - در «مسند» احمدحنبل چنین نوشته است: آزادشدهٔ عبدالرحمن‌بن‌سمره ازعبدالرحمن‌بن سمره.

۳ - حلیة‌الاولیاء ۵۹/۱.

احمد حنبل باین‌صورت ثبت‌کرده است: «عثمان از امروز ببعد هرکاری‌بکند باکی نباید داشته باشد. واین را چندبار تکرارکرد. »[۱]

ابن‌جوزی هم دردوکتابش ثبت‌کرده است.[۲]

امینی گوید: شگفت آورنیست‌که حافظان حدیث ازدروغسازی پلیدروایت کنند با سندی ناقص وبدون ذکرآنان‌که نخست روایت‌کرده‌اند وبدانسان‌که‌حدیثی مسلم است، وهیچ به روی خویش نیاورند؟! روایتی‌که عمربن هارون نقل‌کند چه ارزش واهمیتی دارد، کسی‌که ابن‌سعید در باره‌اش میگوید: مردم کتابی بزرگ از روایت او نوشتند و نوشتن حدیثش را ترك‌کردند. و بخاری میگوید: یحیی‌بن‌معین در بارهٔ او اینطور اظهار نظرکرده است: عمربن هارون دروغسازی است، در حالی به مکه وارد شدکه جعفربن محمد درگذشته بود، وبناکرد به روایت‌کردن از زبان او. ابن‌ابی حاتم میگوید: از پدرم دربارهٔ او پرسیدم. گفت، ابن‌مبارك دربارهٔ او سخن‌گفته و روایت او برباداست. به‌پدرم‌گفتم: اشج از قول او برای ما حدیث‌کرده است. پدرم‌گفت: او سست روایت است. ابن‌مبارك او را خوار شمرده است. قتیبه میگوید: به جریرگفتم. عمربن هارون اززبان قاسم‌بن مبرور برای ما چنین روایت کرده: فرشتهٔ وحی نزدپیامبر (ص)آمده‌گفت: این منشی‌تو(یعنی معاویه) امین است جریرگفت: پیش او برو و بگو: دروغ میگوئی. این را عقیلی روایت‌کرده است. احمد میگوید: هیچ از او روایت نمیکنم ولی سابقاً بسیار از او روایت کرده‌ام. ابن‌مهدی میگوید: در نظر من هیچ ارزشی ندارد. ابتدا احادیثی برایم روایت‌کرد. بار دیگرکه نزدم آمد همانها را از زبان ابن‌عباس از همان اشخاص روایت‌کرد. از آنوقت روایتش را ترك‌کردم. ابوزکریا میگوید: عمربن‌هارون دروغسازی پلیداست وروایتش بهیچ نمیارزد. از اوحدیث می‌نوشتم وبردر خانه‌اش برای آموختن‌حدیث میماندم و همراهش به نهروان رفتم. اما بعد وضعش برایم روشن‌گشت، در نتیجه

---

۱ - مسند ۶۳/۵.

۲ - قرة العیون المبصره، ابن‌جوزی ۱۷۹/۱.

هرچه را از او نوشته بودم سوزاندم وکلمه‌ای حدیث از او پیشم نیست . ابن محرز از قول ابن‌معین میگوید : وی «ثقه» ومورد اعتماد نیست . غلابی نیزچنین سخنی‌از او نقل‌کرده است . و دیگر بار میگوید : «ضعیف» و سست روایت است . ابوداوداز قول او میگوید : غیرموثق است . ابن‌ابی خثیمه و دیگـران از ابن‌معین چنین نقل میکنند : راوی‌یی نیست . جعفرطیالسی بنقل ازابن‌معین میگوید : دروغ میگوید . عبدالله‌بن علی‌بن مدینی میگوید : در بارهٔ او ازپدرم پرسیدم ، اورا بشدت «تضعیف» کرد . ابراهیم‌بن موسی‌میگوید : مردم حدیث اورا ترک‌کرده‌اند . جوزجانی میگوید: مردم روایات او را نپذیرفته‌اند . نسائی وصالح‌بن محمد و ابوعلی حافظ میگویند : روایاتش مطرود است . ساجی میگوید : سستی‌یی داشته است . دارقطنی میگوید : «ضعیف» است . ابونعیم میگوید : مطالب نادرست و نامعلومی روایت کرده است . راوی‌یی نیست[1] . عجلی میگوید: «ضعیف» است. ابن‌حبان‌میگوید : اززبان‌اشخاص موثق روایات پیچیده وبغرنج نقل‌کرده است وازاستادانی ادعای‌آموختن حدیث‌کرده که آنها را هرگز ندیده است[2] .

درسند، همچنین نام‌کثیربن ابی‌کثیرآمده است . عقیلی او را درردیف‌راویان «ضعیف» آورده ، و ابن‌حزم و عبدالحق میگویند : او مجهول است . هرگاه توثیقی که عجلی از وی بعمل آورده ارزشی میداشت حافظان حدیث او را «مجهول» نمی‌خواندند ، و عقیلی او را «ضعیف» نمینامید . وانگهی این‌که عجلی اورا «ثقه» و مورد اعتماد بشمارد چه ارزشی دارد ؟! زیرا عجلی همان است‌که «عمربن‌سعد»قاتل سیدالشهدا ـ نوادهٔ پیامبراکرم (ص) و افراد رسوا و ننگینی چون او را نیز «ثقه» و مورد اعتماد شمرده است !

---

۱ ـ کاش ابونعیم وقتی میخواست روایت دائربرفضیلت و افتخارعثمان را اززبان عمربن هارون ثبت‌کند این نظریه‌اش را دربارهٔ او بیادمیداشت .

۲ ـ تهذیب‌التهذیب ۵۰۲/۷ ـ ۵۰۵ .

در سند روایت بطریقی که احمدحنبل ثبت کرده نام «ضمرةبن ربیعه» هم هست. قبلا دیدیم که ساجی در بارهٔ او میگوید: راستگوئی است که دچار توهم میشده، و روایات نادرست و نامعلوم نقل کرده است. وی از قول ثوری از عبداللهبن دینار از ابن‌عمر روایتی نقل‌کرده‌که احمدحنبل آنرا بشدت رد نموده است و گفته اگر کسی بگویداین دروغ است خطا نکرده است. ترمذی همان روایت را ثبت کرده ومیگوید: نقل ضمرةبن ربیعه قابل پذیرفتن نیست و وی درنظر حدیثشناسان خطاکار است.

چنین است وضع و مقام راوی آن روایت، هرچند بعضی او را «ثقه» و امین شمرده باشند. باحتمال قوی عیبناکی آن‌روایت از وجود «ابن‌سمره» است واو با رشوه‌های معاویه‌که بیدریغ بپای جاعلان حدیث می‌ریخته آنرا ساخته است.

۳۶ ــ مسعر از زبان عطیه از ابوسعید میگوید: «پیامبرخدا (ص) را دیدم‌که از اول شب تا سپیده‌دم دستها را بدعا برداشته میگوید: خدایا! من از عثمان راضی شده‌ام تو هم راضی باش.»

این را ابن جوزی دردو کتابش«تبصره» و «تلخیص»[1] بطور «مرسل» ثبت‌کرده است، پنداری حدیثی مسلم وثابت است. این‌اولین حدیثی است‌که در فضائل‌عثمان آورده. واحدی همین را در «اسباب‌النزول» بطور «مرسل» آورده و می‌افزاید: براثر آن‌خداوندمتعال این‌آیه راکه«کسانی که دارائیشان را درراه خدا انفاق میکنند...»[2] فرو فرستاد.[3] ابن‌کثیر آن را در تاریخش میآورد بدون این‌که رجال سندش را ــ جز همان سه نفر نامبرده ــ ذکرکند. شاید او و دیگرکسانی که آنرا بطور «مرسل» و با سند ناقص آورده‌اند دیده‌اند در سندش نام عناصر بی‌اعتباری هست‌که حرفشان قابل پذیرفتن و نقل نیست، ونخواسته‌اندباانگشت‌گذاشتن روی عیبناکی‌های‌آن درروایتی

---

۱ ــ ۱۷۹/۱ .

۲ ــ بقره ۲۶۲ .

۳ ــ ص ۶۱ .

که حاکی از فضائل و افتخارات (!) عثمان است خدشه‌ای بنمایند.

نسبت عجیبی به‌پیامبر گرامی داده‌اند. میگویند از اول شب تاسپیده‌دم مشغول دعاکردن درحق عثمان بود. ومعنی حرفشان این میشودکه از فرائض خویش غافل ماند، و مثلا نماز شب ونماز «وتر» راکه تکلیف اختصاصی وی بود[1] بجا نیاورد. آیا وحی تازه‌ای آمده و اورا ازپرداختن به تکالیف‌عبادی‌اش به‌دعای عثمان‌واداشته بود، یا حقیقت چیزدیگری است؟! حقیقت‌بنابه نوشتهٔ سیوطی این است‌که درآن‌شب نه تنها از اول تا سپیده دمان در حق عثمان دعا نمیکرده بلکه یك لحظه هم دعا نکرده است، زیرا وی در «خصائص الکبری» اسم همهٔ کسانی راکه پیامبراکرم (ص) در حقشان دعا فرموده آورده است حتی ذکر نام یك یهودی را فرونگذاشته ولی در آنمیان اثری ازاسم عثمان نیست[2].

پیامبر (ص) اگربخاطر کمك‌عثمان‌درتدارك سپاه «تنگدستی» چنانکه ازروایت «واحدی» برمیآید او را یکشب پیوسته دعاکرده باشد قطعاً میبایست ابوبکر را که ـ بادعای آنجماعت ـ همهٔ دارائیش را انفاق‌نمود، و پیامبر(ص)بیش ازهرکس‌ممنون بخشندگیهای اوبوده[3] یکشبانه روزدعاکرده باشد. لکن‌کی وکجا چنین‌کرده است؟! درصورتی که‌می‌خواست هروقت‌کسی برای انجام مهمی‌کمك مالی و بخششی مینماید او را دعاکند باید شبانه روز سرگرم دعا در حق این و آن میبود و چه بسیار بودند چنین‌کمك‌کنندگان، و چه دشوار میگشت وظیفهٔ پیامبر(ص)! اگربرای عثمان‌شبی تا بصبح دستها را به دعا برمیداشت برای ابوبکروانصارکه در جنگ و صلح‌بیدریغ از مال خویش بخشیدند و دیگرکسان‌که‌گنجها سیم و زر برای پیشبرد نهضت اسلام تقدیم‌کردند باید دستها را به دعا نگه‌میداشت.

---

۱ ـ رجوع‌کنید به: خصائص‌الکبری ۲۲۹/۲.

۲ ـ ۱٦٤/۲ ـ ۱۷۰.

۳ ـ رجوع‌کنید به: جلدهای هفتم وهشتم.

در بارهٔ افزودهٔ « واحدی » که آن آیهٔ شریفه در مورد کمک مالی عثمان فرود آمده است در جلد هشتم سخن گفتیم و ثابت کردیم درست نیست .

۲۷ ـ ابن کثیر در تاریخش مینویسد: «لیث بن ابی سلیم گفته است : نخستین کسی که خوراکی از خرما وروغن تهیه کرد وآنرا باعسل آمیخته به خانهٔ ام‌سلمه بخدمت پیامبر خدا (ص) فرستاد عثمان بود . او در خانه نبود. وقتی آمد دربرابرش نهادند. پرسید : چه‌کسی این را فرستاده است ؟گفتند: عثمان . دستها را به‌آسمان بالا برده گفت : خدایا ! از تو می‌خواهیم از عثمان خشنودگردی ، از او راضی باش.»[۱]

این را سیوطی بنقل از بیهقی و ابن عساکر از طریق لیث در«مسامرةالاوائل» نوشته است.[۲]

امینی گوید : لیث‌بن‌ابی‌سلیم این‌داستان را پس از وفات پیامبر (ص) ساخته است ، زیرا خودش درسال ۱۴۰ هجری بدون درک‌حضور پیامبر(ص) درگذشته‌است. معلوم نیست داستان را از چه‌کسی نقل میکند و چه‌کسی شاهد آن بوده ، چنانکه از دیگر رجال سند روایت نیز خبری نیست و روایت از دو طرف « مرسل » و بی راوی است .

در بارهٔ خود لیث‌بن‌ابی‌سلیم ، عبدالله‌بن احمد میگوید: ندیده‌ام یحیی‌بن‌سعید به‌کسی بدبین‌تر از لیث (ابن‌ابی‌سلیم) و ابن‌اسحاق وهمام‌باشد. هیچکس نمیتوانست در بارهٔآنها به‌وی مراجعه‌کند (برای‌آموختن روایات آنها) . ابن‌ابی‌شیبه وابوحاتم و جوز جانی میگویند : سست روایت بوده است . ابن‌سعد وابن‌معین وابن عیینه‌اورا «ضعیف» شمرده‌اند . احمد و ابوحاتم نیز و ابوزرعه میگویند : روایتش پرت و پلا است و بعقیدهٔ حدیثشناسان قابل استدلال نمیباشد . یحیی میگوید : عموم استادان و شیوخ او ناشناخته‌اند . ابن‌حبان میگوید : درآخر عمر اختلال مشاعر پیداکرده بود

۱ ـ ۲۱۲/۷ .

۲ ـ ص۸۷ .

و سند روایات را دگرگون میساخت و روایات «مرسل» رابه پیامبر (ص) میرساند، و از قول راویان مورد اعتماد چیزها میساخت که نگفته‌اند . قطان وابن‌مهدی وابن معین‌واحمداورا ترك کرده‌اند . ابواحمد حاکم میگوید : بعقیدهٔ حدیثشناسان «قوی» نیست . ابوعبدالله‌حاکم میگوید : در بد حافظگی او همداستانند. [۱]

آیا برای حافظی مثل ابن‌کثیر عیب نیست که چنین روایت عیبناك وسستی را با آن متن نادرست ثبت نماید وبمنظور ردیف کردن فضائل و افتخارات برای‌عثمان آنرا بدون اتمام سندوذکرراویان وبطور«مرسل» وچنانکه پنداری ثابت ومسلم باشد بیاورد. آنوقت چون نوبت میرسدبه حدیث«صحیح» وثابت ومتواتری که در«صحاح» باسندکامل و با ذکر همهٔ راویان ثبت است میگوید : « سندهای این حدیث همه‌اش ضعیف و سست است و مایهٔ استدلال وحجت نمیتواند شد . خدا بهتر میداند [۲] ! در تاریخش نیزروایتی راکه میگویدآیهٔ ولایت دربارهٔ علی‌علیه‌السلام نازل گشته میآورد و می‌افزاید : « این بعلت سستی اسنادش بهیچوجه درست نیست ، و در بارهٔ شخص علی هیچ آیه‌ای از قرآن نازل نگشته است[۳]. » مرگ بردوستی کورکورانه و تعصب جاهلانه !

پیامبر (ص) اگر میخواست برای هرهدیه‌ای گرچه اندك خوراکی باشد دست نیایش به آسمان بلندکند باید بیشتر اوقاتش را بعلت‌کثرت هدایا و هدیه آوران به دعا و نیایش بسر آورد ، و عثمان و هدیه‌اش چه خصوصیتی داشته‌اند که فقط او را دعاکند ؟ !

---

۱ - تهذیب التهذیب ۴۶۸/۸ .

۲ - رجوع کنید به : تاریخ ابن‌کثیر ـ البدایة والنهایة ۳۳۵/۷ ـ حدیث برادری با همهٔ طرق روایت آن در جلد سوم بشرح آمد ودر همین جلد به‌آن اشاره رفت .

۳ - در جلدسوم سخن را دراین‌که آن آیه درحق علی‌علیه‌السلام نازل گشته بسط دادیم ودرصحت روایت واتفاق فقیهان‌ومتکلمان وحدیثشناسان‌ومفسران درصحت این‌روایت ودر نزول آیه درحق علی (ع) .

۳۸ ـ خطیب بغدادی روایتی ثبت کرده است از طریق عبدالله بن‌حسن‌بن احمد از یزیدبن مروان خلال از اسحاق‌بن نجیح ملطی از عطاء از ابوهریره . میگوید : پیامبرخدا(ص) فرمود : هرپیامبری ازمیان امتش دوستی دارد ودوست من عثمان‌بن عفان است. [1]

امینی گوید : برای شناختن سند این روایت ، بررسی دو راوی دروغگو و دروغساز آن کفایت مینماید : خلال و ملطی . در بارهٔ خلال، یحیی‌بن معین میگوید: خلال دروغساز است. دارمی میگوید : او را دیده‌ام،واو «ضعیف» است و همانگونه که یحیی‌بن‌معین گفته‌است . ابوداود میگوید: سست روایت است. دارقطنی‌میگوید: واقعاً «ضعیف» است[2] .

این خلاصه‌ای در بارهٔ خلال . اما ملطی . احمد در باره‌اش میگوید : اسحاق (بن‌نجیح ملطی) از دروغگوترین افراد است .

ابن معین میگوید : دروغسازی است دشمن خدا ، وآدم بد وپلیدی . ابن‌ابی شیبه میگوید : در بغداد عده‌ای بودندکه حدیث جعل میکردند از جمله اسحاق‌بن نجیح. ابن‌ابی مریم‌میگوید : اوازکسانی‌است که دردروغسازی وجعل حدیث شهرت پیدا کرده‌اند . عمروبن علی میگوید : دروغسازی است که حدیث جعل میکرده . جوزجانی میگوید : غیرموثق است و غیرامین . ابن‌عدی میگوید : روایاتش جعلی است و خودش جعل میکرده ، وهمهٔ آنچه ازابن‌جریح نقل‌کرده از زبانش جعل‌کرده است ، ووضعش مشخص‌ودر ردیف راویان «ضعیف»است ودر شمار کسانی‌که حدیث جعل‌میکرده‌اند. نسائی‌میگوید: دروغسازاست . ابن‌حبان میگوید : دجال و دغلکار است و آشکارا حدیث جعل میکرده .برقانی‌میگوید: به‌اونسبت دروغگوئی داده‌اند.

جوزجانی میگوید : دروغسازی جاعل است ، روایاتش را بهیچوجه نمیتوان

---

۱ ـ تاریخ خطیب ۳۲۱/۶ .

۲ ـ میزان‌الاعتدال ۳۱۸/۴ ـ لسان‌المیزان ۲۹۳/۶ .

پذیرفت و نه مورد استناد قرارداد ، و باید وضع او را روشن ساخت .

ابوسعیدمیگوید: شهرت داردکه‌حدیث جعل میکرده است . ابن‌طاهر میگوید: دجالی دروغساز است . ابن جوزی میگوید : براین که جعل حدیث میکرده همداستانند .[1]

تعجب‌آور است‌که خطیب دربارۀ این‌روایت وعیبناکی‌وسستی سندش سکوت میکند در حالیکه خودش بسیاری از اظهارنظرهای حدیثشناسان نامبرده را در شرح حال اسحاق ثبت‌کرده است . شاید نخواسته صریحاً این روایت را ردکند و باذکرآن اظهارنظرها ـ آنهم در جای دیگر ـ سستی سند روایت را رسانده است . جاعل این روایت توجه‌نداشته که‌روایت‌های‌جعلی دیگری منافی جعل او هست ، مثلا این‌روایت که « هرپیامبری دوستی دارد و دوست من سعدبن معاذ است»[2] ، وروایت دیگری‌که بااین‌هردو منافات دارد و بخاری در«صحیح» خویش ازقول پیامبر اکرم(ص) آورده است : « اگر میخواستم دوستی برگزینم حتماً ابوبکر را برمیگزیدم».[3] در جلدهای پیش در این زمینه بتفصیل سخن‌گفته و ثابت نمودیم جعلی وساختگی است .

۳۹ ـ ابن‌ابی‌الدنیا مستنداً از فاطمه دخترعبدالملك‌نقل میکندکه «شبی‌عمربن عبدالعزیز بیدار شده‌گفت : امشب خواب عجیبی دیدم . گفتم : برایم داستان‌کن . گفت : باشد صبح شود . وقتی از نماز جماعت فراغت یافت به خانه آمد ، پرسیدم چه خواب دیدی ؟گفت : دیدم من به سرزمین پهناور و سرسبزی چون فرشی‌زمردین رانده شدم وکاخی دیدم نقره‌گون واز آن‌کسی بیرون آمده فریاد برآورد : محمدبن عبدالله‌کجاست ؟ پیامبرخداکجاست ؟ ناگهان‌پیامبرخدا (ص) پدیدارگشت و بدرون کاخ رفت .

---

۱ ـ تاریخ الخطیب ۳۲۱/۶ ـ ۳۲۴ ـ تهذیب‌التهذیب ۲۵۲/۱ .

۲ ـ کنزالعمال ۱۸۳/۶ ـ منتخب‌الکنز، درحاشیۀ مسنداحمد حنبل ۲۳۱/۵ .

۳ ـ ۲۴۳/۵ .

بعد شخص دیگری بیرون‌آمده‌فریاد برآورد: ابوبکر صدیق کجاست ؟ ابوبکر آمده به درون کاخ رفت . شخص دیگر بیرون آمده فریاد برآورد : عمربن خطاب کجاست ؟ اوآمده به درون رفت . سپس شخص دیگری بیرون آمده فریاد برآورد: عثمان‌بن عفان کجاست ؟ او آمده به درون رفت . دیگری آمده که علی‌بن ابیطالب کجاست ؟ اوهم آمده بدرون رفت . سپس یکی آمده‌که عمربن عبدالعزیز کجاست ؟ برخاسته بدرون‌کاخ رفتم و درکنار پدرم عمربن‌خطاب[1]که در سمت چپ پیامبرخدا بود نشستم و ابوبکر درسمت راست بفاصلهٔ یکنفر نشسته بود . از پدرم پرسیدم آن یکنفر کیست ؟گفت: این‌عیسی‌بن مریم است .آنگاه از هاتفی ـ که هاله‌ای نورمیان من و او فاصله بوجود آورده و از نظرم پنهانش نموده‌بود ـ شنیدم‌که میگفت : ای عمربن‌عبدالعزیز! به عقیده‌وررویه‌ات متمسك باش وبرآن پایداری‌کن . بعددرحالیکه می‌پنداشتم بمن اجازهٔ خروج داده‌اند بیرون رفتم و در خارج‌کاخ عثمان‌بن عفان‌را دیدم ، بمن‌گفت : الحمدالله‌که پروردگارم بمن یاری‌کرد . وافزود : خدا را شکر که مرا آمرزید. » این را ابن‌کثیر درتاریخش نوشته است .[2]

امینی گوید: من همچنان با جماعتی روبروهستم‌که می‌خواهند مطالبشان‌را با خواب ورؤیا ثابت‌نمایند و واقعیات را باخیالات وخوابدیده‌ها ردکنند . قلم‌موی اوهامشان تصویری از عثمان میسازد پاك از هر آلایش و ننگ و زشتی که اصحاب «عادل» وراستروـ باصطلاح همان جماعت ـ همانهاکه شاهد و ناظر کارهایش بوده‌اند براو عیب‌گرفته‌اند و بخاطرش خونش را هدر دانسته‌اند ، همانهاکه آنجماعت‌گفتار وکردارشان را سرمشق میدانند . با چنین یاوه‌ها و حرفهای پوشالی، مردم ساده دل را به ورطهٔ گناه میکشانند، بدینوسیله‌که عثمان ـ آن فرو رفته در منجلاب گناه و زشتکاری ـ را از پشت میکروسکوبی به خلق نشان میدهندکه او را از هرگناهی

۱ـ عمربن‌خطاب جدمادری عمربن‌عبدالعزیز است ، مادرش‌ام‌عاصم ـ لیلی دخترعاصم‌بن عمربن خطاب .

۲ ـ ۲۰۶/۹

پاك مینماید وکارهای سادهٔ خویش را کوهی بنظر میآورد و او را که همهٔ اصحاب پیامبر (ص) خوار وبیدفاع گذاشته‌اند مورد حمایت ویاری خدا معرفی میکند. همین دارو دستهٔ تبهکار، شخصیت امام‌مسلمانان‌وسرورجانشینان پیامبر(ص)وبزرگ‌مردی راکه پس‌ازپیامبر (ص) بهترین وبرترین انسان است چندان‌کوچك میسازند وبقدری با حقارت و خردی مینمایند که هیچ با قدر و مقامش مناسبت ندارد ، به‌حدی که میگویند مرتکب‌گناهی‌گشته و سپس مورد مغفرت قرارگرفته است !

کسی نیست از اینها بپرسد چه وقت این‌گناه از پیشوا و مقتدای مؤمنان و مولای متقیان سرزده است ؟! آیا آنهنگام که پیامبر (ص) ـ چنانکه قرآن داستان مینماید ـ او را خود خویش خواند ؟ یاهنگامی که خدای بزرگ و دانا او را از هر آلایش‌وگناهی پاك‌و منزه شمرد وفرمود : «خدا اراده میکندکه از شما خاندان‌پیامبر هرآلایشی را بزداید و شما را پاك‌گرداند» ، یاآنگاه‌که ولایت و دوستی او را ملازم و قرین ولایت و دوستی خویش و پیامبرش دانست و فرمود : «ولی و دوست شما خدا و پیامبر او است وکسانی‌که ایمان آوردند وهمانهاکه نماز میگذارند و درحال رکوع زکات می‌پردازند»[1] ؟ یا آنوقت‌که دین را باولایتش تکمیل‌کرد و نعمتش را برمسلمانان به اتمام رسانید و فرمود : «امروز دینتان را برایتان به‌کمال رساندم و نعمتم را برشما تمام‌گردانیدم و خواستم‌که شما را دین اسلام باشد»[2] ؟ یازمانی‌که پیامبراکرم (ص) او راهمانگونه‌که خویشتن بیش از مردم نسبت به خودشان صاحب اختیار است، صاحب‌اختیارگردانید ، و در حدیث متواتر وقطعی و مسلم «غدیر» وی را به «خلافت عظمی» برداشت ؟ یاآنهنگام که باحدیث ثابت و متواتر و قطعی «ثقلین» اورا همطرازوهمدوش قرآن‌ساخت؟ یابگاهی‌که منزلتش را نسبت به‌خویش چنان منزلت هارون باموسی معین‌گردانید و میان او با خویشتن یك فرق قائل‌گشت

---

۱ ـ رجوع کنید به بحث ما در جلد سوم «غدیر» .

۲ ـ رجوع کنید به بحث ما در جلد اول .

آنهم فرق نبوت ، و فرمود : «فقط بااین فرق که پس ازمن پیامبری نخواهد بود»[۱]؟ یا درموارد وزمانهائی نظیر اینها ؟

امام بهنگامی‌که مردم عثمان را در محاصره داشتند پا به خانهٔ خویش کشید ، و بهیچوجه در محاصره و اقـدام علیه وی شرکت نمینمود . شاید در میان جماعت خرده‌گیر و تهمتساز کسی باشدکه رفتار امام را باعثمان در آنحال گناهی بخشودنی برایش بشمارد ، این‌رفتار راکه به‌عثمان نصیحت‌میکرده و ازکارهائی‌که موردانتقاد خلق و اصحاب قرارگرفته بوده نهی‌میفرموده و میگفته به «معروف» وروبهٔ اسلامی عمل‌کند و راه‌کشورداری ازقرآن وسنت بجوید وطریقی جزآن نپوید ، وچون‌عثمان گوش به اندرز و راهنمائی خیرخواهانه‌اش نسپرده به او اخطارکـردکـه دیگر برای راهنمائی و عتابت نخواهم آمد ، زیرا تو شرفت را به باد داده‌ای و زمام اختیارت را ازکف نهاده‌ای[۲] شایدآنجماعت این رفتار را برای مولای متقیان‌گناهی بخشایش پذیر شمرده و تحکیم موقعیت انقلابیون ومخالفان عثمان بحساب آورده باشند، در حالیکه چنین نیست ، و امام نه‌بخاطر تقویت ایشان بلکه برای این چنان کرده است که عثمان را از رویهٔ ضداسلامی و نامردمیش دور سازد وبه راه حق و اجرای حکم قرآن بازآورد . لکن دریغ‌که اورا سودی نبخشیده است وچنان‌گشته‌که شاعرگوید:

شما را بموقع دستور دادم وراه نمودم ولی چه‌سود

که‌نصیحت‌فقط‌در‌آفتاب‌نیمروز‌واقعیات‌پدیدارخواهدگشت

یا چنین‌که‌گوید :

چه بسیارگوهر نصیحت که بهایتان ریختم

امافقط‌پندنیوش‌است‌که‌آن راغنیمت‌میشمارد

به به ! به‌این معرفت و شناخت ، و آفرین به این علم ودانشی‌کـه دارنده‌اش انجام وظیفه راگناه میشمارد وگناهکار را مورد حمایت وباری خدا میپندارد !

---

۱ ـ رجوع‌کنید به جلد سوم .

۲ ـ رجوع‌کنید به همین جلد .

بگمانم جاعل این روایت دروغین وسازندهٔ این افسانه و روایت خیالی یکی از کردهای بیسواد یا از پارسیان عربی نشناس باشد و گرنه عرب اصیل هرگز چنین چیزی نمیسازد و نمیگوید : «والحمدالله الذی نصرنی ربی ، والحمدالله الذی غفرلی ربی ! »

عمربن عبدالعزیز خوابی بدتر وتباه‌تر از این خواب مضحك نیز داردكه در آن اختلاف و دعاوی خصمانهٔ امیرالمؤمنین علی‌بن ابی‌طالب بامعاویه پسر هند ی جگرخوار حل و فصل گشته است. آن را هم همین ابوبكربن ابی‌الدنیا از قول‌عمربن عبدالعزیز آورده است . میگوید : پیامبرخدا (ص) را درخواب دیدم . ابوبكر وعمر در خدمتش نشسته بودند . به اوسلام كرده نشستم . در حالیكه نشسته بودم علی و معاویه را آورده وارد اطاقی‌كردند و درب را بستند ، و من تماشا میكردم . چیزی نگذشت‌كه علی‌بیرون‌آمده‌گفت : بخدای‌كعبه سوگندكه حكم بنفع من صادرگشت . لحظه‌ای بعد معاویه بدرشد در حالیكه میگفت : بخدای كعبه سوگند كه آمرزیده گشتم .[۱]

از جمع این دوخواب چنین برمیآیدكه‌وضع‌امیرالمؤمنین علی‌بن‌ابیطالب(ع) در برابر عثمان مثل وضعی بوده‌كه معاویه در برابر علی (ع) داشته است یعنی‌حال قیام برضد امام وقت وحاكم قانونی ، وضع تجاوزكارانه و انحراف از اسلام ! چه زیان از اینگونه ناروا شنیدنها . بیشك سرانجام به پیشگاه خدای دادگر وحقستان خواهیم رفت و او میان ما وخصم ، میان علی(ع) از یكسو وعثمان ومعاویه وهوا-خواهان آنها از سوی دیگر داوری خواهدكرد در رستاخیز وآنهنگام‌كه نه ازخواب و رؤیاكاری ساخته است ونه ازخیالبافی .

۴۰ ـ بلاذری در «انساب‌الاشراف» روایتی ثبت كرده است از طریق سعیدبن خالد از صالح‌بن كیسان ـ آن اموی مسلك‌كه معلم پسرعمربن عبدالعزیز بوده است-

۱ ـ تاریخ ابن كثیر۸/ ۱۳۰ .

از سعیدبن مسیب . میگوید : پیامبرخدا (ص) به عثمان نگریسته گفت : این مؤمن متقی شهید شبیه ابراهیم است». ۱

امینی گوید: بنظر میرسد سعیدبن خالدبن عمروبن عثمان‌بن عفان اموی ، یاسعیدبن خالدخزاعی‌مدنی که‌علمای‌رجال بر ضعف، وی همداستانند درمیان‌اصحاب پیامبراکرم (ص) کسی را نیافته‌اندکه استعداد انتساب این حرف ناروا وفضیلت‌بافی گستاخانه راداشته باشد وبهمین جهت این‌روایت را بی‌ذکرنام راویان آن وباسندی منقطع و بریده‌آورده‌اند بطوریکه ازسعیدبن‌مسیب ـ که دو سال پس از خلافت‌عمربن خطاب بدنیا آمده ـ تاپیامبراکرم (ص) نامی درسند نیست .

خوانندهٔ عزیز پس از مطالعهٔ شرح حال عثمان وآراء واظهارنظرهای‌اصحاب دربارهٔ او و همداستانی امت علیه رویه و کارهای خلاف و ناپرهیزگاری او بروشن میداندکه تشبیه‌کردن این شخص به ابراهیم پیامبر(ع) چه جنایت وحشتناکی است وچه‌گستاخی واهانت سختی‌به معصومان ، وچه حرف یاوه ونامربوطی ! پناه برخدا از حرف بی‌تعقل !

باز اگر او را به یکی ازپیامبران مقتول تشبیه‌کرده بودندمیشدگفت که‌باهزار فرق‌که میان ایشان هست وجه شباهتی دارند و آن «مقتول» بوده است ! اما تصادف چنان شد ،که این جسارت به‌ابراهیم خلیل‌الله رواگشته است .

گمان میکنم سازندهٔ این تشبیه جنایت بار و مضحک‌آن حدیث تشبیهی راکه در حق مولای متقیان هست ـ و درجلد سوم‌آوردیم ـ شنید ، وحسادتش برانگیخته تاچنان‌چیزی برای مراد خویش ـ عثمان ـ ببافد و همین دوستی‌کورکورانه او را از دیدن عدم تشابهی‌که میان ابراهیم خلیل الرحمن و عثمان بن عفان هست بازداشته است و ندیده‌که آن پیامبر معصوم وپاکدامنی است‌که به افتخار خلیل‌الرحمانی نائل گشته و این تبهکاری‌که بجرم انحراف از اسلام و غوطه‌وری درمنجلاب‌گناه بدست

---

۱ ـ انساب‌الاشراف ۳/۵ .

اصحاب پیامبر (ص) ومهاجران وانصار به‌قتل رسیده است .

نمیدانم این ندای پیامبراکرم (ص) را که سعیدبن مسیب ـ که مدتها پس از پیامبر (ص) متولد شده ـ شنید، آیا عائشه هم شنیده بوده است و باوجود این فریاد برمیداشته : «نعثل رابکشید، خدااورا بکشد ، زیرا اوکافر شده است،» یابه‌ابن‌عباس میگفته : « ابن‌عباس ! خدا به توعقل و فهم وقدرت‌بیان داده است . مبادا مردم‌را از دور این دیکتاتور پراکنده سازی.» یا میگفته : « بخدا میخواستم عثمان دریکی از همین جوالهایم‌میبود وقدرت بدوش‌گرفتنش را میداشتم‌تااو رابه‌دریا می‌افکندم» یا به مروان میگفته : « بخدا میخواستم تو و همین رفیقت که اینقدر به سرنوشتش علاقه‌مندی بپای هرکدامتان سنگ‌آسیائی میبود وبدرون دریا میبودید » یابه‌کسانی که به خانه‌اش میرفته‌اند میگفته : « این جامهٔ پیامبرخدا (ص) است که نفرسوده و عثمان سنتش رافرسوده وازبین برده است» یاوقتی خبرقتلش را دریافته‌گفته : «خدا گورش راگم‌کند . آن (سرنوشت) نتیجهٔ کارهائی بود که کرده . و خدا هیچوقت به بندگانش ظلم نمیکند » یاگفته : «خدا گورش راگم کند .گناهش او را به‌کشتن داد. خدا انتقام‌کارش را ازاوگرفت.آی جماعت قریش! مبادا ازکشته شدن عثمان‌آنچنان که قوم ثمود ازکشتهٔ خویش ناراحت‌گشتند ناراحت شوید.»[1]

این روایت راکه میگویند درتشبیه عثمان هست آیا آن اصحابی که‌گفتار و اظهارنظرها و اعمالشان را دربارهٔ عثمان‌دیدیم شنیده‌اند ؟! یا نه ، آن روایت اساساً باطل است و هیچیك از ایشان آنرا نشنیده است ؟! تو ای خوانندهٔ عزیز در این‌باره قضاوت‌کن .

راویان بدسرشت و ناقلان یاوه، تشبیهی از زبان عائشه ساخته‌اند که بسیار سهمگین‌تر و جنایتبارتر از تشبیه سابق است واهانتش به قوانین اسلام و پیامبرش افزون‌تر . وچنین :

---

۱ ـ همه را درهمین جلد ، درمبحث اظهارنظرهای عائشه بشرح آوردیم .

« از مسیب‌بن واضح سلمی حمصی ازخالدبن عمروبن ابی‌الاخیل سلفی‌حمصی از عمروبن ازهرعتکی بصری ـ قاضی‌گرگان ـ ازهشام‌بن عروة از پدرش از عائشه ـ رضی‌الله عنها ـ میگوید: وقتی پیامبر (ص) ام‌کلثوم را به شوهرداد به ام ایمن‌گفت: دخترم را بگیر وبه خانهٔ عثمان ببر، و دفی‌آهسته بزن . اوچنان‌کرد . پس از سه‌روز پیامبر (ص) به دیدن‌دخترش رفت وپرسید: شوهرت راچگونه دیدی ؟گفت : بهترین مرد است . فرمود : او از همه‌کس به جدت ابراهیم و پدرت محمد بیشتر شباهت دارد .[۱]

این را ذهبی در «میزان‌الاعتدال» ، شرح‌حال عمروبن ازهر نوشته و میگوید: «این جعلی است».

و ما برگفتهٔ ذهبی چنین می‌افزائیم : رجال سند آن روایت اینها هستند :

۱ ـ مسیب‌بن واضح

ابوحاتم میگوید : راستگوئی است‌که زیاد اشتباه میکند و اگر اشتباهاتش به او تذکر داده شود نمیپذیرد . دارقطنی میگوید : « ضعیف » و سست روایت است . ساجی میگوید : در احادیث بسیاری‌که وی نقل‌کرده حرفها زده‌اند . عبدان‌میگوید: او وعبدالوهاب‌بن ضحاک‌مثل هم‌اند.[۲] وعبدالوهاب‌بن ضحاك رادرجلد پنجم‌شناختیم و دیدیم‌که دروغسازی است جاعل‌روایت،ومتروك ومطرودوبسیاراشتباهکارومتوهم، و در روایت دروغسازی شهرت داشته است .

۲ ـ خالدبن عمرو

فریابی او را دروغگو خوانده است ، ابن عدی ودیگران او را سست وپوشالی دانسته‌اند . دارقطنی میگوید : «ضعیف» است

---

۱ ـ میزان‌الاعتدال ۲۸۱/۱ ـ لسان‌المیزان ۳۵۳/٤ .

۲ ـ میزان الاعتدال ۱۷۱/۳ ـ لسان‌المیزان ٤۱/٦ .

ابن عدی میگوید : روایات نادرست وناشناختهای دارد .

ذهبی روایتی از طریق او آورده و میگوید : این باطل است . و از روایات آفتآلود واخیل، (یعنی خالدبن عمرو) روایت دروغینی است در بارهٔ اسانید حدیث ابن شاذان .[۱]

۳ ـ عمروبن ازهرعتکی

ابوسعیدحداد میگوید: دروغ میبافته است . ابن معین میگوید : مورداعتماد نبوده «ضعیف» است .

بخاری میگوید : متهم به دروغسازی است . نسائی و دیگران میگویند : متروك است . احمدحنبل میگوید : حدیث جعل میکرده است . عباس دوری از قول یحیی میگوید : دروغسازی سست روایت بوده است . دولابی میگوید : روایتش متروك و مطرود است . جوزجانی میگوید : غیرقابل اعتماد است.[۲]

به این روایت دروغین باید روایت دروغیندیگری را ضمیمه وملحق ساخت، آنراکه ابن عدی ازطریق زیدبن حریش از عمروبن صالح ـ قاضی رامهرمز ـ ازعمری از نافع از ابنعمر ـ رضیالله عنهما ـ بصورت«مرفوع» آورده است : «ما عثمان رابه پدرمان ابراهیم تشبیه مینمائیم» .

ذهبی در بارهٔ این روایت میگوید : واقعاً نادرست و بیگانه است . ابن عدی پس از نوشتن این روایت دربارهٔ عمروبن صالح ـ از راویان این روایت ـ میگوید: او غیر از این هم روایاتی داردکه قابل اخذ وپیروی نیست .

۴۱ ـ بلاذری در «انساب‌الاشراف» روایتی ثبت‌کرده است از حسین‌بن علی‌بن اسود از عبدالرحمن . میگوید : در«حجر» به عبادت ایستادم و با خود گفتم امشب نمیگذارم دیگری جایم را بگیرد . بعد مردی از پشت‌سرم آمده بادست برشانه‌ام زد.

---

۱ ـ میزان‌الاعتدال ۲۹۹/۱ ـ تهذیب‌التهذیب ۱۱۰/۳ .

۲ ـ میزان‌الاعتدال ۲۸۱/۲ ـ لسان‌المیزان ۳۵۳/۴ .

رو برنگرداندم . دوباره دست برشانه‌ام زد ، رو برنگرداندم . برای سومین بار دست برشانه‌ام زد . روبرگرداندم دیدم عثمان است . از «حجر» بیکسو رفتم تا او ایستاده قرآن را در یك رکعت خواند، راه خویش گرفت.»[1]

این را ابونعیم در«حلیة الاولیاء» باسندذکرکرده‌است بااین‌عبارت:«عبدالرحمن میگوید : باخودگفتم امشب را درمقام خواهم‌گذراند . پس چون نماز شام بگذاشتم رهسپار مقام‌گشتم و به عبادت ایستادم . در حالیکه به عبادت ایستاده بودم مردی دستش را برشانه‌ام نهاد . دیدم عثمان‌بن عفان است. آنگاه وی از اول قرآن گرفته تاآخرش خواند و سپس به رکوع و سجده رفت و بعدکفشش را برداشته برفت . و نمیدانم پیش ازآن‌هم نماز خوانده بود یا نه .»[2]

دربارهٔ راوی این‌فضیلت باید ازعلمای رجال پرسید . حافظ ابن‌عدی میگوید: حسین‌بن علی (بن‌اسود) حدیث میدزدیده است و روایاتی که او نقل کرده قابل پیروی نیست . ازدی میگوید : واقعاً سست روایت است ، و در بارهٔ روایاتش حرفها است .

احمد پیشوای حنبلیان دربارهٔ او همان را میگویدکه به ابوبکر مروزی ـ در جواب این‌که حسین‌بن علی‌بن اسود چگونه کسی است ـ گفته است ، این را که : نمیشناسمش ![3]

امینی گوید: آنگاه باید از عبدالرحمن تیمی پرسید : آیا وظیفه نداشتی‌که این مطلب را به پسر عمویت طلحة‌بن عبیدالله تیمی اطلاع دهی آنگاه که برصاحب این فضیلت (!) سخت گرفته واورا در فشارگذاشته بود آنروز که مردم را علیه وی میشوراند و به او اهانت میکرد و ریختن خونش را روا میدید و او را تا دم مرگ تعقیب‌کرد و سپس نگذاشت نعشش را درگورستان مسلمانان دفن‌کنند ؟!

---

۱ ـ انساب الاشراف ۷/۵ .
۲ ـ حلیة الاولیاء ۵۶/۱ و ۵۷ .
۳ ـ رجوع کنید به : تهذیب‌التهذیب ۲۴۳/۲ .

بالاخره روی سؤال را باید به‌عثمان‌گرداند و پرسید : مگر در «حجر» باندازهٔ تو جائی پیدا نمیشدکه عبدالرحمن را از جایش دور ساختی و جایش را گرفتی ؟ ! مگر روا است کسی را که در محراب عبادت ایستاده با اشارهٔ پیاپی دست از عبادت منصرف ساخت ؟! یا او را از جایش برکنار کرد ؟! در حالیکه میدانیم حق امامت باپیشقدم است وآن‌که زودتر آمده ، و در حدیث شریفی‌که از طریق جابربن عبدالله انصاری‌آمده دستور است‌که نبایدهیچکس ازشماروزجمعه برادرش را از جابرخیزاند تا خودش بنشیند ، بلکه باید بگوید : لطفاً جا برایم بازکنید. [۱] و از طریق ابن‌عمر آمده است‌که هیچکس نباید دیگری را از جایش برخیزاند و برجای اوبنشیند، بلکه باید جا برای یکدیگربگشائیدوجا بهم بدهید . ابن جریج میگوید: (چون این حدیث بشنیدم) پرسیدم :

مقصود روز جمعه است ؟گفت: جمعه و غیر جمعه. [۲] «مسلم» این حدیث را باین عبارت آورده است : « هیچکس از شما نبایدکسی را از جایش برخیزاند وخود برجایش بنشیند» و نیز باین عبارت : « هیچکس از شما نباید برادرش را از جایش برخیزاند و بعد خود برجایش بنشیند». نووی در شرح «مسلم» میگوید : «این نهی بمنظور تحریم‌است . بنابراین ،کسی‌که روزجمعه یا غیرجمعه برای نماز یاغیرنماز پیش از دیگران‌به‌محل مباحی در مسجدی بنشیند از دیگران ذیحق‌تر به آن مکان خواهد بود و بموجب این حدیث حرام است اگر دیگری او را از آنجا برخیزاند. »[۳] قسطلانی در«ارشادالساری» میگوید : «وازاین نهی، حرمت آشکار است، و جز بادلیل نمیتوان ظهور حرمت آن را ندیده گرفت . بنابراین ، روا نیست که کسی از جایش برخیزانده شود تابجایش‌بنشینند، زیرا هرکه برتصرف مباحی پیشی‌گیردبآن ذیحق‌تر

---

۱ - صحیح، مسلم ۱۰/۷ .

۲ - صحیح مسلم ۱۰/۷ - مسنداحمدحنبل ۲۲/۲ - صحیح بخاری ۹۴/۲ .

۲ - حاشیهٔ ارشادالساری ۴۷۹/۸ .

از دیگران است». احمدحنبل حدیث دیگری آورده بابن مضمون کـه هرکس پس از خروج امام جماعت (از مسجد) از روی‌گردن مردم عبورکند یا دو نفر راکه‌کنار هم نشسته‌اند پس زند برای عبورش چنان است‌که پشت خویش به آتش (دوزخ) کشیده باشد . وپس زدن دونفر بابن هم اطلاق میشود که‌کسی دونفر را از جابشان بکناری زند تا بین آندو بنشیند[1]. شوکانی در «نیل‌الاوطار» میگوید : «هرکه پیش ازدیگران جای مباحی راخواه‌درمسجد یاغیر مسجدوروز جمعه یاغیرآن و برای نماز یاعبادتی دیگر بگیرد برای توقف درآن جا ازدیگران ذیحق‌تر است وبردیگران حرام است‌که او را از آنجا بلندکرده خود بنشینند».[2]

بنابرآنچه‌گذشت‌کار عثمان‌که عبدالرحمن را از جایش برخیزاند، ـ از جائی که ذیحق‌تر از دیگران بآن بوده است ـ و چندین بار بازدن دست برشانه و پشتش به او اخطارکرده‌که جایش‌را بـه وی بدهدکار ناروا و حرامی بوده و بـا سنت ثابت ناسازگار است .

بعلاوه ، مگر قرآن را یکشبه میتوان ختم‌کرد؟ شاید اگر آن شب از شبهای بلند زمستان باشد وعثمان بلافاصله بعداز نمازعشاء به «حجره» آمده و زبانش روان وبیانش رسا باشد ـ که ماهیچیك را نمیدانیم وبرای ما قطعی نیست ـ احتمال میرود که ممکن باشد .

وانگهی‌مگرعثمان‌همان‌کسی نیست‌که وقتی به منبر بالا رفت لرزه‌براندامش افتاده سرشکسته‌خاموش ماندو پس‌ازدقائقی‌گفت: ابوبکر وعمربرای چنین مناسبتها و منبررفتن‌گفتاری تهیه میدیدند ، اما من نه‌نطقی برای این مناسبت تهیه دیده‌ام و نه‌گفتاری آماده نموده‌ام ، بعداً میآئیم صحبت میکنیم ![3] کدام سخنران عرب اگر

---

۱ ـ مسند احمدحنبل ۴۱۷/۳ .

۲ ـ ۳۰٦/۳ .

۳ ـ رجوع‌کنید به : جلدهشتم.

کلام‌الله مجید را از برباشد ـ کلام و گفتار بیمانندی راکه همه معنی و مطلب ورسائی و گویائی است ـ احتیاج به تهیه‌کردن نطق و سخن و فـراهم آوردن مطلب پیدا میکند ؟ !

این آدم به قرآنی‌که ـ بنابرآن روایت دروغین ـ در نمازش ختم میکرد چرا عمل نمیکرد ؟ ! مگر درقرآنی‌که میخواند این آیهٔ شریفه نیست : «کسانی‌که مردان و زنان مؤمن را بدون اینکه‌کاری کرده باشند اذیت میکنند متحمل بهتان و گناهی سهمناك میشوند»[1] ؟! یامگر ابوذر و عماروابن مسعودوجماعت نیکوکار وپاکدامنی نظیرشان در شمار مؤمنان نبودند که چنان اذیتشان کرد با تبعید و آواره ساختن و کتك و شکنجه و اهانت وبهروسیله‌ای‌که دستش رسید ؟ ! درآن‌قرآن مگر این‌آیت نیست : «کسانی‌که پیامبر خدا را میآزارند عذابی دردناك دارند» ؟که او با ارتکاب کار ناشایستش در شب وفات ام‌کلثوم ـ دختر پیامبر (ص) ـ پیامبرخدا را آزرد، و با پناه دادن به‌کسی‌که حضرتش طرد و لعن کرده بود ، و باتحقیر و توهین اصحاب بزرگوارش و سرآمدشان پسرعموی پاکش علی‌بن‌ابیطالب ، وباتبدیل سنت وی و با انحراف از آن . آیا این فرمایش الهی در آن نیست : «خدا را فرمان برید و پیامبر را و زمامدارانتان را فرمان برید»که او سرازفرمان خدا وپیامبرش درپیچید و فرمان نبردشان و قرآن و سنت را بارها و در موارد بسیار پشت‌گوش افکند در موردجمع وصرف اموال عمومی وصدقات ومالیاتهای اسلامی وزکات، وتوزیع عواید، ونماز، و واگذاری املاك دولتی، و اوقاف، وحج ، ونکاح ، و قانون جزای اسلامی؟[2] مگر درآن حدود الهی بشرح در نیامده است ؟ یااین فرمودهٔ پروردگار نیست : «هرکه‌پا از حدود الهی فرا نهد پس‌چنین‌کسان همان ستمگرانند »که پا از حدود بیرون نهاد و عهدوپیمان خویش‌گسست وتوبه شکست‌ودست به‌کارهای بدفرجام آلود وجنایتها

---

۱ ـ احزاب ۵۸ .

۲ ـ درجلد هشتم بتفصیل ازآن سخن رفت .

که کارش را به قتل فجیع کشاند و بلاها و بدبختیها برسر خودش آورد و بر سرامت اسلام که تا به حال جریان دارد ؟! در آن قرآن ـ که میگویند میخوانده ـ مگر آیهٔ «مباهله» یا آیهٔ « تطهیر » نبوده‌است و خدا در اولی علی‌بن ابیطالب را خود پیامبر عظیم‌الشأن میشمارد و در دومی او را چون پیامبر اکرم از هر آلایش پاك و منزه میگرداند که عثمان عقیده داشت و اظهار میکرد مروان بن‌حکم ـ تبعید و لعنت شدهٔ پیامبرخدا ـ برتر از او است ؟ ! [1]

کاش این آدم آن تلاوت خسته‌کنندهٔ قرآن را ترك نموده و بجایش عمل به‌آن را پیش‌گرفته بود ، احکام قرآن‌کریم را اجرا مینمود و برجامعه و رفتار وسیاستش تطبیق میداد و در تلاوت آن به قدر مقدور و میسور اکتفا ورزیده بود !

۴۲ ـ بلاذری در « انساب‌الاشراف » روایتی ثبت‌کرده است از خلف‌بزار از عبدالوهاب‌بن‌عطاء [2] خفاف‌بصری ازسعیدبن ابی‌عروة ـ ابی‌نصر بصری ـ ازابن‌اخی [3] مطرف‌بن عبدالله بن شخیر از مطرف بصری . میگوید : «درجنگ جمل، علی‌رادیدم. سواره بشتاب پیش‌من‌آمد . گفتم : سزاوار این بودکه من‌شتابان به خدمتت میآمدم. گفت : بگمانم عثمان سبب شدکه پیش ما نیایی . شروع‌کردم به عذرخواهی از او. گفت: اگرتودوستش‌میداری‌حقیقت‌هم‌این است‌که اونیکوکارترین‌وخویشاوندترین ما بود . » [4]

رجال سند این روایت را بررسی می کنیم :

۱ ـ خلف بزار .

مورد اعتماد و امینی‌که شرابخوار است ! [5]

---

۱ ـ درجلد هشتم بشرح‌آمد .

۲ ـ نوشته : عبدالوهاب ازعطاء . اما درست چنان است‌که نوشته‌ایم .

۳ ـ وی عبدالله پسرهانی‌بن عبداللهبن شخیربصری است .

٤ ـ انساب الاشراف ۷/۵ .

۵ ـ برای توضیح بیشترجلدپنجم را نگاه‌کنید .

۲ ـ عبدالوهاب بن‌عطاء

مروزی میگوید : از احمد حنبل پرسیدم : عبدالوهاب «ثقه» و مورد اعتماد است ؟گفت : چه میگوئی ! ثقه و مورداعتماد ، یحیی قطان است . ساجی میگوید: راستگوئی است‌که نزد علمای رجال و حدیثشناسان «قوی» شمرده نمیشود . بخاری میگوید : بنظر آنان «قوی» شمرده نمیشود و روایاتش قابل یادگیری و حفظ هست. نسائی میگوید : «قوی» نیست . ابوحاتم میگوید : بنظرآنان (یعنی حدیثشناسان) از لحاظ حدیث ، «قوی» نیست. میمونی بنقل ازاحمدحنبل میگوید : سست روایت است . بزار میگوید : «قوی» نیست، ولی دانشمندان روایاتش را یادگرفته[1] و حفظ کرده‌اند.[2]

۳ ـ سعیدبن ابی‌عروة

ابوحاتم میگوید : پیش از اینکه حواس پرتی پیدا کند «ثقه» و مورداعتماد بوده است. دحیم میگوید: اختلال حواس پیداکرده است. ازدی میگوید : بطرزبدی هم اختلال حواس پیداکرده است . ابن‌سعد میگوید : «ثقه» وبسیار حدیث بوده اما آخر عمری اختلال حواس پیداکرده است . ابن حبان میگوید : اختلال حواسش پنج سال بطول انجامیده است . فقط احادیثی معتبراست که پیشینیانی مثل یزیدبن زریع و ابن‌مبارك از او نقل‌کرده باشند . عبدالوهاب ـ کسی‌که همین روایت را از او نقل کرده ـ میگوید : سعید درسال ۴۷ اختلال حواس پیداکرد و پس ازآن ۹ سال‌زندگی کرد . نسائی میگوید : هرکه پس از اختلال حواس ازاو چیزی شنیده باشد بی‌اعتبار است . ابن‌عدی میگوید: هرکه پیش ازاختلال حواس از او چیزی شنیده باشد نقلش صحیح و قابل استدلال است وهرکه پس از اختلال حواس چیزی شنیده باشد سخنش

---

۱ ـ یادگرفتن و حفظ کردن روایاتش چنانکه در مورد بسیاری از راویان ضعیف اتفاق افتاده بجهت بررسی ودقت وحصول قرینه است .

۲ ـ تهذیب‌التهذیب ۴۵۱/۶ .

قابل استناد نیست : ابوبکر بزار میگوید : در سال ۱۳۲ اختلال حواسش شروع شد.[۱]

براساس سخن ابوبکربزار که اختلال حواسش در ۱۳۳ شروع شده ، وگفتهٔ ابن حبان که درسال ۱۵۵ مرده است .

طول دورهٔ اختلال حواس سعیدبن ابی عروبة به۲۲ سال میرسد . واین‌حداکثر دورهٔ اختلال حواس اواست بنابر نوشتهٔ مورخان ، وحداقل آن ۵ سال است، و دیگر اظهار نظرهاکه میان ۵ سال و ۲۲ سال است .

این ، خرابی وعیبناکی سندروایت بود .

اما در بارهٔ متن آن روایت . باید از مولاامیرالمؤمنین پرسید واز نظرش در حق عثمان ـ که در همین جلد بشرح آوردیم ـ آیا میشودکه حضرتش عقیده داشته باشد عثمان نیکوکارترین و خویشاوندداترین فرد بوده است و بعد از فراز منبر و ببانگ بلند و در برابر همه اشاره به عثمان بگوید : « نفر سوم برخاسته شروع کرد به باددرپهلو انداختن ولولیدن میان اصطبل وچراگاهش، وهمراهش خویشاوندانش بناکردند به خوردن مال خدا چنانکه شترگیاه نورس بهاره را میچرد ، تاآنگاه که بنای حکومتش متزلزل گشت وکارش گریبانگیرش شدودار دسته‌اش اورا به‌سرنگونی در آورد . »[۲] یا در بارهٔ عثمان بگوید : « بنی‌امیه میراث محمد (ص) را باستیز از دستم بدر آورده‌اند »[۳] و در بارهٔ بخششها و پرداختهائی که از خزانهٔ عمومی کرده است بگوید : « هان! هرقطعه زمینی‌که عثمان به‌کسی اختصاص داده باشد وهرپولی که از مال خدا پرداخته باشد به خزانهٔ عمومی بازگشته خواهد بود . زیرا حق‌قدیم (یا قانون اسلام راکه قدیم وازلی است) هیچ چیز ابطال نمینماید . و هرگاه آنرا

---

۱ ـ تهذیب‌التهذیب ٦۳/٤ و ٦٦ .

۲ ـ نهج‌البلاغه ـ جلدهفتم «غدیر» .

۳ ـ رجوع کنید به : جلد هشتم .

ببینم که با آن ازدواج صورت گرفته یا دراستانها (بصورت املاك و اموال خریداری شده) پراکنده گشته است به وضع اصلیش بازخواهم آورد.» [۱]

کجا بذل و بخششهای عثمان بنظر علی‌بن‌ابیطالب مشروع و روا بود که او را بخاطرش بستاید و نیکوکارترین وخویشاوندداترین فردبشمارد . درجلد هشتم‌دیدیم که بریزو بپاشهایش چه بوده و ازکجا و برای که، دگرباره ملاحظه کنید وبیادآورید تا حقیقت روشن گردد ورسوائی این روایت ساختگی هویداتر !

۴۳ ـ ابن‌عساکر ازیزیدبن ابی‌حبیب روایتی ثبت کرده وسیوطی هم درتاریخ‌الخلفا آورده است .[۲] میگوید : « چنین به اطلاعم رسیده که همهٔ کاروانی که به‌طرف عثمان (از شهرستانها) سرازیر گشتند عموماً دیوانه شدند . » قرمانی در کتاب «اخبارالدول» باین عبارت آورده است : «همهٔ کسانی که به‌کشتن عثمان اشاره کرده و دستور دادند دیوانه شدند». [۳]

امینی گوید : آیاگفتن این حرف ، خودنوعی دیوانگی نیست ؟! نخست‌عقل « یزیدبن ابی‌حبیب» را تماشاکنید و سپس عقل آن جماعت از حافظان حدیث را کـه چنین یاوهٔ دیوانه‌وار را در شمار فضائل وکرامات عثمان ثبت‌کرده‌اند ! گمان میکنم ابن‌سعدکه درشرح‌حال یزیدبن ابی‌حبیب نوشته : «اوآدم بردبار و عاقلی بوده‌است» باین خاطر بوده‌که میدانسته هرکس این روایت او رابخواندو ببیند بیدرنگ درعقل وی‌شك میکند! اما وقتی‌تاریخ روایت‌وی را ثبت‌کرده ودرمعرض ملاحظهٔ خردمندان قرار داده حرف ابن‌سعد چه دردی را میتواند دوا کند یا بی‌عقلی یزیدبن ابی‌حبیب راکجا میتواند بپوشاند ؟! آن‌کاروان پرشکوهی‌که بطرف عثمان سرازیرگشت ازهر شهرودیارمیهن پهناوراسلامی جمعیتی را در برداشت و هزاران تن از رجال شهرهای

---

۱ ـ جلد هشتم .

۲ ـ ص ۱۱۰ .

۳ ـ حاشیهٔ تاریخ الکامل ابن‌اثیر ۲۱۳/۱ .

بزرگ راکه همه از معاریفند و مشهور ، وهیچکس تا به حال نسبت ناروائی را که ابن‌ابی حبیب به‌آنان داده به یکی از ایشان نداده است ، و کسی را جرأت و یارای این نبوده است . آنچه ابن‌ابی‌حبیب در بارهٔ آن جمعیت عظیم و شهیر و پرشکوه «کشف» کرده چطور براصحاب و تابعان و مردم آگاه وخردمند پوشیده مانده است؟! چطور شد فقط اوتنها فهمید ونه هیچکس دیگر ؟!

وانگهی ماجمعی از آنان را میشناسیم وشك نداریم و نه هیچ خردمندی‌تردید داردکه ازکمال عقل و درایت برخوردار بوده‌اند و تا جانسپرده یا بشهادت رسیده‌اند ستارگان آسمان علم و دانائی بوده‌اند مثل عمارياسر و مالك اشتر ، کعب‌بن عبده ، زیدبن صوحان ، صعصعة‌بن صوحان ، عمروبن بدیل ورقاء ، محمدبن ابی‌بکر ، و عمروبن حمق ، وبسیاری دیگرنظیرشان‌که ازرجال «صحاح» و مسندهای اهل سنت‌اند و دانشمندان فراوان حدیث ازطریق ایشان ثبت‌کرده و«صحیح» دانسته‌اند، وهیچیك از حدیثشناسان‌صحت‌آن احادیث را منوط باین ننموده‌که ازدورهٔ پیش از«دیوانگی» ایشان بوده باشد ! و نه اشاره‌ای باین هست‌که فلان حدیث ازدورهٔ بعد از«دیوانگی» فلان شخصیت یا صحابی است !

هرگاه لفظی راکـه قرمانی آورده سند قـرار دهیم وضع بدتر خواهد شد . در آنصورت اگر نگوئیم همهٔ اصحاب و مهاجران و انصار لااقل بخش اعظم ایشان و بزرگان اصحاب و مهاجران و انصار از شمار دیوانگان مستثنی نخواهند بود ، زیرا همه به قتل عثمان «اشاره» داشتند و پیشاپیش همه طلحه و زبیر و عمروبن عاص و عائشه ام‌المؤمنین !

به حقیقت سوگندکه نابخردآن‌کسی است‌که صفحهٔ تاریخ را باچنین حرفهای مسخره و رسوائی میآلاید وسیاه میگرداند مگر فضیلت وکرامتی برای‌کسانی دست‌و پاکندکه خدا در قرآن شجرهٔ آنها را معرفی‌کرده است . و خدای دادگر به حسابشان خواهد رسید .

۴۴ ـ واحدی در «اسباب النزول» روایتی ثبت کرده‌است ازمحمدبن‌ابراهیم‌بن محمدبن یحیی ازابوبکر انباری ازجعفربن‌محمدبن شاکرازعفان از وهیب ازعبداللّه‌بن عثمان‌بن خثیم از ابراهیم از عکرمه از ابن‌عباس . میگوید : آیهٔ « خدا بندهٔ برده‌ای را مثال میآوردکه به هیچ‌کار (خیری) قادر نیست ...» [١] دربارهٔ هشام‌بن عمروکه از دارائیش در پنهان و آشکار انفاق میکرد نازل گشته و در بارهٔ بردهٔ آزاد شده‌اش ابوالخوراء‌که اورا ازانفاق نهی مینمود . همچنین درآیهٔ «خدا دوتن را مثال آورده است‌که یکی لال است و قادر به هیچ‌کار(خیری)نیست...»[٢] مقصود از لالی‌که سربار سرور خویش است اسدبن ابی‌العیص است، وکسی‌که از روی (پایه) عدالت فرمان میدهد و برراه راست است عثمان‌بن عفان رضی‌اللّه‌عنه میباشد.[٣]

امینی گوید : این را باهمین سند، بلاذری در « انساب‌الاشراف » ثبت کرده است[۴]. همچنین‌ابن‌سعد در «طبقات»[۵] بطورمرسل از قول عکرمه ازابن‌عباس مینویسد که آیهٔ «آیااوباکسی‌که به‌عدالت فرمان میدهد... برابراست ...» درحق عثمان‌نازل گشته است. و نیز محب طبری درکتاب «ریاض‌النضرة» نوشته است [۶].

---

١ ـ نحل ٧۵ ، بقیهٔ آیه این است : وکسی راکه از ما روزی‌یی نیکو دریافته و ازآن‌در پنهان و آشکار انفاق میکند . آیا ایندو برابرند ؟ سپاس خدایرا است . در حقیقت بیشترشان نمیدانند .

٢ ـ نحل ٧٦ ، وبقیهٔ آیه این است : واو سربار سرور خویش است ، بهرجا بفرستدش چیز مفیدی نمیآورد . آیا او باکسی‌که از روی (پایه) عدالت فرمان میدهد و برراه راست (دین‌اسلام) است برابر میباشد ؟!

٣ ـ اسباب‌النزول ، ٢١٠ .

٤ ـ ۵/٣ .

۵ ـ ٣/٤١ .

٦ ـ ٢/١٠٣ .

ما به تحقیق و بررسی سند این روایت دروغین احتیاج نداریم روایتی که‌شأن نزول آیه را از حقیقتش بگـردانیده است . ایـن روایت بهترین شاهـد و دلیل است برراستی سخن سعیدبن مسیب با «برد» آزاد شده‌اش ،که‌گفت : ای برد ! مبادا تواز زبان من چنانکه عکرمه‌ از زبان ابن‌عباس دروغ میساخت دروغ بسازی![1]

باردیگر صفحات تاریخ زنـدگی عثمان را ورق بزنیم و از نظر بگـذرانیم تا ببینیم کدامینش براستی این افسانه دلالت مینماید؟ چه‌وقت ودرکدام روززندگیش فرمان به عدالت میداده و برراه راست دین بـوده است ؟! در روزهای معاصر پیامبر اکرم (ص) ؟! ازآنروزگار همین که درجلد هشتم واین جلد آوردیم ازرفتارزننده‌اش در شب وفات دخترپیامبر (ص) وآزردن دل‌آنحضرت بس است . از دورهٔ حکومتش نیز طومارها خلافکاری داریم و تاریخ آکنده است از لغزشها و خطاها و گناهانش، ومولای متقیان به این دوره ازحیات‌عثمان اشاره‌نمود،آنجاکه به‌مردم مصرمینویسد: «به مردمی‌که وقتی در زمین (یا کشور) خدا سراز حکمش پیچیده گشت و حق و قانونش از میان برده شد به خشم آمدند آنهنگام که انحراف از اسلام برنیکوکار و زشتکار و برمقیم و مسافر سیطره یافت و چنان بودکه نه به رویهٔ وحکم اسلامی پناه برده میشد و نه از رویهٔ زشت (غیراسلامی) یکدیگر را نهی مینمودند .»[2] وابوایوب انصاری ازآن چنین یادکرده است: «خداپرستان!دورهٔ انحراف از اسلام وتجاوزگری دیروزی را بیاد نمیآورید‌کـه همهٔ خلق را فـراگرفته بود و در کشور اسلامی شیوع یافته و چنان‌گشته بود کـه صاحب حق محروم مانده و مورد دشنام و اهانت قـرار گرفته بود و بـرپشتش تازیـانه خورده و صورتش سیلی و شکمش لگد ، و بر خاك افتاده بود ....»[3]

---

۱ ـ معارف ، ابن‌قتیبه ، ۱۹٤ ـ عکرمه آزاد شدهٔ ابن‌عباس بوده است .

۲ ـ در همین جلدگذشت .

۳ ـ پیشتر دیدیم .

پناه دادن او به کسی که پیامبراکرم تبعید ولعنتش کرده از عدالت و راه‌راست دین بوده است؟! یا این که با خویشاوندان امویش مـال خدا را چنان می‌خورده و می‌چریده است که شتر سبزهٔ نورس بهاره را؟ یا این که مشاغل حساس و مهم دولتی را به افراد تبهکار و فاسد و نالایق می‌سپرده، یا اموال مسلمانان را به خویشاوندان زشتکارش می‌بخشیده است به فاسقی‌پررو یابه‌تبعیدی وملعونی بدسیرت یابه‌جوانکی خوشگذران یا جوانکان نابخرد قریش، یااین که آنها را بر گردن مردم سوار میکرده و امور حکومت اسلامی و ادارهٔ توده‌های خلق را به آنان میسپرده است در حالیکه میدانسته کـه پیامبرگرامی فرموده: «هر که عهده‌دار یکی از امور حکومت اسلامی شود و برمردم تحت حکومتش کسی را در حالی به منصب حکومتی بگمارد که‌میداند شایسته‌تر از وی هم یافت میشود و داناتر از او به کتاب خدا و سنت پیامبرش، به خدا وپیامبرش وهمهٔ مؤمنان خیانت‌کرده باشد». [1] و بنابرروایت صحیحی که حاکم نیشابوری از طریق ابن‌عباس آورده، فرموده: «هرکس از میان جماعتی شخصی را به یک کار دولتی بگمارد در حالیکه درمیان آنجماعت شخص دیگری باشدکه ازاولی بیشتر مایهٔ خشنودی پروردگار است به خدا و به پیامبرش و به مؤمنان خیانت کرده است.» وبنابرروایت دیگری که ازطریق ابی‌بکرآمده، میفرماید: «هرکسی عهده‌دار یکی از امور مسلمانان شود وکسی را بخاطر نسبت خویشاوندیش بـا خویش به کار حکومتی بگمارد لعنت خدا براو خواهد بود، و خدا ازاو بهیچوجه نمیپذیرد تااورا به جهنم درآورد.» [2]

آیا اذیت واهانت‌کردن به‌بهترین شخصیتهای امت اسلامی و بزرگان اصحاب بدون این که‌کوچکترین گناهی یا جرمی‌کرده باشند از عدالت و راه راست دین بـوده است یا این که یکی ازآنان را تبعیدکنند تا در تبعید و حال آوارگی بمیرد، ودیگری

---

۱ - مجمع‌الزوائد هیثمی ۲۱۱/۵.

۲ - ازالة الخفاء ۱۶/۱.

در سیاهچال زندان تحت شکنجه باشد، وآن یك دشنام شنیده و خوار و موردشمانت دشمن ، و دیگری را بدستورش آنقدر کتك بزنند تا دنده‌اش را بشکنند، و آن یك را بخاطر امربمعروف و نهی از منکر از حقوقی‌که از بیت‌المال دارد محروم سازد ؟ ! بااین که‌درنامه‌اش ونطقش به‌اصحاب- همانهاکه‌آنجماعت عادل وراسترومیشمارند- دشنام دهد وکافر بشمارد ؟! یا این که برادر پیامبرخدا (ص) و « خود » اورا آنطور ناسزا بگوید و مروان آن ملعون و مطرود را برتر از سرورخاندان پیامبربشمارد ؟ ! یا به اوبگویدکه تو بیش ازعماریاسر سزاوارتبعید و دورشدن از مزارپیامبراکرمی؟! یا دور انداختن قرآن و تعطیل احکامش و انحراف از سنت شریف وعزیز رسول‌خدا (ص) در نماز وحج وزکات وخرج ودخل کشور ؟! یااظهار آراء خلاف قرآن وسنت، واجرای آنها در موارد مختلف ؟! وبسیاری دیگر ازاین کارها ؟!

مگر اصحاب پیامبر (ص) به «عدالت» این آدم پی‌نبرده و نمیدانستند بر «راه راست دین» است‌که اورا درکار حکومت منحرف ازاصول واحکام اسلام میشمردندو بیرون از راه عـدل و داد ، و سرگشته، و تجاوزکار و تباهگـر ، و همچنان علیه او فعالیت وکوشش نمودند و مردم را برانگیختند تاکشور به تلاطم و هیجان درآمد و شعلهٔ انقلاب از هرکـران زبانه‌کشید و فرو نکشید تا عثمان دم درکشید و بمرد ؟ ! یا میدانستند و با علم به عدالت و راستروی وی ازروی بدخواهی ودشمنی وحسادت چنان با وی رفتارکردند ؟ ! در اینصورت ، چگونه میگوئید آنها عادل وراسترونند!

اگر آن شخص واقعاً طبق عدالت رفتار میکرد و برراه راست دین بود چرادر سال ۳۵ هجری پیمان بست و متعهد گشت‌که پس از آن بموجب قرآن و سنت عمل کند ؟! وچرا بارها برسرمنبر اظهار توبه‌کرد و قول داد دست از خلافکاری وبیراهه رویش بردارد ؟! آن سخنان‌که اصحاب آگاه و آنان‌که از نزدیك و بادقت شاهد و ناظر کارهایش بودند برزبان میآوردنـد چیست و چه معنی دارد ؟ ! مثلا فـرمایش امیرالمؤمنین علی‌بن‌ابیطالب به عثمان‌که « توازمروان و او از تو فقط در یك‌صورت

راضی میشوید و آن این‌که او عقل و دینت را برباید . تو مثل شتری‌گشته‌ای که او را به هرجا بکشند برده میشود» یا این‌فرمایشش که «توشرافتت را بباد داده‌ای و اختیار کارت را از توگرفته‌اند» ، وسخن عماریاسر که «بندگان خدا ! همراه من به جنگ جماعتی بیائیدکه ادعا میکنند به‌خونخواهی‌کسی برخاسته‌اندکه به خویشتن ستم‌روا داشته است و بربندگان خدا طبق چیزی غیرکتاب خدا حکومت‌کرده است» ، وحرف عمروبن عاص به عثمان‌که «کارهای ناشایست براین امت تحمیل کردی تا به پیروی تو مرتکب آنهاگشتند ، و آنان را از راه بدر بردی و بوسیلهٔ تو بدر رفتند . به راه راست (دین)آی یاکناره‌گیری‌کن» .

یاسخن‌سعدبن ابی‌وقاص : «اماعثمان رویهٔ حکومت را تغییر داد وتغییررویه داد ، وکارخوب‌کرد ونیزکار بد» .

و سخن مالك اشتر : «خلیفهٔ بلازدهٔ خطاکاری‌که از سنت پیامبرش انحراف جست وحکم قرآن را پشت‌سر افکند» .

وسخن صعصعةبن صوحان به او : «از راه بدر شدی امت تو ازراه بدرگشت. به راه راست آی ای امیرمؤمنان ! تاامتت به‌راه راست درآید» .

وسخن هاشم مرقال : «او رااصحاب محمدواسائید قرآن مردم‌آنهنگام‌کشتند که بدعتها پدید آورد و برخلاف حکم قرآن رفت» .

و سخن عبدالرحمن غزمی : «او (یعنی عثمان) اولین‌کسی بود که راههای ستمکاری بگشود وراههای حق (یاقانون اسلام) بربست» .

و سخن اصحاب حجربن عدی : «او اولین‌کسی بود که در حکومت از اسلام انحراف جست ، و بجز قانون اسلام عمل‌کرد» .

و سخن اصحاب پیامبر (ص) به او : «از انحرافی‌که در حکومتت پیداکردی و تبعیضی‌که در توزیع در آمد عمومی قائل‌گشتی وکیفرهای بیجائی‌که دادی دچار گرفتاربهائی شده‌ایم» .

و سخن نائله دختر فرافصه ـ همسرعثمان ـ به او : «از خدای یگانهٔ بیشریك بترس وروبهٔ دو همکار پیش ازخودت را پیش‌گیر» .

و سخنان بسیار دیگر از جمع انبوهی از اصحاب پیامبرگرامی که دراین جلد بنظرتان رسید .

بنابراین ، باتوجه به‌آن سخنان ، و بامسلم بودن آن رویهٔ نادرست وخطائی که داشته ممکن نیست آن آیهٔ شریفه در بارهٔ او نازل‌گشته باشد . کسانی‌که چنین حرفی زده‌اند آیه را از شأن نزولش بگردانیده و این حقائق روشن را ندیده‌گرفته و از یاد برده‌اند !

۴۵ ـ چنانکه در «تاریخ‌الخلفاء» سیوطی آمده[۱] ابن‌عساکر از ابن‌عباس این روایت را ثبت‌کرده است : «اگر مردم به خونخواهی عثمان برنخاسته بودند سنگ از آسمان برایشان میبارید» . این را قرمانی هم در «اخبارالدول» نوشته‌است.[۲]

امینی گوید: از راوی این‌حرف ادعائی وبی‌سندکه به علامهٔ امت ـابن‌عباس ـ نسبت داده شده باید پرسید : خونخواهی عثمان کارپسندیده و مشروعی بوده‌که‌مایهٔ خشنودی خدا و پیامبراست یا نه ؟ اگر هست پس چرا پیامبراکرم به امیرالمؤمنین علی وصیت کرده‌که با پیمانشکنان و ستمکاران منحرفی‌که به خونخواهی عثمان برخاسته‌اند بجنگد ؟! وچرا به برجسته‌ترین اصحابش توصیه میکندکه وقتی آنها برعلی تاختند به‌یاری او برخیزند ؟! وچرا به‌کسانی‌که در آن دو موقعیت به‌دشمنی علی برخیزند اخطار مینماید و از جنگیدن علیه او برحذرشان میدارد و میگویداگر علیه او بجنگند ظالم خواهند بود ؟![۳]

وانگهی مولای متقیان چرا علیه خونخواهان عثمان پیکار میکرده ،گذشته‌از

---

۱ ـ ص ۱۱۰ .

۲ ـ حاشیهٔ تاریخ الکامل ۲۱۴/۱ .

۳ ـ جلد سوم «غدیر» را ملاحظه کنید.

این که باآنان در خونخواهی شرکت نمی‌جست ؟! چرانه تنها قاتلان عثمان راتحویل خونخواهان نداد بلکه ایشان رادرپناه‌خویش‌گرفت ؟! و میدانیم که او آن شخصیتی است که با حق (و قانون اسلام) درگردش است وهرجا باشد حق همانجا است ، و با قرآن است و قرآن با وی ، و از هم جدائی نمیپذیرند تاآندم‌که در رستاخیزباهم بدیدار پیامبر (ص) درآیند:[۱]

اصحاب عادل و راسترو چطور همراه امام با شورشیانی که مدعی خونخواهی عثمان بودند جنگیدند ؟! میدانیم که در جنگ جمل برجسته ترین چهره‌های اصحاب و شخصیت‌های امت زیرپرچم علی (ع) قرارداشتند و در جنگ صفین دوامام ـ که نوادهٔ پیامبر (ص) حسن وحسین(ع) ـ وبنابروایتی که حاکم در « مستدرك » آورده دویست وپنجاه تن‌ازبیعت‌کنندگان بیعت‌رضوان‌همراه علی (ع) بودند[۲]، وگفته‌اند: هشتصد نفر و ازآنمیان سیصدوشصت تن بشهادت رسیدند.[۳] وبنابرروایت ابن‌دیزیل وحاکم نیشابوری[۴]هشتادتن ازمجاهدان بدر همراهش‌بودند. یاچنانکه از نطق‌سعیدبن قیس برمیآید هفتاد مجاهد بدری[۵]، یابرحسب سخن مالك اشتر قریب به‌یکصدمجاهد بدری[۶] .

از جملهٔ آن اصحاب‌که در مقدمه و صدرشان مجاهدان بدر قرار دارند و زیر پرچم علی‌بن‌ابیطالب (ع) در صفین شرکت جسته‌اند اینها هستند:

۱ ـ اسیدبن ثعلبهٔ انصاری ـ از مجاهدان بدر .

---

۱ ـ رجوع کنید به : جلدسوم .

۲ ـ مستدرك ، حاکم ۱۰٤/۳ .

۳ ـ استیعاب ، شرح‌حال عمار ـ اصابه ۳۸۹/۲ .

٤ ـ مستدرك ، حاکم ۱۰٤/۳ ـ تاریخ ابن کثیر۲۵٤/۷ .

۵ ـکتاب صفین، ابن‌مزاحم، ۲۹۶ ـ شرح‌ابن‌ابی‌الحدید ٤۸۳/۱ .

۶ ـکتاب صفین ۲۶۸ ـ شرح ابن‌ابی‌الحدید ٤۸٤/۱ .

۲ ـ ثابت‌بن عبیدانصاری ـ بدری ، وشهیددرصفین .

۳ ـ ثعلبة‌بن قیظی‌بن صخرانصاری ـ بدری .

۴ ـ جبربن انس‌بن ابی‌زریق ـ بدری .

۵ ـ جبلة‌بن ثعلبة انصاری خزرجی ـ بدری .

۶ ـ حارث‌بن حاطب‌بن عمروانصاری اوسی ـ بدری .

۷ ـ حارث‌بن نعمان‌بن امیة انصاری اوسی ـ بدری .

۸ ـ حصین‌بن حارث‌بن مطلب قرشی ـ بدری .

۹ ـ خالدبن زیدبن کلیب ، معروف به‌ابوایوب انصاری ـ بدری .

۱۰ ـ خزیمة‌بن ثابت ، معروف به ذوالشهادتین ، انصاری اوسی ـ بدری و شهید در صفین .

۱۱ ـ خلیفة (وگفته‌اند : علیفة) بن عدی‌بن عمرو بیاضی ـ بدری .

۱۲ ـ خویلدبن عمروانصاری سلمی ـ بدری .

۱۳ ـ ربعی‌بن عمروانصاری ـ بدری .

۱۴ ـ رفاعة‌بن رافع‌بن مالک انصاری خزرجی ـ بدری .

۱۵ ـ زیدبن اسلم‌بن ثعلبة‌بن عدی بلوی ـ بدری .

۱۶ ـ جابربن عبدالله انصاری سلمی ـ بدری .

۱۷ ـ خباب‌بن ارث ، ابوعبدالله تمیمی ـ بدری .

۱۸ ـ سهل‌بن حنیف‌بن واهب‌انصاری اوسی ـ بدری .

۱۹ ـ سماک‌بن اوس‌بن خرشة انصاری خزرجی ـ بدری .

۲۰ ـ صالح انصاری ـ بدری .

۲۱ ـ عبدالله‌بن عتیک انصاری ـ بدری .

۲۲ ـ عقبة‌بن عمروبن ثعلبه ، ابومسعود انصاری ـ بدری .

۲۳ ـ عماربن یاسر ـ بدری وشهید درصفین .

۲۴ ـ عمروبن انس انصاری خزرجی ـ بدری .

۲۵ ـ عمروبن حمق خزاعی کعبی ـ بدری .

۲۶ ـ قیس‌بن سعدبن عبادة انصاری خزرجی ـ بدری .

۲۷ ـ کعب‌بن‌عامر سعدی ـ بدری .

۲۸ ـ مسعودبن اوس‌بن اصرم انصاری ـ بدری .

۲۹ ـ ابوهیثم ، مالک‌بن تیهان بلوی ـ بدری و شهید صفین .

۳۰ ـ ابوحبه ، عمروبن غزیه ـ بدری .

۳۱ ـ ابوعمره ، بشربن عمروبن محصن انصاری ـ بدری وشهیدصفین .

۳۲ ـ ابوفضالة انصاری ـ بدری وشهیدصفین .

۳۳ ـ ابومحمد انصاری ـ بدری .

۳۴ ـ ابوبرده ، هانی‌بن نیار (وگفته‌اند : نمر) ـ بدری .

۳۵ ـ ابویسر ، کعب‌بن عمروبن عبادانصاری سلمی ـ بدری .

۳۶ ـ اسودبن عیسی‌بن اسماء تمیمی .

۳۷ ـ اشعث‌بن قیس کندی ـ فرمانده جناح راست سپاه علی(ع) درصفین .

۳۸ ـ انس‌بن مدرك، ابوسفیان خثعمی .

۳۹ ـ احنف‌بن قیس، ابوبحر تمیمی سعدی .

۴۰ ـ اعین‌بن ضبیعة حنظلی ـ از فرماندهان سپاه .

۴۱ ـ برید اسلمی ـ شهید صفین[1].

۴۲ ـ براءبن عازب انصاری خزرجی .

۴۳ ـ بشر (یابشیر)بن ابی‌زید انصاری .

---

۱ ـ امیرالمؤمنین علی (ع) درحق وی چنین سروده است :

جزی‌الله خیراً عصبة اسلمیة حسان‌الوجوه صرعوا حول‌هاشم

«برید» وعبدالله منهم و منقذ و عروة ابنا مالك فی‌الاکارم

۴۴ ـ بشیربن ابی‌مسعود انصاری .

۴۵ ـ ثابت‌بن قیس‌بن خطیم انصاری .

۴۶ ـ جاریةبن زیلـ شهید صفین .

۴۷ ـ جاریةبن قدامةبن مالك تمیمی سعدی .

۴۸ ـ جبلةبن عمروبن ثعلبهٔ انصاری .

۴۹ ـ جبیربن حباب‌بن منذر انصاری .

۵۰ ـ جندب‌بن زهیر ازدی غامدی ـ از فرماندهان سپاه .

۵۱ ـ جندب‌بن کعب عبدی ، ابوعبدالله ازدی غامدی .

۵۲ ـ حارث‌بن عمروبن حرام انصاری خزرجی .

۵۳ ـ حازم‌بن ابی حازم‌احمسی ـ شهیدصفین .

۵۴ ـ حبشی‌بن جنادة بن نصرسلولی .

۵۵ ـ حجاج‌بن عمروبن عزیهٔ انصاری .

۵۶ ـ حجربن عدی کندی ، معروف به‌حجرالخیر (خوب) ـ ازفرماندهان‌سپاه.

۵۷ ـ حجربن یزیدبن مسلمهٔ کندی .

۵۸ ـ حنظلةبن نعمان انصاری .

۵۹ ـ حیان‌بن ابجر کنانی .

۶۰ ـ خالدبن ابی‌خالد انصاری .

۶۱ ـ خالدبن ابی‌دجانهٔ انصاری .

۶۲ ـ خالدبن معمربن سلیمان سدوسی ـ ازفرماندهان سپاه .

۶۳ ـ خالدبن ولیدانصاری .

۶۴ ـ خرشةبن مالك‌بن جریر اودی .

۶۵ ـ رافع‌بن خدیج‌بن رافع‌انصاری خزرجی حارثی .

۶۶ ـ ربیعةبن قیس عدوانی .

۶۷ ـ ربیعةبن مالک‌بن وهبل نخعی .

۶۸ ـ زبیدبن عبدخولانی ـ همراه معاویه به‌جنگ آمده و پرچمدار سپاه بود . وقتی عمارکشته شدباتوجه به فرمایش پیامبر(ص)که «عمار را دارودسته تجاوزکار مسلح داخلی میکشد» به‌سپاه علی(ع) پیوست .

۶۹ ـ زیدبن ارقم‌بن زیدبن‌قیس کعبی خزرجی .

۷۰ ـ زیدبن جاریةانصاری .

۷۱ ـ زیدبن حبله .

۷۲ ـ زیادبن حنظلة تمیمی .

۷۳ ـ سعدبن حارث‌بن صمة انصاری ـ شهیدصفین .

۷۴ ـ سعدبن عمروبن حرام انصاری خزرجی .

۷۵ ـ سعدبن مسعود ثقفی ، عموی مختاربن ابی‌عبیدثقفی .

۷۶ ـ سلیمان‌بن صردخزاعی ـ فرمانده جناح راست پیاده نظام بود .

۷۷ ـ سهیل‌بن عمرو انصاری ـ شهیدصفین .

۷۸ ـ شبث‌بن ربعی تمیمی یربوعی، ابوعبدالقدوس .

۷۹ ـ شبیب‌بن عبدالله‌بن شکل مذحجی .

۸۰ ـ شریح‌بن هانی‌بن یزیدبن نهیک، ابومقدام حارثی .

۸۱ ـ شیبان‌بن محرث .

۸۲ ـ صدی‌بن عجلان‌بن حارث ؛ معروف به‌ابوامامة باهلی .

۸۳ ـ صعصعةبن صوحان عبدی .

۸۴ ـ صفربن عمروبن محصن ـ شهید صفین .

۸۵ ـ صیفی‌بن ربعی بن اوس .

۸۶ ـ عائذبن سعیدبن زیدبن جندب‌محاربی جسری ـ شهیدصفین .

۸۷ ـ عائذبن عمروانصاری .

۸۸ ـ عامربن واثله ، معروف به‌ابوطفیل لیثی .

۸۹ ـ عبدالله اسلمی ـ شهید صفین[1] .

۹۰ ـ عبداللهبن بدیل‌بن ورقاء خزاعی ـ شهیدصفین .

۹۱ ـ عبداللهبن عباس‌بن‌عبدالمطلب‌بن‌هاشم ـ فرمانده جناح چپ سپاه درصفین

۹۲ ـ عبداللهبن خراش ، ابویعلی انصاری .

۹۳ ـ عبداللهبن خلیفة بولانی‌طائی .

۹۴ ـ عبداللهبن ذباب بن حارث ملحجی .

۹۵ ـ عبداللهبن طفیل‌بن ثوربن معاویة بکائی .

۹۶ ـ عبداللهبن کعب‌مرادی‌شهیدصفین وازبرجسته‌ترین‌یاران امیرالمؤمنین(ع)

۹۷ ـ عبداللهبن یزید خطمی انصاری اوسی .

۹۸ ـ عبدالرحمن‌بن بدیل‌بن ورقاء خزاعی ـ شهید صفین .

۹۹ ـ عبدالرحمن‌بن حسل‌جمحی ـ شهیدصفین .

۱۰۰ ـ عبیدبن خالد سلمی .

۱۰۱ ـ عبیداللهبن سهیل انصاری .

۱۰۲ ـ عبیدبن عازب ، برادر براءبن عازب .

۱۰۳ ـ عبیدبن عمروسلمانی ، ابوعمرو ، دوست عبداللهبن مسعود .

۱۰۴ ـ عبدخیربن یزیدبن محمدهمدانی ـ از یاران بزرگ امام (ع)

۱۰۵ ـ عدی‌بن حاتم‌بن عبداللهبن سعد طائی .

۱۰۶ ـ عروةبن زید خیل‌طائی .

۱۰۷ ـ عروةبن مالك اسلمی ـ شهیدصفین وموردستایش امام(ع).

۱۰۸ ـ عقبةبن عامرسلمی .

۱۰۹ ـ علاءبن‌عمروانصاری .

---

۱ ـ مولاامیرالمؤمنین ـ چنانکه درهمین جلدگذشت ـ وی را ستوده است .

۱۱۰ ـ علیم‌بن سلمة فهمی .

۱۱۱ ـ عمروبن بلال ـ ازمهاجران .

۱۱۲ ـ عمیربن حارثة لیثی .

۱۱۳ ـ عمیربن قرة سلمی .

۱۱۴ ـ عماربن ابی‌سلامة‌بن عبدالله‌بن عمران

۱۱۵ ـ عوف‌بن عبدالله‌بن احمرازدی .

۱۱۶ ـ فاکه‌بن سعدبن جبیرانصاری اوسی خطمی ـ شهیدصفین .

۱۱۷ ـ قیس‌بن ابی‌قیس انصاری .

۱۱۸ ـ قیس‌بن مکشوح ، ابوشداد مرادی ـ شهید صفین .

۱۱۹ ـ قرظة‌بن کعب‌بن ثعلبة‌بن عمروانصاری خزرجی .

۱۲۰ ـ کرامة‌بن ثابت انصاری .

۱۲۱ ـ کعب‌بن عمر، ابوزعنة .

۱۲۲ ـ کمیل‌بن زیادنخعی[1].

۱۲۳ ـ مالك‌بن حارث‌بن عبدیغوث‌نخعی، معروف به‌مالك اشتر .

۱۲۴ ـ مالك‌بن عامربن‌هانی‌بن خفاف اشعری .

۱۲۵ ـ محمدبن بدیل‌بن ورقاء خزاعی ـ شهید صفین .

۱۲۶ ـ محمدبن جعفربن ابیطالب هاشمی ـ گفته‌اند: درصفین بشهادت‌رسیده است .

۱۲۷ ـ مخنف‌بن‌سلیم‌بن‌حرث‌بن‌عوف‌بن ثعلبة ازدی‌غامدی ـ در سپاه‌علی(ع) پرچمدار «ازد» بوده است .

۱۲۸ ـ معقل‌بن قیس ریاحی تمیمی یربوعی .

---

۱ ـ گفته‌اند : هیجده سال اززندگانی پیامبر(ص) را درك کرده ومصاحبت داشته است . ومردی مورداعتماد ومحترم وشریف وفرمانروا بوده است : اصابه ۳۱۸/۳ .

۱۲۹ ـ مغیرةبن نوفل‌بن حرث‌بن عبدالمطلب هاشمی .

۱۳۰ ـ منقذبن‌مالك اسلمی، برادرعروةبن مالك ـ شهید صفین[1] .

۱۳۱ ـ مهاجربن خالدبن ولیدمخزومی ـ شهیدصفین .

۱۳۲ ـ نضلةبن عبیداسلمی ، ابوبریزه .

۱۳۳ ـ نعمان‌بن عجلان‌بن نعمان‌انصاری زرقی .

۱۳۴ ـ هاشم‌بن عتبةبن ابی وقاص ، معروف به هاشم المرقال ـ پرچمدار و شهید صفین .

۱۳۵ ـ هبیرةبن نعمان‌بن قیس‌بن مالك‌بن معاویة جعفی ـ ازفرماندهان سپاه .

۱۳۶ ـ وداعةبن ابی‌زید انصاری .

۱۳۷ ـ یزیدبن حویرث انصاری .

۱۳۸ ـ یزیدبن‌طعمةبن جاریةبن لوذان انصاری خطمی .

۱۳۹ ـ یعلی‌بن امیةبن ابی‌عبیدةبن همام‌بن حرث تمیمی حنظلی ـ گفته‌اند : در صفین بشهادت رسیده است .

۱۴۰ ـ یعلی‌بن عمیربن یعمربن حارثةبن عبید نهدی .

۱۴۱ ـ ابوشمربن‌ابرهةبن شرحبیل‌بن ابرهةبن صباح حمیری ـ شهیدصفین .

۱۴۲ ـ ابولیلی انصاری، پدرعبدالرحمن .

۱۴۳ ـ ابوحجیفة سوائی .

۱۴۴ ـ ابوعثمان انصاری .

۱۴۵ ـ ابووردبن قیس‌بن فهرانصاری .

* * *

امیرالمؤمنین علی‌بن ابیطالب (ع) قبل از جنگ جمل ـ چنانکه در جلد اول بشرح‌آوردیم ـ برای طلحه اتمام حجت کرد همچنین چنانکه در جلد سوم گذشت ـ

---

۱ ـ نامش را در شعرامیرالمؤمنین خواندیم .

برزبیر ، و هنگامی جنگ باآنان را آغاز کرد که دلیلی و عذر و بهانه‌ای برای آندو در اقدام مسلحانهٔ خویش علیه امام بیعت شده وحاکم شرعی وجود نداشت و دیدکه باوجود اقراربه‌شنیدن‌آن‌سخن پیامبر(ص) حاضرنیستند دست از جنگ تجاوزکارانه و ظالمانهٔ خویش بردارند .آندو وضع‌کسی را بخودگرفته‌بودندکه اعتنائی به‌مبادی اسلام و حق وناحق ندارد . نوشته‌اند : مردی نزد طلحه و زبیر ـ که درمسجدبصره بودند ـ آمده آنها را به خدا قسم داد و پرسید آیا دربارهٔ این لشکرکشی سفارشی‌از پیامبرخدا (ص) به شما شده ودستوری دارید ؟ طلحه بی‌آنکه جوابی بدهد برخاسته برفت . آنمرد زبیر را قسم داده سؤال خویش تکرار نمود . زبیر گفت : نه ، ولی اطلاع پیداکرده‌ایم‌که شما پولهائی داریدآمده‌ایم باشما در تملك‌آن شریك‌بشویم! [۱]

وقتی اهالی بصره با زبیر وطلحه بیعت نمودند ، زبیرگفت : آیا هزار سوار جنگی پیدا نمیشود تاآنها را بطرف علی ببرم و شبانگاه یاصبحگاه براو بتازم شاید قبل از این‌که خود را به ما برساند او را بکشم ؟ هیچکس جوابش را نداد . آنگاه گفت: این همان فتنه‌ای است که‌قبلا ازآن سخن میگفتیم . آزاد شده‌اش به‌او گفت : بااین‌که آنرا فتنه می‌خوانی باز در آن می‌جنگی ؟ ! گفت : وای برتو ! ما صاحب بصیرتیم . تاکنون هیچ پیشامدی نکرده‌که ندانم چه موضع و حالی باید داشته باشم جز این‌کار ، وتنها اکنون است‌که نمیدانم چه‌کنم، وسرگردانم[۲] .

درهمین هنگام بودکه نظرعمربن‌خطاب دربارهٔ زبیربه‌تحقق وصحت پیوست. عبدالله‌بن عمر میگوید : زبیر پیش عمرآمده به اوگفت : اجازه بده رهسپارجنگ در راه خدا شوم .گفت : برای توکافیست . تو همراه رسولخدا (ص) جنگیده‌ای . زبیر در حالیکه ناراحت و خشمگین شده بود بیرون شد . عمرگفت : چه‌کنم از دست اصحاب محمد (ص) ! اگر من دهنهٔ این ماجراجو را نگیرم امت محمد (ص) را به

---

۱ - تاریخ طبری ۱۸۳/۵ .

۲ - تاریخ طبری ۱۸۳/۵ .

گمراهی و نابودی میکشاند! ۱

حکیم‌بن جبلة و هفتاد بیگناه دیگر ازقبیلهٔ «عبدالقیس» چه گناهی کرده‌بودند وچه جرمی داشتند که طلحه و زبیر پیش از درگیری جنگ جمل آنها راکشتند. سخنگوی آندو فریاد برآوردکه «هان! ازقبائل شما هرکه در حمله به مدینه (یعنی برای بازخواست و توبه دادن عثمان!) شرکت داشته باید آورده شود». وآنها را مثل سگ کشیده آوردند، وکشتند. حکیم‌بن جبلة گفت: «حال‌که برادرانمان را کشتید خونتان برای‌ماحلال‌گشته است. آیاازخدای عزوجل نمیترسید؟ چراخونریزی را روا میشمارید؟!» ابن زبیرگفت: «درازای خون عثمان‌بن عفان رضی‌الله‌عنه.» پرسید: «اینهائی که کشتید عثمان را کشته بودند؟! آیا از خدا نمی‌ترسید؟!» عبدالله‌بن زبیرگفت: «نمیگذاریم غذائی بخورید و نه عثمان‌بن حنیف را از زندان آزاد میکنیم مگر او علی را از خلافت خلع نماید»! در نتیجه، حکیم‌بن جبلة و هفتاد تن از قبیلهٔ «عبدالقیس» توسط آنهاکشته شدند.۲

طلحه وزبیر و مادرشان عائشهٔ ام‌المؤمنین مسئولیت ریخته شدن خون شش هزار مؤمن - یا بیشتر - راکه درآن جنگ‌خونین کشته شدند به‌گردن دارند. «وهرکه مؤمنی را عمداً بکشدکیفرش جهنم است و در آن جاودانه خواهد بود»؛ «و هرکه شخصی را بدون این‌که‌کسی راکشته یا درکشورفسادکرده باشد بکشد چنان است‌که مردم همگی راکشته باشد.»۳

در بارهٔ جنگ جمل آن جوانمرد قبیلهٔ «بنی‌سعد» چه خوش گفته است:

همسرانتان را محفوظ ومستور نگهداشتید و مادرتان را بیرون‌کشاندید - این کار براستی ازکم انصافی است دستور داشت پای درخانه و بدامن فرو پیچد

---

۱ - تاریخ بغداد ۴۵۳/۷.

۲ - تاریخ طبری ۱۸۰/۵، ۱۸۲، ۱۸۳.

۳ - آیات شریفهٔ قرآن.

اما بیرون پریده به بیابانها و به میدان و هدف تیر و شمشیر و در حالیکه فرزندانش بدفاعش می‌جنگیدند ـ با نیزه و با تیر و با تیغ .

طلحه و زبیر ، پردهٔ حرمت عائشه را بدریدند ـ همین کار نمودارشان است و برای‌معرفیشان کافی! [۱]

گرداگردجمل‌راجماعتی بی‌سروپاگرفته بودند وعناصری سودجو وفرصت‌طلب که درپی جنگ و چپاول بودند ، جمعی از قبیلهٔ «ضبه» و «ازد»که مدفوع آن شتر را از روی زمین جمع میکـردند و گلولـه میساختند و بوئیده میگفتند : به ! به ! پشکل شتر مادرمان چه خوشبو است ، بوی مشك میدهـد ! چنانکه در سپاه معاویه کسی جز بی‌سروپایان نبود وجزعوام نادان وگله‌وارکه امیرالمؤمنین در وصف‌آنها همانروزها فرمود : « به نبرد باقیماندهٔ قبائل مشرك ومهاجم عرب بشتابید ، به‌نبرد کسانی‌که دربارهٔ فرمایش خدا و پیامبرش ما میگوئیم خدا و پیامبرش راست‌گفته‌اند وآنها میگویند خدا و پیامبرش دروغ‌گفته‌اند! [۲]»

قیس‌بن سعددرگفتاری میگوید: «آیا همراه معاویه‌کسی جز عرب بیابانگردی که از آزادشدگان فتح اسلامی است یا یمنی‌یی‌که بفریبش‌کشانده‌اند دیده میشود؟!»

و عماریاسر میگوید : « موضع ما درست همان جائی است که زیر پرچمهای پیامبرخدا درجنگ بدرو احد وحنین داشتیم . وآنجماعت درست درموضع‌پرچمهای قبائل مشرك ومهاجم قرار دارند ». [۳]

و مالك اشتر میگوید: « بیشترپرچمهای شما همان پرچمهائی است‌که همراه پیامبر خدا بوده . و همراه معاویه پرچمهائی است‌که همراه مشرکان در جنگ علیه

---

۱ ـ تاریخ طبری ۱۷۶/۵ .

۲ ـ بنابرروایتی‌که « بزار » با دو سند ثبت کرده و در «مجمع‌الزوائد هیثمی ۲۳۹/۷ آمده است .

۳ ـ کتاب صفین ۳۶۳ ـ شرح ابن‌ابی‌الحدید ۵۰۶/۱

پیامبرخدا بود . بنابراین ، غیراز آدم دل مرده هیچکس در وجوب جنگیدن علیه آنها تردید به‌خود راه نمیدهد ».[۱]

هدفها و انگیزهٔ جنگهای معاویه برهیچکس پوشیده نبود حتی برزنان که در خانه و از سیاست به دور بودند . چنانکه « ام‌الخیر » دخترحریش در بارهٔ هدفها و انگیزهٔ معاویه در جنگهایش میگوید : « آنهاکینه‌های جنگ بدراست و انتقامهای جاهلیت و خشم‌کینه‌توزانهٔ جنگ احدکه معاویه بناگهان از پی‌اش و برای گرفتن انتقام خونهائی که‌ازقبیله بنی‌عبدشمس ریخته‌شده مبادرت جسته است . باپیشوایان کفر بجنگید زیرا آنها قابل پیمان بستن (وپیمان مصالحه) نیستند شاید به‌خودآیند و دست از رویهٔ خویش بکشند .»[۲]

چگونه ممکن است عملیات مسلحانهٔ معاویه که بادعای خونخواهی عثمان صورت‌گرفته مشروع باشد در حالیکه مسلم است‌کسانی که در قتل عثمان شرکت داشته‌اند اصحاب پیامبر (ص) بوده‌اند ـ همانهاکه بعقیدهٔ آنجماعت‌گروهی عادل و راسترواند ـ و طلحه نسبت به‌عثمان از همهٔ مردم سختگیرتر و تندروتر بوده است و مروان بهمین سبب بازدن تیری که‌اوراکشته است انتقام خون عثمان را از اوگرفته، است ، و معاویه خودش آنقدر در یاری عثمان کوتاهی ورزیده تا کار از کارگذشته است ؟ !

در صورتی‌که قیام برای خونخواهی عثمان نامشروع باشد و خدا و پیامبرش نپسندند ـ چنانکه همهٔ شخصیت‌های تاریخ اسلام آن را مسلم و قطعی دانسته‌اند ـ چگونه ممکن است این‌کار نامشروع و خدا ناپسندمایهٔ نجات‌کسی از عذاب شود؟!

هرگاه خواب وخیال آنجماعت را راست پنداریم لازم میآید که نفرات سپاه

---

۱ ـ کتاب صفین ۲۶۸ ـ شرح‌ابن‌ابی‌الحدید ۱/۴۸۴ .

۲ـ بلاغات النساء ۳۶ـ عقدالفرید ۱/۱۳۲ـ نهایةالأرب ۷/۲۴۱ ـصبح‌الاعشی۱/۲۴۸ـ قسمت اخیرآیه‌ای است .

جمل از هر پیشامد ناگوار و هرسوکی‌مصون ومحفوظ مانده باشند درحالیکه‌میدانیم نه‌تنها مصونیت نیافته‌اند بلکه عذاب از هر سو فراگرفته‌شان و به‌کشتن رفته‌اند و خدادست‌کسانی راکه عنان «جمل» راگرفته‌اند به تیغ بران سپرده و باذلت وخواری تمام نابودشان‌کرده است .

معاویه در یکشبانه روز ـ در نبرد « هریر » ـ باعث‌کشته شدن هفتاد هزار نفر گشته است ، چهل وپنج هزار از سپاه شام به کشتن رفته‌اند و بیست و پنج هزار از سپاه علی‌بن ابیطالب (ع) [1] . باز هم دست از باصطلاح خونخواهی عثمان برنداشته و چندان به خونریزی ادامــه داده تا به تخت سلطنت نشسته است . حتی به نشستن برتخت سلطنت اکتفا ننموده و هرکــه از یاران و دوستداران علی‌بن ابیطالب یافته از دم شمشیرگذرانده است لکن دیگر نه ببهانهٔ انتقام خون عثمان و دیگرکلمه‌ای از انتقام خون عثمان یاکیفر قاتلانش بزبان نیاورده است . تاریخ معاویه در برابر شما است ، ملاحظه فرمائید .

۴۶ ـ خطیب بغدادی روایتی ثبت‌کرده است از طریق احمدبن محمدبن مغلس حمانی ازابی‌سهل‌فضل‌بن‌ابیطالب ازعبدالکریم‌بن روح بزازازپدرش روح‌بن عنبسةبن سعیدبن ابی‌عیاش‌اموی ـ بردهٔ آزاد شدهٔ امویان ـ ازپدرش عنبسة[2] از مادربزرگش ـ از طرف پدرش ـ ام عیاش ـکه‌کنیز رقیه دختر پیامبر (ص) بوده است ـ میگوید : « از پیامبرخدا (ص) شنیدم‌که میگفت : ام‌کلثوم را بنابر وحی آسمانی به همسری عثمان در آوردم .»[3] .

امینی گوید : شگفت‌آور است‌که خطیب بغدادی این روایت را بدون اشاره به عیبناکی سندش ثبت میکند . درحقیقت اواسیر عشق‌کورکورانه به خانوادهٔاموی

---

۱ ـکتاب صفین ۵٤۳ ـ تاریخ ابن‌کثیر ۲۷٤/۷، ۳۱۲ ـ فتح‌الباری ۷۳/۱۳ .

۲ ـ درمأخذ نوشته شده است ; ازپدرش ازعنبسة ـ ولی صحیح چنان است‌که نوشته‌ایم.

۳ ـ تاریخ بغداد ۳٦٤/۱۲ .

است وهواخواهی آنها چشمش را ازدیدن نظریات حدیثشناسان و علمای رجال بازداشته است و ندیده که دربارهٔ احمدبن محمد چه گفته‌اند و از یاد برده که خودش در شرح حال او چه نوشته است . ابن‌عدی میگوید : درمیان دروغسازان هیچکس را اینقدر بی‌حیا ندیده‌ام . ابن قانع میگوید : قابل اعتماد نیست . ابن‌ابی فوارس میگوید : حدیث جعل میکرده است . ابن‌حبان میگوید : دوستان توصیه میکردند که بروم و درس حدیثش را بشنوم . پاره‌ای از احادیثش را برگرفتم تاچیزی از آن برگزینم . دیدم از یحیی ... روایت میکند و از هناد ... دانستم که او حدیث جعل میکند . دارقطنی میگوید : حدیث‌جعل میکرده است . حاکم میگوید : از قول قعنبی ومسدد و ابن‌ابی‌اویس و بشربن ولیدروایاتی نقل‌کرده که‌جعل خود اواست . همچنین‌چندین متن‌حدیث جعل‌کرده علاوه براین‌که بدروغ‌میگوید اشخاصی راکه از آنها نقل‌میکند ملاقات‌کرده است . و ازبشربن حارث ویحیی‌بن معین و علی‌بن معین وعلی‌بن‌مدینی روایاتی نقل‌کرده‌که آنها را پس از جعل درکتاب مناقب ابوحنیفة جای داده است. دارقطنی همچنین میگوید : (کتاب) مناقب ابوحنیفه همه‌اش جعلی است و ساختهٔ احمدبن‌مغلس حمانی، ومن آنرا بیش از یکبار خوانده‌ام . وبسیار سخن و اظهارنظر دیگر از این قبیل. [۱]

در سند این روایت ، نام عبدالکریم‌بن روح ، ابوسعید بصری هم هست . ابوحاتم میگوید : مجهول و ناشناخته است. عمروبن رافع میگوید : بمحضردرسش رفته‌ام اما حدیثش را نشنیده‌ام . و گفته میشود او متروك الحدیث است . ابن حبان میگوید : اشتباه میکندوبرخلاف سخن میگوید . ابن‌ابی عاصم ودارقطنی اوراسست روایت شمرده‌اند. [۲] نه فقط او مجهول و ناشناخته است بلکه پدر و پدر بزرگ و مادربزرگش ـ که در سند روایت ازآنها ذکری هست ـ نیزمجهولند . [۳]

---

۱ - رجوع کنید به : مآخذی‌که در جلد پنجم آمد .

۲ - تهذیب التهذیب ۳۷۲/۹ .

۳ - رجوع کنید به : میزان‌الاعتدال ذهبی ، وخلاصهٔ ابن‌جزری .

این روایت را ابن‌عدی از طریق عمیربن عمران حنفی ثبت‌کرده و از روایات بی‌اساس و باطل شمرده است و ذهبی و ابن حجر نیز وی را تأییدکرده‌اند. ابن عدی میگوید: سستی از روایتش آشکار و هویدا است. عقیلی میگوید: درروایتش توهم و غلط است.[۱]

آری شك نیست که هرکاری که پیامبرگرامی انجام‌داده یاهرسخنی گفته بموجب وحی آسمانی بوده است و «او بدلخواه سخن نمیگوید وگفته‌اش جز وحی‌یی که به او میرسد نیست»[۲]، لکن مصلحتهائی‌که موجب ارسال وحی میگردد مختلفند و در هرمورد با دیگر موارد ممکن است تفاوت داشته باشد. از اینجهت هربخششی‌که به کسی‌کرده یا احسانی درحق‌کسی نشانهٔ وجودفضیلتی برای طرف نیست، زیراگاهی بمنظور اتمام حجت بروی بوده یا برای آگاه ساختن تودهٔ دینداران. علاوه براین، خصومت‌کینه توزانه‌ای راکه از دیرزمان در سینهٔ امویان علیه بنی‌هاشم می‌جوشیده هیچ بخشش و احسانی و لطف و مرحمتی نزدوده است. زیرا هیچ احسانی بالاتر از اعطای افتخار دامادی نیست بویژه آن‌که جگر گوشهٔ پیامبر (ص) باشد. اما آیا آن داماد پاس افتخار همسری دخت‌گرانمایهٔ پیامبر (ص) را نگهداشت یا نه شب وفات همسر گرانقدرش هیچ ناراحتی از فقدان آن افتخار و عزت بخود راه نداد و عنان به‌کامرانی سپرد[۳] تا براثر آن بی‌مبالاتی و اهانت، پیامبر عظیم‌الشأن در برابر همه به او توهین‌کرد و خوار و خفیفش نمود وبه‌اواجازه نداد واردگورش شوددرحالیکه پس از پدرش او به این عمل ذیحق بود.

شاید هر وصلت و ازدواجی‌که میان بنی‌هاشم و امویان صورت گرفته بهمین انگیزه و منظوربوده است، وهاشمیان وبیش از همه سرورشان باینوسیله کوشیده‌اند

---

۱ ـ لسان المیزان ۳۸۰/٤ .

۲ ـ آیهٔ شریفه .

۳ ـ اسناد تاریخی آن قبلا از نظرتان گذشت .

آبی برشعلهٔ کینه‌های جاهلانهٔ امویان نسبت به خود ریخته و دلهای آنها را تصفیه کرده باشند ، لکن آیا مساعی جمیلهٔ آنان سودی بخشیده و ثمری ببار آورده است یا چنان گشته که شاعری گوید :

هرچه کردم در اخگر فسرده دمیدن بود و آهن سرد کوبیدن

هرگاه این وصلت‌ها وازدواجهای مصلحت اندیشانه نبود امویان بخاطر اختلاف و قطع روابطی که میان آنها با هاشمیان ازمدتها وجود داشت زبانشان برسرهاشمیان دراز بود و هر پیشامد بدی را که میان آنها رخ میداد نتیجهٔ آن سابقهٔ خصومت میشمردند و هر اقدام خصمانهٔ خویش را علیه ایشان با آن توجیه مینمودند ، اما خاندان اصلاحگر و مصلحت جوی هاشمی با مبادرت باینگونه وصلتهاگذشت نشان داده و احسان ورزیده تا آن شبهات وبهانه‌جوئی‌ها را جائی نماند و مردم بدانندکه بدخواهی امویان نسبت به ایشان داعی و موجبی ندارد و نیش عقرب را میماند که اقتضای طبیعت است و برای جلوگیری از آن هیچ نرمش و احسان و ملاطفتی سود نمی‌بخشد .

در اینجا تمایزی را که میان دامادی مولای متقیان با دامادی عثمان ـ همسر ام کلثوم ـ هست بخوبی مشاهده مینمائید و بیاد میآوریدکه امام علیه‌السلام چه‌رفتار مهرآمیز و بزرگوارانه‌ای بافاطمهٔ زهرا ـ سلام‌الله علیها ـ داشت و در بستر بیماری و هنگامی که جان به جان آفرین تسلیم میکرد از او خشنود بود و نیز او از وی ، و پیامبرخدا بگاه درگذشتش از هر دو راضی بود . اما به این یك بنگریدکه شب‌وفات همسرش ـ ام کلثوم ـ مرتکب کاری میشود که خدا و پیامبرش از آن ناراضی است ، و هیچ اهمیتی به وفاتش نمیدهد و نه از آن مصیبت بزرگ و خردکننده خم به‌ابرو میآورد ونه ارزشی برای دامادی پیامبر(ص) قائل است‌که از فقدانش اندوهگین‌شود بحدی‌که همانشب بادیگرهمسرانش‌هماغوش میشود وخشم‌پیامبر(ص)را برمیانگیزد! در حالیکه آن داماد عالیقدر و پاسدار وحقشناس بردرگذشت همسرش می‌گرید وناله

سرمیدهد و اشك میبارد و از گلوی بغض گرفته‌اش بآهنگی سوزان‌میگوید : «سلام برتو ای پیامبر خدا ! از جانب من و ازجانب دخترت که به‌کنارت بنشسته وبشتاب به تو پیوسته است . تـاب شکیبائی ای پیامبر خدا از فقدان دختر پاك نمیارم و بخاطرش تاب و توانم بسرفته است . فقط یاد فقدان سهمگین و عظیم تو و مصیبت کمرشکنت اندکی برایم مایهٔ تسلی است، ومن بودم‌که ترا در آرامگاه مزارت‌نهادم و روحت در حالیکه بر من تکیه داده بودی و برسینه‌ام برآمد ، بنابراین ما برای خدائیم و ما به او باز میگردیم . اینك ودیعه بازگردانده گشت و امانت‌گرفته شد . لکن اندوهم جاودانه خواهد بود و شبانگاهم تیره و فسرده تا آنگاه که خدا مرا به سرایت‌که در آن مقیمی ببرد . دخترت برایت از همدستی امتت برخوردن و از بین بردن آن (حق خلافت یا دخترت) داستان خواهدکرد، از او بتمامی و سراسرسؤال کن وازاوضاع بپرس وجویا شو، واین درحالی شدکه از درگذشت دیری‌نمیگذشت و یادت از خاطر نرفته بود . سلام برشما دو نفر ، سلام خداحافظی نه سلامی از سر روگردانی یاملالت . بنابراین اگرازنزدتان میروم نه ازخستگی و ملالت است‌چنانکه اگر اینجا بنشینم نه از آن سبب که به وعده‌ای که خدا به شکیبایان داده بدگمان باشیم یاکم ایمان .» آنگاه برسر مزارش به این دو بیتی تمثل جست :

سرانجام هرهمدمی دو دوست ، جدائی است

وهرچه دراینسوی‌مرگ‌باشداندك‌وناچیزاست

واین‌که یکی را پس ازدیگری ازدست دادم [۱]

دلیلی براین‌است‌که‌هیچ‌دوستی پاینده‌نیست[۲]

۴۷ ـ ازدی روایتی ثبت‌کرده است ازقول عبدالواحدبن عثمان‌بن دینارموصلی ازمعافی‌بن عمران ثوری ازابن‌نجیح ازمجاهدازابن‌عباس ـ رضی‌الله عنهما ـ میگوید:

---

۱ ـ یا باین عبارت‌که «واین‌که فاطمه را پس از احمد ازدست‌دادم» .

۲ ـ رجوع‌کنید به : اعلام‌النساء ۱۲۲۲/۳ .

« رسولخدا (ص) به‌عثمان گفت : تو از دامادها و از یاوران منی، وپروردگارم بامن عهد بسته که تو بامن در بهشت باشی» .

ذهبی در «میزان‌الاعتدال» درشرح‌حال‌عبدالواحد مینویسد: «این روایتی باطل و بی‌اساس است که ازدی آن را آورده است ». [۱]

۴۸ ـ طبرانی‌روایتی‌ثبت‌کرده میگوید بکربن سهل‌به ماگفته است که محمدبن عبداللّه‌بن سلیمان خراسانی از عبداللّه‌بن یحیی اسکندرانی و نیز ابن‌مبارك ازمعمر از زهری از سالم ازپدرش روایت‌کرده‌است، میگوید: « وقتی عمرضربه خورد و فرمان تشکیل شورا را صادرکرد دخترش حفصه پیش او آمده گفت : پدر ! مردم میگویند اینهائی‌که تو به عضویت شورا در آورده‌ای مورد رضایت نیستند . عمر گفت : مرا تکیه بدهید . او را تکیه دادند . گفت : ممکن است دربارهٔ عثمان بگوئید (که مورد رضایت ما نیست) . من از پیامبرخدا (ص) شنیدم‌که میفرمود : عثمان چون بمیرد فرشتگان آسمان براونمازمیگزارند (یا درود میفرستند) . پرسیدم : فقط برای عثمان یا برای همهٔمردم (درودمیفرستند) ؟گفت :نه ، فقط برای عثمان.... (تاآخرروایت که در آن برای هریك از شش عضو شورا فضیلت وافتخاری نقل میکند). [۲]

ذهبی در«میزان‌الاعتدال» دراین باره میگوید: روایتی است جعلی وساختگی.

ابن‌حجر نیز در «لسان‌المیزان» میگوید : جعلی بودنش ازخودش هویدا است .

امینی گوید : ما برگفتهٔ آنها می افزائیم : بکربن‌سهل دمیاطی را ـ چنانکه ذهبی میگوید : نسائی ضعیف وسست روایت شمرده است و در «لسان‌المیزان» آمده که ازجعلیات وی این‌سخن است : « روز جمعه‌ای زود برخاسته تا عصر هشت قرآن ختم‌کردم » این را بشنو وحیرت‌کن. مسلمةبن قاسم میگوید : مردم دربارهٔ اوحرفها زده‌اند و او را بخاطر روایتی که از زبان سعیدبن‌کثیر نقل کرده جاعل و روایتساز

---

۱ ـ ۱۵۸/۲ .

۲ ـ لسان‌المیزان ۲۲۶/۵ .

خوانده‌اند. [۱]

در سند آن روایت علاوه بربکربن سهل‌دمیاطی نام محمدبن عبدالله آمده‌است که مجهول وناشناس است!

۴۹ ـ خطیب بغدادی روایتی آورده است از طریق عیسی بن محمدبن منصور اسکافی از شعیب‌بن حرب مدائنی از محمد همدانی. میگوید: شیخی در این مسجد ـ یعنی مسجد کوفه ـ از قول نعمان بن بشیر برای ما چنین روایت کرد: «ما نزد علی‌بن‌ابیطالب بودیم، سخن از عثمان به میان آمد، علی‌گفت: کسانی‌که مابیشتر برایشان خوبی‌کردیم ایشان از آن (یعنی آتش دوزخ) بدورند.[۲] ایشان عبارتند از عثمان و یارانش، ومن از یاران عثمانم.»[۳]

از خطیب بغدادی بایدبپرسیم که عیسی‌بن محمدبن منصور اسکافی ـ که ازوی روایت‌کرده ـ کیست؟ وچکاره است؟! خودخطیب‌که خواسته شرح حالش را بنویسد جز اسمش چیزی ندانسته است! آنگاه از اودربارهٔ محمدهمدانی می‌پرسیم وازشیخ و استاد حدیثش‌که نه او نام برده و نه دیگری، پنداری وجودنداشته وبه دنیانیامده است. و در بارهٔ نعمان‌بن بشیر می‌پرسیم که‌کیست و قدرش چیست؟! اوکه دردورهٔ جنگ صفین علیه امام خویش قیام‌کرده و در صف تجاوزگران بی سروپا جنگیده و همان‌کسی است که‌آنروزها قیس‌بن‌سعد انصاری چنین معرفیش نموده است درحالیکه او را مخاطب ساخته: توبخدا قسم دغلکاری‌گمراه و گمراهگری! و نعمان‌بن بشیر همان است که به قیس‌بن سعد انصاری میگوید: شما که عثمان را خوار و بیدفاع گذاشتید هرگاه علی را نیزخوار و بیدفاع بگذارید آن یك به این یك سر بسر خواهد شد! ولی شما حق را خوارگذاشته وباطل را یاری نموده‌اید!

---

۱ ـ میزان الاعتدال ۸٤/۳ ـ لسان‌المیزان ۵۲/۲ و ۲۲۹/۵.

۲ ـ آیهٔ شریفه‌ای است.

۳ ـ تاریخ بغداد ۱۶۹/۱۱.

آیا این علی که در روایت جعلی از او نامی آمده همان علی‌ای است که عثمان بهنگام محاصره از او خواست به «ینبع» برود تا نه از دست او غم بخورد ونه‌او از دست وی ؟! آیا او همان کسی نیست که گفته است : بخدائی که جز او خدائی نیست من عثمان را نکشته‌ام و نه به قتلش تمایل نموده‌ام و نه از کشته شدنش ناراحت گشته‌ام ؟ وگفته است : نه قتلش را خوش داشتم و نه از آن بدم آمد ، نه دستورش را دادم و نه از آن برحذر داشتم ، نه از آن خوشم آمد و نه بدم ؟! و همان که در «صفین» به یاران و سپاهیانش گفته است: به نبردکسانی بشتابیدکه برسرخونخواهی کسی‌که بارگناهان را بردوش داشته می‌جنگند . سوگند به آن‌که دانه را بشکافت و آدمی را بیافرید او بارگناهانی را که اینها تا به قیامت مرتکب شوند به‌گردن دارد در حالیکه اندکی از مسئولیت خود اینها نمیکاهد ؟!

مگر همو به مردم مصر ننوشته است : به مردمی‌که بخاطر خدا و هنگامی‌که درکشورش سراز قانونش پیچیده‌گشت و حقش (یا قانونش) پایمال گشت به خشم آمدند آنگاه‌که انحراف ازاسلام برنیکوکار وبدکار سیطره یافت ... ؟! آیا وی‌همان کسی نیست‌که حاضر نشدشهادت بدهدکه عثمان مظلومانه‌وبناحق‌کشته شده‌است؟![1] ودرنطق«شقشقیه» دربرابرهمه‌گفت : ... تاآنگاه‌که سومین آن داورودسته به‌حکومت برخاست وشروع‌کرد به باد در پهلوانداختن ولولیدن میان اصطبل وآخورش...؟![2]

وانگهی اگر چنین‌روایتی باشد یاران‌عثمان چه اهمیتی میتوانند داشته باشند یارانی مثل علی‌بن‌ابیطالب (ع)که بهیچوجه ازاو پشتیبانی نمینمایند و قادر نیست در هیچ موردی به آنان اتکا داشته باشد و می‌بینید در برابرشان داردکشته میشود و کلمه‌ای برزبان نمی‌آورند ومیگذارندنعشش سه روز درمزبله افتاده باشد وبادبخورد و بعد با لباسهایش وبدون‌کفن درقبرستان یهودیان دفن شود و از هر سوبه‌اوپرخاش

---

۱ ـ روایات تاریخی آن قبلا بنظرتان رسید .

۲ ـ رجوع‌کنید به جلد هفتم .

گردد وسنگ برحاملین جنازه‌اش ببارد تا ترسان جنازه را به‌گودالی بچپانند ومشتی خاك برآن‌ریخته بگریزند؟! « چه‌کسی ستمکارتر از آن است که به خدا دروغ میبندد تا مردم را بدون علم بفریبد ، وخدا میداندکه آنها حتماً دروغگویند» .[1]

۵۰ - روایتی است که میگوید : « عثمان بن عفان دید شب ازدواج علی - رضی‌الله عنه - بافاطمه - رضی‌الله عنها - زره علی را میخواهند به چهار صد درهم بفروشند . گفت : این زره علی قهرمان اسلام است ، هرگز نباید فروخته شود . آنگاه چهارصد درهم به مستخدم علی پرداخته او را قسم داده‌که جریان رابه علی نگوید، و زره را همراهش برگرداند . چون عثمان صبحگاهان سراز خواب برداشت در خانهٔ خویش چهارصدکیسه یافت در هرکیسه چهارصددرهم بر هریك نوشته : این درهمی است‌که خدای‌رحمان سکه زده‌برای عثمان‌بن عفان. فرشتهٔ وحی این را به‌پیامبر(ص) اطلاع داد ، و پیامبر فرمود: گوارا بادت‌ای عثمان ! »

امینی گوید : این را حلبی در «سیرهٔ پیامبر(ص)» آورده است[2] ومیگویددر فتاوای جلال‌الدین سیوطی‌آمده‌که ازاو دربارهٔ صحت این روایت پرسیده‌اند وجواب داده‌که «آن صحت ندارد » . وراست‌گفته است، زیرا خود روایت دلالت دارد براین که دروغ است وساخته وجعلی .

در جلد پنجم در بررسی یك سلسله روایت جعلی دیدیم که ابن‌درویش‌الحوت میگوید : این روایت، دروغی جنابت‌آمیز است .

زنجیرهٔ ستایشهاوفضائل‌ساختگی عثمان را بااین یك ختم می‌کنیم:

جردانی درکتاب «مصباح‌الظلام» مینویسد : «کسی که نامهای زیر را بنویسد و با آبی‌که بر روی نوشته میریزد روی خویش بشوید هرگزکور نخواهد گشت ، و

---

۱ - آیهٔ شریفه‌ای است .

۲ - ۲۲۸/۲ .

کسی که بنویسد و آبش را صبحگاهان بنوشد از فراموشکاری مصون خواهد گشت ، وکسی که آنرا بنویسد و بنوشد ناتوانی جنسی نخواهد دید . و آن نامها این است: عثمان‌بن عفان، معاذبن‌جبل، عبدالرحمن‌بن عوف، زیدبن‌ثابت، ابی‌بن‌کعب، طلحة‌بن عبدالرحمن ، تمیم‌الداری رضی‌الله‌عنهم ».[1]

امینی گوید : هر که ازابتلا به‌کوری وفراموشکاری و ناتوانی جنسی‌نمیترسد این دستورالعمل را بکار بندد !

براین افسانه‌ها و روایات ننگین و رسواکه در مدح و فضیلت عثمان ساخته‌و نوشته و به ثبت رسانده‌اند باید آن مناقب و ستایشهای جعلی دیگری راکه در جلد پنجم نوشتیم بیفزود .

پایان گفتار

بررسی روایات جعلی‌یی راکه درفضائل عثمان ساخته و پراکنده‌اند بهمین‌جا پایان میدهیم ، آنچه را که دنیاپرستان و کامجویان در دورۀ حاکمیت امویان بطمع صله وهدایای‌آنها تعبیه‌کرده وبعرض رسانده‌اند ! بیشترابنها شامی و بصری‌بوده‌اند ودلبستۀ امویان ودشمن کینه‌توز مردان‌پرافتخار تاریخ اسلام و دودمان والای پیامبر گرامی . جعل چنان روایات از چنین موجودات بلهوس و تبهکاری طبیعی مینماید. از قماش روایات دروغینی که‌آوردیم و به محک بررسی و ارزیابی زدیم بازهم هست که نیاوردیم زیرا کیفیت سند و ماهیت متن آنها بهم میماند و سروته یك کرباس است و منشأ همۀ آنها فضیلت پردازی و گنده‌سازی این و آن از روی نافهمی و بیخردی و بی‌انصافی .

شایدآنجماعت معذور بوده‌اندکه درنقل و ثبت آن روایات آفت زده وعیبناك و بی اساس و جعلی که در مدح و تمجید عثمان و امثالش هست اعتنائی به آراء و

---

۱ - ۲۹/۲ .

نظریات حافظان و اساتید فن حدیث ننموده و چشم از همهٔ آن حقایق در مورد رجال و راویان آنها پوشیده‌اند تابراساس آنها فضیلت وعظمتی برای تنی‌چند ببافند ومایهٔ هواخواهی آنان سازند و دلیل روگردانی ازجمعی و دودمانی . زیرا اگر میخواستند جز به روایت مسند و مستندی که رجال ناقلش موثق و امین باشند و متنش با قرآن و خرد سازگار نماید استناد نکنند وفضیلت رابرای کسی جز بدانکای روایت صحیح و مسلم ثابت ندانند و جعلیات و روایات یاوه را بدور افکنند و آن بافته‌های پوچ و تنیدهٔ اوهام و اغراض را بهائی ندهند آن صفحات که در تاریخ و حدیث و شرح حال سیاه کرده‌اند سفیدمیماند وتهی ازهرستایش ومدح وتمجید و افتخار و فضیلتی، و این برای آنجماعت گران میآمد و با هواخواهی باطنیشان جور نمیبود وتعصبشان را اقناع نمیتمود، پس چون شیطان کارهایشان را برایشان آراسته و پسندیده جلوه داده به ستم و بهتان و دروغ مبادرت جستند و با حرفهای پوچ وبی‌اساس بمجادله برخاستند تا بوسیلهٔ آن حق را ازبین ببرند ، و می‌پندارند که متکی به چیزی‌هستند و با اساس ، هان ! اینها همان دروغگویانند . بنگر چگونه برای آنان آیات را بیان مینمائیم ، چگونه بهتان می‌بندند ؟!۱

مبالغه و زیاده روی در فضائل حکام سه‌گانه :

ابوبکر، عمر، عثمان

شمه‌ای از زیاده‌روی و مبالغه‌ای که در تمجید و فضیلت شماری برای هر یك از این سه نفرازطرف هواخواهانشان یافرصت‌طلبان دنیاپرست صورت گرفته بنظرتان رسید و ثابت نمودیم که تمام فضائلی که آنجماعت برای این سه‌نفر تراشیده‌اند همه به استناد روایات جعلی و بی‌اساس و ضعیف است کـه بهیچوجه با حقائق تاریخی و احادیث ثابت و مسلم و صحیح سازگار نیست و نه باآنچه تاریخ از روحیات و

---

۱ ـ آیات شریفه .

خصوصیات اخلاقی و اعتقادی یااعمال و کردارشان برای ما داستان مینماید مطابقت دارد . درگذشته غالباً روایاتی‌رابررسی کردیم که درفضیلت یکی از این سه نفر ساخته و رایج گشته بود . لکن اکنون شما را بانوعی از روایات آشنا میسازیم که هرسه را دربردارد. البته فقطبه روایات تاریخی‌می‌پردازیم‌وبه هرگفته وحرفی اعتنانمینمائیم، زیرا حرف زدن مایه‌ای نـدارد و عنان زبان چون گسیخت و رهاگشت سخن بهرسو رانده میشود چنان افسار شهوت و هوس و عشق و کین کورکورانه که حد و مرزی نمیشناسد . بهمین روی از کنار حرفهای امثال ابن‌حزم و ابن تیمیه و ابن جوزی و ابن‌جوزیه و ابن‌کثیر و ابن‌حجر و دیگر پیشینیان و معاصرانی که از قماش آنهابند بزرگوارانه می‌گذریم، چه‌کجا مارایارای این است‌که در برابر پندارهائی که‌بصورت یاوه از دهان تفتازانی و امثالش بدر آمده حوصلهٔ شرح و بسط و تجزیه و تحلیل بخرج دهیم مثلا در بارهٔ آنچه در «شرح‌المقاصد» میگوید : «جماعت ما برای اثبات این‌که معصوم‌بودن(زمامدار) واجب نیست به‌اجماعی‌که در زمامداری ابوبکر وعمر وعثمان ـ رضی‌الله عنهم ـ شده است استدلال کرده‌اند و به اجماع براین که معصوم شمردن آنان واجب نیست ـ گرچه معصوم هم باشند باین معنی کـه از هنگام ایمان آوردن متصف به خصلت پرهیز ازگناه بوده‌اند در عین این‌که ارتکاب گناه برایشان امکان داشته است.»[1] یاحرف ابوثناء ـ شمس‌الدین محمودااصبهانی ـ متکلم معروف درکتاب «مطالع‌الانظار»: «شرط خلافت، معصوم بودن نیست برخلاف نظراسماعیلیة و اثنی‌عشریه . ما خلافت ابوبکر راداریم، و امت اجماع‌کرده است براین که‌معصوم شمردنش واجب نیست، البته نمیگوییم معصوم نبوده است.»[2] یا حرف‌حافظ‌نورمحمد افغانی‌که درکتاب «تاریخ‌مزارشریف» سخن ازمعصوم بودن عثمان رانده است[3] !

---

۱ ـ شرح‌المقاصد ۲/۲۷۹ .

۲ ـ ص ٤۷۰ .

۳ ـ ص ٤ .

ما صفحاتی از نامهٔ اعمال این « معصومان » را کـه بیشتر عمر در جاهلیت و برعادات و رویهٔ خاصش سپری کرده‌اند از نظرتان گذراندیم ، و باز نمودیم که حتی کارها و کرداردورهٔ اسلامی زندگانیشان نمیگذارد «عادل» و راسترو شمرده شوندتاچه رسد به «معصوم» ! نمیخواهیم دراینجا داستان آن صفحات را تکرار نمود، ودوباره یکایك اعمالشان را به شرح و به بحث‌آوریم ، زیرا همانچه در جلدهای ششم وهفتم و هشتم ازجنایات وگناهان وبدعتها ونامردمیهای‌آنان و کارهائی که بااسلام‌نمیسازد و از احکام قرآن و سنت منحرف و بیگانه است ثبت کردیم کفایت مینماید .

اما استنتاج تفتازانی از آن دو «اجماع» ، از فاحش‌ترین غلطهای او است .

اولا ـ بیائیم به بررسی « اجماع » ادعائی او در مورد هریك از سه حاکم . حاکمیت ابوبکر نه از طریق اجماع بلکه بشکلی صورت‌گرفت که روی او را سیاه کرده و لکهٔ ننگی ابدی و پاك نشدنی بردامن امت نهاده است . حاکمیتش با بیعت یك نفر و دو نفریا پنج نفرصورت‌گرفت ، وباتکای همین‌واقعه است که آنجماعت پنداشته ومعتقد گشته‌اندکه خلافت‌بابیعت‌کردن یك یادویا پنج‌نفربتحقیق میرسید و مستقرمیگردد.[1] آنوقت در برابر آن چندنفری که‌بیعت خلافت با ابوبکر بستند ـ چنانکه درجلدهفتم بتفصیل بیان‌گشت ـ جمع کثیری بزرگان و چهره‌های مشخص اصحاب ازبیعت با او خودداری ورزیدند و تنها وقتی حاضر شدند به آن چند نفر ملحق شوندکه تهدیدو ارعاب و دارو دسته پردازی وبرق شمشیر آنها را دیدند ولشکرکشی آنها را که در میانشان جمعی «جن» بودند که بعدها سعدبن عباده ـ رئیس قبیلهٔ خزرج ـ را بخاطر مخالفتش با حکومت ابوبکر و خودداریش از بیعت ، به تیر دوختند ! این ازتصدی ابوبکر . اما تصدی عمر ، بافرمان صادره از ابوبکر صورت‌گرفت نه با اجماع ، و درحالی‌که اصحاب به‌ابوبکردربارهٔ تعیین‌عمراعتراض داشتند و از اوانتقادمیکردند، و چه بسیار از آنان‌که سخن طلحه را تأیید نموده و با او در این اعتراض به ابوبکر

---

۱ ـ رجوع کنید به‌بحثهای جلدهفتم .

همداستان بودندکه «توکه آدم خشك و خشنی را برما گماشته‌ای جواب پروردگارت را چه خواهی داد ؟!»[۱] اما عثمان ، از طرف شورای شش نفره بااین مقام گماشته شد که باهم اختلاف داشتند وتنها عبدالرحمن‌بن عوف بودکه او را بااین منصب گماشت و چنانکه «ایجی» اعتراف نموده[۲] حتی اجماع مردم مدینه را شرط استقرارحکومتش نشمردند تا چه رسد به اجماع امت را ! آری عبدالرحمن‌بن‌عوف در حالی با عثمان پیمان حکومت بست که شمشیرش را برسر امام علی‌بن‌ابیطالب آخته و تهدید میکرد که « بیعت کن ، وگرنه گردنت‌را میزنم ! » و اعضای شورا او را تهدید مینمودند که «بیعت کن وگرنه‌باتو مبارزه خواهیم کرد!»[۳] .

این‌حرف هم که اجماع پس ازآن و بتدریج صورت‌گرفته است فائده‌ای‌ندارد، زیرا خلافت بنظر آنان باهمان بیعت اول استقرار یافته است و دیگران‌که بعداً بیعت کرده‌اند در حالی به‌بیعت اقدام میکرده‌اندکه اساس خلافت استوارگشته است .

ثانیاً ـ بفرض ، اجماعی راکه‌تفتازانی میگوید برخلافت آن سه نفرشده است ـ وآن رادلیل‌برشرط نبودن، عصمت برای تصدی خلافت میگیرد ـ بپذیریم برای‌اجماع دیگری‌که ادعای تحققش را کرده چه دلیلی دارد ؟ ! برای این اجماع کـه میگوید برعدم وجوب عصمت برای خلافت شده است ؟! زیرا راهی نیست برای حصول‌آن از آراء و نظریات اصحاب . تفتازانی چه وقت در نظریات پیشینیان ـ که برصدهاهزار بالغند ـ تتبع کرده تا از روحیات و کردار و اقوالشان دریافته که معتقد به وجوب عصمت‌خلفایشان نیستند؟! یاچه‌کسی‌ممکن بوده این‌را تتبع وکسب‌کند وبه‌تفتازانی خبربدهد و این تتبع و درك را به دورهٔ صحابه برساند ؟! یاکی آنها به مسائل‌کلامی و اعتقادی می‌پرداخته و به مباحثه وگفتگو و نقد و تحلیل آنها همت میگماشته‌اند

---

۱ ـ رجوع‌کنید به : جلد هفتم «غدیر» ـ ریاض‌النضرة ۱۸۱/۱ ـ کنزالعمال ۳۲۴/۶ .

۲ ـ رجوع‌کنید به : جلدهفتم .

۳ ـ انساب‌الاشراف ، بلاذری ۲۲/۵ .

تا یکی نتیجه را به دیگری و آن به سومی برساند تا آن نتائج و آراء به تسلسل نقل شود و اشاعه یابد ؟ ! کسی که در تاریخ نخستین دورهٔ حکومت پس از پیامبرگرامی یعنی از سقیفه تا شورای شش نفره مطالعه و دقت نماید ملاحظه خواهد کرد که در انجمن‌ها و مباحثات هرگز ذکری از مسألهٔ «عصمت» نمیرود و اساساً مطرح نمیشود و همواره از خلافت تلقی سلطنت دارند و دستگاه حاکمیتی که به برقراری امنیت داخلی وحفظ مرزها ـ یاامنیت خارجی ـ و اجرای قانون کیفری وامثال آن‌می‌پردازد و اختیاراتش بهمین امور محدود است ، چنانکه از آن در جلد هفتم بتفصیل سخن رفت ، و علما و متکلمان آنجماعت همه جا از « خلافت » همین تصور را داشته و براساس همین طرز تلقی اظهارنظر و بحث کرده‌اند وبهمین جهت بحث شرایطمعنوی وروحی‌یی ازقبیل اتصاف به علم و تقوی وپاکدامنی و پاکدلی و عصمت را یامطرح نساخته‌اند یااگر ساخته‌اند وجوب وضرورتش را نفی وردکرده‌اند .

ثالثاً ـ ما اجماع را وقتی دلیل میدانیم که حجت بودن آن ثابت باشد . وقتی ثابت شدکه «اجماع» دلیل و حجت شمرده میشود دیگر نمیتوان آن را بهیك یاچند مورد اختصاص داده در آنجا دلیل گرفت و در دیگر موارد حجت و دلیل نشمرده ! اگر اجماع براستی چنانکه تفتازانی و آنجماعت میگویند حجت و دلیل باشد نه‌فقط در مورد تصدی ابوبکر ـ که البته صورت نگرفته ولی برای همراهي در بحث باآنان مفروض میگیریم ـ بلکه در مورد روا دانستن قتل عثمان هم حجت خواهد بود ! و اگر در مورد اجماع اخیر گفته شودکه سه چهارنفر اموی بی‌سروپا یا از وابستگان و هواخواهان آنها در اجماع علیه عثمان شرکت نداشته‌اند . . . در جواب میگوئیم دراجماع اول‌ـ اجماع ادعائی شما ـ جمع کثیری ازاصحاب صالح وپاکدامن وستوده و بزرگان اصحاب پیامبر (ص) و در طلیعهٔ آنان سرور دودمان پاك پیامبرخدا (ص) و امام امت امیرالمؤمنین علی (ع) وامام حسن وامام حسین‌وصدیقهٔ طاهره ـ فاطمهٔ‌ـ زهراء سلام‌الله علیها ـ که اصحاب‌کسایند و همانان‌که خدا ایشان را از آلایش پلیدی بزوده و پاك و پاکیزه‌گردانیده است ، و دیگر اشخاص از خاندان بنی‌هاشم و مردان

بزرگی از مهاجر و انصاری از بیعت وشرکت در «اجماع» (ا) خودداری ورزیده‌اند، و اگر بعدها همداستانی نموده‌اند براثر تهدید و ارعاب بوده است و چنین چیزی را نمیتوان موافقت نامید و اتفاق آراء ومتمم اجماع ! چه ایشان درهمانحال که بملاحظهٔ شرایط سیاسی جامعه یا اوضاع خارجی کشور و پرهیزازوقوع آشوب وتفرقه وتضعیف وحدت ملی ازکشیدن شمشیر ودست زدن به مبارزهٔ خونین روگردانده و موقتاً چشم ازحق خویش وحکومت مطلوب اسلامی پوشیده‌اندهمچنان بررأی خویش وبرمخالفت اصولی باحکومت ابوبکروتصدی وی باقی بوده‌اند. چنانکه می‌بینیم مولاامیرالمؤمنین (ع) پس ازگذشت دورهٔ حکام سه‌گانه در اجتماع ملی کوفه میگوید : « هان ! بخدا قسم خلعت خلافت را پسر ابوقحافه (یعنی ابوبکر) در حالی به تن کرد که بخوبی میدانست موقعیت من نسبت به‌کارخلافت‌مانند موقعیت استوانهٔ آسیانسبت به‌سنگ آن است (یعنی خلافت برمدار من می‌چرخد) . سیل از قلهٔ (مقام رفیع و رهبری کننده‌ام) سرازیر میگردد و پرنده را یارای پرواز و وصول به اوجم نیست . پرده برآن فرو افکندم و روی از آن بگـردانیدم ، و بنای اتخاذ تصمیم و اندیشه در این نهادم‌که بادستی‌تنها برشورم‌یا برجریان کورکورانه جامعه‌شکیبائی ورزم وبرشرایطی که‌کلان را می‌فرساید و خرد را به پیری میگراید و انسان مؤمن چندان رنج میبرد تا به دیدار پروردگارش نائل آید . دیدم شکیبائی ورزیدن برآن شرایط و احوال ، به مصلحت نزدیکتر است. پس درحالی صبرنمودم‌که خاشاک در دیده بود واستخوان درگلو ! و می‌نگریستم‌که میراثم به باد رفته است ! تاآنکه اولی (یعنی‌ابوبکر) راه خویش‌گرفت و آن را پس ازخویش به چنگ پسرخطاب (یعنی‌عمر) افکند. (سپس‌به بیتی از «اعشی» تمثل جست وچنین ادامه داد :)

در آن مدت طولانی و با همهٔ شدت ناگـواری آن صبر و شکیبائی نمودم ، تا آنهنگام که او در میگذشت خلافت را به جماعتی (یعنی شورائی) واگذاشت که بپندارش من از شمار ایشانم . خدایا ! این چه شورائی است !کی در بارهٔ منزلت من نسبت به اولی (یعنی ابوبکر) تردید یا ابهامی بوده است‌که حالا مرا با چنین‌افرادی

شبیه وقرین میسازند! بااینهمه، من با آنها همداستانی و تظاهر به هماهنگی نمودم.
آنوقت یکی ازآنها (یعنی اعضای‌شورای شش نفره)گوش تصمیم به‌کینهٔ دیرینه‌اش سپرده و دیگری به پیوند خویشاوندیش ، ودیگر چیزها . تاسومین نفر از آن دار و دسته به حکومت‌برخاست‌ودرحالیکه باد در پهلوانداخته بود میان اصطبل وآخورش لولید و همراهش قوم و خویشانش مال خدا را چنان خوردند که شترسبزهٔ نو رستهٔ بهاره را . تاآن‌که رشتهٔ حکومتش پنبه‌گشت وکارش‌گریبانگیرش شد و دار ودسته اطرافیش او را نگونسار ساخت .»[1]

این نطق گرانقدر نظر حضرتش را در بارهٔ حکومتهای سه‌گانه‌ای کـه پس از رسول‌اکرم (ص) برقرارگشته باز مینماید، وهرجمله‌اش‌گواه است براین‌که ازعصمت ادعائی بی نصیب بوده‌اند، واین «معصومان» رابا همهٔ زوایای‌حیات وخصوصیاتشان بتماشا میگذارد . در نامه‌ای هم‌که به معاویه نوشته تصویری دقیق وروشن از آنها پرداخته است ، میگوید : « سخن از خـودداری و پـا بدامن کشی من در برابر خلفا گفته‌ای و حسادتم و تجاوز مسلحانه‌ام به آنها . دربارهٔ تجاوز مسلحانه بایدبگویم پناه برخدا اگر چنین باشد ! اما این‌که من از آنها نفرت داشتم بخداقسم این چیزی است‌که دربرابرمردم ازآن عذرخواهی‌نخواهم‌کرد. سخن از تجاوزم برعثمان‌گفته‌ای و این‌که پاس خویشاوندیش را نداشته‌ام ، حقیقت این است‌که عثمان به‌رویه‌ای که میدانی عمل‌کرد و مردم بااو چنان‌کردندکه به اطلاعت رسیده است » .[2] همچنین در نطقی‌که پس از تصمیم به‌لشکرکشی به بصره ایرادکرد : « خدا چون پیامبرش را از دنیا بیرد قبیلهٔ قریش‌بزیان ما حکومت را به‌خویش اختصاص داد و ما را از دسترسی به حقی‌که از عموم مردم نسبت به آن سزاوارتر بودیم دور ساخت . دیدم شکیبائی ورزیدن برآن حال برتری دارد براین‌که سبب تفرقهٔ اعتقادی مسلمانان و ریخته‌شدن

---

۱ ـ نهج‌البلاغه ـ رجوع کنید به : جلد هفتم .

۲ ـ عقدالفرید ۲۸٦/۲ .

خونشان فراهم آید آنهم درشرایطی که مردم تازه مسلمانند و دین هنوز برروح آنان نقش نبسته وباکمترین تزلزل‌به‌تباهی میگراید و با اندك شکافی برمیدرد . درنتیجه، عده‌ای‌متصدی‌حکومت گشتند که‌در کار حکومت کوشش‌فکری واستنتاجی نمی‌نمودند. سپس به سرای مکافات رخت کشیدند و خدا عهده‌داربررسی کارهای بدآنها وصاحب‌اختیارگذشت از لغزشهای آنها است .»[1] و نیز در این گفتارش : « بهنگام درگذشت پیامبر(ص) هیچکس را سزاوارتر و ذیحق‌تر ازخویش برای‌تصدی حکومت نمیدیدم، اما مردم باابوبکر بیعت کردند ، پس منهم مثل آنها بیعت کردم . بعد ابوبکر مرد و میدیدم که هیچکس سزاوارتر و ذیحق‌تر از من به تصدی حکومت نیست ، امـا مردم با عمربن خطاب بیعت نمودند ، در نتیجه منهم مثل آنها بیعت کـردم . آنگاه عمر مرد و هیچکس را سزاوارتر و ذیحق‌تر از خویش به تصدی حکومت نمیدیدم، اما او مرا یکسهم از شش سهم داد و بعد مردم باعثمان بیعت کردند» .[2] همچنین گفتارش روزی که ابوبکر ـ آزاد شده‌اش ـ قنفذ را نزد وی فرستاده گفت برو و علی را بگو نزد من بیاید . چون به خدمت علی (ع) رسید حضرتش پرسید : چه میخواهی ؟ ! گفت : خلیفهٔ رسولخدا ترا نزد خویش میخواند . علی (ع) فرمود : خیلی زود به تکذیب رسولخدا پرداخته‌اید ! «قنفذ» پیام وی را به ابوبکر رسانید . ابوبکر گفت : دوباره نزد او برو و بگو امیرالمؤمنین ترا نزدخویش میخواند تا با او بیعت‌کنی ، رفته پیغام را ببرد . علی (ع) چون پیغامش را شنید بانگ برداشت که پناه برخدا ! ادعائی بگزاف وبناحق میکنند ...[3]

ودیگرفرمایشاتش که مارابرحقیقت‌امرو برنظرامیرالمؤمنین‌علی‌بن‌ابیطالب(ع) به حکام سه‌گانه آگاه میسازد .

---

۱ ـ شرح ابن‌ابی‌الحدید ۱۰۲/۱ .

۲ ـ تاریخ طبری ۱۷۱/۵ .

۳ ـ الامامة والسیاسة ۱۳/۱ .

بنابراین ، معصوم بودنی که برای حکام سه‌گانه ادعا میکنند کجاست ؟! و کجا بروجود آن اجماع گشته است ؟! خود تصدی خلافت با اجماع صورت نگرفته است تا چه رسد بـه اجماع برعصمت حاکم ! تازه ـ چنانکه گفتیم ـ اگر اجماعی صورت گرفته و حجت باشد بایستی در مورد انحراف و قتل عثمان نیز حجت و دلیل شمرده شود و اگر قرار است باطل و بی‌اثر شمرده شود بایستی در هر دو مورد چنین باشد !

هرگاه به رد وابطال چنین یاوه‌هائی که ناشی اززیاده روی در تجلیل وفضیلت‌ـ تراشی است ادامه‌دهیم ازمسیر اصلی بحث بازمیمانیم و به وادیهای انحرافی کشیده خواهیم شد . وانگهی این حرفها پایه و اساسی ندارد تا به اعتنا و جواب دادن و رد کردن بیارزد . پاره‌ای از آن افسانه‌های باطل را بمعرض بررسی و نقد در آوردیم تا نمونه‌ای از آن در دست باشد و دیگر حرفها از آن قماش که بی تعقل و بیحساب و نسنجیده گفته شده فهمیده آید .

اکنون چند روایتی میآوریم از آنها کـه در فضیلت و تجلیل حـکام سه‌گانه پرداخته‌اند :

۱ ـ امام فقیه‌حدیثدان «مورداعتماد»[۱] ابوالحسین محمدبن احمدملطی‌شافعی‌ـ متوفای۳۷۷هجری ـ این روایت راثبت کرده است : « محمدبن عکاشه ـ خدابیامرز ـ میگوید معاویةبن حمادکرمانی از قول زهری بمن گفته بود : هرکه شب جمعه غسل کرده و دو رکعت نماز بگزارد و در نمازش سورهٔ (قل‌هوالله‌احد) را هزار بار بخواند پیامبر (ص) را در خواب خواهد دید . محمدبن عکاشه می افزاید : من هرشب جمعه چنین کردم ودورکعت نماز میخواندم ودرآن هزاربار (قل‌هوالله‌احد) مگر پیامبر(ص) را در خواب ببینم و این اصول را بروی عرضه نمایم . تاشب جمعه‌ای سرد فرا آمد، غسل‌کرده دورکعت نماز بگزاشتم وسپس به‌بستررفتم، محتلم گشتم ، ناچاربرخاسته غسل کردم و دو رکعت نماز بگزاشتم و نزدیك سپیده‌دم از آن بپرداختم ، به دیوار

---

۱ ـ چنین ناسیده‌اندش و صحت نامگزاریش را از روایتی‌که ثبت‌کرده خواهید شناخت!

تکیه دادم و روی به قبله داشتم . در این هنگام پیامبر (ص) فرا رسید در حالیکه چهره‌اش چون ماه شب چهارده میدرخشید و گردنش چون تنگ سیمین که دو دستهٔ زرین برآن باشد ، و برتنش دو برداز نوع یمنی که یکی را پیراهن‌وار پوشیده بود و دیگری را براندام آویخته . در اینحال آمده‌دربرابرم قرار یافت . خواستم خوشامد بگویم پیشدستی کرده سلام وخوشامدگفت . دوست داشتم دندان پیشین شکسته‌اش‌را ببینم، لبخندی زد وبه دندانش‌نگریستم‌وگفتم: ای پیامبرخدا ! فقیهان ودانشمندان با من رفت وآمد دارند و من تعدادی اصول از سنت دارم که میخواهم برتو عرضه بدارم . فرمود : عرضه بدار .

گفتم : رضا به قضای‌الهی . تسلیم بودن به امرخدا . صبرکردن برحکم‌خدا. دست آویختن به‌آنچه خدا فرمان داده‌است . برحذر داشتن از آنچه خدا از آن‌برحذر داشته است . پاك ساختن بوسیله‌کار بـرای خدا . ایمان به‌این‌کـه مقدرات الهی چه خیر باشد و چه شرازجانب خدا است. درمسائل دینی ترك ریا وجدال ودشمنی‌کردن. مسح‌کشیدن‌برپاپوش. جهادعلیه اهل‌قبله (مسلمانان). نماز برمسلمان مرده‌مستحب است . ایمان‌کم وزیاد شدنی است. اعتقاد داشتن وعمل‌کردن . قرآن‌کلام خدااست. شکیبائی و مقاومت زیرپرچم قدرت حاکمه در مواردی‌که برطریق دین است یاازآن منحرف . قیام مسلحانه علیه حاکم گر چه از رویهٔ اسلامی منحرف گشته باشد روا نیست . موحدانی‌که نه به بهشت در میآیند ونـه به دوزخ . هیچ موحدی را گرچه گناهان بزرگ مرتکب‌گشته باشد نمیتوان‌کافر شمرد . دست از اصحاب محمد(ص) بازداشتن . ـ چون رسیدم به دست از اصحاب محمد (ص) بازداشتن ، بنای‌گریستن راگذاشت تابانگ‌گریه‌اش‌برخاست ـ برترین فردمردم پس از پیامبرخدا (ص) ابوبکر است بعد عمر بعد عثمان و سپس علی . محمدبن عکاشه میگوید : وقتی نام علی‌را می‌بردم در دل‌میگفتم : پسرعمو و داماد اواست . پیامبر (ص) لبخندی زدپنداشتی میداندکه دردل چه میاندیشم. سه شب پیاپی این اصول را برحضرتش عرضه‌میداشتم

و هر وقت به‌این جا میرسیدم کـه عثمان سپس علی ، به من میفرمود : بعد عثمان سپس علی . بعد عثمان سپس علی ... و این را سه بار تکرار میکرد . و چـون این احادیث اصولی را بروی عرضه میداشتم دیدگانش پر از اشك میشد . از آن خواب حلاوتی در دل و دهانم احساس‌کردم‌که هشت روز هیچ نخوردم و نیاشامیدم چندان که یارای نماز واجب در من نماند، پس غذائی خوردم و آن حلاوت و لذت برفت . خدا مراگواه است و هم اوگواه بس.»

آنگاه مینویسد : امیرالمؤمنین متوکل ـ خدا بیامـرز ـ به احمدبن حنبل ـ رضی‌الله عنه ـ گفت : احمدامن میخواهم ترا بین خود و خدا حجت‌گردانم، بنابراین مرا از سنت وجماعت و آنچه از اصحابت از تابعان از قول اصحاب پیامبرخدا(ص) نوشته‌ای مطلع وآگاه ساز : احمدبن حنبل این روایت را برای وی برخواند.[۱]

امینی گوید : خوانندهٔ‌گرامی نیازی ندارد به توضیح ما و بحث در بارهٔ این افسانه و مطالب خنده آور و مایهٔ تأسف آن ! چنانکه احمدبن حنبل را برتر از این میدانیم‌که چنین روایت پوچ و افسانه‌ای را بین خود و خدا حجت‌گرداند و آنرا به خلیفهٔ وقتش تلقین نماید، همچنین بالاتر از این‌که حرف محمدبن عکاشه وروایتش را تصدیق نماید، روایت کسی را که ابن عساکر پس از ذکر این خواب در باره‌اش میگوید: «سعیدبن عمروبردعی میگوید: به ابوزرعة گفتم : محمدبن عکاشهٔ کرمانی؟ سری‌تکان داده‌گفت : اورادیده‌ام و از او حدیث نوشته‌ام ودروغساز است . پرسیدم: خوابی راکه داستان میکند از زبانش نوشته‌ای ؟گفت : آری نوشته‌ام و ادعا میکرد که به اینصورت برای «شبابه» نقل‌کرده‌که : ایمان‌گفتار و کردار است و زیاد وکم میشود . و برای «ابونعیم» بابنشکل : علی سپس عثمان . و افزود کـه وی (یعنی محمدبن عکاشه) بسیار دروغگو است و روایـاتش قـابل نوشتن و ثبت نیست . و مقصودش این بودکه شبابه و ابونعیم‌آن روایت‌را نقل نمیکنند . پرسیدم : محمدبن

۱ ـ «التنبیه والردعلی اهل‌الاهواء والبدع» ، محمدبن‌احمدملطی، ۲۳ .

عکاشه راکجا دیده‌ای ؟ گفت : بامحمدبن رافع که رفیقش بود اینجا آمد وبرای وی مقامی قائل بودم . محمدبن رافع مرا دید و مایل نبود دربارهٔ او چیزی بگوید وبمن گفت : هرگاه سرصحبت را با او بازکنی وضعش برایت روشن خواهد شد . گفتم : چطور است‌که در این زمینه به من تفضلی‌کنی ومرا روشن‌گردانی ... گفت : اولین حدیثی‌که برایم تقریرکرد دروغی بودکه به خدا بست و برپیامبرش (ص) و برعلی‌و براین عباس ... »[1]

حاکم نیشابوری او را درشمارراویان «ضعیف»آورده است ومیگوید : جمعی ازاین راویان‌به جعل روایت پرداخته‌اندوبگمان خویش باینوسیله مردم را به‌کارهای خوب و فضائل خوانده‌اند، مثل ابوعصمه و محمدبن عکاشهٔ‌کرمانی . آنگاه از قول سهل‌بن سری حافظ میگوید : احمد جویباری و محمدبن تمیم ومحمدبن عکاشه بیش از ده هزارحدیث از زبان پیامبرخدا (ص) جعل‌کرده‌اند .[2]

کسی که وضعش چنین باشد و صفات و خصوصیاتش چنان و آن روایتش ، بهیچوجه شایسته نیست افسانه‌هائی را کـه در زمینهٔ اصول اعتقادی و تعالیم دینی میبافد تصدیق‌کنیم. تعجب از فقیه‌مورداعتماد و«ثقه»ای بایدکردکه چنین حرف‌پوچ و مسخره و رسوائی را ثبت میکند و سند قرار میدهد . این ناشی ازعشق‌کورکورانه است و تعصبی‌که صاحبش را به‌گمراهگری‌وفریب توده‌های ساده دل‌خلق میکشاند، و «خدامیداندکه آنها دروغگویند» .

۲ـ بلاذری در«انساب‌الاشراف»روایتی ثبت‌کرده است ازخلف بزارازابوشهاب حناط[3] از خالد حذاء بصری از ابو قلابهٔ بصری ازانس . میگوید : پیامبرخدا (ص)

---

۱ ـ لسان‌المیزان ۲۸۷/۵ .

۲ ـ لسان‌المیزان ۲۸۶/۵ و۲۸۹ ـبرای مزیداطلاع رجوع‌کنید به : جلدپنجم «غدیر»، بحث «یك سلسله راوی دروغساز» .

۳ ـ عبدربه‌بن نافع سکنانی . «ثقه»ای‌که «قوی» نیست و در نقل حدیث دچار توهم و اشتباه میشود .

فرمود: «مهربان‌ترینشان ابوبکر است وسخت‌گیرترینشان درامور دین عمر، تواناترینشان در قرائت قرآن اُبی، راستگوترینشان از سرشرم عثمان ، حلال وحرام شناس ترینشان معاذبن جبل، فریضه‌دان (باگزار) شان زیدبن ثابت، وهرامتی امینی داردوامین این امت ابوعبیدهٔ جراح است .»

این را ابن عساکر در تاریخش با حذف سند ثبت کرده است باین عبارت : «مهربان‌ترین فرد امتم ابوبکر است و سخت‌گیرترینشان در دین خدا عمر، راستگو-ترینشان ازسرشرم عثمان، فریضه‌دان (باگزار) شان زید ، تواناترینشان درقرائت‌قرآن ابی‌بن کعب ...»[1] ودرجای دیگر ازطریق ابوسعیدخدری ثبت‌کرده ومی‌افزاید: عقیلی میگوید : سندهای این روایات «غیرمحفوظ» است ومتن آنها معروف .[2]

امینی گوید : افسانهٔ شگفت انگیز و خنده‌آوری است‌که خلف بزار داستان کرده است‌کسی‌که «ثقه» و امین و عابد و فاضل است و شرابخوار ! ابوجعفر نفیلی میگوید : اگر آن‌آفت شرابخواری دروی نبود از راویان سنت وحدیث شمرده‌میشد. نام وی نزد احمد ـ پیشوای حنبلیان ـ برده میشود ومیگویند : او شراب میخورد! میگوید : خبر این به ما رسیده است ، لکن‌بخدا قسم اوچه شراب بخورد وچه‌شراب نخورد بنظر ما «ثقه» وامین ودرستکار است![3]

همین روایتش‌گواه صادقی است برصحت اطلاعی که به احمد حنبل در بارهٔ خلف بزار رسیده است ، وکسانی‌که آن روایت را از چنین موجودی‌گرفته و ثبت‌و نقل‌کرده‌اند دستخوش مستی هواخواهی و غرض‌ورزی وجانبگیری بوده‌اند .

خطیب‌بغدادی برای پاك نمودن دامن‌آلودهٔ این «ثقهٔ» امین ازپلیدی میگساری نقل قولی آورده است از محمدبن احمدبن رزق از محمدبن حسن‌بن زیاد نقاش .

---

۱ ـ تاریخ ابن‌عساکر ۳۲۵/۱ .

۲ ـ ۱۹۹/۶ .

۳ ـ خودتان در سخنش داوری‌کنید .

میگوید : ادریس‌بن عبدالکریم حداد میگفت : خلف‌بن هشام (بزار) با تاویل (آیات قرآن) شراب مینوشید . روزی خواهرزاده‌اش در حضورش سورهٔ انفال را میخواند . خواند تا رسید به‌آیهٔ « ... تا خدا پلید را از پاکیزه متمایز وجدا سازد ... » آنگاه رو به خلف کرده پرسید : دائی‌جان ! اگر خدا پلیدها را از پاکیزه‌ها متمایز و جدا سازد شراب در ردیف کدامیك قرار خواهدگرفت ؟! خلف سرخویش پائین انداخت و مدتی سرافکنده ماند ، سپس جوابداد : در ردیف پلیدیها ! خواهرزاده‌اش پرسید : آیا راضی میشوی که در شمار مرتکبان پلیدی باشی ؟! گفت : عزیزم ! به خانه برو و هرچه را درآن است برخاك‌بریز. وترك میگساری گفت. آنگاه خداروزه را پیش‌آورد و او روزگار به روزه‌داری گذرانید تا بمرد .[1]

اگر خواب و توهم راست درمیآمد این تبرئه هم درست مینمود، وکاش‌چنین میبود . اگر تبرئه وی معقول میبود و حقیقت میداشت بهتر از عقیده و اظهار امام احمدحنبل بودکه گفته است : چه شراب بخورد و چه‌نخورد «ثقه» و امین ودرستکار است ! زیرا این عقیده و اظهاری است که نه دلیل و برهانی در اثبات آن هست و نه با شرع وعقل ومنطق سازگار است، وخداوندمیفرماید : ای‌کسانی‌که ایمان‌آوردید! هرگاه بدکاری برایتان خبری آورد درباره‌اش بررسی‌وتحقیق کنید...[2]

لکن داستانی‌که خطیب بغدادی برای تبرئه و پاك نمودن دامن خلف بزارنقل کرده قابل اعتبار نیست ، زیرا سند روایتش بعلت وجود «محمدبن‌حسن‌نقاش» باطل و سست است ووی را طلحةبن محمددروغگو خوانده است و دارقطنی پوچ وابوبکر او را متهم به «تدلیس» نموده است و برقانی گفته : همهٔ روایاتش زشت و ناشناخته است و در حضورش از تفسیر او یاد کرده‌اند گفته : در آن هیچ حدیث صحیحی وجود ندارد.

---

۱ ـ تاریخ بغداد .

۲ ـ حجرات ٦ .

اینها همه را خطیب بغدادی خودش نوشته و دانسته است . بنابراین چطور خلف بزار را میتوان تبرئه کرد ؟!

من از کسی که این روایت را جعل کرده سپاسگزارم که نام مولای ما امیرالمؤمنین علی‌بن ابیطالب (ع) را درشمار آن افراد که نام برده نیاورده است، نام اوراکه بلحاظ آن صفات برهمهٔ آنها برتری دارد و شخصیت والایش برتراز آن است که در ردیف آنها ذکر شود یاکسی در کنارش نام برده شود چنانکه فضائلش چندان عظیم و عالی است که در کنارش نمیسزد از فضیلت دیگری یادآید .

نمیخواهیم در اینجا به بررسی متن روایت واوصافی که برای آنعده ذکر شده بپردازیم، چه نیازی به‌تحلیل وبررسی ونقد نمی‌بینیم. براین‌که ابوبکر مهربان‌ترین فرد امت است چنددلیل قاطع معروف کفایت میکند، مثلااین‌که «فجائه» رابدستورش آتش زده‌اند و از اجرای قانون کیفراسلام در مورد خالدبن ولید ـ که جنایتی درحق قبیله بنی‌حنیفه مرتکب گشته و جنایت ننگینی درحق مالك‌بن نویره و همسرش [۱] ـ خودداری کرده است یا به اقامهٔ دعوای صدیقهٔ طاهره فاطمهٔ زهراء ـ سلام‌الله علیها ـ بی‌اعتنائی کرده و نه تنها حقش رانپرداخته بلکه نخواسته اورا باراه حلی که برایش وجود داشته راضی وخشنودگرداند . چه درصورتی هم که فتاوای باطل آن جماعت را ندیده بگیریم و نیز روایت دروغینی راکه پیامبران را بی‌میراث مالی میانگارد و با آیاتی که در بارهٔ ارث بطورکلی و میراث پیامبران خصوصاً هست منافات دارد ـ و نیز این را ندیده انگاریم که فاطمه و پسر عمویش علی (ع) از آنچه ابوبکر بتنهائی نقل میکرده بی‌اطلاع نبوده‌اند و امیرالمؤمنین علی (ع) برجسته‌ترین قاضی امت و دروازهٔ شهر علم پیامبر (ص) بوده است و فاطمه جگر گوشهٔ پیامبر (ص) وحضرتش هیچ از فیض علم خویش و آموختن علم حقوق اسلامی بـه دخترش دریـغ نداشته و

---

۱ ـ رجوع کنید به : جلدهفتم .

میدانسته که در آینده علیه بعضی ازاصحابش که بر«فدك» دست میاندازند اقامهٔ دعوا خواهدکرد و حق و میراثش را به او نمیدهند و مبارزهٔ سیاسی و فکری و کشمکش حقوقی میانشان رخ خواهد داد و انشعابی در امت بوجود خواهد آمد که تا قیامت ادامه مییابد، وبراساس این اطلاع قبلی برپیامبر (ص) لازم بوده‌که راجع به‌میراث خویش پیش از ابوبکر به دخترش و به دامادش تعلیم دهد . آری، اگر اینها همه را ندیده بگیریم باز راه حلی را در برابر ابوبکرگشاده می‌بینیم که اتخاذ نکرده است. آیا وی نمیتوانست برای جلوگیری از انشعاب امت و اختلاف وگستاخی بدخواهان نسبت به‌خاندان نبوت،«فدك» را ـ گرچه ملك عموم و تحت اختیاردولت میدانسته به اختیار فاطمه (ع) درآورد همانطورکه بعدها عمر به میراث‌بران پیامبر (ص) باز گرداندش یا چنانکه عثمان به تیول مروان در آورد یا معاویه به تیول مشترك سه نفر : مروان‌بن‌حکم، عمروبن‌عثمان، و یزیدبن معاویه، وبالاخره در دوره‌ای حکام‌در همین «فدك» ودر املاك دولتی تصرف مالکانه داشتند .[1]

دربارهٔ «مهربانی» ورحمدلی ابوبکر ـ که درآن‌روایت دروغین وجعلی برایش ادعاگشته ـ از فاطمه باید پرسیدکه «صدیقه» و بسیار راستگو است آن‌روزکه‌گریان بدر شد و با همهٔ قدرتش بانگ برآوردکه‌آه، پدرم! ای پیامبرخدا ! پس از توچه‌ها که نکشیدیم ازدست پسرخطاب وپسرابی‌قحافه![2] از او باید پرسید آنروزکه باجمعی از زنان خانواده‌اش از خانه بیرون شد وبشیوهٔ پدرش راه رفتن‌گرفت تابه‌مقرابوبکر که با جمعیتی از مهاجران وانصار ودیگران بود رسید و در برابرش ایستاد وسپس شیونی‌سردادکه‌آنجماعت‌رابناگهان‌به‌گریه وفغان‌آوردومجلس را بلرزه درانداخت.[3] و از او آنروزکه‌به ابوبکرگفت: بخدا بعد ازهرنمازی‌که میگزارم ترا نفرین میکنم!

---

۱ ـ رجوع کنید به : جلدهفتم .

۲ ـ ر ك : جلدهفتم .

۳ ـ همانجا .

و آنروزکه درمیگذشت و ازابوبکر آزرده خاطر بود . و فاطمه همان است‌که خدای جلیل در آیهٔ تطهیر منزهش دانسته وپاکش خوانده است و از پدرش درباره‌اش‌این سخن به صحت پیوسته‌که وفاطمه پارهٔ تن من است، بنابراین هرکه اورا به خشم‌آرد مرا بخشم آورده باشد و آنچه او را بیازارد مرا آزرده است وآنچه اورا به‌خشم‌آرد مرابخشم میآورد » [1] وفرموده : « فاطمه قلب و روح من است که در اندرونم قرار دارد ، بنابراین هرکه اورا اذیت‌کند قطعاً مرا اذیت‌کرده است» [2] و « خدابخاطرخشم فاطمه بخشم میآید وبخاطر خشنودیش خشنود میگردد .» [3]

در بارهٔ «مهربانی» و رحمدلی ابوبکر باید ازامیرالمؤمنین‌علی‌بن‌ابیطالب(ع) ـ‌که بزرگترین صدیق وراستگو است ـ پرسید، آنروزکه وی را مثل شتر مهار شده برای بیعت‌گرفتن میکشیدند برای بیعتی‌که‌آثار منحوس آن برسرتاسر تاریخ جامعهٔ اسلامی دویده است و در دل توده‌ها بذرگناه و تفرقه‌بوئی پاشیده و سبب گشته که سلمان خشونت ببیند ومقدادطردگردد و ابوذر تبعید شود و شکم عمار بدرد وتعالیم قرآن دگرگونه فهمیده و تبلیغ شود واحکام اسلام متروك و بجایش دیگری اختیار گردد و درآمد خمس به‌کیسهٔ غارتگران و آزاد شدگان فتح مکه بریزد و زادهٔ آنها که پیامبر (ص) لعنتشان‌کرده برجان ومال وناموس خلق مسلط شوند وحلال به‌حرام در آمیزد و ایمان ودینداری خوار وناچیز شمرده باشد وکعبه ویران‌گردد ودرجنگ «حره» برمدینه ـ‌که سرای هجرت پیامبر و مؤمنان‌است ـ حملهٔ نظامی رود و دختران مهاجران و انصار اسیر بی‌ناموسان‌هرزه شوند ومورد تجاوز قرارگیرند و لباس‌ننگ در پوشند و به جلادان اجازه‌داده شود تاباکمترین شبهه دست به قتل دودمان پیامبر (ص) برند و ریشهٔ نسلش‌برکنند وشاخسار شجرهٔ پاکش بشکنند وعائله‌اش به‌اسارت گیرند و یارانش را بکشند و منبرش در همشکنند و دینش را از خلق بپوشانند و برمشعل فروزان نام ویادش خاك فروپاشند... اناالله وانااليه راجعون !

---

۱ و ۲ و ۳ ـ همان .

دربارهٔ مهربانیش بایستی از امیرالمؤمنین علی (ع) پرسیدآن هنگام کـه به مزار برادرش ـ پیامبر خدا (ص) ـ پناه برد و گـریان میگفت : ای بـرادر مادریم ! اینجماعت مرا ناتوان وخوار ساختند و نزدیك بود مرا بکشند .[۱]

اینها و امثالش دلائلی هستند قاطع و روشنگر براین‌که ابوبکر «مهربان‌ترین فرد امت» است !

راجع به این‌که عمر در امور دین سخت‌گیرترین فرد امت باشد، روشن است که سختگیری در امور دین به خشونت و بدزبانی و قلدری نیست بلکه به‌جدیت در تطبیق قرآن وسنت واجرای احکام آن است ورفتاربموجب آن ، ومیدانیم که‌آنمرد چه بسیار ازآن‌تخلف ورزیده وسرپیچیده و پشت‌سرافکنده است و به رأی ودلخواه خویش که بخلاف حکم خدا و سنت پیامبر بوده عمل‌کرده است ، بگذریم ازمواردی کـه حکم خدا و پیامبر (ص) را نمیدانسته و تخلفاتش از روی نادانی و بی‌اطلاعی بوده است . خشونت و سختگیری بـدون علم و از روی نادانی چه ارزشی دارد ؟ ! کسی‌که تعالیم و احکام اساسی دین را زیر پـا میگذارد پـا فشاری و سختگیریش در موارد جزئی و فرعی چه اهمیتی میتواند داشته باشد ؟! سختگیری و شدت عمل‌کسی که از سنن و روبهٔ مشهود و ثابت اسلام منحرف میشود و راه خود سری میرود ؟ ! دگربار بحثی راکه درجلدششم زیرعنوان«روایات نادر در مقدار دانش عمر» داشتیم به خاطر آورید تا شواهد زنده‌ای از این خصوصیت عمر در برابرتان قرار گیرد ، و آنگاه حقیقت امرش هرچه روشن‌تر نماید.

برای این مطلب که عثمان راستگوترین فرد امت از سرشرم و حیا بوده است جلد هشتم و نهم «غدیر» دلالت‌کافی دارد و هرصفحهٔ آن آیتی و برهانی ازآن‌صفت و خصوصیت وی است ، و علاوه برآنها بحثی که در همین جلد در « شرم و حیای عثمان»کردیم .

---

۱ ـ رك : جلد هفتم ـ آیه‌ای است زبانحال هارون خطاب به‌موسی (ع) .

راجع به آن سه نفر دیگر ، بحث نمیکنیم ، چه مسایهٔ ضایع شدن وقت است وسرگرم شدن و نرسیدن‌به آنچه بیشتر اهمیت دارد. وهرکس‌کتاب «غدیر» رامطالعه کرده و رسیده باشد میداندکه داناترین فرد امت و دینشناس‌ترین و فریضه گزارترین و امینش‌کیست، ومیداندکه اوغیراز اینها و دیگری است ، وساحت امت را باچنین موجوداتی نمیآلاید و دربارهٔ اوآن نگرانی‌که پیامبراکرم در بارهٔ امتش‌داشت نیست آنجاکه فرمود: «دربارهٔ امتم بعد ازخودم از گمراهگری خواهشهای درونی، وپیروی شهوات ، و غفلت‌کردن پس از شناختن ودرك، بیمناکم». [۱]

۳ ـ در «صحیح» بخاری، فصل «مناقب» این‌روایت ثبت است: محمدبن‌حنیفه میگوید: ازپدرم پرسیدم: بهترین فرد پس از رسولخدا (ص) کیست ؟گفت: ابوبکر. پرسیدم : پس از وی‌که ؟گفت : بعدعمر . از ترس اینکه بگوید بعد از او عثمان ، پرسیدم : سپس تو ؟گفت : من فقط یکتن از مسلمانان هستم [۲]

این را خطیب بغدادی‌درتاریخش باین عبارت آورده است : میگوید : گفتم: ای پدر ! بهترین فرد پس از رسولخدا (ص) کیست ؟گفت : پسرم ! مگر نمیدانی ؟! گفتم : نه . گفت : ابوبکر . پرسیدم : پس از وی‌که ؟گفت : پسرم! مگرنمیدانی؟! گفتم : نه . گفت: بعد عمر . آنگاه پیشدستی‌کرده‌گفتم : پدرم ! بعداز او تو و تو سومین نفری . گفت : پسرم! پدرت یکتن ازمسلمانان است ، وهمان حقوق وتکالیفی را داردکه ایشان دارند. [۳]

امینی گوید: این اولین لغزش وخطای «بخاری» نیست، واو از اینها بسیار دارد . هرکس نظریه و عقیدهٔ امیرالمؤمنین علی‌بن ابیطالب را در بارهٔ سه‌حاکم‌پیش از وی بداند و این را که بارها و در مناسبتهای متعدد اعلام داشته و مشروحاً بیان

---

۱ ـ اسدالغابة ۱۰۸/۱ .

۲ ـ ۲۴۹/۵ .

۳ ـ ۴۳۲/۱۳ .

کرده است شکی برایش نمیماند در این‌که آنچه را بااینگونه روایات دروغین‌به‌وی نسبت داده‌اند بهتانی سهمگین است .

تازه محمدبن حنفیه‌کسی نیست‌که‌پدرش را نشناسد یا نظریهٔ پدرش رادربارهٔ آن سه نفر و دار ودسته‌شان پس از آنهمه تصریحات و اعلانات نداند تا بیاید و از پدرش در بارهٔ آنها بپرسد و به سومین نفرکه برسد بترسد پدرش نام عثمان را ببرد عثمانی راکه خوب میشناسد و میداند یکی ازسی نفر از خانواده ابوالعاص است‌که حدیث صحیحی‌ازپیامبر (ص) در بارهٔ آنهاهست‌که میفرماید : « هنگامی‌که‌فرزندان ابوالعاص (یعنی‌نسلش) به سی مرد برسندمال خدا را بانحصار درآورده دست‌بدست خویش میگردانند و بندگان خدا را برده میگردانند ودینش راخشدار».[1]

پس‌چراامیرالمؤمنین این عقیده‌اش‌را روزکشته شدن‌عثمان به‌پسرش محمدبن حنفیه نگفت آنروزکه چون آهنگ خانهٔ عثمان‌کرد محمدبن حنفیه دستش راگرفت و مانع رفتنش‌گشت ؟![2]

محمدبن حنفیه برتر ازآن است‌که ندانسته باشد جدش پیامبرگرامی (ص)در حق پدرش چه گفته است و فرموده : « او (یعنی علی ع) بهترین فرد روی زمین است و بهترین انسان ، و او بهترین کسی‌است‌که برجای‌میگذارم‌پس از خویش، واو بهترین مردم و بهترین مرد است ویکی از دو مایهٔ خیر».[3] محمدبن حنفیه‌کسی‌است که شاعرش درحضورش این شعر را میسراید :

تو پسر بهترین فرد مردم پس از پیامبری

فرزند علی! راه‌پوی که‌نیست‌همتای‌علی![4]

---

۱ - رك : جلدهشتم .

۲ - انساب‌الاشراف ۹٤/۵ .

۳ - رك : جلددوم .

٤ - طبقات ابن‌سعد ۷۹/۵ .

چگونه میتوان چنین پندار وافسانه‌ای را به‌علی(ع) نسبت داد درحالیکه از چندین طریق روائی به اطلاع ما رسیده‌که میفرماید : «پیامبرخدا (ص) درحالیکه به سینه‌ام تکیه زده بود به من فرمود : هان ای علی ! آیا فرمایش خدای متعال را شنیده‌ای‌که «کسانی‌که ایمان آوردند و کارهای پسندیده‌کردند ایشان بهترین افراد روی زمینند»؟ آنان توئی وشیعه‌ات». جابربن‌عبدالله انصاری نیز میگوید : «اصحاب پیامبر (ص) وقتی علی (ع) حاضر میشد میگفتند : بهترین فرد روی زمین آمد» . این را در جلد دوم «غدیر» نوشتیم و علاوه برمآخذ و مصادری‌که درآنجا ذکر شد ابن‌ابی‌حاتم درتفسیرش‌ثبت‌کرده است. وسیوطی‌درکتاب«اللئالی‌المنثورة» مینویسد: ابن‌ابی‌حاتم پایبند این است‌که در تفسیرش صحیح‌ترین روایات را بیاورد و در همهٔ تفسیرش بتحقیق یك روایت جعلی نیاورده است .[۱]

امیرالمؤمنین اگر ابوبکر را بهترین فرد مردم میدانست چرا از بیعت کردن با او تا فاطمهٔ زهرا ـ سلام‌الله‌علیها ـ زنده بود خودداری‌کرد ؟! و بنا به‌روایتی‌که خود بخاری ثبت‌کرده‌خودداری‌علی(ع) دردورهٔ حیات فاطمه (ع)نزدمردم مقبولیتی داشته است ، ودر این‌خودداری، بنی‌هاشم و دیگر معاریف و متنفذین امت ومشاهیر اصحاب با وی همداستان بوده‌اند . آیادرمیان ایشان‌کسی یافت‌نمیشده‌که این‌منزلت ابوبکر را درك‌کرده‌وشناخته باشد تاآنان رابه‌ترك موضع مخالف برانگیخته به‌بیعت وادارد ؟! یا چراامیرالمؤمنین‌علی (ع) فاطمهٔ زهرارا برستوری نشانده شبهابه‌انجمن انصار میبرد تا از ایشان علیه «بهترین انسان» استمداد نماید ؟![۲] وچرا در «سقیفه» طرفداران ابوبکر و مبلغانش‌هیچ اشاره‌ای‌به این‌که او «بهترین‌انسان» است ننمودند و نه در اجتماعات و مناسبتهای پس از « سقیفه » ، وهمه جا حرفشان این بود که او پیشقدم و سالخورده است و یار پیامبر (ص) درغار، واین حرف را باتهدید وارعاب

---

۱ ـ ۱۲/۱ .

۲ ـ الامامة والسیاسة ۱۲/۱ .

میآمیختند ؟! وآیا آن سخن را باندیشه در نیافتند یا چیزی به ایشان ابلاغ گشته که به اجداد پیشینی آنان نرسیده است؟! » [1]

گرفتیم که اصحاب آنروز منزلت ابوبکر را نشناختند و به علو مقامش پی نبردند ، چرا امیرالمؤمنین (ع) به آنها تذکر نداده وآگاهشان نساخت و به‌آنها ـ که در میانشان پیروانی مطیع‌تر و پی‌روتر از سایهٔ خویش داشت ـ دستور نداد از ابوبکر پیروی نمایند تا با اینکار ریشهٔ‌آشوب واختلاف داخلی را برکند ومسلمانان را به وحدت آرد ومجال حرکات زیانبار را از میان بردارد ؟!

در حقیقت ، امیرالمؤمنین علی‌بن‌ابیطالب (ع) منزه است از این حرفها ، و مبرا است از تهمتی‌که در این روایت دروغین به وی زده شده است . هیچگاه چنین سخنی نگفته و چنین مقام و منزلتی برای ابوبکر و عمر و عثمان قائل نگشته بلکه همواره نظری برخلاف این اظهار و اعلام داشته و عقیدهٔ خویش را در بارهٔ آنها از فراز منبر و در میان دهها هزار تن باز نموده و بشرح آورده است ، و ما قسمتی از فرمایشات‌گهربارش را دراین زمینه ثبت‌کردیم .

در اینجا در مقام اثبات این‌که علی (ع) پس از پیامبراکرم (ص) بهترین و برترین انسان است نیستیم ، هرگز، بهیچوجه ! و نه در صدد این‌که برتری وجهات فضیلت و تفوقش را برحکام سه‌گانه و امثال آنها باز نمائیم . فقط دوست میداریم، و براستی دلبسته‌ایم‌که برای این انسان‌کامل در افکارعمومی جامعهٔ اسلامی مقام یك فرد مسلمان را ثابت نمائیم و برسراین مقام علی (ع) ـ بمثابهٔ یك فرد مسلمان ـ باآنجماعت همداستان و متحدالعقیده شویم ! « خدایا ! از تو پوزش می‌طلبم و سرانجاممان آستان تو است ! » [2]

آنجماعت بعد از این که باور داشته و راست پنداشتند که علی (ع) گفته :

---

۱ ـ آیهٔ شریفه‌ای است .

۲ ـ آیهٔ شریفه .

« من فقط یکتن از مسلمانان هستم » یا به پسرش گفته : « پسرم ! پدرت یکتن از مسلمانان است و همان حقوق و تکالیفی را داردکه ایشان دارند » چه خوش بودکه او را « یکتن از مسلمانان » میشمردند و برایش همان حقوقی را قائل میبودند که هر فرد مسلمان دارد ودر باره‌اش احکامی را جاری میساختندکه‌برهرمسلمان ومؤمن جاری است . حتی بابن اندازه هم خوب بودکه نظر عثمان را در باره‌اش میداشتندو مروان‌بن حکم را ـ کسی که پیامبر (ص) او را لعنت شده و پسر لعنت شده خوانده است ـ برتر از اونمیشمردند . بالاتر از اینها ،کاش او را درطرازفرومایه‌ترین‌اعراب بیابانگرد و بی‌فرهنگ ، یا پست‌ترین طبقهٔ اصحاب ساقط و کم مایه میدانستند ... کاش ! ولی دریغ‌که چنین هم نکرده‌اند !

شما را بخدا بگوئید غیر از علی (ع) کدام مسلمان والامقام یا عادی یا آن که فروترین مقام را در جامعه دارد برسر هیجده هزار منبر لعنت فرستاده و دشنام گفته‌اند و هیچ‌کس لب به دفاعش نگشوده است ؟!

شما را بخدا بگوئیدغیراز علی(ع) ـ سروردودمان پاك رسالت ـ کدام‌مسلمان مقتدر و صاحبمنصب یا بازاری و عادی بوده که قانون بگزارد برای دشنامش در هرنماز جمعه و جماعتی‌که درتمام شهرهای عمدهٔ‌کشور اسلامی برگزار میشود وتمام سخنرانی‌ها وکنفرانسها را بابدگوئیش ختم‌کنند، و هرکه را از این دستور و قانون سر باز زندتبعیدوآواره‌سازند ؟! جنیدبن‌عبدالرحمن‌بن عمرو میگوید : از«حوران»[1] به دمشق آمدم تا حقوقم را بگیرم . نماز جمعه را خواندم وبعد از در مسجدخواستم بیرون آیم‌که دیدم شیخی بنام ابوشیبة القاص(داستانگو) در آنجابرای مردم‌داستان تاریخی میگوید . سخن از عذاب میگفت بیمناك میشدیم و از سختی کیفر میگفت گریان میگشتیم . وقتی داستانش را بپایان بردگفت : مجلس خویش با دشنام دادن به ابوتراب پایان دهید . آنها هم ابوتراب رادشنام‌گفتند . روبه‌کسی که سمت‌راستم

---

۱ ـ منطقه‌ای در سوریه است ٠

نشسته بود گردانده پرسیدم : ابوتراب کیست ؟ گفت : علی‌بن ابیطالب پسر عموی پیامبرخدا و دامادش‌ونخستین‌مردی‌که اسلام‌آورد و پدر حسن وحسین ... ابن‌عساکر پس از نوشتن این واقعه میگوید : جنید این کار را تقبیح کرد و سیلی‌یی برصورت آنمرد نواخت ، و او به هشام‌بن عبدالملك شکایت برد ووی جنید را به «سند»تبعید کرد ودرآنجا بحال‌تبعیدبود تا بمرد.[1]

شمارا بخدابگوئیدکدامین‌گرامی‌ومحبوب پیامبرعزیزمان‌غیرازاین‌گرامی‌ترین فداکار راه دین چنین موردپرخاش و ناراحتی قرارگرفته و چندان بـراو ناگواری و سختی‌باربده‌اندکه به تنگ‌آمده وازززندگی دلسردگشته و در حالی شکیبائی ورزیده که خاشاك دردیده نگهداشته‌واستخوان درگلو، و نگریسته‌که میراثش ـ اسلام‌گرامی وگرانقدرش ـ به‌غارت وچپاول میرود ؟!

شما رابخدابگوئیدکدام‌صحابی غیرازعلی (ع) بوده‌که پنداشته‌اندکارحکومت برامت محمد(ص) جزبادشنامش‌راست و برقرار نیاید؟! به مروان‌بن حکم میگویند: چرا علی (ع) را برفراز منبر دشنام میدهید ؟! صریحاً میگوید : در حقیقت ، کار ما جز باینوسیله استوار نمیگردد ! [2]

شما را بخدا ببینیدکدام موحد خداشناس جزعلی (ع) بوده‌که دربیعت خلیفهٔ مسلمانان ـ بیعتی‌که پیمان با خدا و پیامبر او است ـ بیزاری جستن از وی را جزو مواد بیعت قرار دهند و از شرایطش ؟ ! میدانیم معاویه بیزاری جستن ازعلی (ع)را شرط بیعت باخویش قرار داده است [3]

یاکدام انسان هست‌که بردن نامش برای‌کسی‌گران آید و دشوار نماید جزعلی (ع) ؟ !این عائشه است‌که دلش بار نمیدهد نام او را بخوبی یاد نماید یا دل خویش

---

۱ ـ تاریخ ابن‌عساکر ۴۰۷/۳ .

۲ ـ الصواعق‌المحرقة، ابن‌حجر، ۳۳ .

۳ ـ البیان والتبیین ، جاحظ ۸۵/۳ .

ازبد خواهیش بپیراید.[1] معاویه یا عبدالملك‌بن مروان، یا هردو به ابن‌عباس دستور میدهند اسم ولقب‌پسرش راکه علی نام داشته تغییر دهد.[2] وعلی‌بن جهم سلمی‌پدرش را بد میگفته‌که چرا اسمش را علی‌گذاشته است.[3]

شمارا بخدا بگوئیدکدام مسلمان نیکوکارو راسترو غیر ازنخستین مسلمان- علی (ع) - بوده‌که دشمنانش را ،کسانی را که به او دشنام داده و بد گفته و لعنت فرستاده و به خصومتش‌کمر بسته و خوار گذاشته و کشته باشند تبرئه نمایند و در تبرئه و توجیه‌کارشان بگویند آنها مجتهد و صاحب تفسیر و استنباط خاص خویش بوده‌اند و بهمین جهت مستحق هیچگونه انزجار و اهانت وکیفری نیستند ؟!

بگوئیدکدامیك از فرزندان اسلام غیراز زاده‌کعبه ، پسر فاطمه بوده است که شیعه و پیروان و خاندان و دوستدارانش را در جامعه سزاوار دشنام بدانند ومستحق لعنت و قتل و اسارت و زدن وشکنجه و اهانت و حبس در سیاهچالها وزندانها، و باآنان بدترین رفتارها را بکنند و دنیا را با همهٔ فراخیش برآنان تنگ‌گیرند ؟!

نهایت حقکشی و بی‌انصافی این است‌که «ابن‌حجر» از موجودی مثل‌حکم‌بن- ابی‌العاص - لعنت شده و تبعیدی پیامبر (ص) - باستناد صحابی بودنش دفاع‌کند و اجازه ندهدکسی اورا بخاطر زشتکاری وگناه وجرائمش بد بگوید و محکوم سازد.[4] گستاخی در پایمال‌کردن حق این است‌که « ابن‌حزم » از عبدالرحمن‌بن ملجم - قاتل امیرالمؤمنین‌علی (ع) - باستناد این حرف پوچ دفاع‌کندکه او مجتهدی بوده‌که در

---

۱ - رك : همین جلد .

۲ - تاریخ‌طبری ۲۳۰/۸- حلیة‌الاولیاء ۲۰۷/۳ - الکامل ، مبرد ۱۵۷/۲ - عقدالفرید ۲۸٦/۳- تاریخ الکامل ابن‌اثیر ۷۸/۵- تاریخ ابن‌خلکان۳۵۰/۱ - تهذیب‌التهذیب ۳۵۸/۷ - شذرات الذهب ۱٤۸/۱ .

۳ - لسان المیزان ۲۱۰/٤ .

٤ - رك : جلد هشتم .

استنباط حکم به اشتباه رفته است، وبهمین جهت اهانت و دشنام به عبدالرحمن‌بن ملجم را جایز ندانند.[۱] حقکشی تبهکارانه‌دفاعی‌است که قاضی حسین شافعی‌ازعمران‌بن حطان ـ مدح‌کنندهٔ ابن ملجم ـ مینماید، از کسی که در ستایش قاتل امیرالمؤمنین علی‌بن ابیطالب (ع) چنین میسراید :

به به ! به ضربه ای‌که مرد پرهیزگاری زدوهیچ مقصودی

جز این نداشت‌که خشنودی خدای متعال را بدست آرد

چون گاه به یادش می‌افتم می بینم

درمیزان خدا ازهمهٔموجودات‌روی‌زمین‌پرثواب‌تراست

قاضی حسین‌شافعی میگوید: چون‌عمران‌بن حطان، صحابی بوده لعنت‌کردنش جایز نیست.[۲] و نمیداند ابن‌حطان صحابی نبوده و مدتها پس از پیامبر (ص) متولد گشته وازرؤسای خوارج است‌که پیامبراکرم(ص) قیام تجاوزکارانهٔ‌آنهاراپیشگوئی وخودشان را لعنت فرستاده است .

حقکشی‌دردناك این‌است که‌دامن پلید معاویه رااز‌آلایش رباخواری ومیگساری وجنایات وتبهکاریهایش‌وکشتن هزاران تن‌ازمردان صالح وپاکدامن امت‌محمد(ص) با یك حرف و این‌که «مجتهدی خطاکار بوده‌است» میخواهند پاك نمایند.[۳] واین‌که جرائم‌یزید‌ـ مجسمهٔ‌میگساری‌وتبهکاری ـ راندیده انگاشته وبرای‌جنایات‌کفرآمیزش عذر وبهانه بتراشند وبا این حرف‌که او « امامی دچار اشتباه بوده است» ازتکفیر و لعنش جلوگیرند و او را مسلمانی بشمارندکه هنوزکفرش به ثبوت نرسیده‌است![۴]

و از اینگونه پشتیبانی‌ها و مدافعات از آن قماش تبهکاران‌کافر مسلك و در

---

۱ ـ رك : جلداول .

۲ ـ اصابه ۱۷۹/۳ .

۳ ـ الفصل ، ابن‌حزم ۸۹/٤ ـ تاریخ ابن‌کثیر ۲۷۹/۷ .

٤ ـ تاریخ ابن‌کثیر ۲۲۳/۸ ـ ۹/۱۳ .

همانحال نسبت به پیشوای عالیقدر مؤمنان ومولای متقیان، دوستدار خدا ودوستدار پیامبرش توده‌هائی ازعوام وبدرایان جسارتها نموده‌اندوحتی خویشاوندان ودوستان و پیروانش را از توطئه و آزار و اهانت وکشتن وبستن مصون نداشته‌اند درحالیکه وی حداقل بمثابهٔ یك مسلمان از حقوق معنوی و احتراماتی که شایستهٔ هر مسلمان است برخوردار بوده وبایستی پاسش‌رانگهداشته وازاهانت وآزارش پرهیزمینمودند. کاش آنجماعت این حرف منسوب به حضرتش راکه « من فقط یکتن از مسلمانانم» ـ گرچه ساختگی و جعلی است ـ از «بخاری» و «خطیب» خودشان گرفته و درحق وی بموجب آن عمل کرده بودند... لکن دریغ ودرد... اما افسوس ...

از اینهاگذشته، چگونه این حرف را به‌حضرتش نسبت میدهند وبا چه جرأت وجسارتی ! درحالیکه میدانیم‌پیامبراکرم (ص)به دخترش صدیقهٔ طاهره فاطمهٔ زهراـ سلام‌الله‌علیها ـمیفرماید: « همسرت‌بهترین فردأمت من‌است‌وداناترین‌وبردبارترینشان و از همه پیشقدم‌تر در ایمان به‌اسلام »!؟ [1]

و میفرماید : « علی بهترین کسی است‌که پس ازخویش برجا نهاده‌ام» .

و « بهترین مردتان علی‌بن‌ابیطالب است وبهترین زنتان فاطمه دخترمحمد».

و « علی بهترین انسان است ، و هرکه این را نپذیرد قطعاً کافرگشته است» .

و « هرکس معتقد و معترف نباشدکه علی بهترین انسان است قطعاً کافرگشته است » .

و خطاب به فاطمه (ع) : «خدا به مردم روی زمین توجه نموده پدرت را از میانشان به پیامبری برگزید، ودگر باره توجه نموده همسرت را برگزید» .

و نیز به او : «خدا از مردم روی زمین دو مرد را برگزید یکی از آندو پدر تو است و دیگری همسرتو» . [2]

---

۱ ـ رك : جلدسوم .

۲ ـ رك : جلدسوم .

نمیدانم چطور ممکن است چنین سخنی از حضرتش دائر بر برتری ابوبکر و عمر وعثمان شنیده شوددرحالیکه بتصریح قرآن پیامبرخدا (ص) او را خود خویشتن خوانده است و پروردگار باآیهٔ تطهیر او را پـاك و منزه شمرده و ولایت خویش در نص صریح از قرآن مجید با ولایت پیامبرش و ولایت علی (ع) مقرون ساخته است و پیامبر (ص)برایش منزلتی نسبت‌به خویش قائل گشته درست‌همان‌که هارون نسبت به موسی داشته باستثنای مقام نبوت ، و او را بهنگام عقـد پیمان برادری براساس همسانی در ملکات و روحیات به برادری خویشتن اختیار نموده است . درصورتیکه درمیان امت‌کسی برتراز علی (ع) وجود میداشت چگونه این امورانجام شدنی‌بود؟! اگر در میان امت‌کسی برتر از علی(ع) میبود این مقام و منزلت‌که به علی(ع)تعلق گرفته به وی تعلق میگرفت و علی (ع) از آنهمه بی‌نصیب میماند . هرگاه در میان امت‌کسی برتر از علی (ع) میبود دیگر امکان نداشت امیرالمؤمنین علی(ع) بیش‌از همهٔ خلق مورد محبت‌خدا وپیامبرش باشد، حال‌آن‌که مسلم است و به صحت‌پیوسته که پیامبر (ص) در حدیث مشهور «پرندهٔ بریان» فرمود : « خدایا ! آن شخصی‌راکه از میان خلقت بیش از همه دوست میداری برسان تا با من بخورد . و علی (ع) در رسید .[1]» واین حدیثش به‌عائشه «صحیح» شمرده شده‌که فرمود : «دوست‌داشتنی‌ترین مردبرایم‌علی است وگرامی‌ترین وعزیزترین» بنابراین پاس حقش را بدار و وجودش را گرامی شمار » ، و نیز این فرمایشش : « از مردان دوست داشتنی ترینشان برایم علی است» و « علی دوست داشتنی‌ترینشان برای من است و دوست داشتنی‌ترینشان برای خدا » . همچنین عائشه‌گفته است : « بخدا ندیده‌ام بـرای پیامبرکسی از علی دوست داشتنی‌تر باشد » و «بریده» و«ابی»گفته‌اند : « برای پیامبرخدا (ص) دوست‌داشتنی‌ترین فرد از زنان فاطمه بود واز مردان علی » .[2]

---

۱ ـ بزودی خواهد آمد .

۲ ـ رك : جلد سوم .

بعلاوه فاطمهٔ صدیقه چه می‌اندیشید که بهنگام درگذشتش از ابوبکر و عمر ـ که بهترین افراد بشر بوده‌اند ـ دلگیر و آزرده بود ؟! چه می‌اندیشید آندم که گریان به مزار پدرش پناه برده فغان و فریاد برآورد که «آه پدرم! ای پیامبر خدا ! پس‌ازتو چه‌ها از پسر خطاب و پسر ابوقحافه کشیدیم! » ؟ روی چه حسابی به این دو بهترین فرد بشر میگفت : « من خدا و فرشتگانش راگواه میگیرم که شما دو نفر مرا به‌خشم آورده‌اید و خشنودم نساخته‌اید، و هرگاه پیامبر را ببینم از شما به او شکایت‌خواهم برد » ؟! شکوهٔ جگر خراشی که هنوز درگوش‌تاریخ و تاریخ دانان طنین اندازاست .

چرا وصیت کرد شبانه به خاک سپرده شود وابوبکر براو نماز نگزارد و آن «دو بهترین فرد بشر» درکفن و دفن وتشییع جنازه‌اش شرکت ننمایند ؟! وصیت مشهوری که در انجمنهای تاریخی موردبحث وتدقیق است وعظمت واقعیتش برذهن و قلم مورخان اعمال قدرت مینماید[1] !

آری، سبب همهٔ اینها آن است که صدیقهٔ طاهره ـ فاطمهٔ‌زهرا سلام‌الله‌علیها ـ مانند پسر عمو و همسر ارجمندش هیچ از آن بهتان ـ که در آن روایت دروغین و جعلی‌آمده ـ خبرنداشته است، زیرا وجود نداشته .

کسانی که‌جلد ششم‌وهفتم «غدیر» را مطالعه کرده‌اند شاید بیش ازاین‌برماهیت افسانه‌ای که میگوید ابوبکر و عمر بهترین افراد بشرند آگاهی داشته باشند .

یقین داریم برای هرمحقق‌آزاده وخوانندهٔ درست‌رائی پس ازمطالعه ودریافت مطالب و بحثهای پنج جلد اخیر « غدیر » هیچ تردید یا ابهامی در این باقی نمیماند که راویان افسانه‌های ساختگی و معتقدان چنان اباطیلی ـ که کورکورانه و بی‌تفکر بدان چسبیده‌اند ـ کسانی هستند که در فضیلت سازی برای مرادخویش بس زیاده‌روی نموده و پا از حدعقل و دین و ادب‌بیرون پرانده‌اند ، وبهمین روی سخنشان ظالمانه و شرک‌آلود و بهتان‌گشته است . وجماعتی از آنها حق و حقیقت را دانسته و عمداً

---

۱ ـ رك : جلد هفتم .

کتمان کرده‌اند . و بدینسان کسانی که ستم نمودند(و شرک ورزیدند) سخن وعقیده‌ای جز آنچه به آنان گفته شد برگفتند . پس چه کسی ستمکارتر از آن است که علیه خدا دروغ گفت وراست را چون دررسید دروغ انگاشت ؟! بنابراین ، روی از آنها برتاب و وداع گوی . آنگاه بزودی درخواهند یافت.»[1]

آخرین سخن این که سپاس، خدای ، پروردگار جهانیان راست .

• • •

پایان ترجمهٔ جلد نهم عربی



۱ ـ آیات شریفه .

فهرست مندرجات

شماره	موضوع	صفحه
۱	ایام محاصرهٔ عثمان	۶
۲	دربارهٔ مدت محاصره	۹
۳	نامه‌های عثمان در روزهای محاصره	۹
۴	نامهٔ عثمان به اهالی شام	۱۱
۵	نامه‌اش به اهالی بصره	۱۲
۶	نامه‌اش به مردم استانها و شهرستانها	۱۳
۷	نامه‌اش به‌اهالی مکه و حجگزاران سال ۳۵ هجری	۱۴
۸	نگاهی به نامه‌های عثمان	۱۶
۹	جنگ بردرخانهٔ عثمان	۲۴
۱۰	کشته شدن عثمان	۳۰
۱۱	کفن و دفن عثمان	۳۷
۱۲	روایات تاریخی‌وجعلی ودروغین	۵۲
۱۳	روایتی مشروح	۸۸
۱۴	تأملی تحقیقی در روایات مجعول و ساختگی	۹۱
۱۵	نگاهی به پاره‌ای از تألیفات	۹۹
۱۶	شورش بزرگ	۱۰۴
۱۷	کتاب عثمان‌بن عفان	۱۱۰
۱۸	انصاف درحق عثمان	۱۱۳

شماره	موضوع	صفحه
۱۹	تأملی درکتابهای دیگر	۱۲۱
۲۰	وصیت پیامبر والای اسلام به‌عثمان	۱۲۳
۲۱	تأملی دراین روایات	۱۳۶
۲۲	بررسی تمجیدو تعریفهاکه برای عثمان ساخته‌اند	۱۳۸
۲۳	یك قاعده اساسی درجعل فضائل	۱۶۷
۲۴	مسیب‌بن واضح	۲۵۷
۲۵	خالدبن عمرو	۲۵۷
۲۶	عمروبن ازهرعتکی	۲۵۸
۲۷	خلف‌بزار	۲۶۳
۲۸	عبدالوهاب‌بن عطاء	۲۶۴
۲۹	سعیدبن ابی عروة	۲۶۴
۳۰	زنجیرهٔ ستایشها وفضائل ساختگی عثمان رابااین‌یك‌ختم‌میکنیم	۲۹۴
۳۱	پایان‌گفتار	۲۹۵
۳۲	ابوبکر، عمر، عثمان	۲۹۶